

الذين رأيتهم في الدنيا
إذا رأيتهم ليسوفوا على

احمد سید محمد علی رزاق اللہ نبی بوندہ درین ان فیض القلم کی کتاب لکھی

محفوظ

تصنيف ابن حجر مكي رحمه الله عليه مشهور

قَطَاعِيْن

که کمال الدین بن خضر الدین جهری رحمه الله علیه بنده سحری ترجمه نمود

مطبع محمدی و شعونی کربلا
رجح محمدی و شعونی کربلا

بیتضیح مولوی غلام حسین صاحب لاہوری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضل وكرم نبينا محمد صلى الله عليه وسلم على سائر الانبياء واختار محض فضله عناية له اصحابا واصهارا واختارنا وخلفاءه لواجدهم وطاقتهم في تقوية دينه المبين فيهم على الكفار اشتد او صرفوا اموالهم واولادهم في تشييد قواعد دين الاسلام فكانوا على كافة الاسلام رخصا وصدا وكره للفقير الى المشروبات الاخرى وفيه من سبيل الهدى وكنا نزيد حول المحبة والوصول الى مراتب العلية النبوية مستمرا قال في شأنهم بعدهم اهل البدع والاثوار براد وفصل يا رب علم على نبي النبي المبعوث صاوة سلا لا با اتيهنا وعلى آل العظام المنقرفين في انذار خلافة وشمالك نبيات الدراية والاورار ورحا الكرام المقتسبين مشكاة اقواله وافعاله انوار الهداية والاهتداء ليجوز ان يساير مستايش بك العلمام ودرودنا معدود ورسيدام برزومي لا فها من خفي نسبت كه مكلف بعد از تصديق بوجدانيت الهي تصديق نبوت حضرت رسالت نباهي صلى الله عليه وسلم وركميس ايمان لا يستار حقيقتا امامت خلافت خلفاء اربعه فني الهدنهم وفتنا كل كمالا ايشان وما يتعلق به اذ ابطال سخنان مخالفين ونهيب حتى وغير ذلك چنانچه علماء في در كتيب اصول و كلام آن اين مرقوم كرده اند اما كمال في علمه كه مشتمل بر جميع مسائل اربعين مطلبه وده بابا فتنه نشد الا انكه در كبر معظمه زاد الله شرفا وعلية افضل المتأخرين واكمال العلماء المتبحرين قدوة دار باب النقي واسوة المشايخ وانشاء الخير الزكي حافظ احاديث نبوي صلى الله عليه وسلم الشيخ شهاب الملة والدين احمد شهيد بن السجهر الباشمي المكي اوده الله لم يطفه السجالي كتاب صواعق محرقة في الرد على البدع والتصنيف فرمود با مريد هدايت لعنني الله ما هيت مسخر شاره بود ودر چنانچه در غرر تصنيف كتاب كور جنين اير او نموده كه مزيد در ثقل الباري

تحقیق ما التالیف کتابی که مشتمل باشد بر بیان حقیقت خلافت ابوبکر صدیق و تخریب الخطاب بنی امیه
 از من مینویسم و من بنابر سیرت و زهدت انتخابی اجابت نموده بوجهی لطیف و نهجی شریف و مسلک
 نوشته باز در شهر مضاف سید تمسیر بنی تمایز التماس نمودند که آن تالیف را شریف بلا و در صحیح الحرام
 خلق بخوانند و بواسطه کثرت شیعه و روافض و اندیشانی در که معظمه کثرت بلا و اسلام است
 بابت بعضی از راه اسلام برگشته بودند قبول انبیتی نمودم با بر خفا طر سحید که آنرا از او ده
 حقیقت خلافت ائمه را بعد از علی بن ابی طالب و فضاائل ایشان و آنچه را که است با و اهل و او را
 پس بعد از تمام کتابی شد خود جامع و مسلک در زیور در مسابنه و تحقیق ساطع و یقینی شد بر دلایل
 مبطلین و انجیان اشترار مبتدعین گمراه را قاطع و بواسطه اشتغال بر این عقیده و دلائل و انچه منصفان
 که تعقل نماید آنرا عالم مستبحر و انکار آن نکند مگر آیت حق تعالی را منکر لیکن چون قادر
 و در سبناط مسائل ابر بنابر علی کات رایام سلطنتا علی حضرت خورشید عدالت استگاه
 بنام سایه لطفا که اکثر اهل ایم مرجع منا و یالحریم العجم با سبب اسامه الامن و الامان ناشر
 مناشر البحوه و الاحسان احی آنرا اکثر سبباده و قاطع رسوم السجود بقوه سیغده و سدا و طر
 رایت نظر آیتش را تا فتحنا ک فتننا صیدنا و نقش و لای فتم انتهای کشور نصرت الله
 نصرتا عزیزا مربی السادات و العلما و منظر سمار الحسنی و منظر کلمات الله العلیا المؤمنین و السامع
 علی الانار محمد جنود و الشریع المبین بنحو و رسوم اعظم السلاطین المصور بنصر الله تعالی المؤمنین
 المستعان لبحاق المستعین بعنايته الله المصورم غلیل الله منظر ابراهیم عادل شاه خلد الله تعالی انوار
 السلطنة و علم البرا من جوده و کرمه و رفته در زمانه رقی و فتن جمیع بلاد و قطع فضل جام عباد
 در قبضه قدرت عالمی حضرت متعالی مرتبت شاهی سقبت آصف صفات ملاک سمات صاحب
 النفس القدسی الی ریاسته الالهی ستوده اعظم النور و الالهی افاض الامرا که هفت خواص و عوالم مخصوصه
 لک العلام و الوسیف و القلم مرجع علماء العرب العجم کاسر جيش الکفره و حاسم عادات الفجرة قاطع اعلام
 البوع و الایوار رافع لواهی شریعت احمدی جامع فنون سرمدی مجتهد مبانی عدالت و انعام مشید
 قوانین قواعد دین مملکت اسلام ناصر جیش اهل السنه و الجماعة و مقوی قلوب اهل الصلاح و الطاعة
 معتقد الدوله المنیجه لسلطانیه تقریر بحضرت الحلیه الخاقانیه است ای همه را صورت تمکین نوانیت
 درگاه سلاطین بود اعنی نظیر نظر اهی معزا الاسلام و المسلمین و لا و رخا عادل شاهی طایفه
 العالی مهد و باد بر آنکه آنحضرت در تعظیم او امر و نواهی و اعلام معالم دین و احیای امر شریعت

و تقسیم بقیاع و مساجد ترتیبیادات و علمای ساجی آخر عمری پیشیت و محبت عالی نهشتش تبریح سبب
و جماعت میگماشت و اکثر اوقات شرفیشت با وجود کثرت مشاغل امور مملکت صرف صحبت علما
و مباحثه علمی میشد و در سنه اربع و شش مائیه برین قلیل البصاغه کمال الدین بن فخر الدین جهری امیر
ساخت آنکه کتابت کور را بر زبان فارسی نقل کند تا فائده عام باشد و فارسی با ما از نیر از ان خطی
و نصیبی کل باشد و این منعیست با وجود تفرق حال و تشتت احوال و مقصور بابع و قله مساع امتثال بجز
و اطاعت امر را واجب دانسته بعد از تحاره عنان غریبت بجا نیاید و بر معطوف ساخته در ان شروع
نمودم و بی تغییر تبدیل و در وضع و ترتیب کتاب آن بلفارسی نقل کردم بے آنکه چیزی اصل کتاب را
نقصان کنم و باز اوده نامیم مگر ترجمه آیات احادیث و بیان الفاظ مشکلات از رسو لغات غیر
شروح احادیث ثقات مشهوره استخراج نمودم و احیانا میل نمائید و تقوی و دلیل از تفسیر کشاف و فائنی
تفسیر کبیر و جامع البیان صحیح البخاری و مسلم و آنچه مناسب مقام بود روایت کردم و این کتاب بر این
قاع در ترجمه و معنی تحفه موسوم گردانیدم تا مول از مکارم اخلاق او لالایب آنکه اگر بسپوس
یا ذلای لالایب یا بنده بنظر اصلاح در آورند و الله الموفق للسداد و الیه المرجع المعاد قال الشیخ فی الدلیل
و بر بنده علی مقدت و عشره ابواب فائمه یعنی این کتاب بر سه بخشم بر چند مقدمه و ده باب مقدمه اول
در ذکر احادیثی که در باب پیشین شیعیه و در افتضار و رفته مقدمه و و هم در بیان وجوب
امام مقدمه دوم در اثبات امامت باب اول در بیان خلافت ابوبکر صدیق و در استدلال
بجقیقه آن بدلائل عقلیه و نقلیه و ذکر شبهاتی شیعیه و در افتضار جواب از ان و غیر ذلک از مسائل که
متعلق است و در آن چند فصل است باب دوم در اخبار اکابر اهل بیت رضوان الله عنهم و در شده
مزدینا بر شیعین رضی الله عنهم باب سوم در فضیلت حضرت ابوبکر صدیق بر تمام امت با غیر از سنان
باز حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهم جمیع و در ذکر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه اثبات و احاطه
که در شان وی وارد شده و در آن چند فصل است باب چهارم در خلافت عمر و در آن چند
فصل است باب پنجم در فضل و فضائل خصوصیات عمر و در آن چند فصل است باب ششم در
خلافت عثمان و در آن یک فصل و در خلافت و آثار و بعضی از حالات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه باب ششم در خلافت حضرت علی و در بعضی آثار و فضائل و باب نهم در بیان
خلافت حضرت امام حسن رضی الله عنه و فضائل و در آن چند فصل است باب
و هم در فضائل آن تراجمیت النبی صلی الله علیه و سلم و در آن چند فصل است فائمه در بیان اعتقاد

و در کبر و است از ابو یوسف که پیغمبر فرمود و علی علیه السلام اهل البدع شر الخلق و الخلق قبل
 بدع بدتر از شما و قاتل بدعتی گفته اند که خلق و خلقیه هر دو یکی معنی دارند و بعضی گفته اند مراد از خلق
 بهایم اند و مراد از خلقیه انسان که ذاتی آنها به و هر و است بر و است ابو حاتم خزاعی که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و اصحاب البدع کلاب النار اهل بدعت گان و فرخ خواهند بود و بر و است از بعضی
 مرویت که فرمود و علی قلیل فی سنة خبیثین عمل کبر فی بدعتی عمل اندک و بدعتی از سنت بهتر
 از سن بسیار و بدعتی و طبرانی روایت کرده است و فرمود صاحب البدع علة فقد اعان علی هدم
 الاسلام هر کس که توفیر و تعلیم اهل بدعت کند تحقیق و دلالت کند و هر که بدعت بر خرابی اسلام و بر و است
 پیغمبر این ابی عامر و در سنه مرویت که فرمود و آتی الله ان یقبل عمل صاحب البدع علة
 بدع بدعتی ایما و امتناع بنیامه خدا را از آنکه عمل قبول کند عمل صاحب بدعت را تا او فیکه عیت خود را
 ترک کند و بر و است خطیب می مرویت که فرمود و اذ مات صاحب البدع فقد دفع فی
 الاسلام فتحا زانیکه یکی از صاحب بدعت میر و تحقیق فتحی خلیف و در سلام واقع شد بدعت طبرانی و بهی و
 روایت کرده اند ان الله تعالی الذکر التوبة علی کل صاحب بدعت بدستیکه خدا تعالی انهم کرده است
 و بنده و در توبه را بر هر که از اهل بدعت باشد و این حدیث از باب مبالغه است و در وعید اهل بدعت بر و است
 مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و الاسلام یتبع ثم یكون له فترة فتن کانت فترة
 الی غلق و بدعتی فاولئک الیل النار بدستیکه اسلام شلغ و عام خواهد شد و قوت خواهد گرفت باز مراد را
 فترتی یعنی سکونی وضعیفی خواهد بود و پس کافی را که راه فترت ایشان بسوی غلو و عتبت باشد ایشان اهل
 و فرخ خواهند بود و بر و است بهی مرویت که فرمود و لا یقبل الله تعالی المصاحب بدعتی صلوة
 و لا صوما و لا حجاً و لا عمره و لا صدقة و لا عدا و لا حج من الاسلام کما یخرج الشرع من الجحاد
 قبول نمیکند خدا آنها از صاحب بدعت نماز و روزه و صدقه و حج و عمره و عدا و لا حج و لا عدا و لا حج و لا عدا
 چنانچه موسی از زمین میرود و این اشعار بسوی خاتم بدعتی است لغو و مبالغه است بدانکه بعد از این خواهد آمد و این
 کتاب چیزی که ترا از ان علق قطع می آید که بشعیر و روافض و امثال آن را که بر اهل بدعت بس و سعیدی نیز
 وارد شده اند آنچنانچه حدیثی است که حاملی و طبرانی و حاکم از عویم بن جابر روایت کرده اند که رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود و ان الله اختار فی اصحابه افضل لیتمهم و ذرائع و انصاراً و اصحاباً و انفسهم
 فعلد لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل الله تعالی صدقة و لا عدا و لا حج من تحقیق که
 خدا شما را اختیار فرمود و برگزید و اختیار فرمود از برای این اصحاب که گردانید مرا از ایشان و زار و نهاده

و در کبر و است از ابو یوسف که پیغمبر فرمود و علی علیه السلام اهل البدع شر الخلق و الخلق قبل بدع بدتر از شما و قاتل بدعتی گفته اند که خلق و خلقیه هر دو یکی معنی دارند و بعضی گفته اند مراد از خلق بهایم اند و مراد از خلقیه انسان که ذاتی آنها به و هر و است بر و است ابو حاتم خزاعی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب البدع کلاب النار اهل بدعت گان و فرخ خواهند بود و بر و است از بعضی مرویت که فرمود و علی قلیل فی سنة خبیثین عمل کبر فی بدعتی عمل اندک و بدعتی از سنت بهتر از سن بسیار و بدعتی و طبرانی روایت کرده است و فرمود صاحب البدع علة فقد اعان علی هدم الاسلام هر کس که توفیر و تعلیم اهل بدعت کند تحقیق و دلالت کند و هر که بدعت بر خرابی اسلام و بر و است پیغمبر این ابی عامر و در سنه مرویت که فرمود و آتی الله ان یقبل عمل صاحب البدع علة بدع بدعتی ایما و امتناع بنیامه خدا را از آنکه عمل قبول کند عمل صاحب بدعت را تا او فیکه عیت خود را ترک کند و بر و است خطیب می مرویت که فرمود و اذ مات صاحب البدع فقد دفع فی الاسلام فتحا زانیکه یکی از صاحب بدعت میر و تحقیق فتحی خلیف و در سلام واقع شد بدعت طبرانی و بهی و روایت کرده اند ان الله تعالی الذکر التوبة علی کل صاحب بدعت بدستیکه خدا تعالی انهم کرده است و بنده و در توبه را بر هر که از اهل بدعت باشد و این حدیث از باب مبالغه است و در وعید اهل بدعت بر و است مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و الاسلام یتبع ثم یكون له فترة فتن کانت فترة الی غلق و بدعتی فاولئک الیل النار بدستیکه اسلام شلغ و عام خواهد شد و قوت خواهد گرفت باز مراد را فترتی یعنی سکونی وضعیفی خواهد بود و پس کافی را که راه فترت ایشان بسوی غلو و عتبت باشد ایشان اهل و فرخ خواهند بود و بر و است بهی مرویت که فرمود و لا یقبل الله تعالی المصاحب بدعتی صلوة و لا صوما و لا حجاً و لا عمره و لا صدقة و لا عدا و لا حج من الاسلام کما یخرج الشرع من الجحاد قبول نمیکند خدا آنها از صاحب بدعت نماز و روزه و صدقه و حج و عمره و عدا و لا حج و لا عدا و لا حج و لا عدا چنانچه موسی از زمین میرود و این اشعار بسوی خاتم بدعتی است لغو و مبالغه است بدانکه بعد از این خواهد آمد و این کتاب چیزی که ترا از ان علق قطع می آید که بشعیر و روافض و امثال آن را که بر اهل بدعت بس و سعیدی نیز وارد شده اند آنچنانچه حدیثی است که حاملی و طبرانی و حاکم از عویم بن جابر روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و ان الله اختار فی اصحابه افضل لیتمهم و ذرائع و انصاراً و اصحاباً و انفسهم فعلد لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل الله تعالی صدقة و لا عدا و لا حج من تحقیق که خدا شما را اختیار فرمود و برگزید و اختیار فرمود از برای این اصحاب که گردانید مرا از ایشان و زار و نهاده

و لا صلوة

و لا حجاً

صاحب این پسر زن و داماد و قریب به بیست کسی ایشانراست بکند برویست استناده خداست و اینها را
و قبول نخواهد بود و از وی هیچ فریده و نه نقل و نه فریضه خطیب این سن و روایت کرده اند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از الله تعالی اختادنی و اختادنی من هم اصهارا و انصارا من
حفظنی فیهم حفظه الله و من اذانی فیهم اذاه الله بدستیکه خداست بر گزید مرا و بر گزید از بر
من اصحاب را و بر گزید از ایشان بر من انصار و اصهار را پس کسیکه بگفتی کند مرا و باب ایشان خدا
تعالی را بخاند او را و کسیکه بر بخاند مرا و باب ایشان بر بخاند خدا تعالی و را تحقیق و رضعه از این
روایت کرده که حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود از الله اختادنی و اختادنی اصحابا و انصارا
و سیاتی قوم یسبونهم و ینقصونهم فلا یجالسهم ولا یشربونهم ولا یؤکلونهم ولا ینکحونهم
بدستیکه خداست مرا اختیار فرمود و اصحاب و انصار را برای من اختیار فرمود و بعد ازین قومی خواهند آمد
که سب نقص را کنند پس اگر شما آن قوم را و باب ایشان مجالس کنید و میاشامید با ایشان و میخورید
با ایشان و مناکحت کنید با ایشان و روایت نبوی طبرانی در معرفه ابن عباس که از عیاش بن عمار
که نبی صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود و احفظونی فی اصحابی و اصهارا و من حفظنی فیهم حفظه الله
الدنیا و الاخره و من لم یحفظ فیهم تحلی الله تعالی و من تحلی الله تعالی من یوشک ان
یاخذ به کجاستنی من کنید و باب یاران من و اصهار من پس هر که و باب ایشان نگه داشتنی کند و باب
خداست که نگه داشتنی کند و دنیا و آخرت و کسیکه نگه داشتنی من نکند و رقی ایشان خدا تعالی فرغ و بری شود
کسیکه خداست از وی بر می شود و و جزای او را خواهد داد و ابو ذر بر وی مانند این حدیث از جابر
حسن بن علی ابن عمر رضی الله عنهم روایت کرده و ایضا ابو ذر بر وی و فیهی از ابن عباس من فرمود عمار
کرده اند که فرمود و یكون قوما فی آخر الزمان یسمون الرافضیه یرفضون الاسلام بدید آید و می
امتنه من قومی آخر الزمان که نام ایشان رافضیست و رفض کنند اسلام را یعنی ترک اسلام کنند و و از
از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و سیاتی قوم
طعم نذین یقال لهم الرافضیه فان ادركتم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله
ما العلامة فیهم قال فی طونک بما لیس فیک یطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهند
مرا ایشانرا اندک است یعنی ایشانرا اندک بشند گفته شود و ایشانرا رافضیه یعنی لقب ایشان رافضیست
پس اگر ایشان را و ربابی مقتول ساز ایشانرا زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید گفتیم
یا رسول الله علیه و آله و سلم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشان ایشانرا آنست که هیچ دو

علامه ایشانرا آنست که هیچ دو

گفتند مرتزقه چیزی که در تو نباشد و طعن مسیحت میکنند و در قطعی نیز از طریق دیگر از طرق رسانید
 اندانیم روایت کرده از علی علیه السلام فرمود که در نوین روایت آنکه یکتا لول حجتا هل البیت و
 لبسوا کذلک و آیت ذلک انهم یسبون ابا بکر و عمر رضی الله عنهما یعنی دوستی که این بیستم خود
 نسبت میدهند و حال آنکه دوست الیستند علامت بدوم دوستی است که سب شیخین رضی الله
 عنهما میکنند در روایت ابو موسی حافط قزوینی آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود و نشان ایشان
 جدیت رسول الله صلی الله علیه و آله و علامت ایشان آنست که جمیع جماعت با فرزن بشمارند و
 شتم ابو بکر و عمر نمیکند و در قطعی نیز از فاطمه الزهرا رضی الله عنها هیچ طریقی بنام او و حضرت ام
 سلمه رضی الله عنها مانند این حدیث روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و نسبت عیضا
 فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین هر کس که سب صحاب من میکند بروایت لعنت الله
 تعالی و فرشتگان آدمیان جمیع طبرانی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که پیغمبر فرمود صلوات
 و سلامه علیه علی من سب الانبیاء قتل من سب اصحابی خلیف یک سب پیغمبران کند حکم او گشت
 و یک سب صحاب من کند حکم او در و سب و تفسیل حکم این حدیث که در تفسیر مذکور است موافق صحاب و از
 او در خانه بسیارین کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و لی اناس منی الله روایت کرده که فرمود و علی الله
 و سلم اذا اداب الله بوجله من امت خیر القی خبا محابی فی قلبه زمانیکه حدیثی که بگفتی از دست
 من خیر خواهد بخت صحاب من رسول او بیدار و در نزدی از عبد الله بن مغفل روایت کرده که پیغمبر علیه
 علیه السلام فرمود و الله الله فی اصحابی لا یتحدن و هم هم من بعد من اجهم فحبتی احبهم
 و من ابغضهم فبغضنی و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله فیو شک انما خد
 میسر سید پر پیروز از خدا شکی در حق صحاب من ایشانرا بگفتی ویراسته منید از پس من هر که دوست او
 ایشان را پس بسبب دوستی من دوست داشت ایشانرا هر که دشمن
 او را و بدستیک از دشمنی من داشته است ایشان را و هر که ایشانرا بر خاند پس مرا بر خاند باشد و هر که مرا
 بر خاندند خدا شکی را بر خاندند هر کس خدا شکی را بر خاندند و خود خواهد نمود و او را و خطیب از این
 روایت کرده که فرمود و علی الله علیه و آله و سلم اذا را یتهم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله
 علی من سبکم زانسی که به بنید جماعتی را که سب صحاب من میکنند بگفتی ایشان را که لعنت خدا شکی
 بر شتر شما و و این حدیث از عایشه و روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و انما السرا
 اجرهم علی انجائی بدستیک بدترین است من کسی است که و لبری بر صحاب نبوده کند و این ماجرا از عمر فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

گروه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و احفظونی فی اصحابی فتم الذین یلو فیهم کعبه شتی من کنسید و ربا
انصاحب من از جمعی که بعد از ایشان اند یعنی جماعه تابعین و تبع تابعین از علمای پیغمبر و ائمه مهتدین رضی
الله تعالی عنهم جمیع و شیرازی و القالی با بوسعید بن روایت کرده اند حفظونی فی اصحابی فتم
حفظنی فیهم کان الله علیهم حافظا و من لم یحفظ فیهم فقد اخطا الله منه یوشک ان یأخذ
مخافطت و کعبه شتی کنسید مراد از اصحاب من پس هر که کعبه شتی من کند و رباب ایشان بر او از جانب
نظاری حفظی کم می افتد می کند و هر کس که خدایتعالی از او بری شد زود باشد که خدایتعالی او را عقاب کند
خطیب جابر و واقظنی و اقران ابو هریره رضی الله عنهما روایت کرده اند ان الناس یکثرون
واصحابی یقلون فلا تسبوا اصحابی فمن سبهم فعلیه اجنة الله بربطیکه مروان بن سبیح
میشود و اصحاب من کم میشوند یعنی بواسطه آنکه اگر کسی که از اصحاب یافت بدل او یافتنی
و لهذا غیر اصحاب سب می شوند پس اصحاب هر سب کنند و کسی که ایشان را سب میکند برویت لعنت
خدایتعالی و حکایت از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده اند لا یدلک قوم بعد کم صاعکم
ولا مدکم اگرگاه بشید و بدانید که قومی بعد از شما خواهد بود و امی اصحاب بخانه یافت صاع شما را و نه مد شما را
یعنی خبر و برکت و حسن عمل که شما دارید بعد ازین این طریقی نخواهد بود و قرن شما بهترین اعمال و صلاح چهارم است
و تدبیر کل عراقی است نزد شافعی حجت الله علیه اهل حجاز و و رطل است نزد ابو حنیفه حجت الله علیه و نزد
اهل عراق پنج رطل است و ثلث رطل نزد شافعی و شمس رطل نزد ابو حنیفه و بعضی گفته اند که یک
و کف است کذا فی النهایة الجزری بروایت احمد بخاری مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو سعید بن مسعود
ماجر از ابو هریره رضی الله عنه روایت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لا تسبوا اصحابی فوالله لیس
بیدل لوان احدکم مثل احد هبما بلغ مد احدکم و لا تصیف سب کنید اصحاب هر سب کنید
سجده که جان من در قبضه قدرت است که اگر کسی از شما تهمت کند احد تصدق نماید بیکه از ایشان و
آن نمیرسد یعنی عمل بسیار شما بر او کم میکند اعمال اندک ایشان چنانچه یک از شما اگر که احد و نصف
کند آن مقدار فضیلت نمیداند که ایشان مدی انصف مدی نفقه کنند بروایت احمد و ابو داود و ترمذی
ابن مسعود و روایت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لا یبلغن احد عن احد من اصحابی
شبیثا فانی احب ان اخرج الیکم و ناسلیم الصدق من غیر سب کسی جز به ما از یکی اصحاب
بر بستیکه من دوست میدارم آنکه بر او یکم بسوی شما حال آنکه گوی که سلیم الصدق باشم و غشی که در
از هیچکس در دل من نباشد و احراز اش من روایت کرده اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و سبوا

قرن اول شما
بهترین

و کف است

اصحابی فی قول الله فتمسكوا بالوطئ من مثل الحبل شبا ما بلغتم العلم بجد اريد ان يربطوا بها
 اتخذوا كى جان من تقيت قست است که اگر کي از شما مثل کوه احد طلا افتد کند بطل ایشان نبيرند و نري
 روايت کرده من جفظة في اصحابي قد دد على الحوض من لم يحفظه في اصحابي لم يزد على
 الحوض ولم يزد على كسبه كهداستي من كند چرا که اصحاب من بر حوض من حاضر خواهد بود و كسبه كهداستي
 من كند و در باب ایشان بر حوض من حاضر نخواهد آمد و مرهم نخواهد ويد و طراني و حاکم از عبد الله
 بن بشير روايت کرده که فرمود که طوبى لمن داني و امن به و طوبى لمن داس من داني و طوبى لمن داس
 من داني و امن به و طوبى لمن داس من داني و امن به و طوبى لمن داس من داني و امن به و طوبى لمن داس من داني و امن به
 و ايمان آورده و من کسی را که دید کس را که دید مرا و ايمان آورده و من خوش و لذت و بهشت با و مرایشان را و
 جایی را گشت این بشارت بحسن خاتمه که سبب حصول درجات جنت است و فوز رسانی حیم و حسن
 عبید بن حمید از ابوسعید و ابن عساکر از وائمه روايت کرده طوبى لمن داس و لمن داس من داس
 و لمن داس من داس و طراني از ابن عمر روايت کرده فرمود لعن الله من سب اصحابي
 لعنت خدا بر کسی را که اصحاب مرا سب کرد و روايت کرده و ترمذی و شيا از ابوهريره رفته که پيغمبر فرمود
 صله الله عليه سلم ما من اصحاب يموت با رض لا يبعث و قائم هم و نور عليهم يوم القيامة
 همچو اصحاب من در زمین فات نيافت مگر آنکه برانگيخته شود و حال کسی که ماه نما و پیشواي باشد و نور
 باشد مرایشان را و روز قیامت و ابو علی از انس بن روايت کرده که آنحضرت صلی الله عليه و سلم فرمود
 مثل اصحابي مثل الملم في الطعام ولا يصح الطعام الا بالملم اصحاب من مثل کس است در طعام که
 اصلاح نمی آید طعام گر نکات یعنی با وجود ايمان و اعمال صالح مکلف است با چارسا از دوستی اصحاب من چنانکه
 طعام را از نکات چارسا پس اعمال غیر محبت اصحابی است و از حسن بصري حتمه الله عليه گفت چندان که
 منقول است که گفت که چون نکات مابست پس چگونه اصلاح ایم و الله اعلم و احمد و مسلم از ابو موسی فرمود
 که و کي پيغمبر فرمود صله الله عليه و سلم الجحيم أمته السماء فاذا ذهب الجحيم من السماء
 ما تواعد و اما أمته لا اصحابي فاذا ذهب انما ان اصحابي اني ما تواعد و اصحابي
 امته لا مني فاذا ذهب اصحابي اني امته ما تواعد و ستار اسباب مني و حفظ است
 از پس وقتیکه ستار او کوکب غائب شد ندان آسمان خواهد آمد چیز که آن واعد واده شده و ستار مني
 منشق شدن و ناپدید گشتن و روز قیامت من سبب مني و گمراهی اصحاب خودیم پس چون من از
 میان ایشان سیر و بیم خواهد آمد اصحاب مرا آنچه موعود ایشان است از وصال جدای که واقع خواهد شد

و صحاب بامین و حفظ است من اند و چون اصحاب من انقطاع یا بند خواهر سوایست مرا آنچه و ده
 کرده شد نه بدان یعنی از شر و روفتن ایمان نبی برکتی که واقع است بالفعل و مرویت بروایت
 نزدی از جابر بن عبد الله بن انس را را می او را می در آنست منیر آتش و فروز بمسک که مراد
 و یا آنکه و یک کسی که آنکس که مراد یعنی می و یا آنکه بر مناعت من مستقیم باشند یعنی اصحاب و تابعان ایشان
 که بر طریق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و برادر رفتن او شتاب منیعنی قول خدا تعالی است و الذین
 اتبعوهم باحسان و بروایت نزدی و حاکم مرویت خیر القرون ثم الذین یلوهم الحکمة
 بهترین قرنهای قرن منست باز جماعتی که پیروی ایشانند باز جماعتی که پیروی آن جماعتند از بعضی
 صحابه تابعین و تبع تابعین فضایل ایشان بترتیب و قرن این سخن و احسن است بعضی گفته صلی
 و بعضی گفته اند چنانکه بعضی گفته اند سی سال است و طبرانی و حاکم از جعفر بن مهیر روایت کرده
 خیر الناس قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم و الاخرین اراذل
 و مسلم از ابو هریره روایت کرده خیر امتی القرون الذین بعثت فیهم ثم الذین یلوهم ثم الذین
 یلوهم الحکمة مضمون این روایت سابق بر او است لهذا محتاج ترجمه نیست و حاکم و نزدی از ابو
 هریر روایت کرده اند خیر امتی اوها و اخرها و فی وسطها الکذبهترین امثال ایشان یعنی هو
 صلی الله علیه و آله و سلم صحاب تابع ایشان از ایشان یعنی عیسی و مهدی و در میان ایشان که در وقت
 و تیرگی است یعنی بوسه ظهور عیسی و مریح و مریح چنانچه حدیث مرسل که ابو نعیم و حاکم روایت کرده اند
 هذه الامة اوها و اخرها اوها فیهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اخرها فیهم عیسی
 ابن مریم و بنی ذالک فیه و اعوج الیس و امنی و لست منهم بیان یعنی این حدیث مرسل آنست که تابعی گوید
 صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت و یا چنین که یعنی آنکه سنا و متصل سازد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کبریا
 از ابن مسعود روایت کرده اند خیر الناس قرنی ثم الثاني ثم الثالث ثم یحیی قوم کاخیر
 فیهم بهترین مردم اهل قرن من اند باز قرن و دوم از قرن سوم از قومی خواهد آمد که خبری و در ایشان
 نباشد یعنی اقتدار غالب و در هیچ مسلم حدیثی آورده که تفسیر این حدیث میکند و مضمونش آنست که این
 بعد از من بشود این ضلالت که راه بطریق حق و پیروی سنت من نکنند و در میان ایشان جماعتی باشند
 که و کما ایشان مثل اهل شیطانی باشند و احباب و آدمیان بروایت ابن ابراهیم از انس رضی الله عنه مرویت
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود امتی علی خمس طبقات فادعوا شذنة اهل بدو و تقوا ثم
 الذین یلوهم الی عشرين و مائة اهل تو مثل ترا هم یعنی صله رحم بجا آورند و شفقت بکند

قرن من صحاب
 و بعضی گفته اند

فانما یحیی
 و کما یحیی

از جماعتی که نزد ایشان تا یکصد شخصیت سال که ایشان را از این پست بیکدیگر میکنند پس ظلم
 و قطع رحم مینمایند باز هر چه و هر چه خواهد شد یعنی قتال و فساد و اختلاط در میان مردم پدید آید و در
 سال که پنجم طبقه بوده باشد هر طبقه چهل سال چنانچه از حدیث آئینده معلوم میشود و آنچه از این است
 بقول محمد و فاسی انجور انجاء یعنی خلاصی نجات و بعد از فساد و فتنه در میان مردمان
 واقع خواهد شد ایضا این انجاء از روایت کرده طبقه از رجوع عاماً فاما طبقه طبقه
 اصحابی فاهل علم و ایمان اما طبقه النانیه مابین که لعین الی الثمانین فاهل بر و تقوا
 طبقه چهل سال است اما طبقه من طبقه اصحاب اهل علم و ایمان از آن طبقه دوم که با این چهل و هشتاد و ست
 اهل صلاح اند و تقوی از آن چهل و ست سابق مذکور است و بر روایت حسن بن سفیان ابن مند و انور
 در معرفه از او میگوید روایت که فرمود طبقه اول من اصحاب اهل علم اند و تقوی تا چهل سال و طبقه دوم
 اهل صلاح اند و تقوی تا هشتاد سال و طبقه سوم اهل تراحم و اول از آن هشتاد و ست سال و طبقه چهارم
 هر چه و هر چه خواهند بود و روایت این را در این روایت است لیکن روایت را عبارت است که
 گفت طبقه و طبقه اصحابی اهل علم و ایمان و بجای هر چه شر و ب آورده و از جهت استلال و شتر
 و بزرگی اصحابی به مقدار کافی است که متعجبانه و تعجباً گوایی و ادباً که ایشان بهترین مردمانند بقول خود
 کنیم خیر لاهة اخرجه للناس یعنی مستقیم و درامد منی و در لوح محفوظ بهترین امتی که ظاهر شدن
 بر مردمان اصحاب کبار و اهل کسافی اند که درین خطاب داخل اند و همچنین رسول الله صلی الله علیه و سلم
 گوایی و ادب که ایشان بهترین ناس اند دلیل حدیثی که بر صحبت آن علما اتفاق نموده اند یعنی حدیث خبر
 القرون چنانچه گذشت و مقامی بزرگتر و بلندتر نیست از مقام قومی خداست که ایشان از جهت صحبت
 فیلولیت پیغامبر صلی الله علیه و سلم اختیار کرده و در حق ایشان فرمود و محمد رسول الله محمد فرستاده خداست
 و الذین معه استلوا علی الکفار و انکسائیکه اوی از سحنت ال و غلیظ اند بر کافران و کفار و کفار
 جبرایق مشفق از میان که بگزینم و کما استجد اسی بنی قریظان را که کوع آورندگان یعنی در اکثر
 اوقات مشغول اند نماز و کتاب و شتر و علم آورده که این مناقب اجمع است بجمیع اصحاب لیکن درین الفاظ
 اشارت است باختصاص یک از خواص اصحاب یعنی نقیبتی خاص و الذین معه صفت صدیق است و غیر
 السعنه که تقریب محبت و رفاقت و رفار و در دراز و سفا و موصوف بودند استلوا علی الکفار
 صفت فاروق است رضی الله عنه و در نهایت شده غلظت او با کفر و شرک جمیع علماء را اتفاق
 دهاء و بیستم صفت ذی النور است که رافت و حیار و لوزی و وفار و مشهور است و معروف و

خاتم و خلافت بان حضرت موسی و کاهن و شرح حال حضرت امیر المومنین علیه السلام که اکثر اوقات
شرعیات و بوظایف طاعات عبادت میگذاشت تا بعد که بهر شب هزار تکبیر از حرم خلوت بسمع
خدا و التماس میرسانید و چون فضلا من الله و رضوانا میطلبند بزرگان از خدا استیفا فضل یعنی پادشاه
ثواب از خدا می بخوانند و خوشنود میطلبند سیما هم فی وجههم من اثر السجود علامت ایشان
در روی ایشانست از اثر سجده کردن در کتاب و روزه که در نماز چوبین مبین ایشان ظاهر و واضح
چهره روی نماز گذارنده در نظر اهل خوشنود نماندستند ذلک مشاهیر فی التودیه این وصف که مذکور
شد صفت ایشانست در کتاب موسی علیه السلام یعنی اصحاب رسول صلعم این صفت در تورات مذکور
و مشاهیر فی الانجیل و وصف ایشان یعنی همین پنج در کتاب عیسی مسمطوسست این صفت یعنی
در انجیل مقدس کذراع اخراج شطالاه مانند کشته ست که اول بیرون آورد و شاخ خود را یعنی تنم
زده و یک شاخ بیرون آورد و از دهک پای قوی گردان آن شاخ را فاست غلط پس طبر شود
فاستوی علی سوقه پس برابر باشد بر ساقها و خود اول داند و بعد از آن گویا بی ضعیف شده و
درخت گشت تعجب از راع که بشکفت آرد و مرار عازرا قوت و سطرپی و درستی و خوبی و این مثلست
بمثل و می حضرت رسالت پناه صلعم و باران و اندا و اول و عورت ضعیف بود و هر چند بر آمده قوت گرفت و
سبب تعجب ایشان شد و حقیقتا این تمثیل فرمود ولی غیظ بهم الکفار تا خشم گیرند اصحاب پنج صلعم
علیه السلام کافران قسیری فرمود که این آیت در شان اصحابست پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن
و ارد و اذل کفار خواهد بود و بصریح کلام الله و عدل الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و عدل الله
تعالی انما که گردید و در کار ما استوار منم مغفرة و اجر اعظیما را ایشان را و عدل الله
و مزدی بزرگ تمام تفسیر این آیت در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاء الله و هم در شان اصحاب فرمود
و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و سبقت گیرندگان آنانی که اول اند مهاجرین
انصار مترجم میگوید که در تفسیر یضیای آورده که مراد سابقان مهاجران اهل براند یا آنانی که از
هجرت ایمان آورده اند یا آنانی که بد و قبله نماز گذارده اند و از انصار یعنی مهاجران مدینه که رسول الله
صلعم علیه السلام با ریح داده اند مراد از
مهاجران ایشان اهل محبت عقبه اولی است که هفت کس
بودند و اهل محبت عقبه ثانیه که هفتاد و کس بودند و آنانی که ایمان آوردند و وقتی که ابوذر و مصعب بن عمیر
نزد ایشان آمد یعنی جهت اخلاص فرامی آنحضرت صلی الله علیه و سلم ویرا به مدینه فرستاد و الذین اتبعوه هم
بالحسب آنانی که متابعت سابقان کردند ایمان طاعت مراد بقیه صحابه اند از مهاجر و انصار و گفته اند

در کتاب عیسی مسمطوسست این صفت یعنی در انجیل مقدس کذراع اخراج شطالاه مانند کشته ست که اول بیرون آورد و شاخ خود را یعنی تنم زده و یک شاخ بیرون آورد و از دهک پای قوی گردان آن شاخ را فاست غلط پس طبر شود فاستوی علی سوقه پس برابر باشد بر ساقها و خود اول داند و بعد از آن گویا بی ضعیف شده و درخت گشت تعجب از راع که بشکفت آرد و مرار عازرا قوت و سطرپی و درستی و خوبی و این مثلست بمثل و می حضرت رسالت پناه صلعم و باران و اندا و اول و عورت ضعیف بود و هر چند بر آمده قوت گرفت و سبب تعجب ایشان شد و حقیقتا این تمثیل فرمود ولی غیظ بهم الکفار تا خشم گیرند اصحاب پنج صلعم علیه السلام کافران قسیری فرمود که این آیت در شان اصحابست پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن و ارد و اذل کفار خواهد بود و بصریح کلام الله و عدل الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و عدل الله تعالی انما که گردید و در کار ما استوار منم مغفرة و اجر اعظیما را ایشان را و عدل الله و مزدی بزرگ تمام تفسیر این آیت در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاء الله و هم در شان اصحاب فرمود و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و سبقت گیرندگان آنانی که اول اند مهاجرین انصار مترجم میگوید که در تفسیر یضیای آورده که مراد سابقان مهاجران اهل براند یا آنانی که از هجرت ایمان آورده اند یا آنانی که بد و قبله نماز گذارده اند و از انصار یعنی مهاجران مدینه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با ریح داده اند مراد از مهاجران ایشان اهل محبت عقبه اولی است که هفت کس بودند و اهل محبت عقبه ثانیه که هفتاد و کس بودند و آنانی که ایمان آوردند و وقتی که ابوذر و مصعب بن عمیر نزد ایشان آمد یعنی جهت اخلاص فرامی آنحضرت صلی الله علیه و سلم ویرا به مدینه فرستاد و الذین اتبعوه هم بالاحسب آنانی که متابعت سابقان کردند ایمان طاعت مراد بقیه صحابه اند از مهاجر و انصار و گفته اند

که بر کس متابعت ایشان را روز قیامت بگمبارد و دوازده مرتبه متابعت رضى الله و رضوانه
 خست و متد خدايک از ایشان بقبول طاعت ایشان و خست و شد ندايشان از خدايک در آنچه افتند از
 دنيا و آخرت و اعظم جنات بخير من بختها الاظهار و آماده کرد خدايک از برهه ایشان است
 و برستانها که ميرود و در زیر آن درختان از بیک خالديفها ابداد جاويد شيد و در آن همیشه سپند دل
 الفود العليم نهشت فيروزي بزرگ رسيدن تمام مراد پس تا فلند بر کن برين آتشا سخات يابی از قهر ملک
 و شبهه با می ايزر يابی که رفته با محيا بر رضى الله هم کرده اند چنانچه بعد از اين بيان شده است و در جواب
 از آن مفصل تر باینکه این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی در پيروي از آن که اعتقاد و اندک مستغنی در حق است
 کسی بود که اختیار کرده حدیثها از برای صحبت اکمل افضل انبیای خود و اگر اکمل و افضل از باقی آیت نه قول
 تعالی کهستم خیر امترا خیرت للناس بیان کردیم و دلیل بر کذب شهادت رفته اند که هیچ غیر نقل کرده اند
 با سنا و که راوی آن معلوم بوده باشد تا تعدیل اقلان آن توانم نمود بلکه جمیع بنی آلهای بر ایشان و جمل
 حاکمات ایشان است بگمبارد و خود را از آنکه صحیح گذار می تابع تقسیم نشوی و در روایت از علی الرضی که هم
 و بزرگان اهل بیت رضى الله عنهم خواهد بعد از این در باب تعلیم و توقیر خصوصاً ابوبکر و عمر و عثمان باقی شد
 مشهوره رضى الله عنهم و آنکه هر که بپوشد و مساویست آن روایات او را کافیت کسیکه از غرض نبوت از
 متابعتان و پیروان ایشان است چگونگی باینست مراد که عدول کند از آنچه امام ایشان امام المتقین و امیر
 المومنین حضرت علی رضى الله عنه فرمود و خیر هذه الامم بعدیها ابو بکر ثم عموه بترين این است
 از پنجایم ایشان ابوبکر است بعد از و عمر رضى الله عنهما و و افضل انکار این حدیث از امیر المومنین علی بن ابی طالب
 نقل نموده چنانچه در بیان سلطان اقیه خواهد آمد انشاء الله تعالی و خواهد آمد که این اعتقاد و فاسیت و
 و وافض مثل بی کامل که راوی رضى الله عنهم بود برین اعتقاد و است که بکفر امیر المومنین علی رضى الله عنه
 روایت کرده اند و گفت که وی را و کنار کرد و بر کفر ایشان بنا برین کافر شد لغو و الله تعالی
 فی حقه رضى الله عنه و گفت الله فی اصحاب نبیک صلی الله علیه و آله سلم فانه اوصه بکفر
 امیر مزیه و تبریک از خدايک و ایشان محاب بنامبر خود و بیشک آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم وصیت فرمود
 و توقیر ایشان علیهم الرضوان و مقتدره صحابیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 کرده اند چرا که نسباً امیر بعد از قطعه زمان نبوت و حبیب است بلکه آنرا از اهرم و اجابات و
 از حیثیت آن مشغول شده اند و فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اختلافی که در میان پسر طه تعیین امام و
 اختلاف اجماع قسود نمیکند بنا برین است و وصیت است بود که چون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

اینکه در حدیث
 نقل شده است

رحلت فرمود ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر خاست خطبه بخواند چنانچه خواند ایها الناس هر که من
میکرد محمد رسول الله علیه سلم پیوستی محمد رسول الله از عالم رحلت فرمود و هر که من کرد استیقام میکرد و در دنیا
جانشانه عترت اسمم زنده است که هر که منمیرد این امر خلافت را ناچار است از کسیکه آن قیام نماید که درین
نظر کند و آنچه را می شناسد درین باب قرار گیرد و آن عمل نماید احباب گفتند رست گفتی درین امر مشورت
خواهیم نمود و کسی را امر خلافت مقرر خواهیم ساخت باز و جواب نزد ما که اهل سنت و جماعت ایم و نزد
اکثر معتزله بیعت یعنی از جهت تواثر اجماع مذکور و بسیاری از علمای گفته اند که وجوب عقل است
جهت آنکه امر فرمود و با جوار حد و دسدرق مخوفه و تعمیه و تجمیر لشکر از جهت جهاد و محافظت تنبیه
اسلام و غیر ذلک این امور تمام نمیشود و منشیت نمی پذیرد و گرنه نصب امام و جیز یک واجب مطلق نامیشود
مگر آن مقدور است آنچه واجب است و دیگر آنکه در نصب امام جلب منافع و دفع مضار میباشد
و هر امری که چنین باشد آن واجب است اما صغری بر آن وجهی که در شرح مقام حدیث نزدیک است
ست که بدیهات است و بلکه مشاهدات آنچه می بینیم از فتنه و فساد و شکست امور و بجز و موت ائم اما
کبری ثبوت آن اجماع است نزد ما و بدیهه عقل است پیش کسیکه قائل به وجوب معتزله مثل اهل الجبل و
حافظه و بعضی اصحابه خوارج و مانند ایشان در وجوب معتزله نیست زیرا که مخالفت ایشان و مثل متدبره
موجب نل و شکست و در اجماع نمیشود و دخل در آنچه فایده است از قطع حکم صحیح علیه منی باید و دعوی
آنکه در نصب امام ضرر است از جهت که لزوم ساختن و شخصی را که مثل وی باشد بقبول او ضرر است
آن شخص و این حرف بقتل می انجامد و دیگر دعوی آنکه معتزله نیست از کفر و فسق اگر عزل کنند او را ضرر
میرسد و اگر عزل کنند او را منجر جنگ و قتل میشود و اعظم واجب است ایشان ضرر بلکه بترتیب است که نسبت
ایشان نمی انجامد و هر گاه که دو چیز با یکدیگر معارضه کنند رفع ضرر عظم واجب است اما منتظم شدن احوال
مردم بغير امام چنانکه بعضی گفته اند محال است بحسب علامت چنانچه مدینه و النبی شده است و وقت موت
ولاة و حکام مقرر می شود و اما آنکه امامت ثابت نمیشود و الا با رضای از جانب امام بر خلافت
شخصه الهی است آن داشته باشد یا بقرآن اهل علم عقد از جهت کسی که اهل آن باشد چنانکه بیان آن در باب
اول العبادین خواهد آمد یا بغير اینست چنانچه در کتب قصه معین شده و بدانکه جابریست نصب قبول
بدانکه افضل بوده باشد از و بدلیل آنکه علمای اجماع کرده بعد از خلفای بعضی از قریش و دلیل آنکه حضرت
عمر رضی الله عنه خلافت را بشوهر گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از آنجمله عیسی عثمان و
علی ابو رضی الله عنهما و ایشان افضل از اهل نهالان خود بودند بعد از عمر فرمایند اگر فضل سخا است

اینکه در کتاب
فقه و احکام
مکتوب است که
نقل از صحیح
بخاری است
که در کتاب
فقه و احکام
مکتوب است که
نقل از صحیح
بخاری است

بودی بر آئینه عمر بنیان بحضرت علی معین مباحث این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نسب
 غیر عثمان علی رضی الله عنه جاز بوده باشد و وجود ایشان معنی نصب غیر افضل و وجود افضل است
 که غیر افضل گاه است که تدبیر او قیام مصالح ایدین را یاده است و بر بر سر ملکات دیگر و اما از انظار
 حال عیت و اوقاف ترست و در دفع فتنه با و استقامت و معتبر از فضل و اما منوط عصمت و اما امر
 و بودن استی مطهر و معجزه که صدق او از آن معلوم شود و جمیع از خرافات کذب مثال تنبیه و جل ایشان است
 چنانکه بعد از این خواهد آمد که حقیقت خلافت حضرت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان رضی الله عنهم بنیوت پیوسته
 است با آنکه این سه شرط در میان ایشان موجود نبوده و در از جمله جمالات نتیجه است که غیر معصوم را
 ظالم میگویند و مثال او میدهند قول خدا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الظَّالِمِينَ** یعنی نرسد عهد من که است
 ظالمان را و شما را از او حال آنکه انجین نیست که ایشان هم کرده اند زیرا که بحسب تعالیم کسی میگویند
 که وضع چیزی غیر جایی خود کند و بحسب شرع ظالم را با جمالی طلاق میکنند و کسی که غیر معصوم است گاه
 است که محقق نیست گناهی از او صادر نشود باشد و گاه است که گناهی از او صادر شده باشد و در حال
 دفعی که در ده است پس این مثال او نباشد بلکه امتداد نمیشود و مگر عاصی یا آنکه عهد را نیست همچنانکه احتمال دارد
 که مراد است عظمی باشد نیز احتمال دارد که مراد آن نبوت یا امامت و درین ابتدا یا اندازین از قریب
 کمال و این جهالت که از ایشان صادر میشود و اختراع کرده اند مگر از بر سر آنکه مشتبی سازند چه بطلان
 خلافت غیر از امیر المومنین که مراد صحیح بیان رود عناد و نادانی و گمراهی ایشان خواهد آمد
اشاره الله تعالی باب اول در کیفیت خلافت صدیق رضی الله عنه و شهادت لال
بحقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه و اثبات آن است و درین باب چند فصل است فصل اول
 در بیان کیفیت خلافت روایت کردیم بنی سحاری و مسلم و صحیحین خود که اصح کتب است که بعد از
 قرآن باجماع معتد به است که عمر رضی الله عنه در زمانی رجوع از حج خطبه گفت که من چنین سدی که فلانی از
 شما گفته است که عمر بن چون میرد بفلانی خواهیم نمود پس مغرور نشوید که از شما با آنکه گوید عیت ابوبکر
 فحاجه واقع شده و آنکه بشنید که همچنین نبود الا آنکه خداوند تبارک و تعالی از سر آن نگاه داشت و امر و
 در میان شما کسی نیست که قطع از جانب دشو و یعنی کسی نیست که سبقت کند و جمیع خیرات بر همه کس
 مثل ابوبکر صدیق رضی الله عنه به تحقیق که او بهترین است و روایت از عمر بن در زمانی که رسول الله
 الله علیه و سلم رحلت فرمود حضرت علی زبیر رضی الله عنهما و جمعی دیگر که با ایشان بودند و رخاانه طایفه
 نشسته ستخلف کردند و همچنین انصار از آن خلف کرده و در سقیفه بنی ساعد گرد آمدند و مهاجرین بنی سحاب

سبقت

ابو بکر صلی الله علیه و آله شتافتند پس گفتیم ای ابو بکر میان ما و تو یک جانب برادران خود از انصار پس بجانب ایشان
 قصد کرده روان شدیم و در رفتاری راه دو مرد صالح یعنی عوف بن ساعد و لعنی بن عدی با ملاقات
 شدند و از مشورتی که قوم کرده بودند و در خلافت اراخه گردانیدند باز پرسیدند که کجا میرید ای گروه
 مهاجر گفتیم بجانب برادران خود انصار میریم آن دو کس گفتند ای مهاجر ما چرا اگر شما هم خود
 فیصل می دهید نزد ایشان بروید بر شما جرمی نیست گفتیم بخدا می سوگند که پیش ایشان میریم بعد از آن
 روان شدیم تا برسیدیم بنقیضه بنی ساعد دیدیم که انصار همه گرد آمده و در میان هر یک از این مروجی خود
 بنوب پیچیده و در میان ایشان است و نگذیرد که گفتیم این مرد کس است گفتند سعد بن عباد است بر سریم
 که حال او چیست جواب داد که مرطبت است چون فرمودیم خطیب ایشان برخاست خدا را ثنا گفت
 آنچه اهل آنست و گفت ای انصار خدا میم و لشکر عظیم اسلامیه و شما ای مهاجر ما چرا بر سر ای از انصار
 و حال آنکه آمده اند قومی از شما که استنداد بر سر گرفته اند و میخواهند که منقطع پیازند ما را از خلافت
 و خود بان منفر میشوند و چون ساکت شد تاختیم و مقاله و رافض خود ترتیب کرده بودیم میخواستیم که
 از ابوبکر و در حضور حضرت ابوبکر رزم و حال آنکه من همیشه دارا و مرفاض بعضی غضب و صلبیت در روزی
 از بکر بر میگردم و وقاف او از من باورده بود پس ابوبکر صدیق رزم من منع کرد و گفت علی علیه السلام
 یعنی شتابی کن و به تاق و وقار خود باش چون از من اعلم بود و کرده و آنتم که او را در غضب بر دم
 بنا برین ساکت شدیم بخدا می سوگند که آنچه من در خاطر خود تخمیر کرده بودم یک کلمه از آنها ترک نکردم و تمام
 آنها را در بدیهه گفت باز یاتی بعد از آن گفتیم ای انصار شما را کویا خند از نیکویی سواران هستی لیکن
 مردم عرب برخلاف امت نمیکند مگر آنکه در قبیله قریش باشد زیرا که ایشان بهترین عرب اند از هر
 حسب و نسب دار یعنی که درین جانبی شدیم پس خلافت شما یکی ازین دو مرد بر کردیم که خواستید اختیار کنید
 دست عمر و ابوعبیده جراح را گرفت پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت جمیع کلماتی که ابوبکر گفت کرده و لیکن
 نبود غیر ازین کلمه بخدا می سوگند کسی پیش من آمدی که گوی من میزوی تا او دم که گمهای بمن لایق میشد و دست
 تر بود و من از آنکه امیر ششم بر قومی که ابوبکر در میان باشد بعد از آن یکی از انصار جناب سجای محله
 مضمره و بار موده بن منذر بود و گفت منم صاحب سجای ندیدم که مردم و جمیع حوادث بر سر قدم من
 میکنند و از آن ایشان را شفا حاصل میشود و خصوص این آیه را که من چنان است که از امیر کرده و از شما
 ای محشر قریش بسیار شد اختلاف سخنان و بلند شد و از تا زمانی که رسیدیم که مبادا در میان قوم
 ظانی و جنگ سرگشتی پدید آید گفتیم ابوبکر دست خود را بکشای پس او دست خود را کشاده کرد پس

ابو بکر
 صلی الله علیه و آله
 معن

و آن

باشد گرفت

بیعت کردیم با او و بیعت کردند مهاجران از انصار همیشه بخدا می سوگند ما قسم در آنچه من حاضر
 بودیم امری را که موافق تر باشد و مخالف از آن کمتر باشد از ما بیعت ابو بکر رضی الله عنه ترسیم کرد اگر چه
 تنویم از قوم و بیعت شد باشد تا یکه بعد از ما بیعت کنند کسی که با او راضی نبودیم با آنکه مخالفت اینها
 می بایست کرد و بر هر تقدیر در آن فساد می رسید و در روایتی آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه غلبه و بر
 انصار سبیر الامم من قریب آن بهتر آن قریش اند و این حدیث صحیح است که وارد شد از جهت طریقی انصار
 از جانب پهل ای صحابی روایت کرد ابو بکر علی حاکم صحیح که از ابن مسعود که گفت چون رسول الله ﷺ
 علیه سلم رحلت فرمود انصار گفتند از امیری و از شما امیری پس عمر بن خطاب از ایشان گفت تا
 انصار ننیدانید که رسول ام امر کرد ابو بکر فرما با آنکه امامت مردم کند و کدام یکی از شما خوشحال میشود
 از آنکه مقدم شویم بر ابو بکر فرمود روایت کرد سعد حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنه که چون
 اصحاب جمع شدند در دار سقیفه بنی ساعده و در خانه بن عباده و ابو بکر رضی الله عنه در میان ایشان بود
 خطیبان انصار برخاستند پس یکی از ایشان گستاخی معاشر مهاجران تحقیق چنین بود که رسول الله ﷺ
 علیه سلم زمانی که یکی از شما را بعلیه میفرستاد و یکی از ما را همیشه پس ملاح می بینیم که در شخص مالی گرفتار
 شود یکجا باقی تابع این چه که شده پس طریقی گفتند بعد از این زید بن ثابت با شما دو کفبای معا
 میدانید که رسول الله ﷺ را بعلیه سلم را مهاجران بودند و از انصار رسول عام بودیم پس همچنان انصار را
 عام بودیم انصار خلیفه رسول خدا کنیم باز دست ابو بکر صدیق رضی الله عنه برگرفت این صاحب نماز
 پس عمر بن الخطاب بیعت کرد و بعد از او مهاجران انصار بیعت کردند ابو بکر صدیق رضی الله عنه بالا
 منبر رفته نظر در قوم کرد و زبیر را ندید بعد از آن او را طلب کرد و آنگاه گفت که ای زبیر تو میگوئی که پسر عم
 رسول ام و مخصوص او و حاضر تم اراده داری که شوق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی که مفارقت کنی
 جماعت مسلمانان را زبیر گفت لا یتزبیر سر زدن و طاعت کن مرا بگماهی خلیفه رسول الله ﷺ بعد
 برخاست بیعت کرد و باز نظر در وجود قوم کرد و علی رضی الله عنه را ندید او را طلب نمود و آنگاه گفت ای علی
 تو این ثم رسول الله ﷺ را داری و حاضر فی میخوای شوق عصای مسلمانان کنی اراده مفارقت
 مسلمانان داری علی گفت لا یتزبیر یعنی سر زدن کن مرا در هر وقت بیعت کرد و زبیر
 ابن اسحاق از زبیری از اهل آنکه چون بیعت ابو بکر صدیق رضی الله عنه شده در سقیفه روز دیگر منبر
 نشست و عمر بن خطاب پیش از او نکرده و حمد و تنای خدا را بجا آورده گفت خدا می بارک
 و تعالی جمع کرده امیر ایشان بهترین صاحب رسول الله ﷺ تانی ائین از شما فی الغار بر خیزد و با بیعت کنید

[illegible]

خوابیم کرد و تحقیق میداد ای سعد که رسول صلی الله علیه و آله گفت و زانی که تو نشسته بودی قدیش
 و کذا هذا الاكثر خيرا للناس من الناس مع ليدهم فاجبتهم مع ليدهم فاجبتهم مع ليدهم فاجبتهم مع ليدهم
 خلافت اند که بهترين مردان اند نيکان مستقيان تابع مردم متقيان ايثار اند زيارت ايثار و رانها
 و اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله بر همه کس سابق اند و عاصيان و گناه گاران تابع عاصيان و گناه گاران
 ايثار اند زیرا که در دعوت رسول ام باو گيران سابق اند و ديگر تابع ايثار اند بعد از آن سعد گفت
 رسالت گفتی او زير اين يم و شما امير اند و از اين گرفته اند قول منيع بن عبد البر که امير و عبيد
 عباد از بيعت ابو بکر ايا که و تا زمانیکه فوت شد در روايت که از ابی بکر رضی الله عنه نقل قبول
 بيعت چنين گفت که ترسيم افشند که بعد از و روت ميباشند و بر روايتی ابی اسحاق و غيره او آنکه رسالت
 گفت ای ابو بکر من چه چیز ترا برين داشت که والي مردان شدمی و حال آنکه مني ميگردی و از آنکه برو
 کس امير شدم ابو بکر من گفت از اين چاره نيست ترسيم که هست همچون رسول الله صلی الله علیه و آله شرف
 گردد و دخل افتد دروين قر و ايتن که ابو بکر من بعد از يكاه مدر که و در مردان که باند الصلوة
 جامعه و من اول نماز بود که دران ندا کرد و اين لفظ باز خطبه کرد و گفت امير مردان و روت
 سدارم که قائم مقام شو و دين امر و گيري غير من و اگر مرا ميگيريد بپسنت بپيامبر صلی الله علیه و آله و سلم
 آن ندارم زیرا که بپيامبر معصوم بود از شيطان و نازل ميشد بروحي از آسمان و روايت ابن سعيد
 چنين است که ابوبکر من الی اين امر شدم و من اين امر را کاره من بخداي سوگند که دوست ميدارم که بعضي از
 شما مثل من قائم مقام باشد و اگر تکليف کند مرا آنکه عمل کنم درميان شما مثل عمل رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم آن قائم نميتوانم که رسول صلی الله علیه و آله بنده بود که خداي سبحان او را بوحی گرامی داشته بود و او را
 محافظت مينمود و منم بشري مثل شما و بهتر نيستم از کسي شما پس نهايت من کنيد و زانی که برستي و در
 ببينيد مردان من بشويد و گاهی که ببينيد که من ميگويم که و ام از مقامت پس بعدل و رستي و در پير ايثار
 که مرا شيطاني است که عارض ميشود و گاهی که ببينيد که عصيان کنم از من اجتناب کنيد اختيار نکرد و ايد
 مراد شتر نامی و آبشار نامی خود يعني اختلاف دين بخل و دار و که کمال احتياط و دين مراد شتر
 قتيبي ياريد اگر از من مهادر چيزي شود و از من ديني روايت ديگر که از ابن سعيد و خطيب نقل است که
 گفت اما بعد من مالي امر شادم و نيستم از شما بهتر ليکن نازل شد قرآن و رسول خير سنتهاي نهاده
 دانستم آنرا بآنهاي مردان که عاقلترين مردان پرهيزگار اند و عاجز ترين مردان گناه گاران
 اند و عاصيان اند و قوی ترين شما ضعيف ست نزد من تا وقتیکه گيرم از ضعيف حق او را و ضعيف

اربعين

ترین شما نزد من قوی است تا زانیکه گیرم از قوی حق با ای گروه مردان جز این نیست که من تا بمشروع
 نیستم پس هرگاه که نیکی کنم اندوایداری کنید مرا و زانیکه میل از حق کنم برستی و عدل دارید مرا لایک نمائید
 روایت کرده منی باشد هرگز کسی که امام باشد گریبان من خط و روایت کرد و حاکم از ابو جعفر بوقت خلافت
 یسرخ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابو جعفر حیات بود و گفت ابوبکر رفتم را که هوشیار باش درین امر که
 این امر محال است آیا را حقی شدند بنوعی مناف و بنوعی گفت نیست نیست گفتند مرا که تو آنرا که تو آنها
 بلند کردی و نیست بلند کنند مرا که تو آنرا است کردی و روایت کرد و واقعی از چند طریق
 اسناد که ابوبکر رضی الله عنه روزی شد که رسول عمر رحلت فرمود و روایت کرد و طبرانی از ابن عمر
 که ابوبکر پیشتر سجای رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست و عمر سجای ابوبکر و عثمان سجای عمر و علی سجای عثمان
 رضوان الله علیهم جمعین فصل و هم منعقد شدند در جماع بر خلافت ابوبکر
 صدیق رضی الله عنه و استند شد بکلامی که قبل ازین گفتیم که صحابه رضی الله عنهم اجماع
 کرده اند برین امر و آنچه گفته اند از خلفا بن عباده از معیت مرو و دست و از جمله خبر که تصریح
 با معنی شده است در آن حدیث است که روایت کرده آنرا حاکم و صحیح کرده است آنرا ابن مسعود
 قال اماراة المسلمون حسنا هم عند الله حسن و ما ازال المسلمون نسبا فهو عند الله عیبا
 یعنی خبر که آنرا مسلمانان نیکو و انشد پس آنچیز نزد خدا شایسته نیکوست و چیزی که مسلمانان آنرا بدند
 پس آنچیز نزد خدا شایسته بدست و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابوبکر را مستحسن و انشد پس نظر کن در آنچه
 صحیح شد از ابن مسعود و هم که از اکابر صحابه و فقهای و متقدمین ایشان است که جمیع صحابه اجماع کرده اند
 بر خلافت ابوبکر و بنا برین اوافق است بخلافت نزد جمیع اهل سنت و جماعت و در هر عصری از عصرهای آنرا
 صحابه و همچنین اوافق بخلافت نزد جمیع معتزله و اکثر فریق باقی و اجماع ایشان بخلافت و قاطع بر آنکه
 اولویت و استحقاق این امر و دست با آنکه از ظهور عثمان به است که بهیچکس مخفی نیست اگر قائل گوید
 که حکایت وقوع خلافت احتمالی دارد که از بعضی صحابه عنوان الله عنهم نرسیده باشد و اگر تمام رسیده
 باشد محتمل است که از بعضی صحابه خلاف ظاهر شد باشد بنا برین اجماع منعقد نشد و حواشی مستقیم
 بآنکه این نوهم و تفتی میشود که از بعضی صحابه که این امر را مشاهده کرده اند از اول تا آخر حکایت
 اجماع صحیح نشده باشد و اما زمانی صحیح شد که از ابن مسعود و حاکم یافت حکایت اجماع صحابه نیست
 اسلام میشود و خصوصاً امیر المومنین علی بن ابیطالب نیز از آن کسانی است که حکایت اجماع باین
 امر کرده اند همچنانکه خواهد آمد بعد ازین روایت از و که چون بمصر آمد از آمدن او سوال کردند که آیا

گفت بلی
 فکرم
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 رحلت فرمود

دلیل

این امر بعد است که از جانب بنیامین شد و یا آنکه بر خود کرده است پس تقریباً بن فرجوان
متابعیت خود و باقی اصحاب با او برگزید و او آن دو کس برین امر خلافت نکرد بلکه تمام متفق
بودند و روایت کرد و از زعفران که گفت شنیدیم از شافعی حجتی است علیه السلام گفت اجماع کردند و در
بر خلافت ابوبکر رض و این اجماع از آن جهت بود که منظر شد که بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و نبی
در زیر آسمان بهترین از ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس امر را و الی ساختند و روایت کرده است
الستناز معادیه بن قهره گفت تبع و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم شکوه کردند خلافت ابوبکر صدیق
المدینه و بنی امیه را که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و اتفاق و اجماع کردند ایشان که خلافت
دیده بر بنی امیه و دیگر دلیل آنکه است اجماع کرده اند بر حقیقت امامت یحیی از سید کس علی
عباس با ابوبکر رض منزع کردند و بیعت با او کردند پس تمام بنیان بر اجماع بر است چرا که اگر امامت از
بنو امیه با او منزع میکردند چنانکه منزع کردند حضرت علی با معاویه با آنکه شکست معاویه را خلافت کرد و با
منزع کرد و با ابوبکر رض با عدم شکست او منزع کردند و این محسنه دلیل است بر آنکه انحراف کرده است بر تحقیق
خلافت او و دیگر آنکه حضرت عباس رض از او بیعت با علی کرم الله وجهه کرد و علی قبول این
و تمسک داشت که حضرت علی اگر از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در باب خلافت اراده کرده بود قبول
میکرد مخصوص آنکه در آنوقت با اعمال شجاعت بنو هاشم و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند
قبل ازین گذشته که انصار کرده و شست بیعت ابوبکر ایشان با لازم ساخت بخیر اهل مدینه من قریس
بنابرین طاعت و انقیاد کردند و حضرت علی رض از روی شکست و قدر و استعداد و شجاعت قوی
بود و ایشان پس اگر روی نمای میبود درین مهنازع تا امل بود و سزاوارتر بود با جابت از دیگران
تا خیر علی و زبیر و عباس پس در بیعت قصور در اجماع نمیکند بچند وجه و وجه اول آنکه ایشان
دیدند که امر اجماع تمام شد بجهت کسی که امیر بود در آنوقت از محل عقد نمای آنکه چون
تاخیر بیعت معذرت کردند علی و زبیر رضی الله عنهما چنانچه گذشت از چند طریق سناد با اینکه تاخیر از
از جهت قصور خلافت صدیق بود بلکه از آن جهت بود که ایشان را درین شورت حقی بود و ایشان را
مؤخر و شستند آنکه محتاج بود این امر مشورت تا مدتی بنابرین از عمر رض صحیح چنین گذشت که این بیعت
فجاریه واقع شد لیکن خدا شایع گشت شست سزاوار و موافقت کرد و آنچه گذشت از استدلال حضرت علی
زبیر رض که در قضی روایت کرد و است از طرق بسیار و آن است که حضرت علی زبیر رض گفتند در
دوم بیعت که ابوبکر رض را سزاوارترین مردم خلافت میدادیم بر تحقیق که او صاحب غارت و ثانی

یائنین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و میدانیم شرف و بزرگی او را آنکه مؤخر و شستند مراد از
 مشورت و در آخر آن حدیث است کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ معذرت از ایشان خود تہمتی گفت سجدای سوگند کرد
 حریف بنمودم بدارت روزی نہ شبی ہرگز در غیب نبودم و از خدایتیکہ طلب نمودم نہ در روز نہ
 علامتہ ولیکن ترسیدم از فتنہ و نیست مراد بدارت را حتی و متعجب ام غلط شدیم تا آخر حدیث پشیمان
 گذشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیؑ وزیر رضی اللہ عنہما سخنان ابو بکر رضی اللہ عنہ پسندیدہ و
 معذرت اورا قبول کرد و روایت کرد و واقعیتی از عاقل شدہ کہ حضرت علیؑ کسے راز و ابوبکر رضی اللہ
 و طلب میراث خود از اموال مدینہ و قرآن باقی حسن سیر کہ از آن حضرت صلوات اللہ علیہ وسلم ماندہ بود
 کرد ابو بکر رضی اللہ عنہ و جواب داد کہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوانا معاشرا کہ انبیاء کلا نزلت
 و کلا نزلت ما ترکنا لا فصوصد قرا نما تا کل ال محمد من کذا کہ احوال امیر اش میگوید و ما
 میراث بردہ و منشیویم اخیرا کہ اگشتہ ایم پس آنشدہ است جز این نیست کہ آل محمد زین العابدین
 خدایتیکہ میخرند و زیادہ از خود ان ایشان روا نیست و سخای سوگند کرد کہ تعمیر صدقہ رسول اللہ صلی
 حالتی کہ در میان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نبود نمیکند و بطریق کہ رسول صلوات اللہ علیہ وسلم در آن عمل میکرد و عمل
 خواہم کرد و چون ابو بکر رضی اللہ عنہ و از آن کہ چیزی از آن مال اموال فاطمہ رضی اللہ عنہا غضب
 کرد بر ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و از وی ہجرت کرد و دو تن دیگر و تازانیکہ حضرت فاطمہ الزہرا رضی اللہ عنہا حیات بود بعد
 از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شش ماہ زیست چون وفات یافت حضرت امیر المؤمنین علیؑ کرم اللہ وجہہ تبارک
 حیات فاطمہ الزہرا ربیعیت کردہ بود ولیکن اورا عزی و جایی بواسطہ حیات حضرت خیر النسا رضی
 مردمان بود و چون حضرت وفات یافت حضرت علیؑ از روی مردمان انکار نمود و عزالت اختیار کرد
 کسی ابو ادرشد نکرد و وزیرین اشارات متالعیت و مضامحت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ محضی باب و فرستاد کہ
 بمنزل شما شریف بیاورد و ابوکسی گیر نباشد و عرض این بود کہ عمر رضی اللہ عنہ حاضر نباشد چون ابو بکر رضی
 قبول یعنی نمود بعد از آن عمر رضی اللہ عنہ ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت کہ تنہای سخنانہ ایشان نباید رفت ابو بکر رضی اللہ
 اندیشہ داری بمن چه خواهد کرد و سخای سوگند کہ خواہم رفت و چون بمنزل علیؑ رفت علیؑ کرم اللہ وجہہ تبارک
 حمد و ثنای خدای تبارک تعالی سجا آوردہ گفت ای ابابکر امیدارم فضائل ترا آنچه خدایتیکہ بنوعطا
 کردہ از خیرین حسد کردہ ام لیکن منفرد شدی بامر یعنی مشورت را تنہا کردی ما را داخل شد و بواسطہ
 قریبتی بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما را نصیب بود مثل این نوع سخنان رفتی امیر میگوید تا آنکہ ابو بکر
 صدیق رضی اللہ عنہ گریہ آمد و در موضع از چشمہائی بارید بعد از آن ابو بکر رضی اللہ عنہ نگاہ کردہ گفت بان خدا کہ جان

فاضل
 از آنکہ فاطمہ الزہرا
 رضی اللہ عنہا حیات
 بود و بعد از آن
 ابوبکر صدیق
 رضی اللہ عنہ شش ماہ
 زیست

من بیدار شد و دست پیوستن بر سبیل ابا قاسم رسول الله علیه السلام نمود و تفسیر کرد و اما ظاهر
 که در میان او شهادت بود پس این احوال او اندیشیدند درین امر از تفسیر تفسیر نکردم که جاسی این سبیل ابا قاسم
 و این امر را بطریق دیگر که دیدم که رسول صلعم در آن عمل میکرد و به نظر بی عمل آورد و بعد از آن ابا قاسم را
 گفتند عده ما و تو از چه میبوی وقت عشییه است در مسجد و چون در مسجد آمدند ابو بکر بعد از فراغ
 نماز ظهر را با بی منبر رفت حمد و ثناء خداوند استیجاب آورد و در فضائل و شرف حضرت علی بن ابی طالب را گفتند و
 متخلفان و از بیعت و عذر را و را با بیعتی که گفته بودند میان نمود و هتغفار کرده و عذر دادند از حضرت
 روم بر منبر رفت بعد از حمد و تناسی خداوند عظیم و توفیر در حق ابو بکر میان نمود و گفت از من و اقوام
 از تاخیر در بیعت نه از جهت حسد و بغل بر ابو بکر روم بودند از جهت انکار حنیفه که حدیثی است از رسول
 داده است ولیکن ظن این بود که ما را دستور نصیبی است و او در آن عمل ما را داخل نداد و باین
 غضب کردم و در نفس خویش و این آیه را پس مسلمانان این بیعت خوشحال شدند و از اسباب استند
 مردم در وقت مراجعت علی کرم الله وجهه با بر محروفت بوی نزد یک میشدند پس تامل کن عذر را و
 قول آنکه منکرند چیزی را آن تفصیل یافته است حسد و بغل نکردم پس چیزی که خدا تعالی او را عطا کرد
 و غیر اینها از آنچه حدیث متخلل است بر آن تأییدی خود را بر می و صبر از آنچه در افش و اندیشه
 با و نسبت میکنند قاتل الله باز با که در حدیث تفسیر است که از ابی سعید گفته که علی بن ابی طالب
 عظمی از اول امر بیعت کردند ولیکن اینچنینی سبیل این جهان و غیر او صحیح کرد و در بعضی چنین گفتند
 که حدیثی است از ابی سعید نقل کرده است که در بیعت علی بعضی از بنو هاشم تأخیر شدند تا موت حضرت فاطمه
 منعیست زیرا که روایت ثانی از زهری مجهول نیست و بنا بر او بسعد نکرده و روایت اول از ابو سعید
 که و است بر آنکه ایشان اول بیعت کردند از رسول پس امر باشد انتهی بر و وار و میشود آنکه میان
 اینچنینی صرح و میان خبر بخاری که از عائشه صدیقہ نقل کرده است منافات است زیرا که یکے دلالت بر
 تقدیم بیعت میکند و دیگری بر تأخیر و جمع بین حدیثین بعضی چنین کرده اند که علی را اول حال بیعت کردند
 بیعت ابو بکر را بعد از آنکه واقعه شد میان حضرت فاطمه زهرا بیعت رسول الله و حضرت ابو بکر
 رفت و باب میراث حضرت علی علیه السلام بعد از وفات حضرت فاطمه را معنی میگردد و کسیکه در این
 ازین امر واقف نشد توهم کرد که متخلفان و از بیعت بر سبیل آن بود که را معنی نمود و بیعت و آنچه خود
 گفتند و از بیعت که رفع این شبهه بود حضرت علی بن ابی طالب را بیعت بعد از وفات حضرت فاطمه را
 بالایی منبر کرد و چنانکه در فضائل علی بن ابی طالب و در حدیث بیعت کرد و ابو بکر را بیعت

تا تأخیر بیعت علی تا موت فاطمه پس بیعت فاطمه را بیعت بیعت کرد

بگفتن آیا کردی اشتی امارت را گفت کرده اند شتر و لیکن سوگند خورده ام که رو بگردانم و دشمنانم
 هر که نماز فریضه از جمیع قرآن فارغ شوم از آنجا که علم کرده اند که علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و حسن و حسین
 پس معلوم شد از آنچه تقریر کردم جمیع صحابه و پیغمبر که بعد از ایشان است بر حقیقت خلافت صدیق
 رحمت و الهیت او و برین امر همین قدر کفایت است در استدلال بر تقدیری که نفسی نیز باشد بلکه جمیع
 قوم نیست از نفسی که متواتر رسیده باشد زیرا که از اجماع علم قطع حاصل میشود و از خصوص غیر متواتر
 علم ظنی بهم میرسد چنانکه خواهد آمد حکایت کرد امام نووی با سنانید صحیح از سفیان ثوری که هر
 کس که گوید که حضرت علی بن ابی طالب و وسع او از ترین خلافت بود اعتقاد او نیست که ابوبکر و مهاجرین
 و عمر رضوان الله علیهم جمیع خطا کرده اند درین امر و کسی که اعتقاد و خطا در حق جماعت داشته باشد
 گمان منی برقم که عملی از اعمال او آسمان بر نذر و انیت و ارقطنی از عمار بن ابی سیر و مانند این **فصل**
سوم در خصوص معنی که دلالت میکند بر خلافت ابوبکر از قرآن و حدیث
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ عَنْكُمْ مِنْ**
دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَافُهُ عَلَى الْكَافِرِينَ
يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَهِيَ خِطَاؤُنَ لَوْمَةٌ لَا تَكُنْ ذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ يُونُسَ مِنْ نِسْيَانِهِ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ می آنکسانیکه گردیدند سجداتی بر که برگردانند شما از دین خود و پس از و لاک شود
 و بفرستند خداوند بر ایشان قومی که خداوند دوست دارد و ایشان را دوست دارد و ایشان خداوند
 تعالی را و مشفق و متواضع بر مؤمنان سخت و غالب بر کافران و جها و کنند و راه خداوند
 و نترسند از هیچ طاعت کننده و لک فضل الی یونیس من نسیان و این صفتها می فضل و رحمت خداوند
 کسی که میخواهد و الله اسع علیم خیر است فراخ عطا و اناست کسی که استحقاق دارد و روایت کرد
 بیهقی از حسن بصری رضی الله عنه که گفت خدایم سوگند که مرا و این قوم ابوبکر است و صحابه و رضی الله
 عنهم تا آنکه چون عرب مرتد شدند چها کردند ابوبکر و صحابه و تا آنکه باز آورد و ایشان را باسلام
 روایت کرد و یونس بن حکیم از قتاده که گفت چون پیغامبر صلی الله علیه و آله از عالم رحلت فرمود
 بعضی عرب مرتد شدند پس ابوبکر قتال آن جماعت تا آنکه باسلام آورد و گفت با هم سخن میکردم تا آنکه
 این آیت نازل شد در شان ابوبکر رضی الله عنه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَرِ**
لَيْسَتْ لَهُمْ دِينٌ وَلَا يَأْتِيهِمْ الْبَرَاءَةُ و چون وفات پیغامبر صلی الله علیه و آله شد و در نواحی پهنه
 طائفه بسیار از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند و ابوبکر صدیق هم بقتال ایشان برخاست

عمر و جعفر بنی دیگر از اصحاب گشته سلاح در دست که دست از قتال ایشان باز نداشتی ابو بکر گفت
 بسوگند که گفتی بکنم در عتاقی که عتاقی که آنجا در زمان رسول الله علیه السلام میدادند از من می
 میکنند و ادای آن میکنند هر آنکه سابقه ایشان خواهم کرد و در منع آن بعد از آن عمر من گشت چگونه
 برایشان قتال میکنی و مال که رسول الله علیه السلام فرمود و احربان قابل الناس حتی یقولوا
 لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله من کافها اعظم منی ما له و دمه الا حقها
 و حسانه علی الله اسو شدیم بقتال مروان تا زانیکه بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و هر کس
 این کلمه گفت منع کرد و حمایت کرد و از من ال خود را و خون خود را الابر حق انیقول یا بقر حق ال
 یادم و حساب و بر خدا شکیایی کسی که گفت لا اله الا الله و انظما اسلام مقامه او را رک
 میکنم که مخلص است یا مخلص نیست چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی حسابی بگویند که
 مقامه خواهم کرد و کسی که در میان مملو و زکوة فرق کند چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی حسابی
 رنم گفت بسوگند مقامه خواهم کرد و کسی که در میان مملو و زکوة فرق کند چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی
 آنکه رسول فرمود و علی علیه السلام الاجتهاد عمر بن خطاب گفت بخدای سوگند که ساقتم کس دیگر را آنکه گفت
 مشرح ساخت ...
 ابو بکر رنم و آنچه او میگفت رست بود و در رنم دیگر آنکه چون ابو بکر رنم بیرون رفت جهت قتال
 آن جامع و سجالی خدیج بن عامر سرب گزینند بنابرین بعضی اصحاب سلاح چنین دادند که کسی را
 گردانیدند و برایشان نام زد کنند و خود باز گردانیدند و خالید بن ابی لهب را ساخته فرستادند و خود باز
 فرستادند و این کرد و دانی از این هر رنم زام را حمله او گرفت گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله
 میگویم تو را آنچه تو در روز خود با رسول الله گفتی شمشیر خود را در غلاف کن و شمشیر و در و خاک سازار
 بعضی خود باز گردانیدند و بخدای سوگند که اگر در و خاک میگویم از جهت تو تشویش تو رسیده و هلاک میگرد
 مستقیم نخواهد بود و بعد از آن خالید بن ابی لهب را تسلیله بنو اسد و سطعان فرستاد و خالید بن ابی لهب
 رسید جمع کثیری از آل مکتب و جمع دیگر را سیر کرد و باقی رجوع اسلام کردند و از آنجا خالید بن ابی لهب
 فرستاد و قتال مسیله کذاب خون و یقین بیکدیگر رسیدند شروع در قتال نمودند مسیله و قلع بن شد
 و اهل اسلام حیدر روز شام را محاصره کردند و خالید بن ابی لهب را دست و حشمتی که قاتل حمزه بود
 شد و در میان و هم از طاقت نابر آنگاه ابن سحر بن عبداز فوف حضرت رسول شب در و
 ایشان میدانند در نزد علماء مصر می رانجانب سحرین بدع آنجا حفت فرستاد و او در میان

جوانا باقی شدند بعد از مقاتله بسیار مسلمانان کشته شدند و اهل غنای نیز چون مرده شدند بودند و
 بنی جهم را با تاجان بنی سواد و مهاجران امیه را بشانقه مریدین امر و فرمود و همچنین بنی ابی لیسید
 انصار می را با جماعتی دیگر از اهل ارداو و این جماعت است که روایت کرد و در بهیقه این عساکر از ابوهریره که
 گفت سوگند آن خدا شکی که غیر او خدا نمی هست که اگر ابو بکر رض خلیفه نبودی مردم ندکی خدا اینستا
 را بجای منی آوردند از مرتبه سوم این سخن را که شواخت یعنی گفتند ساکن بنو امی ابوهریره بعد از آن
 ابوهریره گفت که رسول صلی الله علیه و سلم اسامه را نهفتند کس بجانب رم و شام فرستاد و چون
 موافق وی خبش فرو داد رسول صلی الله علیه و سلم حلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرتد شدند
 صحابه رسول اجمع شدند گفتند اسامه باز گردان و جوی اندازد که اعراب حوالی مدینه از وی مرتد
 باشند و لشکر خود را بر رم بفرستیم ابو بکر رضی الله عنه گفت آنچه ای که غیر او خدا نیست که اگر
 قلت مردم میرتبه باشد که در مدینه بجای من نباشد و سگان یا بیک از فرائج می کشید که چند لشکر می بماند
 صلی الله علیه و سلم متوجه بجانبی ساخته باشد سخور هم گردانید و علمه که رسول خدای صلی الله علیه و سلم تبه
 سخور هم کشود پس اسامه روان شد و هیچ قبیل از قبایل که اراده ارتداد و شتت بودند نگذاشت
 مگر آنکه گفتند که این جماعت را اگر قوتی بنوعی و این لشکر را از خود جدا نشا خندی و بجانب رم
 نمی فرستادند و این سبب ارتداد و موقوف میر شدند تا خبر قتال اهل اسلام باروم معلوم کنند پس چون
 مسلمانان مقاتله با اهل رم کرده ایشان را مقهور و مغلوب ساختند و فتح نمود و سالک و اغانا باز
 گشتند جماعت اعراب تا با بر وین اسلام نایست اند و امام نووی در تهذیب آورده که سهند
 کرده اصحاب بر کثرت و عظم علم صدیق بقول او در آن حدیثی که در صحیحین نایست شده و الله اعلم
 من فزق بین الصلوة و الزکوة حتی ابا الله فنه حونی عما قاعفا ککانوا
 یؤدونها الى رسول الله لقاتلهم علی منجها و شرح این بفارسی بیان کردیم و سهند لال سنج ابوسج
 این حدیث و غیر این حدیث در کتاب طبقات بر آنکه ابو بکر را علم صحابه بود زیرا که جمیع در فهمیدن این مسئله
 ایستادند و تامل کردند مگر ابو بکر بعد از مباحثه صحابه برین مسئله با ابابکر معلوم ایشان شد که
 قول ابو بکر صحابست و رجوع بان نمودند و روایت کرد و نووی از ابن عمر رض که از و سوال
 کردند که در زمان پیغامبر که فتوی و مسائل میدادند کیانند گفت ابو بکر و عمر و عثمان بن عفان الله
 علیه السلام همین فتوی میدادند در عهد رسول صلعم باز سهند لال که و با قلمت ابو بکر حدیث چهارم از احادیث
 که دلالت بر خلافت او میکند چنانچه بعد ازین ذکر این حدیث خواهد آمد و گفتن ابن کثیر که صدیق و ا

خوشه

مسلمانان غنای
ایستادند

خاندان ابی سهند
از و

در فضیله

صحابه بود یعنی ائمه ایشان بود و بقرآن نیز اگر رسول صلعم مستند دشت اورا برسم نماز با صحابه یا کلمه
 خود فرمود که یوم القوم افرام بکتاب الله یعنی است قوم کند آنحس که اعلم باشد بکتاب الله
 و خواب آمد خبری که لایسبغه لقوم فاهم ابو بکر ان یومهم غیر لایت منرا و رومی که ابو بکر
 مرد و میان باشد آنکه غیر او است ایشان کند و همچنین اعلم بود بکتاب رسول هم چنانچه در بسیار
 از مواضع رجوع او میکنند در وقت حاجت او ظاهر بسیار است ایشان سنتی که از بنیام جبر حفظ
 کرده و یاد دشت و غیره که این صحابه بنیدالستند و چگونه چنین نباشد و حال آنکه مولفین و مدوات
 بسبب رسول صلعم که در اول بعثت نماز ان وفات و با وجود صفات مذکور از کی فاضل
 الله بود اقلیت روایات مستنده ابو بکر از رسول صلعم بود برسطه سرعت وفات و کوتاهی ایام او بود
 بعد از رسول صلعم الله علیه و اگر مدت حیات بعد از رسول الله علیه سلم بطول انجام میدهد
 نقل از بسیار بود و اکثر اهلان حدیث از ابو بکر هم صحابه بودند چون ایشان خود و سیاح حدیث
 با ابو بکر شریک بودند از حضرت صلعم الله علیه سلم شنید بودند باین ابو بکر نقل کرد و اگر چنین بود
 کسیکه در رسم ابو بکر محتاج نبود بآنکه از ابو بکر نقل میکرد و بلکه چیزی که از ایشان نبود از وی نقل
 کرد و از اینجا معلوم شد که سماع از ابو بکر از حضرت صلعم الله علیه سلم مستبر بود از باقی صحابه بود
 مانع از کوفت مردم اتهام مردم از ایام نبیط حدیث از وی مروی نشده روایت کرد و الله الفاسم الشیخ
 بن بهران که گفت زمانی که خضمان بن ابی بکر در دار و میشدند نظر میکرد و در قرآن اگر آن حکم در قرآن
 می یافت میان خضمان آنچه از قرآن یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود از سنت رسول صلعم
 در قرآن باب حکم میداشت آن عمل میکرد و اگر آن عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان آن
 میکرد و میگفت این نوع قضیه است آیا میدانید که از رسول صلعم الله علیه سلم حکم می داد و رشد است
 گاه چنین واقع میشد که چند کس منفق اللفظ میگفتند که رسول صلعم الله علیه سلم درین قضیه باین طریق
 کرد و بعد از آن میگفت حدیثی می فرماید که این کسان در میان پیدا شدند که حفظ این قضیه را
 صلعم الله علیه سلم کرده اند و اگر در سنت رسول صلعم الله علیه سلم می یافت اعیان اشرف و اخبار الناس را
 جمع میکرد و با ایشان مشورت مینمود و اگر بر یکسانی متفق شدند همان حکم مینمود و اگر شکل میشد
 که از قرآن و یا از سنت نیاید لایحه میکرد و ابو بکر هم را درین قضیه حکم می داد و اگر او می یافت
 آن عمل میکرد و اولاد و مسلمانان را طلب مینمود و آنچه اتفاق بر آن مینمود حکم میکرد و در حدیث
 ایاتی که ولایت بر خلافت ابو بکر هم میکنند این آیتی است قل الخلفین من الاعراب بمو اجد

حدیث
 از ابو بکر
 در حدیث
 از رسول
 صلعم
 الله علیه سلم

خلافت ایشان را بر دو خلافت گذاشتی شد و بدان ستر است و از جمله آیات دال بر خلافت ابوبکر
قول خدا تعالی است و عدا الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و ذکره خدا تعالی که
ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند لیست خلفه من فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم که
هر انبیست ایشان را که خلیفه و معترف گردانند و روی من مرا و این جماعت که خدا تعالی ایشان را
و او بهادران اند و من مسترین چنانچه معترف گردانند کسانی را که پیش ایشان بودند یعنی نبی است
که بعد از ملاک قبطیان در مشروطیت و لیکن طلم الحش از صنی طلم و هر انبیست و او ثابت
از برای ایشان پسندیده و مختار ایشان را یعنی اسلام و لیکن طلم من بعد خود من ابعدا
کلیس و کون بی شیا هر انبیست بدل به ایشان را بعد از ترس ایشان از دشمنان یعنی نه از ایشان که میستند
مرا و زنان خلافت و شریک نگردانند من نیز را یعنی جاه و بزرگی ایشان از عبادت و لوحی از
ندار و این کثیر گفته که آیت منطبق منتهی است بر خلافت صدیق اکبر و این ابی حاتم و در تفسیر خود از
عبد الرحمن بن عبد الحمید البیهقی و آیت کرده گفت که خلافت ابوبکر رضی در قرآن بقول خدا تعالی و عدا
الله الذین امنوا اکثر از جمله آیات دال بر خلافت صدیق قول خدا تعالی است للمصطفی
یعنی قسم سال چه آیتیمان مسکینان فقر و مهاجران استالی مولا و کثرت هم الصادقون یعنی آن که و
مهاجران است و آیت یعنی راست گوید بوجه ولایت ... بر خلافت صدیق است که خدا تعالی مهاجران را
خواند و کسیکه خدا تعالی او را صادق خواند کذب و هرگز صادق و بخوابد و پس لازم آمد در چیزی اتقوا
جمع مهاجرین غیر هم اطلاق بر ابوبکر نم کرده او را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم بخواند صادق
پس بنا برین مقدمه این آیت انصر باشد بر خلافت ابوبکر رضی خطیب این دلیل را از ابوبکر بن عباس نقل کرده
که این تنبیط نیکوست چنانچه این کثیر تصریح ما یعنی کرده و از جمله آیات دال بر خلافت صدیق اکبر
رضی قول خدا تعالی اهدنا الصراط المستقیم بما اراده ربنا و عدا الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و ذکره خدا تعالی که
راه یکسان را انعام کرده برای ایشان خیمت نبوت و رسالت و صدق شهادت و صلاحیت امام مخر
الدین را از می گفت این دلیل است بر خلافت ابوبکر رضی زیرا که انعمت قبل ازین گفتیم که تقدیر خدایت است و
خدا تعالی بیان کرده است و روایت دیگر که الذین انعمت علیهم چه کسانی اند و قول خدا تعالی فاوکلنا مع
الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین یعنی این گروه آن کسانی
اند که انعام کرده است تعالی بر ایشان از پیغمبران و رست گویان که اول صدق انبیا کردند و نگذاشت
و راه خدا تعالی و سعادگان و انعام احوال و بهر شک نیست که مراد صدیقان رئیس ایشان است

و این دلیل است

ابو بکر صدیق پس از آنکه چنین باشد که خداوند است که امر کرد و ملکیت پیغمبر است که ابو بکر نم و تمام بقیین آیند و
 ابو بکر اگر ظالم بودی جابر نبودی اقتدا می بود پس ثابت شد بر آنچه گفته دلالت این آیت بر اینست که
 و اما انفسی که از رسول علیه السلام وارد شده بسیارست و در بعضی از آن تصریح خلافست ابو بکر
 صدیق است و در بعضی دیگر اشارت است بدان حدیث اول و آیت که بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله
 زنی بن رسول سلم آمد یعنی میهمی و آنحضرت را و امر کرد که باز آئی بسوی ما بعد از آن گفت اگر بیایم
 شمارانه بنیم و این قول او کنایت بود از خوف آنحضرت انگاه آنحضرت فرمود و آن که صحیح فاتی
 الحی بگویند اگر سرانه بنی نزد ابو بکر بنیابان عساکر از ابن عباس نقل روایت کرد که گفت فی نزد پیغمبر
 و گفت اگر بیایم و شمارانه بنیم یعنی تقریر آنحضرت بوقت کرد و انگاه رسول فرمود و آن جثبت
 فلم یجبه فاتی الحی بگویند الخلیفه من بعدی اگر بیا می و سرانیا بی نزد ابو بکر بنیاب که او خلیفه خواهد
 بود بعد از من حدیث روایت کرد و ابو القاسم نجوی بسند حسن و بروجهی که نزد می گفته است که
 اسناد او کسی متهم بکذب و فسوق و غفلت نباشد یعنی راویان او مستور العدالت نباشد نیز باید که
 نباشد و از وجهی دیگر مثل این مروی شده باشد و حدیث حجت است همچون صحیح از عبد الله بن عمر
 گفت از رسول شنیدم که فرمود و بگویند ثنا عیسی خلیفه ابوبکر لا یلبث الا قلیلا بعد
 از من و از زده خلیفه خواهند بود ابو بکر در گذشت و در اندکی علماء و ائمه حدیث گفته اند صدق این
 حدیث اجماع شده است بر حجت آن از طرق متعدده وارد شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان روایت
 کرده اند و از جمله انطریق آنست که آنحضرت فرمود و لا یزال هذا الا هر عذرا یصور و علم من
 عا داهم علیه اثنا عشر خلیفه کلام من قریش همیشه این امر اسلام غالب نصرت می یابد بر هر کسی که
 ایشان دشمنی میکند بر هر خلافت تا و از زده خلیفه که جمیع ایشان از قریش نباشند چنانچه عبد الله بن احمد
 بسندی صحیح روایت کرده صحیح نیست که سناد او متصل باشد بقبل عدلے ضابط از مثل خود که سالم باشد
 از شد و و غلت و مراد اتصال بسند نیست که پیچیده مقطوع نباشد و مراد بعد آنکه مشهور العدالت و
 مراد بضابط حافظ و مستفیظ باشد سلماست از شد و و آنکه راوی مخالف روایت نکند و بسبب
 از علت مراد نیست که در حدیث سابقا ضمیمه غامظ قاده نباشد و در حدیث صحیح متفاوت است بحسب
 قوت شروط و از جمله طرق چنانچه احمد روایت کرده و لا یزال هذا الا هم الحی همیشه امر مردم بصلاح
 مقرون است لا یزال هذا الا هم الحی همیشه این امر خلافت نیست یعنی ما دام که این و از زده
 خلیفه باشد و از جمله طرق مسلم روایت کرده که آنحضرت فرمود و لا یزال هذا الا هم الحی ما و هم اثنا

حدیث صحیح از عبد الله بن عمر

حدیث صحیح از عبد الله بن احمد

عشر رجلاً و از جمله اهل احرار بقیه حتی بقیه قیام
 منقسم می شود تا آنکه بگذرد و برسان ایستان و دوازده خلیفه و از جمله ایدران... الاسلام عمر نذر
 مُسْتَعَا الی انما عشر خلیفه همیشه سلام قوی غالب باشد تا دوازده خلیفه و از جمله وایت برنیت
 لایزال امتی قائم حتی بقیه انما عشر خلیفه کلام من قریب و زیاده کرد ابو داود و آنکه رسول
 صلی الله علیه و سلم چون بمبرل خود از گتس و ریت آمد نزد پسر سید که بعد از خلیفه به حالت خوابیدند و سخن
 فرمود و تم بیکون اخرج یعنی بعد از آن قتل و نما و خواب بود و از جمله وایت ابو داود دست لایزال
 الدن قائم حتی بیکون علیکم انما عشر خلیفه کلام منجم علیهم که همیشه این من قائم است و ابو
 که برینما دوازده کس خلیفه اند که اسب بر جمیع ایستان مجتمع گرد و وایت ابن مسعود رقی العینه
 حسن که بر و سوال کرد و زید خلیفه مالک امر این است خواهند شد گفت رسول صلی الله علیه و سلم
 بر سیدم فرمود و انما عشر کعد لقا بی اسب ایلی یعنی خلیفه و دوازده کس خواهند بود و مثل عد و ثقیان
 نمی اسر ایلی قاصی عیاض من گفت شاید که مراد دوازده کس که درین حدیث و مانند این مذکور شده است که ایستان
 خواهند بود و در سغرت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و اجتماع همه امت بر سیکه با مر
 خلافت تمام و این ایته شد و در کسان که اجتماع کرد و در جمیع مردم بر آنها با زانیکه امر بنی امیه فی طریقت اند
 و فتنه در میان واقع شد و رایام و لید این بنی امیه و در میان مردم ابوتی که دولت خلقا عداوت
 شد و متاسل باشند امر بنی امیه شیخ الاسلام بن حجر در فتح کبار می که شرح صحیح بخاری است چنین گفته که
 کلام تاضی نیکوتر سخنانی است که در حدیث گفته اند و ارج احوال است زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم در
 بعضی طرق کلام بختتم الناس علیکم مقوی است و مراد اجتماع الناس از انقیاد و اطاعت بحیث او
 است و سیکه اجتماع همه مردم بر و شده است خلفای ثلاثه رضی الله عنهم باز حضرت علی تا زمانکه امر حکمین واقع
 شد و صفیر و از آن روز مجادله هم خلفه الملاق کرد و باز اجتماع مردم بر و شد در وقت جنگ جاکو
 رسول صلی الله علیه و سلم حضرت امام حسن بن علی را بر پسر او تیزی رحم و امر حضرت سید شهید را اتم حسین بن
 انتظام ساقه قبل از اجتماع جمیع مردم بروی سپید بار و جویر بر مردم مختلف شدند تا زانیکه عبدالملک
 اجتماع کرد و بعد از آن بنی امیه بر سر خلیفه عبدالملک شد و اول ولید بن عبد
 سلمان بن عبداز و برید و بعد از تمام و خلافت عمر بن عبدالعزیز و برسان ملیان و نیزید بود و خیاخیه بعد
 از صدراع راشد رضی الله عنهم بر حسب کس که مذکور شده بودند و دوازدهم این جماعت لید بن زید بن
 عبدالملک و دهم نام بن عبدالملک عمر ابو بکر و ثوب شد و قیام بخار سال اجتماع مردم بر و شد باز بر سر

کتاب
 تاریخ
 اسلام

۹
 تاریخ
 اسلام

چند
نسخه
موجود است

ویرا قبل سانیذند و فتنه منتشر شد و از آن روز احوال مردم متغیر شد و واقع نشد که بر یک خلیفه اتفاق
 نمایند بواسطه فتنه که میان یقین بنی امیه شد و در ایام بنی عباس نیز اقصای غرب از تصرف ایشان بنابر
 تغلب بنی انیسان برادر و بیرون رفتن جمیع بلاد و در دست ایشان بماند با آنکه ایشان خلیفه گویند بنابر
 امر خلافت منقطع شد و از وی باقی نماند مگر اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبدالملک میخواندند و جمیع بلاد
 شرقی و غربی و عینی و شمالی که در تحت تصرف مسلمانان آمده بود و در هیچ بلده از بلاد مسلمانان در
 بلاد کسی متوالی امر را نشد و مگر با هر خلیفه و بعضی گفته اند که مراد وجود و از وی خلیفه و جمیع بیت
 اسلام تار و ز قیامت که عمل سخن میگویند بنده اگر چه متوالی و متعاقب یکدیگر نباشد و مسعود و مسعودی
 نیست قول الجاحل که گفت تمام ایشان عمل کنند به هدایت دین حتی از ایشان و و کس باشند از اهل بیت
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بنابرین قول مراد هر چه که در حدیث واقع شده فتنه نامی گویند
 و آنچه بعد از دست و حضرت امیر المومنین امام حسن و معاویه و عبداللہ بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز
 رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که گفت کنیم با ایشان حضرت امام مهدی عباسی از زیر آنکه او در
 بنی عباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود و در بنی امیه و طاهر عباسی نیز بواسطه عدالت و و کس
 منتظر اند و هنوز پیدا نشد اندکی از آن و و کس مهدی است زیرا که او از اهل بیت محمد رسول الله است
 صلی الله علیه و سلم و بعضی از صحیحین نقل کرده اند حدیث سابق را که کسی بعد از مهدی بیاید و دلیل انبیا
 روایت است که ثم یلی الامر بعدنا نناجش رجلا استیث من آل الحسن و حسن من ولد
 الحسین و اکثر من غیرهم باز و الی امر خلافت شوند بعد از مهدی و از وی مر و شش از اولاد حسن و بنی
 مر و از اولاد حسین یکدیگر را غیر ایشان خواهد بود و در کلام بروایت و از وی هم از اهل بیت که این روایت
 و ابی معتز علیه السلام حدیث است در حدیث مسعودی روایت کرده اند احمد و ترمذی گفت حدیثی حسن است و
 ابن ماجه و ما که گفت حدیث صحیح است از خلیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدوا
 بالذین من بعدکم آتی بکرم و عظام و پیشوای خود سازید این و و کس که بعد از من اند ابو بکر و عمر و بعد از
 انجیزیت کرد طبرانی از حدیث ابو در دا و و ما که از حدیث ابن مسعود و در روایت کرد احمد و ترمذی
 و ابن ماجه و ابن جبران و صحیح بخاری از خلیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی لا اذکما قد
 بقا فیکم فاقصدوا بالذین من بعدکم ابو بکر و عمر و متسکون اهل بیت شما و از وی واحد ثم ابن مسعود
 دمیثی شوه گفت تحقیق منیدانم و متنا بقای خود را در میان شما پس فتنه آکنید باین و و کس که بعد از من
 اند از اصحاب من ابو بکر و عمر و بعد از من و طریقتی عمار عمل کنید و بوحیث ابن مسعود و دست خدیجه و خود

و مراد از این خلیفه خلفا و ارجح اند

و مراد از این

ساندید و بشتی ر شرح مناسبت چنین گفته که سید الشهدا است که اراده کنیم از عهد این مسعود و مرغل
 زبانه اول کسی که گواهی اول نبوت و تقاضای خلافت ابوبکر و اقامت و میل بر آن داشتند
 را نشانی باشیم پس دنیا بجای که رسول الله را نمی شد با و از دین با و آنچه مقوی این نیست مناسبت
 حدیث آخر حدیث است بیکدیگر و را اول اقتضا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و در حدیث مسک
 بعد این مسعود و مرغل اگر اراده کنیم از عهد امر خلافت اول آخر حدیث بهم هر دو همیشه و در عهد
 با مرغل است و شیخ ازین حدیثی نیست حدیث چهارم روایت کرد بخاری مسلم از ابوسعید
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله خیر عبدی الدین ما عندی و اخذ اذنا
 العبد ما عند الله فبکی ابوبکر... وقال بل یقتدیک یا ابا سنا و اجماعنا فحجبنا
 لبکانه ان یختار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو الخیر و کان ابوبکر اعلمنا فقال رسول الله
 من آمن الناس علی فی صحبته و مالہ ایا بکر کر کنست متخذنا خلیف غیر ربی لا یخلفنا ابوبکر
 خلیف اولی و لیکن اخوة الاسلام و مودتة لا یقین بابا لا و سدا و فی لفظه بقیة فی
 المسند خوخته ابی بکر و فی آخر عبد الله بن احمد ابوبکر صاحبی و موسی فی التمد
 سنا و اکل خوخته فی المسند غیر خوخته ابی بکر و فی آخر البخاری لیسوا فی الناس احدا
 امن علی فی نفس من ابی بکر حفاة و لو کنتم ممتدا خلیف لا یخلفنا ابوبکر و کن
 حلة الاسلام افضل سنا و اعلم کل خوخته فی هذا المسند غیر خوخته ابی بکر و فی
 آخر المسند و اهنا الابواب السارعة فی المسند ابابا ابی بکر و لفظه کنیزه
 یعنی مخیر ساخت خدا شیکانید را میان شما و میان آنچه نزد خداست پس اختیار کرد این نزد
 چیزه را که نزد خداست ابی بکر بعد از آن ابوبکر که بر کرد و گفت لکما یدران ما دران خود را
 تو میسازیم پس تعجب کنم از گریه ابوبکر که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خود را و از نزد خدا شیکانید ساخت و نمیدانم که مرا
 ازین بنده کیست آخر معلوم شد که آن بنده مخیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر از ما بهتر دانستیم
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذل ترین و سخی ترین مردمان بر من و صحبت مال ابوبکر و اگر من و اگر فهم خلیف
 را یعنی کسی که اختیار می دادی با و بعد از من غیر خدا شیکانید هر آنی میگرفتیم ابوبکر را خلیف خود و ولیکن میان
 و او اخوت و صداقت و دوستی اسلام است هیچ درسی که از و را می که بر مسجرت گذارید و همه آنها
 بر بندد و گردی از جانب ابوبکر است و در لفظی دیگر از بخاری و مسلم باقی گذارید و در مسند
 خود یعنی در کوفه و در سجده بخوابی بکر و در لفظی دیگر که از عبد الله بن احمد است ابوبکر صاحب

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و انیس هجرت در غار است جمیع خویشان را بکنید و مسجد بخیر خود ابی بکر و فطی می گیر که از بخار است
اینست نیست در مردان کسی که می تر و بازل تر برین در نقش و مال خود از ابی بکر بن قحافه و اگر
فر گرفته خلیفه را ابو بکر بن را خلیل خود و میباید ختم و کفن خلیفه اسلام افضل است مسدود و بسیار میمید
خو خبا این مسجد بخیر خود ابی بکر و در فطی می گیر از ابن عباس است مسدود و سازید و با می این مسجد بکر
در کبر از جانب ابو بکر بن است و طروق مسجد پیش بسیار است و از جمله اینست روایت از خلیفه و انیس
و عائشه و ابن عباس و بین ابی بکر سفیان و علمای جمیع فرموده اند و در بخیر است اشارت است بسو
خلافت صدیق بن زیرا که محتاج است که مسجد نزو کی باشد چرا که احتیاج مردم با و در مسجد جهت است
و غیر آن بسیار است و بسن همه ابواب فرموده لا بابا و تا ملازمت و مداومت مسجد دشوار تر باشد
حدیث است که روایت کرد حاکم و صحیح بخیر خود او را از ان بن که گفت بنو مصطلق فرمودند که از رسول
صلی الله علیه و آله که صدقات خود را بعد از تو بگذارم یک از اصحاب چهاریم انگاه بخیر است رسول صلعم
آمدیم و پرسیدیم فرمود که ابو بکر بن را بعد از من بنید صدقات بکنید و در بخیر است نیز اشارت است بخلا
او بوسطه چون خلیفه متولی اخذ ضبط و قبض صدقات است پس کسی را که رسول امر فرمود که بعد از من
صدقات با و سپارید لازم است که خلیفه باشد حدیث است که روایت کرد مسلم از عائشه صدقه می فرم
رسول صلعم علیه السلام فرموده اَدْعِیْ اَبَاكَ وَاَخَاكَ حَتّٰی اَکْتُبَ لَكَ بِهَا فَاَنّٰی اَخَافُ اَنْ
یَقْبَضَ مِنْ مَتْنِیْ وَ یَقُولَ قَاتِلُ اَنَا وَاَوْفِیَّ بِاللّٰهِ وَاَلْمُؤْمِنُونَ لَا اَبَا بَکْرٌ یُّطْلَبُ بَنُیْ
بَدْر و بر او خود را تا وثیقه بنویسم چرا که خوف نیست که کسی از روی آرزوی کند و طلب خلافت
کند و گوید ولی بخلاف منم و حال آنکه راضی نشود و خدا آیتها و راضی نشوند مومنان بخلاف کسی که
چون ابو بکر بن را روایت ابن جریث کرد است احمد و غیره از چند طرق و سخا و و بعضی روایات آنکه
عائشه گفت بنی الله عتبا که رسول صلعم در مرض موت چنین فرمود اَدْعِیْ لِیْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بَنَیْ
بَکْرٍ حَتّٰی اَکْتُبَ لَیْ بَکْرٍ کِتَابًا لَا یُخْتَلَفُ عَلَیْهِ اَحَدٌ ثُمَّ قَالَ دَعِیْهِ هَذَا اَللّٰهُ اَنْ یُخَالِفَ
اَلْمُؤْمِنُونَ فِیْ اَلْبَیْتِ بَکْرٌ سَیُجَوِّدُ لِسَبْوِیْ سَنَ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بَنِیْ بَکْرٍ اَتَا اَزْجَهْتِ ابُو بَکْرٍ عَمْرُو سَمِعَ کَ
مُخَالَفَتِ اَوْ تَکْذِیْبِ اَزْ فَرَمُو و بگذارید او را می عائشه فرمود معا و الله که مومنان در خلافت ابو بکر بن را
بکنند روایتی دیگر از عبد الرحمن بن حذافه یا ابی الله و المؤمنون ان یختلف علیک یا ابا بکر
راضی نشود و خدا آیتها و مومنان با آنکه مخالفت تو کنند ای ابو بکر حدیث است که روایت کرد و بخیر
و مسلم از ابو موسی اشعری که گفت رسول صلعم علیه السلام فرمود و من فتنش شدت ادایست از نگاه

در راضی المومنان

فقالت فقال له يا ابو بكر طيب

فرمود و در باب بکری فصل بالناس به وید ابو بکر بن را بگویند تا نزد بکشد با مردان بعد از آن نماز
 روزه گفت ای رسول الله ابو بکر مردی رقیق القلب است قوت و استطاعت آن ندارد و که در جای تو
 نتواند امامت مردم کند و نماز باز رسول الله علیه السلام فرمود و هر چه ابابکر فلیصل بالناس
 الناس فان کن صواحبی سمعنا فان اذ الرسول فصل بالناس فی حیاتی رسول الله
 امر کن که عایشه را ابو بکر را تا نماز کند با مردم گفت تحقیق شما مثل صاحبات یوسف آید و فرمود این
 مثل آنها آید و از جنس ایشانید و میخوانید که یحیی بن من و سید درین باب نگاه رسول فرستاد
 نزد ابی بکر رسول آمد و حضرت علیه السلام بوی سمانید بعد از آن ابو بکر بن و حیات رسول
 سالم امامت کرده با مردم نماز میگذار و در روایت دیگر آنکه چون عایشه رزم سخن خود را افاد کرد
 و نوبتی دیگر گفت رسول علیه السلام معا و دت و مراجعت بقبول او ننمود و نگاه عایشه با
 رضی الله عنها که تو رسول علیه السلام را بگو که منی الله عنه را امور ساز و تا آن که با مردم نماز گذارد
 چون حضرت رضی الله عنها این سخن گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یعنی منی الله عنه و بعد از آن
 غضب فرمود و گفت آن زن اذین کنی آنکه کائن محسوب یوسف فرمود ابابکر و بدان که
 اینجوریت متواتر است زیرا که وار و شده است از روایت عایشه صدیق رضی الله عنها و این سخنان ابو بکر را
 عمر عبد الله بن و فرمود این سعید حضرت علی و حضرت رضی الله عنهم جمیع و بعضی از طرقی بخیریت از
 عایشه رزم روایت که گفت درین مراجعت معا و دت بسیار بار رسول الله صلی الله علیه و آله کردیم
 که امامت قدمه بگیری امر فرمود و عرض این کثرت مراجعت و مبالغت این بود که در خاطر این
 ۲۲ و قرار نمیده بخود و نمیتوانم که مردم دوست دارند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله کسی که در
 جای او ستاده باشد و امامت مردم کرده باشد بلکه این این بود که هیچکس قائم مقام آنحضرت نشود
 الا با که مردم باو شان نماز کنند و بدانند بنابرین خودستم که رسول الله صلی الله علیه و آله این امر را از ابو بکر بن
 باز برگرداند و بگوید جموع کند و در حدیث این جمیع چنین وار و شده که اصحاب باکر کرد و بنابرین در آن وقت
 عمر بن پیشتر شده نماز گذارد و نگاه رسول علیه السلام نهی کرد و فرمود یا ای الله و المسلمون
 یا صامه ابی بکر یا ای الله و المسلمون الا با صامه ابی بکر فصل بالناس امنی نیست و نه شیعی
 و مسلمانان که با امامت ابو بکر بن و امین قول که ساخت بعد از آن ابو بکر نماز کرد با مردم و در روایت
 از ابن زبیر است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بیرون برو و ابو بکر بن را بگو تا نماز کند با مردم و نگاه و بنابرین
 آمد و در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت نماز با مردم کن و آواز عمر بلند بود چون شروع در نماز کرد و عمر گفت

عمر را با جمیع دید و ابو بکر بن و بعد از آن

پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آواز او شنید فرمود یا اللہ و المسلمون لا ابا سکر و حدیث ابن عمر
 واروشہ کہ چون عمر بن الخطاب گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مجبور و مشنید و سمر مبارک بیرون گردانید و غضب
 تمام فرمود این ابن قحافہ کجاست پس ابو قحافہ گفتہ اند و در حدیث واضح ترین لایستی
 بر آنکہ صدیق اکبر رضی اللہ عنہما از جمیع صحابہ عنوان اللہ عنہم علی الاطلاق و سزاوارترین ایشان سجد
 و اولی ست از ایشان امامت قال الاشعری رضی اللہ عنہ معلوم شدہ بہ بدیع عقلم کہ رسول اللہ صلی اللہ
 رضی اللہ عنہ فرمود کہ نماز کند بامر و ممانکہ کہ تو ند جہا جہا و انصار با آنکہ خود فرمودہ است یوم القوم اقرء
 ہم بکتاب اللہ امامت قوم کند کسی علم باشد بقرآن پس این امامت دلیلست بر آنکہ صدیق
 اعلم از باقی اصحاب بقرآن بود و نتیجہ میں استدلال کردہ اند رضی اللہ عنہم بر آنکہ ادانتست خلافت از
 جملہ مستدین کی عمر ابن الخطاب است و در فضل مباہلت کلام گذشت و از آنجملہ علی ابن ابیطالب خلیفہ
 روایت از وی ابن عساکر کہ فرمود امر کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر رضی اللہ عنہ نماز کند بامر و ممان
 حاضر بود و غائب نبود و ممانعی بیاری نہ داشتیم پس رضی اللہ عنہ خود کسی کہ رضی اللہ عنہ
 صلعم ابو ازیب و دین و علما گفتہ اند کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ معروف بود باہلیت امامت و وزان رسول
 و روایت کرد احمد و ابو داود و غیر ایشان از سہیل بن سعد کہ میان بنی عمر و بنی عوفت مقابلہ و
 مجاہدہ بود و این خبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از نماز ظهر اقامت و بد ایشان را بیکدیگر نگاہ فرمود و
 حضرت صلعم یا بلال از حضرت الصلوۃ و لم انت فموا بیکر فلیصل بالناس لیال
 چون وقت نماز رسید و من بنی مدینہ پیغمبر پس ابو بکر رضی اللہ عنہ نماز کند بامر و ممان چون وقت نماز عصر شد
 بلال اقامت گفت و ابو بکر امامت بامر و ممان نماز کرد و و آنچہ سابق کر شدہ از آنکہ تقویم ابو بکر
 صلوۃ چنانکہ گفتہ اند انشا رست یا صریحست یا حقیقت صحیح خلافت و جہش است کہ
 مقصود بالذات از نصب امام عام اقامت مارت و علامت دینست بروحی کہ امور بر شدہ اند
 فرض و واجبات و ترک محرمات و احیای سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بر طرف مباحث عنہما
 و غیر ذلک امور و نیویدہ بر آن مثلاً استیغای اموال و جمع کردن رسانیدن المستحقان و دفع
 ظلم از مظلومان مانند آن مقصود بالذات نیست لکن امور از بہت است کہ مردم را فراغ خاطر حال
 شود و امور دین پر و از زیر آگاہین فرغت خاطر فی الامور متاعش منتظم میشود و بر نفس مال خود مین
 باشند و حق کس صاحبان حق حاصل میشود پس از بیعت کہ اصل وعدہ و مینہ امامت عظمیست
 مقصود بالذات از نصب امام اقامت آن امورست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر رضی اللہ عنہ امامت

دشوار

مقدم داشت اخلافت و را مورد نیایه نامشروع کرد و دوباره آنکه قامت که اصل ستار جانب
 پیغامبر صلی الله علیه و سلم بوی رجوع شد اصحاب کرام عنوان الله علیهم اجمعین نیز در خلافت که فرغ آن
 امامت است اجماع کرده بر آنکه پیروی موقوف ساختند چنانچه قبل ازین مذکور شد روایت کرد
 عدی از ابی بکر بن سبیان که گفت ما روین شید را گفت ای ابوبکر بن مروان چگونه ابی بکر را شناخت
 مقرر میکنند گفت ای امیر المؤمنین سکوت اختیار فرمود خدا می رسول الله صلی الله علیه و سلم ساکت شد
 و مومنان ساکت شدند ما روین شید گفت ای کذا این قول تو هیچ معلوم نشد و زیاده کرد و هر چه
 گفت ای امیر المؤمنین رسول الله صلی الله علیه و سلم هشت روز مرخص شد و بلال سجدت می آورده گفت
 که ام اصحاب را با امور می سازی که با مردم نماز گذارد و امامت ایشان کند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ابوبکر نماز را با مردم نماز گذارد و انگاه در آن هشت روز ابوبکر امامت کرد و آنوقت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل نمیشد پس ساکت شد یعنی هیچ اصحاب نفرمود که امامت کند بواسطه
 سکوت خدا و ساکت شدند مومنان بواسطه سکوت رسول الله صلی الله علیه و سلم انگاه در آن هشت روز
 مستحسن دانسته گفت ای ابوبکر حدیث پیشتر روایت این چنان از سفینه که چون رسول الله صلی
 الله علیه و سلم بنای مسجد میکرد و سنگی را در آن بناسه گاهها و ابوبکر رفت گفت که صنع حجر را
 جودی تم قال لعمر صنع حجر را جودی بگویم قال لعثمان صنع حجر را جودی بگویم
 ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدی ای ابوبکر سنگ خود را در پیش تو سنگ من نه و باز عمر گفت سنگ
 خود را در پیش تو سنگ ابوبکر رفت نصب کن ابوعثمان بن نه را گفت که سنگ خود را در پیش تو سنگ عمر
 انگاه فرمود که این جامت بعد از من خلیفه خواهند بود و ابوبکر رفت و عمر و ابوعبدالله و ابوعبیده
 و حاکم در دست رکروایت این حدیث کرده است و گفت که صحیح است و بی همتی و لائل نیز روایت
 کرده اگر گوی مختل است که وضع این احباب اشارت باشد لقبور ایشان چنانچه بعضی از عمر کرده اند بحال
 گویم احتمال این معنی ندارد بواسطه آنکه عثمان بن نه درین امر افضل است و حال آنکه او خارج ست از قبر رسول
 صلی الله علیه و سلم و شیخین فی السنه هما پس اشارت لقبور نباشد تا آنکه از حدیث معنی هو لا مر بعد
 صریح است درین که مراد ترتیب خلافت است حدیث ششم روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر
 که پیغامبر فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم دایت کافی آنرا بدو شکرت ای بسکون الکاف
 علی قلبی بیدار لم تطوف فباء ابوبکر فترعد ثوباً ای یفهم المجهولوا من کثیره مما سمع
 و قریبه من ملیه فترعدوا فاعفوا والله یغفر له ثم جاء عمر و استسقى فاستسقى

غرباً ای هم لعل اعظیماً فلم ارعبقرباً من الناس فیهم من یزید فی عیال عمله حتی روی
الناس ضرر لولایه بطنه لعل ما تناخ فیه الا بل اذ رویت ویدم وخراب ویراجا
که می کشیدم از آن چاه بود که نگاه ابو بکر رفت آمد و دوی با و دوی کشید کشید ضعیف شد
تعالی او را بیاورد و دوی بیست و نهم ذال منجم دوی بر آن است و وقتیکه خالی شد از دوی نسیبند
بعد از و غمر رفت آمد که مردم را آب و پدید از آن دوی و دستا و منقلب بشهری یعنی بدو نظم و
من ندیدم از مردان مروی توانا با قوت که عمل کنند مثل او آب میکشید تا وقتیکه مردم میرا سب شدند و سوار
نیز سیرا شد و در میان آب است او در و در و آب و دیگر از بخاری و مسلم بن یحیی اناناه
رأیت فی فیض علی قلبه یلها دلو فخرجت منها ما شاء الله ثم اخذنا من تحتها فخرج دلوها
او دلوها و فی نزعه ضعیف یخفر له ضعیفه ثم استنالت غرباً فاختن هک
عمر بن الخطیب فلم ارعبقرباً من الناس فیخرج نزع اورزانی که در خواب بودم ویدم وخراب ویراجا
که بر آن دوی و یک کشیدم از آن چاه از آنچه دیدم تعالی میخواست باز این فحاشی آمد و یک کشید و
کشید و وضعی بود و خرابی بیاورد و ضعیف او را بیاورد و دوی نسیبند بدو نظم و گرفت از
این خطا کشید پس ندیدم از آن مردان مروی قومی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمر تا وقتیکه
مروم و شتران سیرا شدند و دوی که موهن شتران ایشان است و آب نقتد و در
روایتی دیگر از بخاری و مسلم بن یحیی اناناه فی انزع منها اذ اجاء ابو بکر و عمر فاخذ ابو بکر
الدلو فخرج دلوها او دلوها و فی نزعه ضعیف یخفر له ثم استنالت غرباً فاختن هک
یدانی بکرافت استالت فی دلو غرباً فلم ارعبقرباً من الناس فیهم من یزید فی عیال عمله حتی روی
بعضه و روایت دیگر از بخاری و مسلم فام یزید فی عیال عمله حتی روی فی عیال عمله یعنی همیشه
کشید آن دلو را از چاه تا آنکه سیرا شدند برگردیدند و آب ز حوض بیرون میرفت و در روایتی دیگر
فاتانی ابو بکر فاخذ الدلو من بین یدیه نگاه ابو بکر رفت آمد و دوی نسیبند بگفت که
مراحت و بدو آسوده شوم و در روایتی دیگر آمده است رأیت الناس اجماعاً فقام ابو بکر
فخرج دلوها او دلوها و فی نزعه ضعیف یخفر له یعنی مردان را دیدم که گردیده بودند نگاه
ابو بکر رفت خواست که بکشد دلو را بزرگی کشید و در کشیدن و وضعی بود و تا آخر حدیث آنام دوی
در کتاب تهذیب چنین آورده است که علما گفته اند که در حدیث اشارت است بخلاف ابو بکر و عمر
المدعیهما و کثرت فتوح و ظهور اسلام و خلافت عمر شد ضعیف مدعی علما گفته اند و رکت بکشد از

در حدیث ضرب الناس

در خلافت عمر

گفت از رسول صلی الله علیه و آله که دست خلافت سی سال است بعد از آن انتقال میکند بکلی عیسی علیه
السلام گرفته یعنی بعضی از ایشان یعنی دیگر را علماء چنین گفته اند که سی سال بعد از پیامبر صلی الله علیه
وسلم که خلافت نکرد و مگر خلفای اربعه و حضرت امام حسن فیه الدعوه و جبهه دلائل اثبات حقیقت
خلافت ابو بکر فیه الدعوه باینکه خلافت از وی و از مریدین بدین سی سال حقیقت و آنچه بعد ازین
سی سال حقیقت نیست و درین بیگانه قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دلیل روشن است بر
حقیقت خلافت هر یک از خلفای اربعه رضی الله عنهم و خلافت ابو بکر رضی الله عنه که اصل همه است پس
باین دلیل حقیقت ثابت است و سعد بن حسان را گفتند که بنی امیه نعم این دارند که ایشان خلیفه
و مسکه بند که خلافت در میان ایشان است جواب داد که دروغ گفتند بنور فالکما ایشان را بگویند از بد
ترین یک اگر کسی بخیر که خلافت بعد از من سه سال است منافی خبر سابق است که فرمود بعد از من و از من
خلیفه خواهند بود و گوئیم هیچ منافی با خبر سابق ندارد زیرا که الف لام در خبر پیش از برای کمال
ست یعنی خلافت کامل بعد از من سه سال است و آن منحصرست در خلافت خلفای اربعه و خلافت
امام حسن رضی الله عنه و منم سه سال آن بخیر و بدین حدیث سابقه است که دو از ده خلیفه خواهند بود و مراد بآن
مطلق خلافت است اعلم آنرا که کامل باشد چرا که در قول اول از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث گذشته
که آنرا جمله و از ده کس که بر زمین معاویه است و بر تقدیری که اطلاق خلافت بر او کنند که کامل نبوده است
و اما توجیه این حدیث نسبت بقولانی از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق نیست که کمال خلفای
اربعه و حضرت امام حسن را حاصل بود و باقی خلفا که مذکور را حاصل نشد پس نهایت مرتب از مراتب کمال
در آن سه سال و الله اعلم بحقیقه الحال حدیث و وار و هم روایت کردند از قطی و خطیبان
عساکر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و چون گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و سألت
الله یقرکم نیکاً فاجاب علیاً الا تقدیم ابی بکر از خدای تبارک تعالی خیرست فرمود
گفت که مقدم تر از او در هر سه پس ابکر و در حدیث دیگر تقدیم ابی بکر فیه الدعوه حدیثی میفرموم
روایت کرد ابن سعد از حضرت امام حسن که ابی بکر را گفت یا رسول الله همیشه در خواب ببینم که تو را
در مجلس محل قضا حاجت مردم می بینم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و لیکن من الناس یسبیل تو
خواهی بود از جهت مردان راهی یعنی خلیفه من خواهی شد و مردم را بتو آید و چون خواهد بود
قدم در مجلس ایشان خواهد نهاد و جهت مهم گذاری ایشان انگاه گفت مثل در قم دیدم در سینه خود
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و سدن این یعنی خلافت تو و ابی بکر خواهد بود حدیثی چهارم و هم

در بیان خلافت و در بیان خواهد بود

روایت کرد مراد پسندی حسن بن عقیب این جناح که این را نیست است که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان اول بنکم بداء بیوه و حمة تم یكون خلافة و حمة تم یكون ملک و حمة
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود به تحقیق ظاهر شد اول بن شما در حال نبوت رحمت و از عقیب این
ایام خلافت و رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک و قهر خواهد بود و وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت
ابو بکر رحمت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحمت فرمود و مثل رحمتش خلافت ابو بکر رحمت است و لازم آمد از
حقیقت این خلافت دیگر و در آیه که در این مساکر از ابی بکر که گفت سجدت عمر فرمودم و رسول که
حیبه نزد او نشسته بودند و طعام میخوردند آنکه چشم خود بجانب شخصی انداخت که آخر نشسته بود گفت
چه چیز یافتی و ساین ای بنکتابهای که خوانده آن شخص گفت یافته ام که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله
باشد و روایت کرد این مساکر از صحابین از سیر که گفت عمر بن عبد العزیز مرا از حسن بصری فرستاد
که سوال کنم از او و سیر را نگاه نزد او آورده گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم مختلفه اند که محمد رسول الله ابو بکر
خلیفه خود ساخت یافته بعد از آن حسن بصری گفت پدرم با و ویرا که درین کتاب روایت کرده اند
که غیر او خدا نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله او را خلیفه خود ساخت اگر او را امر بخلافت کرده بود
پس گار و زبانه بود که از آنکه عالم از دنیا برو و حال آنکه او عالم بود و بخدا می پرستید کار بر او از همه ایها
رضی الله عنهم اجمعین فصل چهارم آنکه در بیان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم نفس بر
خلافت ابو بکر رضی الله عنه کرد و یا نفس بر خلافت او نکرد و با آنکه علما را درین اختلاف است و هر کس
که داخل فکر میکند و را فادیتی که قبل ازین مذکور ساختیم از اکثر آن حدیث یافته میشود که رسول الله صلی الله
علیه و آله سلم نفس ظاهر فرموده است در خلافت او برین فتنه اند بعضی از محدثین درین حق است و در جمیع روایات
نزد و معتبر که در خارج است که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم نفس بر هیچکس نکرد و مؤید و مقوی این است
حدیثی که روایت کرد و بر از و رسند خود از حدیثی که صحاب گفتند یا رسول الله یا خلیفه من و اگر
کسی را بر رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرموده اند ایست خلیف علیکم فمعه صون خلیفه بنزل علیکم
العذاب یعنی اگر خلیفه سازم کسی را بر شما پس غامی شوید بخلیفه من و اطاعت می کنید خدا شما
نازل شود و روایت این حدیث کرده است حاکم و مستدرک لیکن در سند او ضعیفی است حدیث
دیگر که بخاری مسلم روایت کردند از عمر رضی الله عنه که گفت در وقتی که زخم خورده بود و فرمود که اگر خلیفه
گردانم بر شما به تحقیق خلیفه گردانم آن کسی را که نزد من بهتر باشد یعنی ابو بکر و اگر گذارم شما را و خلیفه
گذارم بر شما به تحقیق گذارم بر شما کسی را که سیر بر من باشد و ابو بکر را بود یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود و روایت کرد و اندام و مبعی پسند حضرت امام حسن رضی الله عنهما از حضرت علی رضی الله عنه که در روز جمل گفت
 یا ایها الناس تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم بهم عهد کرد و وصیتی با و در باب امارت نفرمود تا آنکه رسالت
 ما بر همه برین قرار گرفت که ابو بکر رضی الله عنه را خلیفه سازیم پس ابو بکر باین امر خلافت قیامت نمود و امام
 را بر پائی دشت و بر آن ثابت بود تا آنکه او گذشت در وقت رحلت رسالت و برین قرار گرفت
 که عمر رضی الله عنه را بر مردم خلیفه گردانند پس عمر رضی الله عنه از ابو بکر رضی الله عنه امر سلام را بیامی داشت و تقاضا
 در آن نمود تا آنکه دین قرار گرفت و ثابت ماند و حدیثی دیگر که روایت کرده ام که سندی صحیح آنکه
 حضرت علی رضی الله عنه را گفتند که کسی را بر ما خلیفه خو و نیکو دانی فرمود که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم امام
 خلافت معین ساخت من غیر تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدا تمیقا خیر خواسته است بر و مان
 خود ایشان را جمع خواهد کرد و بعد از من هر کسی که بهترین ایشان باشد چنانچه بعد از پیغمبر جمع
 کرد ایشان را بر بهترین ایشان و حدیثی دیگر که روایت کرد و آنرا ابن سعد از علی رضی الله عنه که گفت که چون
 رسول الله صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود و لحظه امر خود کرده دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم
 دشت ابو بکر رضی الله عنه را در سلوة انگاه راضی شدیم با جهت و نیایر کسی راضی نبود با و رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم جهت دین را پس ابو بکر رضی الله عنه را مقدم دشته و الی امر خود کردیم و همچنین میوید قول قاضی
 بعدم استخلاف قول بخاری که در تاریخ خود گفته است و استدلال کرده است بر آنکه عمر و عثمان و
 علی رضی الله عنه چنین گفته اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم استخلاف میجس که و مگر در بیان حدیثی که نقل کرده
 از ابن حبان و از سفیه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با ابو بکر و عمر و عثمان گفت ههؤلا الخلفاء
 بعد من این سه کس بعد از من خلیفه خواهند بود و بخاری گفت برین حدیث متابعی نیست یعنی
 دیگری غیر ازین را و این نیست که روایت شده که قبل ازین گفته اند که کلامه و قبل ازین چنین مذکور
 ساختم که ههؤلا الخلفاء بعد من صحیح و پیچ منافی ندارد و هیچ منافاتی میان قول
 بعدم استخلاف جبر که مراد کسی نفی استخلاف میکند نیست که در وقت وفات تعیین میجس نکرد
 استخلاف و کسیکه اثبات استخلاف میکند مرادش اینست که رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل
 ازین نص کرد و بر استخلاف اشارت بر آن کرده و هیچ شک نیست که نص بر استخلاف پیش از آنکه
 ایام وفات نزدیک شود و احتمال بر آن راه می یابد اگر چه احتمال بعید باشد و اما نص در وقت وفات
 در آن احتمال راه نمی یابد و ازین جهت نیست که جمهور نفی استخلاف در شان عمر و عثمان و
 کرده اند و مؤید و مقوی بمعنی است قول بعضی محققین از متأخرین علمای اصول که گفته اند لم

نصیر علیها احد که در جبارت قوم واقع شده است که امر بخلافت نکرد کسی را نه آنکه نفس کبر کرد
 و تا آنکه از حدیثی که بخاری از عثمان بن عفان نقل کرده فرمودی توان گرفت که خلافت ابوبکر بر من مشهور
 علیه است و آن حدیث بعینه از حدیثی که بخاری در هجرت حبشه از عثمان بن عفان روایت کرده آن
 بعینه است که گفت مساحت کردم از رسول الله صلی الله علیه و سلم و بیعت با آنحضرت نمودم
 بخدا می سوگند که عصیان با او نکردم و دل من با او صاف بغیض بود و او که در آن روز و آن مقام تا
 آنکه خدا آیتها او را متوفی ساخت بعد از آن الله تعالی استخلاف کرد ابوبکر رضی الله عنه را بخدا می سوگند
 که با عصیان نکردم و غش و کذب و دروغ نداشتم تا آخر حدیث پس علی بن ابی طالب در قول عثمان آنکه گفت
 خدا را بخدا می سوگند که او را خلیفه گردانید و در شان عمر او را خلیفه ساخت تا بیا می و بر تو روشن شود و دلیل بر آنچه
 گفته شد که در مساحت از نفس بخلافت ابوبکر رضی الله عنه و چون قول عثمان بن عفان درین مقام دلالت میکند
 بر نفس خلافت ابوبکر رضی الله عنه که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری همی استدلال آن کرده است
 و البته در عدم نفس پس جسم میان قول علماء در نفس و عدم نفس احتمال کلام عثمان بن عفان بر منیع مؤید
 است و آن حدیث است که از قبل ازین مذکور کردیم و با حمله رسول الله صلی الله علیه و سلم با اعلام الهی نیست که بعد
 از وی متصدی امر خلافت یکشت و منع و کاسا مور نشده بود که نفس یک شخص معین در وقت
 موت باست رسا زود و در گذشته بعضی احادیث ظاهر از رسول الله صلی الله علیه و سلم مکرر است آنکه
 دلالت کند بر آنکه با اعلام الهی نیست که خلافت بعد از وی حق ابوبکر است و با فروم اختیار
 کرده است چرا که گذشت و هر گاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با اعلام الهی نیست خالی نیست از آنکه
 واضح است که او انصاف است و در نفس الامر دانسته است یا آنکه امری واقع که مخالف حق است و انصاف است
 و بر هر تقدیر اگر مبايعت غیر ابوبکر رضی الله عنه بر امت واجب بودی هر آینه مبايعت میکرد و بنمایم بر علوم
 رسانیدن این امر واجب است با نظریاتی که فی الجمله درین باب بیان کند که از نقل کنند و مشهور
 شود در میان امت و بهر اشیان برسد و چون نقل یحیی بن یسیت با آنکه دو اشی نقل بسیار است
 دلالت میکند بر آنکه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم نفس وار داشته و اما آنکه توهم کرده اند که از این
 این امر باست بواسطه آن بود که میسر است که امت طاعت مقبول این امر بخدا می سوگند
 از بنمایم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم ساقط نیست از و همچنانکه سائر کالیفات با جاد است رسانید با آنکه با علم
 بود با آنکه طاعت نمیکند پس علم رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از طاعت ایمان با حفظ سائر اشیاء
 و جوب رسانیدن او اگر کسی محتاج است که امر امت نصیب یک شخص یا دو شخص رسانید با آنکه در میان

نقل کرده باشد گوئیم این احتمال فائده ندهد زیرا که طبق مثل این نوع امری شهرت بدست با واسطه آمد
و تبلیغ و کثرت مبلغین امر مشهور شود چرا که این امر بر خلاف امری مهم و مصالح دین و دنیا باین
متعلق است چنانکه گذشت بانکه درین شهرت تبلیغ دفع آثار فتنه تغییر است پس شهرت لازم شهر
یا آنکه نقل کرده باشد ما در عصری که بعد از عصر رسول علیه السلام و علمای آن تبلیغ آن نفس شهرت یافته
باطل است بایستی که نقل کنند چنانچه سایر فرقه نقل کرده اند پس آنکه در اعیان و طالبان نقل
جهانت دین بسیار اندیش شهرت و در مقام لازم وجود نفس است و چون شهرت نیست نفس باین
معنی که قبل ازین گفته شد در شان نقل و در شان غیر اول پس اندیجا لازم آمد بطلان اکاذیب
و اقتراکه شیعیه و غیره ایشان نقل کرده و کاذب نامی را باین سیاه ساختند مثل انت الخلیفه
من بعدی یعنی ابوبکر از من خلیفه خواهی شد و خبر سلوا علی علیه السلام و ابوبکر بنی سلام کنند عجز برات
مومنان و غیر این اخبار چنانکه خواهد آمد زیرا که ایشان نقل کرده اند در اصل وجود داشته و غیر
که در اصل وجود ندارد و عدم شهرت آن بطریق اولی است و اشتها را نباید و حال آنکه منقولات ایشان
در وجه حدیث حاوی که حریص بودند بر تفتیش احوال احادیث و تحقیق آن میرسد همچنانکه
علمائمه حدیث متصل شد به بسیاری از احادیث که حکم بضعف ایشان کردند چگونه سبب جابست
که این جماعت متفرق شوند و تعلم صحیح این حدیث با آنکه ایشان متصف نشده بروایتی که هرگز نرسیده اند
بصحبت محدثی و نیز چگونه جابست که این احادیث جعل کند ما هر ان سابقان حدیث که غیر خود خوانی
ساخته اند در رحلت از منازل سفرهای بعید جهت طلب حدیث و نهایت جد و دین باب کرده اند
و نابین مقدمات است که عادت مطرده قلیعه حکم کند بکذب اختلاف جماعتی که زعم کرده اند که نفس و
علی رضی الله عنه حدیث شد بحیث احاد نزد ایشان مخصوص مهم صحیح شده
آنکه هرگز بصحبت محدثی سنجیده و متصف بروایتی نشده اند چنانچه مذکور شد لیکن بطریق خبر اتحاد
انت منی منزله هارون من موی یعنی ای امیر المومنین علی رضی الله عنه تو از من بمنزله هارون
از موسی علیه السلام و حدیث من کنت مولا فاعلموا که یعنی کسیکه من یاری کند بوی باشم
یاری کننده یعنی علی یاری کننده و نیست وار و شده و جوب و حدیث واضح و معسوطا خواهد
آمد و میگوید که ازین دو حدیث دلالت بر خلافت علی نمیکند نه بسبیل نفی و نه بشارت بر آن و الا لازم
می آید که نسبت خطا بجمیع صحابه طوبان الله علیهم و هم و نسبت خطا بایشان و او باین باطل است
زیرا که ایشان معصوم اند از آنکه اجتماع بر خطا کنند پس اجتماع صحابه بر خلاف زعم ائمه است چنان

احتمال است که تبلیغ کرده باشد شهرت و نفوذ یافته باشد

بوی ک بیگ طایان کرده اند که نزد آنها اندکی از علم حدیث است

که در آن طایان کرده اند و سنجیده و اگر باین مرتبه رسیدند بوی الله علیه و آله و سلم حدیث

او کرده اند چنانچه خواهد آمد پس معلوم شد از جمیع آنکه مذکور ساختیم که هیچ نصی بر امیرالمومنین علی
 نیست و وارد نشده حتی آنکه اشارتیه آن نشده و اما در باب ابو بکر رضی پس نفوس سالقبه
 مصرح بخلاف است و معلوم شد و بر فرض آنکه نص بر و نه بوده باشد در اجماع صحابه منوان الله
 علیهم اجمعین بر استغنائی از آن نص حاصل میشود چرا که آن اجماع قطعی است و در اول خبر و در
 نقلی است و اما اختلاف جمعی مثل امیرالمومنین علی و عباس و زبیر رضی الله عنهم از بیعت و در وقت
 عقد جواب استوفی از آن و او دهیم قبل ازین حاصل از جواب باز یاد داتی نیست که ابو بکر رضی الله
 بیشتر با حضار ایشان کسبه و ستاد و بعد از آن که حاضر شدند با صحابه گفتن این حضرت امیرالمومنین
 علی ابن ابیطالب است و بیعت من در گردن او نیست و مرا محتاج ساختم و مرا خود و باک جمیع
 شما را و بیعتی که با من کرده اند مختار ساختم پس اگر شما بغیر از من برخلاف کسی قرار می یابید
 من اول خواهم بود که با و بیعت کنم انگاه حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه گفتا غیر ترا
 باین امر شایسته نمیدانم و بیعت ابو بکر رضی تمام آنها که مخالفت کرده بودند بعد از امیرالمومنین
 علی در همان ساعت بیعت کردند و فصل پنجم در ذکر شبهه ای شیعیه در وافضل و امثال
 آن و بیان بطلان آن شبهه ای با و له و اما مختصا به شبهه اول آنکه ایشان غم کرده اند
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله عنه و الی ساختن بر علی که اقامت قوانین شرع و
 سیاست در آن عمل کند پس این الی ساختن دلالت میکند بر آنکه قوانین شرع و امر سیاست
 خوب نمیدانست و هر کس که این عمل خوب نداند اما مستاصحیح نیست جواب این شبهه
 آنست که ایشان غم کرده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی را و الی بر عمل ساختن باطل است
 زیرا که بخاری زرح در صحیح خود از حضرت سلمه بن الاکوع نقل کرده است که گفت غم را که دیدم رسول
 صلی الله علیه و سلم در هفت غم و از لشکریانی که تا نزد فرمود میفرستاد و در غم غم بر و ن
 رفتیم و در آن نه غم و بیک فقه ابو بکر رضی بر امیرالمومنین بود و یک فقه سامه بن زید رضی بر امیر
 بود و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در سن ششم او را امیر حجاج ساخته بکه معظما و الله
 یثرفا و تعظیما فرستاد و اما آنکه غم کرده اند که امر سیاست قوا احد شرع خوب نمیدانست آن
 نیز باطل است چرا که امیرالمومنین علی رضی مقرر بود آنکه ابو بکر رضی اشجع صحابه است دلیل حدیثی که
 روایت کرد در بار و در سند خود از حضرت امیرالمومنین علی رضی که گفت خبر کنید مرا که اشجع ناس است
 قوم گفتند اشجع ناس کسی گفت من مبارزت و مقاتله نمی کنی بکسی مگر آنکه استیفای او خود را و تو

عنه السلام و بعضی علمای گفته اند از جمله دلیل بر آنست که ابوبکر در شجاعت نیست که رسول
صلی الله علیه و سلم اخبار کرده بود حضرت علی بن ابی طالب را که تو بدیشتنم مقتول خواهی شد و بنابرین هرگاه که علی
ابن ابی طالب را میدید میگفت که کدام وقت سر روی مرا در خون خواهی کرد همیشه میفرمود که او
قابل نیست چنانچه خواهد آمد و در آخر اخباریست و لهذا هرگاه که در حربی داخل میشد و خصم خود را می
دید نیست که این خصم منست و در ابر قتل من قدرتی نیست پس او در جنگ مثل آن بود که بر فراش خود
از خصم اندیشید نمیشد و اما ابوبکر را اخبار بقاتل او نشده بود و گاهی که سحر داخل میشد نمیدانست که
کشته خواهد شد یا نه هرگاه که کسی بر قتل قاتل خود واقف نیست و حرب بمقتل کردن جریع و فریغ
وزدن با و میرسد بخلاف کسیکه قاتل خود را میداند و در وقت جنگ با بر فراش خودست و الا از
مقاسبات و تعبایل حرب تفاوتی نیست اینهم از جمله شجاعت ظاهر ابوبکر در نهشت آنچه در
قتال اهل رقت واقع شد و روایت اسماعیل از عمر بن الخطاب که چون رسول الله علیه و سلم از عالم رحلت
فرمود کثیر سے از عرب برآمدند که گفتند نماز نمیگذاریم و زکوة نمیدیم بنابران ابوبکر رض بقاتل شجاعت
امر فرمود انگاه زبوی آمده گفتیم فی ظلیفه رسول خدا و م را الفت و ه باسلام و بایشان رفیق و
مدار کن چرا که ایشان بمنزله حیوانات وحشی اند ابوبکر رض گفت ای عمر امید نصرت و یار حال آنکه آمده
نزد من بچیزیکه و ران خذلان و عدم نصرت است تو در ایام جاهلیت قهار بودی حالا که زان اسلام
ست ضعیف استستل میشوی میگوی آنچه چیز ایشانرا الفت و هم شجر می کشی و
ام یا بجزی که افتاده ام بهیات بهیات که چیزی مثل اینها بوده باشد رسول الله علیه و سلم از
میان او و حنی منقطع شد سجده ای سوگند که جفا خواهم کرد و بایشان ما و امیکه شمشیر در دست هست
اگر چه جهت منع عقابلی بوده باشد عمر بن الخطاب گفت یا فتم ابوبکر رضی الله عنه که امر او از من نافذ تر بود
و جرات و دلیری از من زیاده بود و در ایام خلافت خود سلوکی نموده بود و را مودم که بسیار
از مؤنات بر من آسان شد و در وقتی که والی امر شدم پس معلوم شد با آنچه مقدر کردم از عظم شجاعت
ابوبکر رض رسول الله علیه و سلم نیست و همچنان در صحابه که امر رضی الله عنهم نیز شجاعت و ثابت
بود و ابوبکر رض را در کارهای مدیر میدنهند بنابرین تقدیم از برای امامت عظیم بر ایشان لازم شد
چرا که امامت را این دو امر می آید و مهم است از باقی امور خصوص در وقت احتیاج بمقاتله اهل
رقت و غیر ایشان و دلیل بر شجاعت و ثابت بودن ابوبکر رض را مودت است و در حدیث صحیح ثابت
شده است که زانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و ادعیه گفت چنین می بینم که من تو را خواهم اصحاب شما

عنه السلام
و بعضی علمای
گفته اند از
جمله دلیل
بر آنست که
ابوبکر در
شجاعت نیست
که رسول
الله علیه و
سلم اخبار
کرده بود
حضرت علی
بن ابی طالب
را که تو بدیشتنم
مقتول خواهی
شد و بنابرین
هرگاه که علی
ابن ابی طالب
را میدید میگفت
که کدام وقت
سر روی مرا در
خون خواهی کرد
همیشه میفرمود
که او قابل
نیست چنانچه
خواهد آمد و در
آخر اخباریست
و لهذا هرگاه
که در حربی
داخل میشد و
خصم خود را
دید نیست که
این خصم منست
و در ابر قتل
من قدرتی
نیست پس او
در جنگ مثل
آن بود که
بر فراش خود
از خصم
اندیشید
نمیشد و اما
ابوبکر را
اخبار بقاتل
او نشده بود
و گاهی که
سحر داخل
میشد
نمیدانست
که کشته
خواهد شد
یا نه هرگاه
که کسی بر
قتل قاتل
خود واقف
نیست و حرب
بمقتل کردن
جریع و فریغ
وزدن با و
میرسد
بخلاف کسی
که قاتل خود
را میداند و
در وقت
جنگ با
بر فراش
خودست و الا
از مقاسبات
و تعبایل
حرب تفاوتی
نیست اینهم
از جمله
شجاعت
ظاهر
ابوبکر در
نهشت
آنچه در
قتال
اهل رقت
واقع شد و
روایت
اسماعیل از
عمر بن
الخطاب که
چون رسول
الله علیه و
سلم از عالم
رحلت
فرمود کثیر
سے از عرب
برآمدند که
گفتند نماز
نمیگذاریم
و زکوة
نمیدیم
بنابران
ابوبکر رض
بقاتل
شجاعت
امر فرمود
انگاه زبوی
آمده گفتیم
فی ظلیفه
رسول خدا
و م را الفت
و ه باسلام
و بایشان
رفیق و
مدار کن
چرا که
ایشان
بمنزله
حیوانات
وحشی اند
ابوبکر رض
گفت ای عمر
امید نصرت
و یار حال
آنکه آمده
نزد من
بچیزیکه
و ران
خذلان و
عدم نصرت
است تو در
ایام
جاهلیت
قهار بودی
حالا که
زان
اسلام
ست
ضعیف
استستل
میشوی
میگوی
آنچه
چیز
ایشانرا
الفت و
هم
شجر می
کشی و
ام یا
بجزی که
افتاده
ام
بهیات
بهیات
که چیزی
مثل
اینها
بوده
باشد
رسول
الله
علیه و
سلم
از
میان
او و
حنی
منقطع
شد
سجده ای
سوگند
که
جفا
خواهم
کرد
و
بایشان
ما و
امیکه
شمشیر
در
دست
هست
اگر
چه
جهت
منع
عقابلی
بوده
باشد
عمر بن
الخطاب
گفت
یا فتم
ابوبکر
رضی
الله
عنه
که
امر
او
از
من
نافذ
تر
بود
و
جرات
و
دلیری
از
من
زیاده
بود
و
در
ایام
خلافت
خود
سلوکی
نموده
بود
و
را
مودم
که
بسیار
از
مؤنات
بر
من
آسان
شد
و
در
وقتی
که
والی
امر
شدم
پس
معلوم
شد
با
آنچه
مقدر
کردم
از
عظم
شجاعت
ابوبکر
رض
رسول
الله
علیه و
سلم
نیست
و
همچنان
در
صحابه
که
امر
رضی
الله
عنهم
نیز
شجاعت
و
ثابت
بود
و
ابوبکر
رض
را
در
کارهای
مدیر
میدنهند
بنابرین
تقدیم
از
برای
امامت
عظیم
بر
ایشان
لازم
شد
چرا
که
امامت
را
این
دو
امر
می
آید
و
مهم
است
از
باقی
امور
خصوص
در
وقت
احتیاج
بمقاتله
اهل
رقت
و
غیر
ایشان
و
دلیل
بر
شجاعت
و
ثابت
بودن
ابوبکر
رض
را
مودت
است
و
در
حدیث
صحیح
ثابت
شده
است
که
زانکه
رسول
الله
صلی
الله
علیه
و
سلم
فرمود
و
ادعیه
گفت
چنین
می
بینم
که
من
تو
را
خواهم
اصحاب
شما

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نخواستند که رحلت و تفرخ و اسیریم گذشت با بکر رفت از سر و غنیمت است و این سخن را گفتند که
بشکرت اللات انکس کفر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم کینه باش بکسر باره و مودت و مودت و مودت
منجیبه که گشت یار و دست که بعد از آنکه زانرا خفته میکنند و در فرج ایشان باقی میماند و آنرا
مام میست از بهای ایشان و عرب را بر نظر و بر حرف و دم میگویند یعنی از گوشت باره فرج است
بدان کینه باش آیا از و خواهم که رحلت یار و را خواهم که گذشت علمای گفته اند که مبالغه است از آنچه
رفت و این سخن را بنا بر آن گفت که نسبت فرار باصحاب رسول الله علیه و سلم کرده بود پس لحاظ کن که نسبت
اکبر منه الله عشر چگونه بین است که نزد یک عرب یار و ازین سببی منیا شد و آن کا فرشته القوت
با سبب سلامت را که قوت و مردمی و بمرتب بود که رسول الله علیه و سلم را از دخول که محظوم
کرده بود و این شتم محاط است از قوت شوکت از آن کا فر اصله اندیشه را بخاطر خود را داده اند
و آنکه نسبت و از بهای اصحاب کرده بود و یا هیچکدام از ایشان نتوانستند که یک کلمه ضربت او
بگویند بغیر او که بر شرفه الله عنه که او را با نظری و دشنام داده اند و اندیشه نمود و پس معلوم شد که او را هیچ
اقتی اصحاب بود و چنانکه گذشت در روایت از علی کرم الله وجهه و از جمله شجاعت ابو بکر و قتال
بر و با جماعتی که منع زکوة کردند و عزیمت بر آن کسی نداشتند چنانچه در فصل سوم سیوطی گذشت
درین فصل نیز اشارت بان میباشند و از آنجمله بود قتال امیه بنی نعیم و قوم او بنو فزیه و لقبه بیکه
است و دشمنان آن قوم نازل شده چنانچه جمعی ازین مفسرین که زهری و کلبی از آنجمله است گفته اند
و نیز از آنجمله نابت اندن و بجای خود و در وقت مصیبت عظیم که عقول صحابه رضی الله عنهم زایل
شد چنانچه بخارمی غیر او رواست کرده اند که پیشتر جیرتی عظیم روز و قاتل آنحضرت و ملت
بر مردم استیلا یافته حتی که کمر در درامات قدیم کسی او نمی سیدی و وجود و باحال جزم کرد و با
آنکه رسول معلم فوت نشد و شمشیر خود را از غلات بیرون کرده میگفت هر کس که بگوید رسول
صلی الله علیه و سلم فوتی شد او را گردن خواهیم زد تا وقتیکه ابو بکر از منزل خود که در حوالی مدینه
بود برنجی صلی الله علیه و سلم داخل شده بگشت حال برقع از سر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم انداخت و
آنحضرت را بر او سه و او صلی الله علیه و سلم و گریه بسیار کرد و بعد از آن بیرون آمد و امیر المؤمنین عمر در مدینه
که فلان روز نشنیده بودی که آیت نازل شد انا صییت و اطهره صییتون عمر بنی الله عنه
آرام خاطر شد و عمر از آن سخن گفت خوش ساخت با آنکه تمامی رنگ آن سخن می نمود
و بواسطه نعم و پیشتر که او را حاصل بود چون اصحاب علوت در شان رفعت و تقدیم ابو بکر در

خطبه شریف بر حجت ثنائی و خدا شکی و معلوم از اکبات بر سر و را بنیادی خوانند گفتند اما بعد هر کس که میگوید
منیکر و محمد را صلوات الله علیه سلم بستی محقق محمد مصطفی صلوات الله علیه سلم از عالم رحلت فرمود و هر کس
که بنده کی و پیشترش از این عالم میگوید و بستی محقق که او زنده است هر کس که میگوید و این آیت بخواند
ما هید الا رسول قد خلت من قبله الرسل فان صلات و قتل انقلبتم علی اعقابکم
الا کبر و نیت بنده ستوده من مگر فرستاده از جانب بستی که گذشته اندیش از وی فرستاده گان
۶ یا پس اگر بگوید این رسول صلوات الله علیه سلم بستی که است و باز میگوید و بر پاشنه پای خود یعنی ترک جهان
میکنید با مردان و بعد از استماع آیت تصدیق کرد و ند که حضرت سالت پناه صلوات الله علیه سلم
رحلت فرمود و است و فکر از این میگوید و ند که و سهله استیلا می هشت و هجرت این آیت نشنیده
بودند پس بنا برین حدیث معلوم شد که است حکام که ابو بکر رضی الله عنه از باقی اصحاب پادیه بود و
عقلش از همه کما لخر آنچه روایت کرده اند تمام و این عساکر که رسول صلوات الله علیه سلم فرمود
اتا فی جبریل فقال ان الله یا هر که ان تشیوا یا بکر جبرائیل عز و جل آمد و گفت که خدا استیلا
ما موریسا ز و آنکه مشورت میکنی با ابابکر و کارهای روایت کرده اند طبرانی و ابونعیم و غیر
ایشان که چون رسول الله صلوات الله علیه سلم را رده آن فرمود که معا و رضی الله عنه بجانبین و آن
ساز و مشورت با بعضی اصحاب که از آن جمله ابو بکر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعید بن جابر رضی الله عنه
تعالی عنهم جمیع و بنی که از اصحاب مقتضای روایت خود گفتند انگاه رسول صلوات الله علیه سلم فرمود
ما ترے یا معاذ که تو درین باب چیست یا معا و گفت که من ابوبکر رضی الله عنه بعد از آن رسول الله
صلوات الله علیه سلم فرمود ان الله یکره ان یخطأ ابو بکر خدا نکند که او میدارد که خطا صا و شود و
ابن کبر رضی الله عنه روایت کرد طبرانی بسندی که رجال و ثقات اند که رسول صلوات الله علیه سلم فرمود ان
الله تعالی یکره ان یخطأ ابو بکر و این دلیل دیگرست در غایت قوت بر آنکه ابو بکر اکمل الصفا
از روی عقل و بر و اعلم ایشانست بلا شک و شبهه پس این دلائل مذکور غطیه شجاعت و کمال
عقل و رای و علم و ثبات قدم او ثابت شد و ازین جهت است که علمای گفته اند که ابو بکر رضی الله عنه در صحبت
رسول از زمانه که مسلمان شده تا ایام وفات بود مفارقت از او نکرد و هرگز در سفر و نه در حضر که آنرا
آنحضرت او را ماز و ن ساخته باشد و در خروج حج یا غزوی و در تمام غزوات با رسول الله صلوات الله علیه سلم
و سلم فرمود و با او هجرت کرو و عیان او را و خود را گذشت از جهت غیبت او که بخدای رسول صلوات الله علیه سلم
الله علیه سلم بود و در موضع بسیار بنصرت رسول صلوات الله علیه سلم قیام نمود و در روز احد و خنین که

مردم همه که ریخته اند و ثبات و رزق و آمار و خصال جمیع بسیار است و این کتاب گنجائش آن ندارد و این
 صفات که ذکر ما حقیق و محکم است که کسی نیست عدم تجاعت و عدم ثبات قدم با کند لغو و با آمدن مبالغه و ثبات
 و ثبات در امور و آثار حمید و صفات پسندیده اوبی نهایت است **شبه دوم** آنکه در علم کرده
 که رسول صلی الله علیه و سلم چون ابوبکر رزم را و الی ساخته سورت برات را بیکه برده بودم سجد و در
 تافی الحول او را عزل کرد و علی رزم را و الی ساخته و این دلیل است بر عدم اہلیت و امر خلافت جو
 ان شبه نیست که ترجیح ایشان نمی کرده اند که او را عزل فرموده آن تیرا اطل است چرا که علی رزم را بعد از
 ابوبکر فرستاد که فرات برات نماید ابوبکر آنکه عادت عرب نیست که گاهی از ایشان عهد می میکنند و گاهی
 عهد می بر طرف میکنند آن شخص خود متولی آن امر میشود با یک از بنی انعام او و چون فرستاد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه مخصوص بود بقبره فقط و بنیہ مامور نشده بود و این
 جهت ابوبکر رزم از ازارت حج محزون و الناحث و همان ازارت قبر حال خود باقی گذاشت و حضرت
 رزم در غیر امر قرار تا امور ابوبکر رزم بود و وجود این حال حضرت علی رزم در اذان اعلام بر این غیر
 نبود بلکه ابوبکر رزم در آن امر نیز داخل بود چنانکه در صحیح بخاری و اینست که دہست که ابوبکر رزم رضی
 عنه گفت که ابوبکر فرستاد مرا در آن حجت با مردانی در روز شخرو دنیا بهم بود و آنکه بعد از این سال
 هیچ مشرکی چه نکند و طواف بیت الله نکند کسی که عریان باشد حمید بن عبد الرحمن نقل کرد و این عبارت
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رزم را و الی ابوبکر ساخت و امر فرمود که اعلام بیسورت را سازد
 یعنی چون سورت برات نازل شد کافران با انج کزدن منع شد و ابوبکر رزم در روز شخرو دنیا با
 اذان کرد و بہرات آنکه حج نکند بعد از این سال هیچ مشرک طواف نکند و رسیا بعد هیچ عریان
 پس تا کن در ریختن تاب و تو ظاہر میشود که حضرت علی رزم اذان نکرد و مگر با مؤذنان ابوبکر رزم رضی
 عنه و از آنچیز کہ مصرحت با آنچیز او کرده ایم نیست که زانی که ابوبکر صدیق رزم مؤذنان خود را
 عزل نکرد و این عدم عزل و مشرک ایشان ساختن با علی رزم و آن دلیل است بر آنکه حضرت علی رزم
 مگر جهت و قاعات عرب چنانچه قبل ازین گفته اند از جهت عزل ابوبکر و اگر چنین نبود مؤذنان
 ابوبکر رزم همراه نبودند پس ظاہر و واضح شد با آنچیز کہ شیعہ و وافض و امثال ایشان را هیچ دلیل
 کہ دلالت کند بر دعای ایشان غیر کذب و بخل و جمل شبه معلوم نیست کہ میگویند کہ بنابر
 الله علیه و سلم در نام مرضی ابوبکر رزم را با نامت معلومہ امر کرد و باز او را عزل فرمود و جواب
 آنکہ او دعای عزل شدن ابوبکر رزم از امامت معلومہ محض کذب و افتراء ایشان خدا ہم الله تعالی

که چون رسول اعظم وقتیکه در میان مردم اتفاق برخاست و حرب میفرمود و انصار و مدینه را
جمع شدند و در آنوقت خود قافراست بر یارین غنیمت که نازل شده اگر بگویند نازل میشد هم غنای
میباشند میفرستند و مختلف نکردند اصحاب لغتی نگذاشته سابق شد بر من بر همه کس
آن انفسیل که در جمیع گفتند که آیا رسول ثم مجاد فن کنیم و هیچ کس اصحاب عالم نبودند این تا
آنکه ابو بکر گفت شنیدم از رسول ام که میگفت ما من فی یقین... الا اید من تحت
مضجہ... مات فیہم پیغمبری زانبای متوفی نشد مگر آنکه دفن کردند او را در همان موضع که
ارواح او قبض شد و اختلاف کردند در سر اشاف نیز هیچ کس اصحاب عالم این نبود و آنکه ابو بکر
رزم گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت انا مع امتی الابد لا یزالون فی ذلک و کتابة
صدقة تحقیق اگر ده انبار ایم از امیر ایشان برداشته ما که شتم صدقه است بعضی علماء
گفته اند که اول اختلافی که در میان اصحاب واقع است در دفن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بود
و بعضی گفته اند که در دفن کنیم که مولود و منشاری است و بعضی گفته اند که در سجده دفن میکنیم
و بعضی گفته اند که در بقیع و بعضی گفته اند که در بنی المقدس که دفن انبیا است و دفن میکنیم تا آنکه ابو بکر
رزم خبر داد از علمای دشت و این بخوبی گفتند که این سنتی است که صدیق منفرست تا از مهاجران
و انصار درین باب هر جوع او کردند و نکراییم قبل از میخیت انا فی جوی فضل ان الله
یا اهل ان یشتد ابیا بکولین جبریل آمد سراپا گفت تحقیق که الله امر کند تم که در مود
منورث کنی با بکر و حدیث از الله بگوید که ان یخطأ ابو بکر یعنی خدا تعالی که مودیدار و
از ابو بکر خلاصه شود و سنن این حدیث صحیح است و همچنین گزشت حدیث که این غنیمت
فیهم ابو بکر و یوم غیره سزاوارست مران قومی که ابو بکر در میان ایشان باشد و غیر
او امامت ایشان کند و در او اکل فضل پیوسته انهم و هم کما فی شیان من الله صلی الله
علیه و سلم فتوی میدادند ابو بکر و عمر در حال که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم موجود بود و در تهذیب خود
چنین نسل کرده است که متملا که ده از علمای عظم علم ابو بکر در بقول او که گفت سجد اسوگند که
مقاله میکنم بکسی که فرق میکنند از صلوة و زکوة یعنی در فرضیت ادا ای آن شیخ ابو اسحاق شلال
که سبب با علمیت ابو بکر از باقی اصحاب و بانکه نام توقف کردند در فهمیدن حکم درین باب
از آنکه ابو بکر در مباحثه با اصحاب بنی الله عنهم درین باب که معلوم شد که قول ابو بکر در حق است
رجوع نمودند بمعمل و معنی الله عنهم جمیع اگر کسی که علی که مودیدار و دلیل حدیث که خواهد آمد

اول اختلاف
در میان
اصحاب
در

و گوسفندان سفید از عقاب دزد لیکن گوسفندان سفید بسیار بود و غیر تبه که گوسفندان سیاه
 پیدا نبود و نگاه ابو بکر فرمود گفت اما گوسفندان سیاه عربست که مسلمان خواهند شد و بسیار می
 دانند که گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمانان می شیوند و کمتر است ایشان بر تبه باشد که عرب مرئی شوند
 از کثرت در میان ایشان بجز آن سول صلعم فرمود کن لک عده ها الملك سحر
 همچنین که تو تعبیرین خواب که دی فرشته تعبیر کرد و در کتابین ثابت شد که او مجتهد است پس در
 سوزانیدن آنکس عیسی با ولا حق نمی شود زیرا که آن فرمود بوضوح او امر فرمود و نزدیک بود در
 قبول حق بر زمین اختلاف است اما اینی از سوزانیدن که دارد و شد میتواند که از اینی و بر سیه
 باشد و احتمال دارد که رسیده تاویل کرده باشد بر غیر مثل نزدیک و بسیار از دلائل باشد که چون
 برسد آن تاویل کند بوسطه علم که ایشان حاصل شده بدلیل دیگر غلاف آن کسیکه جایست شتر
 از کار این یعنی نماید و اما آنکه امر بقطع بسیار روز و نمود میتواند بود که این امر در مرتبه سوم بوده
 باشد از روزی ساروق در مرتبه اول چون در وقت سیوم روزی کرده بنا برین امر بقطع
 دست چپ می شده و احتمال آن نیز دارد که خطا را از جلا و شد باشد نه از امر و بر بعد بر یک
 منزل کنیم و مسلم داریم که ابو بکر فرمود در مرتبه اول امر بقطع دست سیوم و سه آیه قرآنی
 شامل آنجا و اگر سه آیه است که اجتهاد او چنین شده باشد که اطلاق آیت بر خود باقی است
 و آنکه رسول الله علیه السلام امر بقطع دست راست شخصی فرموده و در وقت اول از خود
 آن شخص سبیل و جوب نبوده بلکه امام دین امر مخیر است و بر فرضی که اجماع و نمیکند شده باشد
 بقطع یعنی محتل است که این اجماع بعد از آن کرده باشد اگر در مثل انجم اجماع منعقد شود و حال آنکه
 اختلاف است برین چنانچه در اصول کتب مذکور است و اگر گوی تو ارات این معبود یا نه می
 هست در نتیجه گویم احتمال دارد که این قرأت نرسیده باشد و بر جمیع تقدیر هیچ اثری بر او متوجه
 نمیشود و هیچ وجه از وجوه و از جمله این احتمالات اول خوش است و واقع است بدلیل آنکه مالک وایت
 کرد از قاسم بن محمد که مردیکه بکست و باقی بودند از اهل مین آمده و در منزل ابو بکر فرمود نزول کرده
 و از عامل مین بشکوه کرده که برین ظلم کرده است و ادقاتی که در آنجا بودند نماز شب میگذازد و عبادت خود
 ظاهر میکرد و بنا برین عبادت ظاهر می ابو بکر فرمود و نشان او گفت صالیک لک بکلیل سناری یعنی
 دزدان شبی که تو بر دزد آوردی و این عبادت که تو کردی شب و روزان می ماند اتفاقا درین
 اثنا که تو در آنجا بودی و علیه از سارست عیس که زوجه ابو بکر صدیق فرمود و نا بدیدند اهل

انچه نفخص آن جلیبیکردند و اینمرو قطع نیز بایشان همراه بود و نفخص نمود و مسکیت با خدا
 تو ظاهر ساز آن کس را که ازین المیت صالح فردی کرده و مال ایشان را برده انگاه آن جلیب
 پیش از رگرمی ظاهر شد و آن زرگر گفت که این مرد قطع نزد من آورده و آن قطع اقرار کرد
 و اعتراف نمود که من بزرگ را دویم یا با گوانان با و ثابت شد بنا برین ابو بکر رض فرمود که سست
 چپ و قطع نمایند چرا که سست و پاشی سست او هم بواسطه فردی بد و دفعه بریده شد بود و بزرگ
 رض گفت بخدای سوگند که دعائی که بر نفس خود کرد بر من سخت تر بود از فردی او پس دلیل واضح
 شد بر باطل شبهه ماندن اما توقف ابو بکر رض در مسله جده تا آنکه خبر او رسید بسیار حدیث او
 ستر است چرا که درین توقف رد اعتراف منتهی نیست البغ فردی چنانچه اصحاب سنن اربعه و
 مالک از قیصر روایت کرده اند که جده نزد ابو بکر صدیق رض آمد و سوال میراث خود کرد ابو بکر
 گفت در کتاب الله تعین میراث تو نیست و درست رسول الله علیه سلم نیز میراث بردن
 تو بر من ظاهر نیست کیفیت فکیت آن معلوم است طایر و در نسخه دیگر بر من بیایا من از مردان
 سوال کنم انگاه در میان اصحاب سفسا نمود و مغیره بن شعبه گفت من درین قضیه نزد رسول خدا
 حاضر بودم که سدس آن بجه عطا فرمود ابو بکر رض گفت کسی دیگر درین قول نیز با تو شریک است
 انگاه مجرب بن سبه ریاضت و مثل آنچنان شعبه گفته بود نقل نمود بنا بر آن ابو بکر رض مضامی و
 ایضا حکم رسول الله کرده شش یک میراث از سه جده مقرر و شش پس حایق بنگاه مال
 کن تا کمال احتیاط و انصاف صدیق رض بر نور روشن گردود که اول نظر در کتاب الله و محفوظات
 خود از سنت رسول الله علیه سلم کرد و در آنجا چیزی نیافت باز مشورت نمود بر
 باب با مسلمانان که آنچه از رسول صلعم درین آوایا و شش ظاهر سازند پس مغیره آنچه
 سید نیست ظاهر گردانید و باز احتیاطی هر عید شسته طلبی دیگر کرد و با وجود آنکه در روایت تعدد
 شرط نیست پس مجرب سلم رض ظاهر کرد و بعد ازین تحقیق و نقیض تمام در آن مسله حکم فرمود و این
 حدیث مؤید و مقومی کلامی است که قبل ازین مذکور شد که صدیق زمانه که خصمان نزد او حاضر
 میشدند و در بار حال نظر و تر آن مینمود و باز در محفوظات از سنت اگر سبک خود ازین
 دو مینیاقت با مسلمانان مشورت میکردی و این قاعده صحیحترین است ازین طریق نیست
 که در مدارک احکام و مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد و قاسم بن محمد که یک جده
 مادر می و یک جده پدری هر دو نزد ابو بکر رض آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق میراث بجه

مادسی رجوع کرد و انگاه عبدالرحمان بن سهل انصاری گفت میراث پدری بحیض او ده ...
 که اگر مرده بود و این مورث از و نسیجی برجا و آنکه صدیق میراث جده که سدس بود و باشد مسلماً
 بدین قیست فرمود پس تامل کن و تدبر فرا که صدیق با کمال رفعت و حالت او بچه طریقی سخن
 شنیده که از وی کو چاک بود و شنیده رجوع بچند نموده و از و پنهانیت و تقصیر و موکدست
 آنکه زعم کرده اند که عمر بن زید است ابو بکر بن عمر که دو کس یکم مثل عمر بن زید و از و است خلافت نداشت
 جواب این شبهه آنست که این عمر محض کن و جعفر است از ایشان زیرا که از عمر بن زید است
 است که هرگز زید ابو بکر بن عمر است بلکه آنچه از و واقع شده نیست که همیشه تمامی ابو بکر
 بن عمر کردی و تصریح نموده که او اکمل صحابه است از روی علم و راهی مشجاعت چنانچه در جمعه
 مباحث و غیر این مذکور شد چگونه او را زید است کند و حال آنکه عمر بن زید ابو بکر بن منصفی امر
 خلافت شد پس اگر زید او کند پس من نفس خود کرده باشد و اگر قبح در خلافت او کند و زید است
 خود کرده و او را کار کردن عمر بر ابو بکر صدیق بن جهت آن بود که خالد بن ولید اکبر بن عمر
 را که مسلمان شد بود و کشت و نکاح زوجه او کرده و در همان شب خول کرد و قبل از تقصیر
 عدت و چون عمر بن زید بن جعفر اطلاع یافت با صدیق گفت خالد بن ولید بدین عمل که کرده و
 قتل است ابو بکر بن عمر تامل فرمود پس ابو بکر بن عمر را زوم کرده باشد و الحاق بقصی با و کرده که در خلا
 او قصور بوده باشد بلکه از عادت مجتهدین است که در بعضی فروع اجتهادی بر یکدیگر کار
 میکنند چنانچه طریق سلفان این بود و این معنی را القس میگوید که نمیدانستند با آنکه حق این بود که خالد
 را نکشند چرا که مالک بن نویره را بدین واسطه کشته بود که او از دین مخرج شده بود بعد از وفات
 رسول صلی الله علیه و سلم و قوم را منع کرد از زکوة دادن و همه زکوة که گرفته بود با ایشان برگرد
 و در ثانی الحول بر او مالک بن عمر بن زید با جمیع احترام کرد و این که تزویج زن کردی و او را بدو
 که عدت او منقضی شده باشد و در همان روز بوضع حمل با آنکه این زن مجنون شده بوده باشد و مالک
 بن نویره بعد از انقضای عدت از او و اج بر عادت جاهلیت و بر هر تقدیر تقوی خالص را بدو
 بود که نلن این نوع چیز است که از ادنی مؤمنی صادر نشده که در حق او میکنند و حال آنکه رسول
 صلی الله علیه و سلم و اسیف المسلمون علی اعدائهم خوانده بود و چون حق عدم قتال خالد
 است پس اجتهاد ابو بکر بن عمر حق باشد و مؤید و مفعول تبیین است آنکه چون عمر بن زید مقتدر اخلاقه
 گشت هیچ اعتراض بخالد نکرد و درین باب یک کلمه برگزیده منقصل او نشد پس شد که در ثانی الحول

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در حدیثی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرموده است که هر کس که در این راه باشد...

از جمله اهل بیت است از معصومین پس با اتفاق علماء پس باقی اهل بیت نیز معصوم نباشند و اما حدیثی
 بقتله می رسد که میگوید که پس از آنکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در راه شهادت رسید و از هر ارباب
 با جمله در جمیع حکام لازم نیست بلکه ظاهر است که مراد از آن حدیثی است یعنی بقتله من است
 در حدیثی که راجع شود به شفاعت و میگوید که آنکه حضرت فاطمه زهرا را دعوی کرد که رسول صلی الله علیه
 و سلم فدک را بخشید و تملیک کرد و این معنی حضرت علی و ام ایمن ادای شهادت کردند و بشارت
 رسید و در تقدیر وقوع دعوی تملیک شهادت علی و ام ایمن جهت ادای شهادت و شهادت
 شهادتینه که دو مرد است یا چهار زن با تمام زحمات بود و بنا برین ابو بکر در حکم نال
 فرمود و آنکه در قبول شهادت زوج از هر یک زوجه خلافی میان علمای است و آنکه بیک راه
 و قسم حکم کرده است بنا بر اینست که بسیاری از علمای برین گرفته اند و آنکه بعد از شهادت
 یک کس فاطمه الزهرا را طلبتین بکرد و سبک است شد و آنچه زخم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم
 اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم گوایند و اندان زعم باطل است با آنکه شهادت فرج و غیر
 مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن امام زین العابدین بن حضرت اشجع
 الاشجعیین اید شهادت را امیر المومنین امام حسین علیه السلام را می ابو بکر در راه و برین باب صواب
 و نیست و گفت اگر سجای ابو بکر در من بودیم حکم میکردیم بهین طریق که ابو بکر در من بود و ابو بکر در
 رحیم بود و کرده شد است که تغییر کند چیزی را که رسول صلی الله علیه و سلم گفته باشد پس حضرت
 سیده النساء فاطمه الزهرا را زو ابو بکر صدیق علیه السلام گفته است که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود من عطا فرمود ابو بکر گفت که شهادتی برین باب نیست انگاه علی کرم الله وجهه ام ایمن گوید
 و از بعد از آن ابو بکر در من گفت که شهادت مروی در من مستحق این نیست و می منقول است از ابو
 زید حضرت امام محمد باقر که از و پرسید که ابو بکر در حق شما چیزی گفته اند گفت من سخنی که
 فرقان نازل گردانید که وزن خردلی از حق گذر نکرد و در حق ظاهر نکرد و از آن پس پرسید
 گفت که اگر مرا فحش است این امر نزد یک من بودی حکم میکردیم با آنچه ابو بکر در من گفت و در روایت
 که از و پرسید که حضرت علی من در من و می القری که طریقی عمل کرد و گفت در آن عمل میکرد و من
 که ابو بکر در من عمل میکرد و کرده شد است که مخالفت ایشان کند و اما عذر فاطمه علیه السلام در اینها
 در طاعتی که ابو بکر در من حدیث روایت کرد و نیست که سید النساء فاطمه زهرا را از اینها برین پوشه
 که خبر و اندر من نیست چنانچه بعضی گفته اند پس چون عذر ابو بکر در من منع معلوم کردی

یروش

و عذر فاطمه و طلب نیز واضح شد اشکالی که درین باب هست دفع آن بر تو آسان است تا کن
درین توجیه که امر مهم ضرورت حدیث تجارتی و در مقام چون مثل است بر کلمات
نفیسه که وقع شهادت قاصر از آن میشود و توضیح آنچه بیان کردیم میکنم و آن حدیث را بخیر
نقل کرده از زهری رضی که گفت مالک بن اوس بن الحارث بن ابی صری بن جهم بن خباز که عمر بن
الحطاب بن اطلبید بود و بمنزل خود و درین اثنا می حاجت بر قار آمد و گفت عثمان بن عبد الرحمن
و زهری سعد رضی الله عنهما آمده اند و از آن در و خول می طلبند عمر گفت ایشان را طلب کن اینگاه
داخل شدند و من بانی و را آنجا درنگ کردم باز همان حاجب را دیدم که گفت علی عباس بنی عبدمناب
میخواهند پس چون داخل شدند عباس بنی عمر گفت رضی الله عنهما ای عمر حکم کن میان من و علی
و را آنچه یکدیگر استیجاب بر رسول بر جوع کرده است از اموال بنی النضیر حضرت امیر المومنین علیه
و حضرت عباس رضی الله عنهما منازعت میکردند و درین اموال اینگاه حاضر مجلس گفتند
امیر المومنین حکم کن میان ایشان خلاص کن ایشان را از یکدیگر عمر رضی الله عنه گفت باری و
همه بانی باشند سوال میکنم از شما آنچه از آسمان زمین با و قائم است شما میدانید که رسول
فرمود صلی الله علیه و سلم که کسی از ما میراث نمی برد چیزی که از امانی اند صدقه است اصحاب گفتند
این سخن رسول صلی الله علیه و سلم ما میدانیم باز عمر بنی سنان بنی علی و عباس متوجه شد و گفت گفتند
میدانیم شما را آنچه استیجاب کردید از رسول صلی الله علیه و سلم آنچه استیجاب فرموده است گفتند بلی
میدانیم بعد از آن گفت بیان این امر چنان است که خدا تعالی مخصوص ساخته است رسول خود را
صلی الله علیه و سلم بطای این مال هیچکس را و شرک ساخته است و این آیت بر خواند ما آقا
الله علی رسول که من هم فنا و جفتم علیه من خیل و کلاب لکن الله یسلط
رساله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدير یعنی آنچه باز گردانید خدا تعالی بر رسول خود
از مال ملک ایشان غنیمت می ساخته پس جاری ساختند بر تحصیل او هیچ چیزی نه شتر
یعنی پیاده باین چهار آمدید و جنگ بسیار نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و لیکن خدا تعالی
بنصرت خود مسلط می سازد رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزهای توانا است
از نصرت پیغمبران و غیر آن باز عمر بنی عمر گفت پس این خالص باشد از جرعه رسول الله صلی الله
علیه و سلم سخنانی سوگند چنین نبود که این غنائم بنی النضیر را رسول الله صلی الله علیه و سلم خود بگیرد
و شما را ندیدم و دیگرے را بر شما اختیار کند بلکه شما را عطا می این اموال کرد و منقسم ساخت و میان

مستن

شما تا آنکه این اموال مخفی و نه از جمله آنها باقی است رسول صلی الله علیه و سلم نفقه بکس از الهیست خود
ازین سید ادواتی را میگرفت و در تصرفش مال الله خرج میکرد و در جمیع ایام حیاتش بهین طریق
عمل مینمود و از آنیکه از مال رحلت فرمود و بعد از او بویکریه گفت من مال الله را خلافت رسول الله
ام و بهمان طریق که او عمل کرده بود میکنم پس آنرا تبیین کرد و عمل کرد و آن با آنچه رسول الله صلی الله
و سلم کرده و شما نیز هر دو فاعل یکدیگر بویکریه و درین مال با بنطریق عمل کرد و خدا شما عالم است با آنکه
او درین امر بطریق مستحق بخیر و متابعت عمل میکرد و بعد از آن والی رسول الله صلی الله علیه و سلم
شده و دو سال این اموال را گرفت و حال آنکه خدا شما عالم است با آنکه من درین قول صادق ام
و درین امر را بشد ام و آنچه بخیر و متابعت حق بجا آوردم با شما هر دو زو من آمدید و سخن شما یک
بود و متفق بودید با هم دفعه دیگر تو آدمی به عباس و میگفتید این مال تصرف او را آور و من
اول حال جواب شما دادم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و دست آن امامتانش که انبیاء کافوت
ما تو کناه صدقه امیرت کرده نمیشویم آنچه مال داشتیم صدقه است باز و ثانی الحول زانی که سخنان
رسیده که این اموال تصرف شما دهم گفتم اگر میخواهید که تسلیم شما کنم عهد و پیمان خدا است با شما باینکه هر
کسید به شیخ که رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و در آن عمل میکرد و در آن بطریقش که من درین مال عمل
بنابرین شرط این اموال را تسلیم شما کردیم حال شما طلب قضای هر چیز از من میکنید و میگوئید که درین
شما بجه نوع حکم کنم قسم آن خدا است که آسمان زمین و ابرو قائم است با من حکم که اقرار کرده ایم عمل کنید
در آن حکم و دیگر نخواهیم کرد و اقیامت قائم شود و اگر عاجز آید از آنکه با بنطریق تصرف نماید و بگوید
من تا مهم شمارا کفایت کنم ازین مال را و میگوید که این حدیث بعروقه بن زبیر نقل کرده و عروه گفت
بن و ایس است گفت که من شنیدم از عائشه صدقه را که گفت ادراج پنجاه مبر صلی الله علیه و سلم حضرت
عثمان را روزه فرستاد و نزد ابوبکر رفت و من خود طلب فرمایم که خدا شما بر رسول خود رجوع کرده
و من آن از وراج را باز میدهم ازین طلب و آخر آیشا ازین طلب خدا است یعنی رسید یا
منید انید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خودت ما تو کناه صدقه را تمام یا کل آن را بخدا
من هذا المال امیرت برده نمیشویم آنچه گذشته صدقه است و مرادش از آنچه بنفست خود بود
و زیاده ازین رو نیست آیشا را نگاه از وراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم باخیر می که من آنچه
داوه ام از آن طلب بکن شد و عروه گفت حضرت علی رضی الله عنه غالب بر عباس و آن صدقه و دست
ابوبکر و بعد از او و دست امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنه بود و هر دو بهم بصرف خود میرسد

باز در دست امیرالمومنین حسین علیه السلام بود بطریق صدقه رسول صلی الله علیه و سلم در مصرف
خود صرف میکرد و در تجارتی بپند خود روایت کرد که سید الشهدا فاطمة الزهراء و عباس
علیهما السلام و ابوبکر رضی الله عنه آورد و میراث خود از زمین فدرک خمس خمیر که از رسول الله صلی
الله علیه و سلم مانده بود در طلب و در انگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که
میگفت که خودت مانتو کنایه صدقه ترا یا کمال الله محمد هذا المال سجده ای سوگند که پیوسته
و احسان نمون بقرابت خود است تا اهل کن در یحیث و سابق تا معلوم شود حقیقت آنچه ابوبکر
رضی الله عنه درین راه بفضیل آورد و دست بنابر آنکه تنازع امیرالمومنین علیه و حضرت عباس رضی الله
و با آنکه ایشان بهر دو مستحق بودند و درین که این مال غیر میراث و الا اگر چنین نبود با هم محاصرت
میکردند چرا که عباس رضی الله عنه خود بود و حضرت علی را سهم خود بود بطریق میراث و درین احتیاج
نداشتند پس محاصرت ایشان چیست آن بود که مال صدقات بود و میراث ایشان میخواهند که
متولی آن امر شدند پس از عمر رضی الله عنه اصلاح کرد میان ایشان بعد از آنکه بسبب ساخت از برای ایشان
و تمام حضار مجلس که از اکابر عشره مبشره بودند بجهت کاندوشت مانتو کنایه صدقه
حضرت علی و عباس رضی الله عنه قائل شدند و اعتراف نمودند باینکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم این
شنیدیم که انگاه عمر رضی الله عنه بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست تصرف ایشان و او با بخت
رسول الله صلی الله علیه و سلم و بخت ابوبکر رضی الله عنه و آن عمل کند و ایشان باین طریق قبول کردند
متصرف شدند و نیز عمر رضی الله عنه باین خست که ابوبکر رضی الله عنه باین طریق عمل نموده و آن موقوف نمیکند و
تابع حق بوده است و جمیع صحابه هم که حاضر بودند حضور و حضرت علی و حضرت عباس رضی الله عنه تصدیق و
نمودند و بعد ازین بیان واضح کرد و درین احادیث که مذکور شد تفسیر او را نوشت که هیچکس شبهه
نماید پس اگر زعم کنی که هنوز در عدم ارث شبهه باقی است گویم اگر این اعتقاد و شبهه باشد که این
اموال میراث بوده و صدقه نموده لازم میشود بر تو از تغلب حضرت علی و عباس رضی الله عنه و در تصرف
جمیع آن بلا مشاکرت عباس آنکه اثبات ظلم کنم از برای علی رضی الله عنه زیرا که بر تقدیر که میراث بوده باشد
عباس رضی الله عنه را حصه معین خواهد بود از آن اموال و هرگاه که معین بوده باشد حضرت علی رضی الله عنه چگونه
جایز است که جمیع را تغلب کند بر عباس رضی الله عنه و از وی تا زمانی و فوات متصرف شود بعد از آن در
دست او لا و او سلطانا بعد بظن بوده باشد و در دست بنون عباس هیچ چیز ازین اموال نخواهد
باشد و چون جایز نیست و ظلم از حضرت علی رضی الله عنه متصور نیست پس تصرف ایشان درین اموال

مخصوصه بمهر بامشراکت بنوع عباس اعتراف صحیح است بر اینکه اموال صدقه است و شراکت نیست
والا لازم می آید عصیان و ظلم و فسق بر حضرت علی و حال آنکه ایشان اتقی و المهر و مخصوصم اند از آنکه
این نوع نسبتی ایشان لو ان کرد و شاکستم حاشا من ذلک بلکه ایشان نزد و افضل و خیر و مخصوص
اند و هملا از ایشان گناه تصور نیست ازین جماعت پس حضرت علی و فرست او و فلان را در محکوم
شد که ایشان قائل اند و نیز که این اموال صدقه است میراث نیست و این عین مدعی است
و دلیل دیگر برین مدعی آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه از و ارجح رسول الله صلی الله علیه و سلم را منع کرد
از بخش و مخصوص نمود این مشع بحضرت سیده النساء فاطمه الزهرا و عباس بن عبد المطلب و اگر
غرض و این بود که ملاحظه جانب کسی کند و بعضی را مخصوص و ممتاز سازد و اصلا چیزی را از ان
اموال و مطلقا مکرر معلوم شد که او بر حق متصرف شده است و از طلا میسج طلاست
نمی شریک رضی الله عنه و ایضا نال کن در تقریر مکرر علی و حضرات مجلس با حدیث لا نورث و
تقریر عایشه رضی الله عنها مراد است موثنین با همین حدیث و آنکه هر یک از ایشان گفت آئیند این یعنی شما
نیز علم با حدیث دارم و این از عباس است ظاهر شد که ابوبکر رضی الله عنه متصرف نیست بر وایت این حدیث بلکه
امهات المؤمنین و عثمان و عباس و عبدالرحمان بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم جمیع میباشند
که رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و لیکن منصرف شد با اینکه اول استحضار این حدیث نمود و بعد
از و باقی صحابه با تحفدا را ابوبکر مستحضر شدند و دانستند که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده اند پس صحابه
رضی الله عنهم بر وایت تنها کردند و اند اگر چه همین قدر کافی است و کمال کفایت دارد و بلکه عمل کرده اند از این
روایت و آنچه منظم شد بان افاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختم پس بنا برین تقریر ظاهر شد
حقیقت آنچه ابوبکر فرمود آن حکم کرده و هیچ وجه در آن شک و شبهه نیست و آنکه این حکم می باشد
که هیچ شائبه تعصبی و حمایتی آن نیست و کسیکه مخالفت این می کند او را ورین امر منسوب بخلاف
آن کس یقینا کافری معاند و احمق و جاهل است و خدا تعالی اهل ایشان او و بقول و شکی و اندو
محافظت نخواهد کرد و هر وادی که خواهد زد و دلاک شود و امید که حق تعالی همه را سلامتی و عقل
و دین و زمی کند و مبنی و کرمه اگر کسی گوید که ابوبکر امهات المؤمنین را و حجره ناکه و شنید ایشان گفت
و حال آنکه سزاوار آن بود که صرف فقر کند چنانچه فدا صرف فقر و میکرد و دیگر آنکه چگونه
تجویز کرد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را با رسول الله صلی الله علیه و سلم و من کنند که خدا تعالی فرموده
است لا تدخلوا بیوت النبیه الا ان یؤذن لکم ورنیائید و رفاه پیغامبر اگر آنکه کراول

بازن محقق این اموال مخصوص شد نه عباس رضی الله عنه و فرست او را علم حجتی

و همه آنها را بهمان قاعده قرار داده بود و از بسکه اولاد عباس و اهل بیت موافقین بهیچ چیز از آن
 اموال متروکه متعین نداشتند از جهت فرزندان خود از قاطعه الزهرار بطریق میراث حصه و
 از آن اموال مقرر شدست پس حضرت علی رضی الله عنه موافق بود و است با اعتقاد ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 همچون باقی اصحاب رضی الله عنهم و پیغمبر با آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخن معاشی و انبیا
 لا نفدت معارضه نمیکند آن قول خدا تعالی و در دست سلیمان داد و یعنی میراث برادر و
 سلیمان از او و علیها السلام و این قول ظاهر مناقض رسول الله که فرمود و اجاعت پیغمبر
 میراث برده نمیشود و خدا تعالی فرموده است و در دست سلیمان داد و و قول رسول الله پس
 بیان این طریق است که قول خدا تعالی و در دست سلیمان داد و و معارضه حدیث رسول نیست بلکه
 مراد از وارث سلیمان از او و وارث سلیمان نیست بلکه وارث نبوت و امثال نسبت دلیل
 آنکه سلیمان هم مخصوص شد بمیراث با آنکه نوزده برادر دیگر داشت و اگر مراد از این وارثان بود
 سلیمان مخصوص نمیشد بلکه همه برادران تقسیم میکردند و سقوا کلام علما منطلق
 الطیر و او تینا من کل شیء مشعر است بر آن چرا که معنی آیت که آموخته شدیم گفتار مرغان و
 و عطا کرده شدیم هر چیزیست که محتاج بودیم آن و این دلیل ظاهر است بر آنچه گفتیم که مراد وارث سلیمان
 نبو و مراد از آنست و در چند آیات از آیات قرآنی وارث علم است از آنچه قول خدا تعالی
 است ثم اوردنا الكتاب الذی اصابنا یعنی تاخیر کردیم نزول قرآن را از کتاب بقعه که
 میراث پیغمبرندگان برگزیدگان خود را از اول اصحاب و کسی که بعد از ایشان باشد از امت تو و
 از آنچه خلف من بعد از من خلف و در کتاب یعنی از عقب صالحان و آند پس آیندگان که
 میراث گرفته توریت را یعنی علم از اربابا موختند از پدران خود و همچنین حدیث معارضه نیست با
 قول خدا تعالی فمن بعد من الذلک و لیا یرثنی زیرا که معنی آیت راجع است که ذکر را با حقیقت
 استعدای شود که عطا کن من فرزندان من و من و من باشد از روی استحقاق میراث علم و است
 بعد از من پس مراد این وارث علم است هرگاه مراد علم بوده باشد معارضه با این حدیث نمیکند و
 دلیل بر آنکه مراد از میراث علم است قول خدا تعالی و رعد یرث من آیت و انی خفت للموالی
 من و آیت که حکایت از ذکر میگوید که میگفت من میترسم از بنی اتمام و عصبان خود که بعد از من
 ضائع سازند علم و دین را و دلیل دیگر برین در عاقبت است و یرث من یعقوب یعنی
 تا آن فرزندان یعقوب نیز میراث برد و آل یعقوب پسیران یعقوب که بنی بودند سلطه

السلام علیہم علیٰ نبینا وارت از ایشان غیر نبوت و علم جزیرے دیگر نبودن یا آنکه از ذکر یا علیہ السلام کے
 حکایت نکرده اور مالی بود طلب و لید از برسم این کرده که از و میراث مال برد و اگر مسلم و اگر کفر
 و مال بود و بگوئیم نبوت این معنی را یا بسکند زیرا که غرض از و لید احیاء نام و ولدست و ذکر
 او بر ما فکرت سودا است و کسب طلب و لید از برسم چیزی دیگر غیر از برسم است کند به عای اگر او را
 ولد حاصل نشود پس این لائل واضح شد که مراد از این میراث این آیات مذکور میراث علم و نبوت است
 نه مال آنچہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ از انبیای کس میراث نمی برد مراد از این میراث مال
 است نه علم پس این آیت این حدیث معارضه نتواند کرد و اللہ اعلم بالصواب ششم
 آنکہ زعم کرده اند کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم نفس امارت را کرم و در خلافت علی کرم اللہ وجہہ و میگویند کہ
 میدانیم بعد قطع کی نفس چلیہ ظاهر بودہ باشد اگر چه پانزہم باشد آن نفس را کہ عادت رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم این بود کہ ہر گاہ کہ از مدینہ بیرون میشد کسی از خلیفہ میساخت نامردم بی رئیس
 حاکم نمابند و ہر گاہ کہ در حال حیات بی خلیفہ مردم را نمیگذاردستی بعد از وفات بطریق اولی
 جواب این سبب مبہوط گذشت در فصل چهارم با دلائل آن و پنجہ جواب است کہ رسول صلی
 اللہ علیہ وسلم کسی را بعد خلافت معین نساخت زیرا کہ منہد است کہ صحابہ بنواں بعد از انہم این
 امر قیام خواہند نمود و مباہرت با آن خواهند کرد ویرا کہ ایشان معصوم بودند از خطائی کہ لازم
 می آید از عدم قیام ایشان با این مروا زین جهت بود کہ بسیار از احکام نفسی نفی نمود و برسم
 مجتہدین صحابہ منصوص ساخت یا آنکہ میگویم کہ عدم نفس چلیہ معلوم است قطعاً و یقیناً چرا کہ اگر نفس چلیہ
 پنهان گردن ممکن نبود پس ہر گاہ کہ خود پسند نقل کرد و چرا کہ از ضرورت این بود و دیگر اگر نفس چلیہ
 و راہ حضرت علی نہ بودی با آن نفس منع غیر میکرد و چنانکہ ابو بکر صلیف بود از علی منع نہا میکرد
 بخدا کلام من قولی و انصار طاعت او کردند و ترک امامت نکردی بگردند و ہر گاہ کہ از ضرورت
 واحد و امر امامت و در علالت در دین عبرت باشد بگردند و بدلیل آنکہ نفس و مال خود را در راہ دین
 صرف میکرد و نہ مہاجرت از وطن و اہل خود می نمودند و فرزند ان و پدران و برادران خود را نہایت
 نفرت دین بقتل میرسانیدند و اگر نفس چلیہ بودی چرا حجت منی ساخت یا آنکہ هیچکس از مہاجرین
 و انصار و وقت نزاع در امامت نمیگفت کہ چرا در امامت نزاع میکنید و حال آنکہ رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلائے با این معین ساختہ است اما اصحاب طاعت آن نکردند گویم آنکس کہ
 این زعم کند با جاہل و یا گمراہ است و یا کا و ثب معاند کہ منکر دہیات میشود پس سخن از انفات

نباید کرد و اما حدیثی که بعد از این خواهد آمد و فضل و فضائل امیر المومنین علی رضی الله عنه که بر حقا
و خداوند را حمد و ثنا کرده بعد از آن گفت سوال میکنم و سوگند میدهم بخدا و بتعالی که سانی را
که حاضر بودند روز خرم غدیر که بر خیزد و گواهی بربوبی خدا و تعالی و بر خیزد از جای خود که گوید
خبر داده نشد و این چنین بمن رسیده بلکه کسی بر خیزد که بشنید باشد از رسول الله صلی الله علیه و سلم
و فهم کرده باشد از کلمات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هنگامه فقهه صحابه و در روایتی ثلثه صحابه
بر خاستند بعد از آن حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که آنچه در آن روز شنیدید بگوئید صحابه
حدیثی که بعد از این خواهد آمد روایت کردند و از جمله آن حدیث این بود و من کننت مولا
فعلیه السلام و مولا حضرت علی بن ابی طالب و فرمود و این حدیث را هم از این حدیث گفتند که بعد از آنکه
خلافت او منتقل شده بود و عرض او از این حدیث این بود که مردم بآن متمسک شوند و در
نصرت و معاونت او رغبت گردانند آنکه باین حدیث اثبات نص خلافت در حق خود کرد
چرا که اگر حضرت علی بن ابی طالب نیست این حدیث میفرمود و در وقتی که مهاجر و انصار در خلافت
سخن میگفتند و دلیل بر آنکه حضرت علی بن ابی طالب در این خلافت خود و فضل فرمود و روایت
ابن طفیل است چنانچه از احمد و بزار ثابت شده که امیر المومنین علیه السلام فرمود عراقی مردم را جمع کرد
و گفت سوال میکنم و قسم میدهم بخدا و تعالی که سانی را که روز خرم غدیر حاضر بودند با خود حدیث
چنانچه گذشت شنیدیم که آنکه زعم کرده اند که نص تفضیلی بر خلافت حضرت علی بوده و آنقولی
خدا تعالی است و اولاد او را هم بعضی از بعضی چرا که معنی این آیت نیست که اقربای من
خویشان من میراث برند یعنی از ایشان از بعضی بیکدیگر اولی النسب اند و میراث بدون از
بیگانگان این آیت عام است و خلافت و در غیر خلافت و حضرت علی از اقارب رسول الله است
پس خلافت او اولی از دیگران است و این حدیثی که من منع عموم آیت است یعنی این آیت عام است
در خلافت و غیر آن بکلی طاق است پس در نص خلافت نباشد و فراق بسیار است میان طلاق و عام
زیرا که عموم طلاق بر سبیل بلایه و عموم عام بر سبیل عموم است نه است که زعم کرده اند
که جمله نص تفضیلی که مصرحت خلافت علی رضی الله عنه قول خدای عز و جل آنها و لیکم الله و
رسوله و الان بن اصحابنا یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون ترجمه آیت است
که جز این نیست که دوست شما بحقیقت الله است و فرستاده او و آن کسانیکه ایمان آورده اند
آنانیکه میبایست میدارند نماز برین افر که و هم را کون طاق است از یون یعنی زکوة میدهند

و این حدیث را
چهار حدیث بیان کرد
در خلافت
میراث و در آن
الذات دون
الصفات و از حدیث
چهار حدیثی
اثبات است
الصفه
اصول
نقشه

در حالت نماز است بر سر رک و در جهان بادراد می کوه دارند شیعیه و افاضی و غیره که در اول این معنی اولی بتصرف سبب اولی صبی امیعتی دوست و یاری کی کسده و در بعضی معنی دیگر غیر این دو معنی نذر و دو و غیره مقام ناصر که یاری می دهند باشد مراد نیست چرا که نصرت عام است مراد موسی را بعضی قرآن که میفرماید **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ** یعنی مومنان مردان زنان مومنه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عام است مرآن جمیع مومنان را پس بیچشم نیست که منحصر باشد بر مومنان موصوف بصفت مذکور پس متعین است که ولی در آیت بمعنی متصرف در امور باشد و آن امام و اجماع اهل تفسیر منسوب که مراد به **يَقِيهِمُ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و هم را که چون حضرت علی است و غیر او نیست زیرا که سبب اول آیت است که سائل سوال کرد و مر علی المرتضی را و علی المرتضی در رکوع بود انگاه خاتم خود را بسا اعلی داد پس آیت نصرت و در امت علی رضی الله عنه جواب این است که چون جمیع ایشان را میگویند ممنوع و دلیل برین در عاقدار و قوانین قول از ایشان محض تشخیص گمان ساریرا که معنی ولی ناصر است و اگر بمعنی اولی بتصرف در امور باشد تکریم لازم می آید که حضرت علی در زمان حیات رسول الله اولی بتصرف باشد و در بطلان این معنی هیچ شک نیست و اما آنکه زعم کرده اند که اجماع شده است بر آنکه مراد مالک بن امنه و اما آخر علی است نه ابو بکر آنکه بزرگوار است چرا که ابو بکر بزرگوار است و جمله الذين امنوا یقیهون الصلوة الخ بواسطه آنکه چون هیچ جمیع درین آیت که تفسیر است حمل بر واحد کردن مشکل و نزول آیت در حق علی از مناسبت آن نیست که سائل عذر و بابتدای زمانی که جای نیست مساکت ایشان با علی المرتضی درین امر اما در اجماع مفسرین بر آنکه این آیت در حق علی است باطل است زیرا که حسن بصری که جلالت امامان در میان مفسرین ظاهر است برین گفته است که این آیت عام است و در میان جمیع مومنان مومنان است و بمعنی است آنچه روایت کرده اند حضرت امام المومنین محمد باقر علیه السلام که از سوال کرد که این آیت در شان حضرت علی است یا در شان عثمان غفر الله عنهما و حضرت علی از جمله مومنان و بعضی از مفسران با قولی است درین که مراد به الذين امنوا الخ ابن السلام و صحاب است و بعضی دیگر ایشان قولی دارند که مراد به ابوابین صامت است که بیزاری حبست از همه و گنداش از یهود و عجم که گفت که حافظ علوم مولای جهان قرآن عبید الله بن عباس بود و گفت که آنکه مازل شده است در شان ابو بکر رضی الله عنهما اجماع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیل دیگر

در این معنی اولی بتصرف سبب اولی صبی امیعتی دوست و یاری کی کسده و در بعضی معنی دیگر غیر این دو معنی نذر و دو و غیره مقام ناصر که یاری می دهند باشد مراد نیست چرا که نصرت عام است مراد موسی را بعضی قرآن که میفرماید **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ** یعنی مومنان مردان زنان مومنه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عام است مرآن جمیع مومنان را پس بیچشم نیست که منحصر باشد بر مومنان موصوف بصفت مذکور پس متعین است که ولی در آیت بمعنی متصرف در امور باشد و آن امام و اجماع اهل تفسیر منسوب که مراد به **يَقِيهِمُ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و هم را که چون حضرت علی است و غیر او نیست زیرا که سبب اول آیت است که سائل سوال کرد و مر علی المرتضی را و علی المرتضی در رکوع بود انگاه خاتم خود را بسا اعلی داد پس آیت نصرت و در امت علی رضی الله عنه جواب این است که چون جمیع ایشان را میگویند ممنوع و دلیل برین در عاقدار و قوانین قول از ایشان محض تشخیص گمان ساریرا که معنی ولی ناصر است و اگر بمعنی اولی بتصرف در امور باشد تکریم لازم می آید که حضرت علی در زمان حیات رسول الله اولی بتصرف باشد و در بطلان این معنی هیچ شک نیست و اما آنکه زعم کرده اند که اجماع شده است بر آنکه مراد مالک بن امنه و اما آخر علی است نه ابو بکر آنکه بزرگوار است چرا که ابو بکر بزرگوار است و جمله الذين امنوا یقیهون الصلوة الخ بواسطه آنکه چون هیچ جمیع درین آیت که تفسیر است حمل بر واحد کردن مشکل و نزول آیت در حق علی از مناسبت آن نیست که سائل عذر و بابتدای زمانی که جای نیست مساکت ایشان با علی المرتضی درین امر اما در اجماع مفسرین بر آنکه این آیت در حق علی است باطل است زیرا که حسن بصری که جلالت امامان در میان مفسرین ظاهر است برین گفته است که این آیت عام است و در میان جمیع مومنان مومنان است و بمعنی است آنچه روایت کرده اند حضرت امام المومنین محمد باقر علیه السلام که از سوال کرد که این آیت در شان حضرت علی است یا در شان عثمان غفر الله عنهما و حضرت علی از جمله مومنان و بعضی از مفسران با قولی است درین که مراد به الذين امنوا الخ ابن السلام و صحاب است و بعضی دیگر ایشان قولی دارند که مراد به ابوابین صامت است که بیزاری حبست از همه و گنداش از یهود و عجم که گفت که حافظ علوم مولای جهان قرآن عبید الله بن عباس بود و گفت که آنکه مازل شده است در شان ابو بکر رضی الله عنهما اجماع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیل دیگر

بر آنکه ولی معنی ناصرت نیست که اگر جل کنیم بر ایشان بنعم کرده اندایت با قبل و با بعد خود مناسب
 نمیشود زیرا که والی در قول خدا شکیلا لا تختلن والیهود والنصارا اولیاء که ما بعد است
 بمعنی نصرت است پس حمل آیه که در میان روایت است بمعنی ناصرت کرده لازم است تا اول و آخر
 کلام مناسب ملائم یکدیگر باشد و در معنی نیز خلل نشود و شیعه یار و هم زعم کرده اند که جمله
 تفصیل مصرح است بخلاف امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که رسول الله علیه و سلم در وقتی که از حج الوداع
 بازگشت و رسید بغدير خم که موضع است در حنفه که میقات است اهل شام است کتاب جمیع منو و گفت
 المست و لی بکم من انفسکم ایما من شما و لی نستم از نفعها که شما و این را که سزاوارست
 فرمود و صحاب تنه یق کرده گفتند لی یا رسول الله انکاه و سنت علی رضی الله عنه و انید گفت
 من کنت مولا فاعلی مولا اللهم و ال من و الاءه و عاد من عاداه و احب من احبیه
 و ابغض من ابغضه و انص من نصرة و اخذ من خذله و اد و احمق من احمق و اد و احمق من احمق
 هر کس که من مولای اویم علی رضی الله عنه مولای اوست با رضا یا نصرت ده کسی که او نصرت و پدر علی رضی
 و عداوت کن کسی که او عداوت کند او را و دوستدار کسی که او دوستدار و او را و او را و او را
 عطفه کن کسی که در غیبت کند او را و نصرت ده کسی که او نصرت دهد او را و خواری کن کسی که او
 خوار کند او را و حق را با و گردان ساز و در هر جای که بود باشد پس بنعم شیعه و روافض
 پشت که معنی مولی نصرت است و پدر ولایتی که رسول الله علیه و سلم بر کوه منار است حضرت
 علی رضی الله عنه را نیز هست بدلیل قول رسول صلعم المست و لی بکم من انفسکم و اگر معنی ولی ناصرت بود
 احتیاج نبود که اصحاب با جمیع کتبه جهت اینکه اگر این دعا را از بر کسی که علی کرم الله وجهه چرا که
 بمعنی ناصرت کسی میشوند و این نوع و عامی حضرت رسالت بنامه علی الله علیه و سلم نصرت
 مگر بر امام معصوم که اطاعت او فرض باشد پس این نص صریح صحیح باشد و خلافت
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جواب این شبهه که قوی ترین شبهه های ایشان است محتاج است
 بمقدمه آن مقدمه بیان حدیث و روایات است و بیان آنکه حدیث صحیح است و شکی در آن نیست
 و جمعی کثیر از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل و ابن ماجه و ابوداود و تاجیه و غیره
 در یک روایت از احمد منقول است که سی صحابی این حدیث را از رسول الله علیه و سلم شنیده اند
 و گواهی داده و در ایام خلافت علی کرم الله وجهه زمانی که ترمذی و غیره از آن روایت را از اسنادین
 حدیث صحیح است و حسن قول آنست که میگوید که این حدیث صحیح است و آن کسی که روایت

در حدیث صحیح است و آن کسی که روایت

این حدیث می کند با بنظر این که حضرت علی در آنوقت در مجلس گفت البیت زیرا که ثابت شد
 که حضرت علی از گذشته بود در آنوقت و حج با رسول الله علیه وسلم گذارد و همچنین قول
 دیگر که گفته اند اللهم وال من والی وین من الی است از قول مردود و مونس است لیکن آن
 شایعه از حدیث زعم کرده اند که در خلافت علی از حد و جبر است بسان این جوهر محتاج آید
 حواصم کرد اگر چه بطول انجام از اهل و راکن غافل می باشد وجه اول آن وجه آنکه فقیه شیعه
 اند بر یک چیز است که استدلالات خلافت امامت آن می کنند می باید که این متواتر باشد و حال آنکه
 این خبر متواتر نیست بلکه در محسن این حدیث چنانچه گذشته است خلاف کرده اند و طاعنان در
 لحدت جمع آن عدول مرجوع الیه اند از آنکه حدیث تلحیح تانی و ابو حاتم رازی می خبر
 ایشان پس این حدیث با آنکه از احادیث دست و محسن آن نیز اختلاف کرده اند پس چگونه باید
 ستایش آنرا از شرائط تواتر و احادیث امامت نماید و حدیثی که با اتفاق همه بیاید حدیثی
 ندارد و بواسطه عدم تواتر حجت خود را زایل و از کتاب این معنی نمود و نسبت گرفتار قضی
 که هیچ چیز از باب ترجیح آن نیست وجه دوم از وجه رد آنکه مسلم نمیدارم معنی امام
 و والی متصرف است بلکه معنی او دوست ناصر است زیرا که مولی اشتراک دارد میان چند معنی
 معتق و عتیق و متصرف و رافع و ناصر و محبوب و یگانه این معنی حقیقت است و بعضی از
 معانی مشترک بی وایلیکه مقتضی آن باشد حکم متصرف نیست و بعد از او در جمیع معنوها
 نیست زیرا که مشترک لفظی است با بنظر این که و کلمه او مستعد و شد و کسب نقد و مستعد
 پس در او خلافت نیز جمهور اصولیین و علمای ربان در استعمال افصاحی نیز نیست که عام در
 جمیع معانی نیست با آنکه تعمیم کلی شود چنانچه در حدیث دیگر است باینکه مشترک معنوی باشد این
 طریق که وضع شده باشد از بر سه قدر مشترک آن قرب معنوی است و ما خود قولی لغیر
 و سکون لام بواسطه صدق او بر یک از معانی مذکوره با وجود این حال در ضرورت که از آن سخن
 است لعمریه حاصل نمیشود زیرا که متفق است اراده هر یک از معتق و عتیق و چون این اراده
 متفق است متعین اراده بعضی است و چون این ایستادن هر دو متفق است بر صحت اراده حسب کسب
 معنی ده است چرا که حضرت علی سید و صاحب استایس اراده این معنی متعین باشد لا غیر آنکه
 مولی یعنی امام معهود است و نیامده است نه و لعن و نه در شرع امام است اما آنکه در لغت نیامده
 زیرا که هیچکس از آنکه عمر بنیاد کرده است که مفعول معنی اصل آمده باشد و قول استیسا ما یکم

تفاوت جزئی در معنی این بیان

عمر آن پیغام برست که قبل از وی بود و پیوسته و من چنین گمان میبرم که نزدیک آن رسیده است که
 خوانده شود پس داعی اجابت کنم به تحقیق که من سوال کرده خواهم شد از شما و شما نیز مسئول نخواهید
 بود از من بعد از سوال شما چه جواب خواهید گفت آنکه اسباب نبی الهی هم گفتند او ای شهادت
 خواهم نمود که آنچه نازل شد بر تو جمیع آنها را رسانیدی و کمال جد و جاد و جفا آوردی و موافقت کنی
 خدا را تا فرموده رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آیا گواهی بخوانی که نیست بخود
 که خدا را تعالی و آنکه محمد بنده او و فرستاده او است و آنکه جنت و نارست و موت و بعثت حق
 است و آنکه روز قیامت خواهد آمد و هیچ شیء در حکم و ران نیست و مردمان از قبر بگنجینه خواهند
 و هیچ کس تبدیل نمیگردد که رات شب بدیم و گواهی خواهیم داد و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود بار خدا یا گواه باش باز فرمود یا بیایا الناس به تحقیق خدا را میبیند و من ناصر من است و من ناصر من است
 و اولی بایستایم از نفسهای ایشان یکس که ناصر وی ام علی است و اولی بایستایم از دست ایشان
 یکس که علی بن ابی طالب است و اولی بایستایم از کسی که علی بن ابی طالب است و اولی بایستایم از کسی که علی بن ابی طالب است
 خواهیم گرفت و در روز و در حوض و شما خواهید نمود و بر من حاضر خواهید شد و عرض حوض من را بیاور
 خواهد بود و زیادتى از عرض این بفرماید و در آن حوض بعد و ستاره اقدحها
 خواهد بود و زمانی که بر من وارد شود بر حوض سوال خواهیم کرد و شما را از نقل بر نظر کنید که بعد از
 من در شان این هر دو تعظیم آن چه نوع بسوگن خواهید کرد و ثواب کتاب الله و آن جلیلی است که
 یکطرفه نماید قدرت الله و طرف دیگر پستی است از نگاه دارید و تسک جویند آن
 همراه نشوید و هیچ چیز بدل آن نمیکند و یکی از دعوت ظاهره و طبیعت خیرت من است و به تحقیق که خبر داد
 مرا خدا را که عالم بخدایات و جلیات امور است آنکه کتاب الله و اهل بیت من انقیضای من است
 و از هم جدا نمیشوند یعنی زائل نمیشوند حکم تعظیم و تسک ایشان هر دو و ادای که دنیا باقی است تا آنکه
 بر من بر حوض و نیز دلیل بر آنکه مراد از امر بمولات حضرت امیر المومنین علی و اجتناب از بغض و عداوت
 آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم است که حافظ شمس الدین جزیری در روایت کرده اند که با
 خطبه خواندن رسول الله صلی الله علیه و سلم و سبب که این حدیث آن بود که بعضی از صحابه که در
 امر المومنین علی را بجانب من رفته بودند و من حضرت امیر المومنین گفته بودم چون رسول
 صلعم از حج فارغ شده اراده فرموده که تنبیه کند مردمان را بر قدر و مرتبه علی بن ابی طالب و رو کند بر آن که
 در باب وی سخن گفته بود و بعضی بریده چنانچه در روایت کرده است که بر فردا از دست حضرت علی

بجانبین فتنه و از علی رضی الله عنه ناخوشی دیده و آنرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رسانید رسول الله از آن حکایتی متغیر
شد و فرمود ای بریده آیامن بموئنان اولی نیستم از ایشان بمغنیها فی خود برید گفت بلی یا رسول الله
انگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و من كنت موكلا ففعل موكلا و اما روایت بریده که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لا تقح یا بریده فی علی فان علیا وانا منه و هو ولیکم بعدا
یعنی زمت حضرت علی کن به بریده که حضرت علی رضی الله عنه از من است و من از تویم و او ولی شماست بعد
از من پسندید خیریت ضعیف است زیرا که یک از دو اوه او اضعف است اگر چه این معنی را نقد دانسته
لیکن غیر این معین حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعه بوده است و بر تقدیر صحت احتمال دارد
که بالمعنی نقل کرده باشد بر حسب اعتقاد خود بر فرض که بلفظ روایت کرده متعین تاویل آن
بر لایقی خاص نظیر آن قول رسول الله صلی الله علیه و آله ففعلناکم علیا با آنکه اگر چه احتمال اولی بیشتر
باشد اجماع بر حقیقت خلافت ابوبکر و فرعون و حسن و حسین و بنی هاشم حاکم است بحقیقت خلافت
ابوبکر و بطلان خلافت عقب سب موت رسول الله صلی الله علیه و آله زیرا که از اجماع عام قطعی
ناگشتن و از خبر واحد ظنی حاصل میشود و در میان قطع فی ظنی اصلا تعارض نیست بلکه قطعی بسیار کرد
و ظنی را طرح مینماید با آنکه ظنی نزد شیعه درین باب معتبر نیست چنانچه گذشت پس احتمال اولی اطلاق
وجه بیوم از وجه روایت مسلم و هشتمی که مولى یعنی اولی باشد لیکن مسلم منیداریم که
اولی با امانت باشد بلکه بمعنی اولی با تیان و قرب با دوست مثل قول خدا تعالی ان اولی الناس
بالا بر اھیم للذین اتبعوا یعنی اقربا احتی الناس با تیان وین ابراهیم آن کسانی اند که پیرو کردند
او را و هیچ دلیل قاطع یا ظاہر بر نفی این احتمال درین حدیث نیست بلکه این احتمال اقع همین معنی است
چرا که ابوبکر و عمر خود بعلی مولا بودن گفته اند و چه چهارم آنکه ایضا بر تقدیر یک مسلم داریم که معنی او
با امانت است لیکن منیداریم که امانت در حال باشد و الا لازم می آید که با وجود رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه وسلم حضرت امیر المؤمنین علی امام باشد و این باطل است پس مراد امانت در مال خواهد بود
و بخیریت وقت آل سبط پس درین هنگام مراد وقتی است که بیعت او یافته شود و مردم با جمعی
کنند و بنا برین منافاتی میان خلافت حضرت علی و تقدیم خلفا را ندارد و بر خلافت و نبی نیست
زیرا که عقد باجماع صحاح رضی الله عنه ثابت شده با وجود اخباری که مصرح است بخلافت ابوبکر
پس از افضلیت علی بر معتقدین اهل سبط و بطلان امانت غیر لازم نمی آید چنانچه قبلا
گذشت که اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر صحت امانت مفضول با وجود فاضل دلیل اجماع

ایشان بر خلافت عثمان بن عفان اختلاف کرده و فضیلت عثمان نزد حضرت علی بن ابی طالب اگر چه اکثر
 برین اند که عثمان افضل است بر علی المرتضیٰ چنانچه بیان این مسئله خواهد آمد و از سفیان توری
 رسیده که گفت کسیکه زعم کند که حضرت علی حق و اولی بود با امامت از شیعیان حکم کرده است بخت
 شیعیان و خطائی جمیع مهاجر و انصار رفته اند و هر کس که حکم بخطای مهاجر و انصار کند گناه
 این دارد که سالی از اعمال او با سمان رنق کند و این کلام امام نووی از سفیان توری جمیع العلماء
 نقل کرده و کلام سفیان با آنکه حسن است و اعتقاد او نیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 معروف است و از بیان مستحق و روایت کرده از ابن جمان که سفیان توری رحمه الله در اهل
 حال اجتهاد و او مثل اصحاب بود از اهل کوفه که علی بن ابی طالب را بر ابوبکر و عمر و عثمان
 که بمصره رفت از برای اهل رجوع نمود و تفصیل میداد ابوبکر و عمر را بر علی بن ابی طالب و عثمان
 و چه میگوید آنکه انجیبت اگرش بر امامت علی بودی چگونه در وقت قرآن که محتاج الیه بودی و حضرت
 علی عباس را هم و غیر ایشان از اصحاب بیکس انجیبت حجت نشانت انظار این معنی نکرده آنکه علی را
 در ایام خلافت خود حجت بهاخته اصحاب آن نکرده ساخت و شهادت ایشان نمود چنانچه در جواب
 شبهه هشتم گذشت پس سالت شدن حضرت علی را از اجتماع باین حدیث تا زمان خلافت خود
 و بیلی قاطع است نزد کسی که اندک فهم و عقل دارد و از کلمه الحی استکفافی نمی نماید زیرا که علی بن ابی طالب
 تا آنکه در حدیث رضی رباب خلافت او غضب فوت رسول الله صلی الله علیه و آله رضی رباب خلافت خداوند
 در شان او و نه در شان دیگری چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج حضرت علی و حضرت عباس رضی الله
 عنهما از خلافت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بخاری و غیر آن از کتب حدیث معلوم آنکه کورس صحرا
 و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقت رحلت از دنیا رفت بر امامت بیکس از اصحاب نفرموده و بعد
 از آنکه هر عاقل میداند که من کنست موکلا لفرق را امت علی بن ابی طالب نیست الا محتاج نبود
 حضرت علی و حضرت عباس هر جهت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در وقت وجود علامت موت در بشره
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علامت یافته با حضرت علی بن ابی طالب گفت بیا تا از حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم سوال کنیم که اگر خلافت در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر خیر باشد معلوم کنیم که کیست از
 وی التماس کنیم تا در حق این وصیت فرماید حضرت علی بن ابی طالب در جواب گفت بجز این سوگند که اگر رسول
 کنیم از خلافت ما را از آن منع کند مردم بعد از حضرت با نخواهند داد و از رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم این سوال میکنیم و دنیا نمی طلبیم با آنکه حضرت معلم از روز غدیر خم تا ایام مرض موت رسول الله

اینکه انجیبت اگرش بر امامت علی بودی چگونه در وقت قرآن که محتاج الیه بودی و حضرت علی عباس را هم و غیر ایشان از اصحاب بیکس انجیبت حجت نشانت انظار این معنی نکرده آنکه علی را

صلی الله علیه و سلم قریب و ماه بیشتر گذشته بود و تجویز ایشان برین تمام اصحاب که خبر روز غدیر خم
شنیده بودند و حال آنکه ایشان از اهل فکا و فطنت و عدم تقریط و غفلت بودند و آنچه از
رسول الله صلی الله علیه و سلم میشنیدند محال عاوتست و پیر عاقل بنده پیغمبر میدادند که صحابا
را رضی الله عنهم و برین باب بسیار و تقریط واقع نشده بود و در حال صحبت ابو بکر مذکور این حدیث
بوده اند و عالم معنی این حدیث نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی دیگر بعد از روز غدیر
خطبه خوانده و در باره ابو بکر رضی الله عنه حدیثی که بعد ازین در فضائل او و حدیث یکصد و سیوم
خواهد آمد بیان فرمود و در آن نظر کرده و در معنی آن اهل کتب نیز بعد ازین در آیت چهارم که در
فضائل اهل بیت مذکور شده حدیثی خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض موت ترغیب بر موت
و صحبت و اتباع اهل بیت فرموده و در بعضی از احادیث که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
بان نظر فرموده است خلفه خود را در اهل بیت یعنی صحبت ملازم و تابع اهل بیت باشند و ملاحظه
بجانب این حدیث را بدو این در شان اهل بیت فرموده و فرقی میان وصیتی که رسول الله صلی الله علیه
و سلم در شان اهل بیت و میان خلافت بسیارست و نه هم شیعه و نه اهل حق و نه اصحاب رضی الله
عنهم اجمعین این نص عالم بودند و طاعت نکردند و عناو و مکابره باطلست چنانچه بسوگایان
کردیم و آنچه که حضرت علی رضی الله عنه بنا بر تقیه ترک خلافت ترک شد لال با خبریت که در آن نیز کذب
و افتراست بدلائلی که گذشت بسوگایان و از جمله آن دلائلی که این بود که حضرت علی را شوکت و
حشمت در میان قوم خود بود و با کثرت شوکت و شجاعت که داشت احتیاج تقیه نداشت
از کسی نمیرسید و ابو بکر در شوکت و کثرت نمیداشت از کسی نمیرسید از آنکه نصرا گفتند
از امام میری از شما برتر است الا هم تر من جرتش است لال کرد و جمیع استدلال که در این باب
این حدیث عام بود و در جمیع قریش و اصحاب گفتند که نص بر امامت حضرت علی خاص
دارد شده و روایت کرد و بهیچ از ابو حنیفه که گفت اصل عقیده شیعه تفصیل صحابه است
انتهی و تمهید نکرد ابو حنیفه رحمه الله بر شیعه بواسطه آنکه فحش شیعه گفته است از روافض که
تکفیر صحابه میکنند و میگویند که ایشان عباد و کردند و زکات علی بن ابی طالب را امت علی المرتضی
رضی الله عنه بلکه زیاده کرد ابو کامل که از رسول الله صلی الله علیه و سلم است تکفیر علی رضی الله عنه و در عرض این است
که حضرت علی اعانت و مدد کرد و کفار را بر کفر ایشان نهان
ساختن نص بر امامت و شیعه دشمنی که دین تمام میشود و بکرات نصیحت ایشان و این عقیده

فاسد و نه سبب اهل البوکال خذله الله تعالى وعلیه لعنة الله ناستی چنان قیام شده که آن هرگز
حضرت علی من واور و نشده که نفس حجت بر امامت خود ساخت باشد بلکه از وی حجتی الله حجت
تو از سبب دیگر فرموده است که افضل این است ابو بکر و عمر است و عمر من چون او را در شورش
و اهل نمودند قبول کرد و از تمیض ابانقرمود و بنا برین آن کاذب تمسبات نموده که علی الله
در کتمان نفس اعانتی محاکم و دوحاب با اعتقاد فاسد او کافر شدند پس معین کنند کافر
باشد پس بنابر کلام این بجهال کذاب ملاحظه که طعن در دین و در قرآن کرده اند و الله اعلم
بالا لازم بکلام لازم که متعسلی در کلام ملاحظه کرده و کلام زوافض حجت خود ساخت و در
دین ملعنه زنده را جواب بید که ماجور خواهند شد و از جمله آنچه ملاحظه گفته اند است که بگوید خدا
تعالی میفرماید که من حیرانه اخراجت للناس سببید شما نیکوترین گروهی از خلوت خانه شیب
بیرون شده دید از بر سر مردمان حال آنکه بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه سلم ایشان مرتد شدند
مگر شش تن که حلقه ای نمودند از تقدیم ابو بکر بر حضرت علی که وصیت و حق او شد ابو بکر و پس طبر
کن در حجت این ملاحظه که عین حجت را فضا است قاتلهم الله بلکه حضرت این گروه رفته و در دین
یهود و نصاری و سایر فرق ضالالت باوه ترست چنانچه حضرت علی من تقریر این معنی فرموده بگوید
خود و لشکر و هذه الامة علی ثلاث و سبعین فرقه است و هان من یصل حجتنا و یفارق
اخرنا یعنی این است هفتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین آن فرقه با فرقه است که فرط محبت با خود
بند و مخالفت امر می کنند و وجه اشتغال انصاف این جماعت زیادتی من در دین نیست که بواسطه
افزای عباد و بدعتها می پیچد ایشان ملاحظه تسلیم یافتند و طعن در دین ائمه مسلم نمودند بلکه قاضی
ابو بکر یا قاضی رحمة الله علیه گفت که در آنچه روافض رفته اند ابطال جمیع اسلام است زیرا که
حرم ممکن بدون اجتماع جمیع برکتان نمودن ممکن است اتفاق ایشان بر نقل کذب از جهت غرضی از غرض
نفس ممکن باشد که تمام احادیثی که نقل کرده اند کذب بهتان و نیز ممکن باشد که قرآن معارض شده باشد
بچیز که افسوس است و اصحابان با بهتان کرده باشند چنانچه او عانی یهود و نصاری همچنان سائر
امم نقل کرده اند از پیغمبر ان صلوات الله علیه هم علی محمد صلی الله علیه سلم جایز باشد کذب بهتان
و تهمت چرا که زمانی که درین است که بهترین امم است تجویز میکنند تجویز کردن در باقی طریق ایشان
اول است پس اهل کن درین ملاحظه که بر قول اهل کفر و روافض من مرتب میشود و روایت کرده اند که
رحمة الله علیه گفت هیچ فرقه از فرقی بدتر و امواتی در شهادت زود و بهتان بدتر و روافض نهر

در این کتاب
نویسند

در این کتاب

بلکه ایشان بر همه فرقهای یاقی میکنند و این بابی گوید که هرگاه شافعی هر ذکر اینجا معتبر بود
ایشان با عیب بیکر و سخت ترین عیبی و وجه ششم از وجوه رد آنکه هیچ مانع نبود از آنکه رسول
صلعم و خطیب سابقه در روز خیمه غدیر تصریح فرمود که علی را بعد از من خلیفه است پس بعد از صلعم
علیه السلام از تصریح با مظلومت سجدت من کنت مولا که ائمه و ایلی ظاهر است زیرا که بعد از حضرت صلعم
السلام علیه السلام ولایت خلافت نبوده بلکه از گذشته بسندی که راویان اینهمه مقبول اند چنانچه فرموده
از طرق متعدد از حضرت علی که رسول الله علیه السلام را گفتند که یا رسول الله بعد از امر خود
امر خلافت موقوف بر چه که خواهی ساخت رسول الله علیه السلام فرمود ان تو عمر و ابوبکر و
ابا بکر متحد و امینا زاهدان فی الدین راغبان فی الاخرة و ان تو عمر و ابوبکر و عمر بن الخطاب و
امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و ان تو عمر و عثمان نا متحد و فائده فی الدارین
و ان تو عمر و علی و لا ادا کم فاعلین متحد و هادی مهدیا یاخذکم الطریق المستقیم
یعنی برای شما موقوف است این امر اگر ابوبکر را این خود سازید خواهید یافت او را امیر و تارک
دنیا و رعیت آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید خواهید یافت او را صاحب قسطنطنیه که حق
نمیکنند و راه خدا هیچ تلاطمی از تلاطم هیچ ملامت کننده و نیرسند و اگر عثمان را امیر خود سازید فائده هر
جهان یابید و اگر علی را بر خود و امیر سازید حال آنکه بنی کعبه بنی کعبه خود آرید و یابید و راه
راه حق که شمارا راه است نماید و نیز روایت این حدیث بسندی که رواه آن ثقة اند چنانچه پیشتر
پس این حدیث دلالت میکند بر آنکه امر امامت موقوف شد بکسیکه مسلمانان با و بیعت کنند و بر عدم
نقض در شان امیر المؤمنین علیه مؤید و مقوی این قول که جمعی کثیر مثل احمد بسند حسن و امام احمد و غیر ایشان
بسند قوی چنانچه قبلاً گفت روایت کرده اند از حضرت اسد الله علیه السلام که چون با و بیعت شد گفتند که
کسی را بر خلیفه ساز فرمود که کسی را بر شما خلیفه نخواهم ساخت بلکه چنانچه رسول الله علیه السلام
گفته است بر من نیز شما را بر همان طریق خواهم گذاشت بر و نیز روایت کرد که بسندی که رجال و رجال صحیح
ست از علی کرم الله وجهه که فرمود استخلف رسول الله علیه السلام و لا استخلف علیکم یعنی
رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را بر شما خلیفه نکرانید و من بر شما کسی خلیفه نکرانم پس حدیث روایت
کرد و در قطعی نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه و در بعضی از طرق سنن او را و یاقی است که دخلنا
علی رسول الله فقدنا یا رسول الله استخلف علینا قال لا ان یعلم الله
فیکم خیر ابوی علیکم خیر کم فقال علی علیه السلام فیکم خیر ابوی علیکم خیر کم

باز منیت یکیندن
که یکین مسلمانان
لاست معوق وقت
میکند اگر که
انجیر و نه لاله

دهویری مکافی و لقد ارادت امرأة من نسائه ان تصرفه عن ابی بکر فانی
وعضب وقال انن صواحِب یوسف مرثا یا بکر فلیصل بالناس مسلماً فیقول رسول
الله نظرنا فی امرنا فاختارنا لدیننا من ضیة رسول الله لدیننا وکان الصلوة اعظم
شعائر الاسلام وقوام الدین فبايعنا ایا بکر وکان لذلک اهلها ولم یختلف علیه
منا اثنان و فی رواية فاختارنا لدیننا من اختار صلکم لدیننا فادیت الی ابی بکر حقیر
وعرفت له طاعته و غزوة معه فی حنین و کنت اخذ اذا اعطانی واغزوا
اذا اغزانی واضرب بین یدیه الحد و بسوطی فلما قبض ولا هاء عمر فاخذ بسنة صاحبه
وما یعرف من امره فبايعنا عمر لم یختلف علیه منا اثنان فادیت له حقه و
عرفت له طاعته و غزوت معه فی حنین و کنت اخذ اذا اعطانی واغزوا
اذا اغزانی واضرب بین یدیه الحد و بسوطی فلما قبض تذکرت فی نفسی قد
وسا بقی فضلی انا اظن ان یعد لی و لکن خشیت ان لا یعیل الخلیفة بعدک
الا لحقه فی قبره فاخرج منها نفسه و ولد و لو کان محیا لکثر و ولد لها
ویري منها الرهط انا احدثهم و ظننت ان لا یعد لولی فاخذ عبد الرحمن مؤثراً
ان سمع و نطیع لمن ولاه امرنا ثم بايع عثمان فادیت له حقه و عرفت له طاعته
و غزوت معه فی حنین و کنت اخذ اذا اعطانی واغزوا اذا اغزانی واضرب
بین یدیه الحد و بسوطی فلما اصبحت فی ظرت فاذا الخلیفة ^{الانسان} اخذ بها بعد
رسول الله بالامامة و الخلافه و قد مضیا و هذا لکن اخذ له ميثاقی قد صیبه
فبايعنا اهل الحرمین و اهل هذا المصرین ای البصرة و الکوفة و ثقب فیها من یسیر
و قرابة کثر ابی و لا علم له کعلم و لا سابقته کسابقتی و کنت احق بها یعنی معاویه
اما انک اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم درین باب بمن عهد و وصیتی کرده باشی چنین نیست و اگر
وصیتی و عهدی در امر خلافت و رشان من شده بودی اول کسی که تصدیق عمل از کردی بمن بودی
و کذب آن و ترک عمل نمیکردی و نمیکند مشتمی که ابو بکر بن تخاف و عمر بن الخطاب رضی الله
عنه ما بر منبر رسول الله و نرو و ایستادند و ایشان مقاتله میکردم و هیچ چیز بخیرین پوشیدیم
که با من بود و رسول صلی الله علیه و سلم کشته نشده و فجأة و وقعة نیز وفات نکرد و کبر من و
صلی الله علیه و سلم چند روز بطول انجامید و بالآخر و اعلام بوقت نماز کردی و هر رسول صلی الله علیه و سلم

در بیان سیرت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

ابو بکر رضی الله عنه را فرمود که ایامت با مردم کرده نماز گذارد و مکان مرا میدید و مینشست و بعضی از پنج
 رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواستند که امر صلوة از ابو بکر گردانند رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین
 معنی ابافرمود و غضب فرمود و گفت اندک صواب است یوسف حزن ابابکو فلیصل لکالر
 و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت فرمود و نظر کردیم در امر خود اختیار کردیم از سبک
 دنیا خود کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از سبک دین با او راضی شده و حال آنکه صلوة اعظم
 اشعار اسلام است و دین بآن قائم شد لیکن بیعت کردیم با ابو بکر رضی الله عنه و نیز اهل بیت این امر شایسته
 و دو کس را مادر بنا بختانگفت و نکردند بلکه تمام متفق بودند با و درین امر و در روایتی دیگر آنکه
 فرمود اقامت با هر خلافت کرد در میان او ما هم متفق بودیم و کسی از ما بر و مختلف نشد و آل
 هر دو عبادت یکست اگر چه بخت لفظ مختلف است و در روایتی دیگر آنکه فرمود اختیار کردیم
 از برای دنیا کسی را که رسول الله صلی الله علیه و سلم از سبک دین اختیار کرده بود پس حق ابو بکر صلی
 را در امر خلافت موافقت و اطاعت و بر خود لازم الزم داشتیم و غرض از اینم با اتفاق در لشکری
 که او بود و هرگاه که عطای مال مننیتی بر من میکرد و میگرفتیم و اگر مرغزای بر او نه میکرد و میرفتیم و غرض
 میکردیم و بتا زبانه خود اجرائی امر خود و در حضور او بر مردم میکرد و بعد از آنکه او فوت شد
 رفتیم عمل نمود و در نتیجه برانمال او واقف بود پس بعد بیعت کردیم با عمر رضی الله عنه و دو کس اقل مرتبه
 اختلاف است در میان اختلاف نکرد پس ادای حقوق حق خلافت او کردیم و اطاعت او نمودیم
 و غرض از اینم که او کردیم در لشکری که بود و اگر میدادیم میگرفتیم و اگر مرغزای رجوع میفرمود و غرض از اینم
 و در حضور او بسط خود و اجرائی امر خود و بر مردم میکردیم از چون عمر رضی الله عنه متوفی شد قرائتی خود و بر
 صلی الله علیه و سلم و سبقت خود و اسلام و فضل خود بخاطر رسانیدیم گمان من این بود که دیگری یا
 بر من اختیار کند لیکن رسیدیم که خلیفه او اگر عمل نکند و بال و راقب را و لا حق شود و ما برین نفس خود را و
 خود را بآن امر معزول میشدیم ملاحظه تمام درین باب نموده این امر سبک چند کس مفوض میساخت
 که من یکی از آنها بودم و گمان من این بود که من بگیرم و نخواهد کرد و عبد الرحمن بن عوف با من
 موافقت گرفت که اطاعت آنکس کنیم که خدا شایسته او را و الی امر سازد و از نگاه بیعت عثمان رضی
 کردیم و من ملاحظه نمودم که اطاعت کردن سابق بر من شد معیت کردیم و من ادای حق او در
 خلافت نکردم و اطاعت کردیم همراه او غرض از اینم که او بود و عطای مالی که میدادیم و میگرفتیم
 و اگر رجوع مرغزای میشد مرغزای میرفتیم و بسط خود و در اجرائی امر خود و بر مردم میکردیم تا آنکه عثمان

شبهید شد آنگاه من نظر درین امر کرده و دیدم که دو خلیفه که بعهد رسول الله علیه السلام در امر خلافت و خلافت کردند گذشتند و این خلیفه ثالث که عهد یشاق بر سر من گرفته بود و نیز رفت پس اهل کوفه و مدینه و اهل این دو شهر که کوفه و بصره باشند بمن بیعت کردند و درین اثنا کسی سیکه خود مثل او نیست و قرب و مثل من نیست باین امر برخاسته ادعای خلافت را در بعضی معاویه و حال آنکه من احق و اولی خلافتم و در روایت کرد و این جماعت مذکور را سحاق بن راهویه از چند طریق دیگر و غیر ایشان نیز از طریق دیگر روایت کرده و منی گوید طریق این حدیث بعضی مقتوی دیگرست و واضح این طریق روایت اسماعیل بن علیاست و در آن روایت آنکه چون حضرت علی را گفتند که از امر خود خبر ده مرا که آیا بعهد بشما رسول الله علیه السلام در شان شما امر کرده است یا آنکه بر سر خود متصدی این امر شده اید با جتهاد خود و روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در جواب گفت لم یعهد الینا رسول الله عهداً..... ناخذ به فی الامارة و لیکن بشیخی من قبله افسسنا و امر خلافت هیچ احدی را وصیتی از رسول الله علیه السلام نشد که بآن عمل کنیم باینکه امر بود که ما برای جتهاد خود و روایت کردند هر دو و در قطنی اند از یحیی یا زیدانی جمیع طریق این حدیث متفق است از علی الرضی کرم الله وجهه بر نفسی رضی الله عنه و روایت کردند که چون ابوگنند که خبر ده ابو نعیم از حسن مثنی بن حضرت حسن سبط رضی الله عنه روایت کردند که چون ابوگنند که خبر ده من کنت مولا فاعلم مولا رضی الله عنه روایت است حضرت علی جواب داد که اما والله لو کنا الاخر من النبی صلعم بذلک الامارة والسلطان..... لا فصح فممن فان رسول الله کان افضلنا المسلمین و لقال لهم یا ایها الناس هذا والی الامرکم و القام علیکم بعدک فاسمعوا و اطیعوا اما کان هذا شیئاً ثم ترک علی امر الله و رسوله ان یقام به او یعد فیهِ الی المسلمین ان کان اعظم الناس خطیئة لعلی اذا ترک امر الله و رسوله فحاشاه من الذلک یعنی آگاه باشید بخبرای سوگند که اگر مراد رسول از یحیی امارت و سلطنت بودی هر آینه ظاهر مبین میساخت تصریح آن میفرمود و ندزیر آنکه رسول صلعم فصیح ترین بود و از مردم خصوصاً از بزرگ امر مسلمانان و هر آینه ایشانرا میبگفت ایها الناس علی الرضی و الی امر شماست و نیز در خلافت بعد از من قیام با و نمایند سخن او بشنود و اطاعت او میکنند و بخدای سوگند که اگر خدا و رسول خدای ما را مسلمانان با و قیام نمایند و علی رضی الله عنه ترک ما را خدا و رسول خدا را بیکد و در قیام با ما مسلمانان غذا میگفت هر آینه علی را از بن جمیع مردم بیشتر بودی و بوسطه ترک ما را

م فها لله لا تخاف الله ورسوله اختار علينا هذا الامم القيام السلام من بعد م

روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم در شان عمر فرمود که عمر مع و انا مع عمر و الحق بعد
 مع عمر حیث کان عمر ابا من است من با عمر و حق با عمر بعد از من هر جا که باشد و در آخرت هیچ دلا
 بر امامت عمر در عقب فوت رسول صلی الله علیه و سلم نیست و غیر دلائل نمیکنند با
 اگر مراد ایشان از عصمت عصمتی است که انبیاء ثابت است آن باطل است و اگر مراد از عصمت
 محافظت است آن بر کسی از مومنان جاریست خصوصاً از بر علی رضی و دو عو
 و جو عصمت امام معنی نیست باطل است آن چند وجه و بیان آن وجوه قاضی ابوبکر باطل
 در کتاب و بیان امامت نموده است بیانی تمام و حاکم بسندی صحیح و غیر آن بسند امام حسن
 از حضرت امیر المومنین علیه روایت کرده اند که فرمود **طیالک فی حجت مفرطه یفطره بما**
لیس فی و مفرطه یفطره یعنی آن پیشانی که بیایس فی طالک میشود و راب من
 و کس که دوست مفرطی که مدح و وصف میکند مراد چیزی که در من نیست و دشمنی و دروغ گوئی
 که بغض من او را برین بیدار و که بر من بهتان بند و چیزی که در من نیست ثم قال ما احسن کلمه
 بمعصیت فلا طاعة لاحد فی معصیت الله تعالی باز فرمود و امر فیکتم شما را و بیفزائی خداست
 و اگر شما را بمعصیت امر کنم پس اطاعت نیست احد و بمعصیت خداست پس معلوم شد باین دلیل که خفیه
 علی اثبات عصمت از برای نفس خود فرموده اگر عصمت در امام شرط نیست و چه
 پیشتر آنکه ایشان در امام عصمت شرط میکنند که می باید که امام افضل امت باشد و حال آنکه
 بشهادت حضرت علی که نزد ایشان صاحب العصمت است ثابت شده است که افضل این امت ابوبکر
 است و بعد از او عمر رضی الله عنهما پس محلت این هر دو ثابت شد بقول حضرت علی **فی کلمه الله عنه و**
بالنفاذ اجماع چنانچه گذشت و در او هم آنکه عمر کرده اند که از جمله نفس تفصیل است
 حضرت علی حدیثی که از رسول صلی الله علیه و سلم در وقتی که بغیره بنو مرفت علی اسد الله را بر بر خلیفه
 گردانیده فرمود انست منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدها تو از من بمنزله
 هارون از موسی الا آنکه بعد از من نبی نخواهد بود و شیعه و افضلسختلان با نیریش که میگویند
 که جمیع منزهاتی که بود ثابت هارون را از موسی علیها السلام غیر نبوت علی رضی را ثابت است از او
 صلی الله علیه و سلم چرا که اگر جمیع منازل بر او ثابت نباشند ششمار معنی نیست از آنجا که
 بود هارون با موسی علیها السلام استحقاق خلافت بعد از موسی اگر هارون زنده میماند بعد
 از وی زیرا که در حیات موسی هارون نیز نیست خلیفه او نمی بود و بواسطه نقص او و حال آنکه نقص

و مفرطه

بر انبیا می باشد پس تحقیق خلافت بعد از رسول صلعم از بر سر حضرت علی ثابت و نیز از جمله
 منازل ارون از موسی علیهما السلام است که با او در رسالت ترکیب بود و اگر بعد از موسی می باشد
 اطاعت او بر مردم لازم بود پس اطاعت حضرت علی نیز بر مردم لازم و واجب است که مقرر من است
 بعد از رسول صلعم بنابرین دلیل بنیاد آنچه ممکن است جواب این شبهه آنکه بر تقدیر که این
 حدیث صحیح باشد چنانچه آمده حدیث گفته اند و قول البیان معتمد علیست خصوصاً آنکه در صحیحین این
 حدیث وارد نشده جواب آنست که حدیث احادیث شیعه و وافض حدیث احادیث اهل بیت
 حجت نمیدانند و تقدیر یک از این دلیل نیز منزل کنیم میگویم که عموم در جمیع منازل از بر سر حضرت
 ثابت نیست بلکه مراد بر وجهیکه ظاهر حدیث و لالت میکند آنست که حضرت علی بن خلیفه بود از
 رسول صلعم در مدینه منوره غیبت او از تبوک همچنانکه مار و آن خلیفه بود از حضرت موسی م و غیبت
 موسی م بهار و آن گشت یعنی خلیفه در قوم زمانی که از بر سر مناجات فته بود و کلامه خلقی فی آن
 که موسی م بهار و آن گشت یعنی خلیفه من این در قوم من محمودی در آن قول نیست که تقاضا است
 کند آنکه در طبع زمان جبات و مات خلیفه او بوده باشد بلکه تبار و آن قول آنست که خلیفه او باشد
 مدت غیبت او فقط و این خلافت ارون از موسی م متاخر با بعد و قات موسی م نیست بقدریکه
 که نسبت بوسطه قصه لفظی است و را دای آن معنی نه بواسطه نفس ارون م و معزول شدن او
 و این مثل آنست که تصریح بجلافت او کند در زمان معین بر تقدیر که مسلم داریم که لفظ متاخر با بعد
 موت است و عدم بقار خلافت او بعد از موسی بوسطه منزل اوست از این عزل نقص بهار و آن
 میشود بر تقدیریکه زنده بودی بعد از موسی م بلکه این مستلزم کمال او بود زیرا که با تقدیریکه بعد از
 و را م مستقبل سالن میشود و از جانب ایشان و این مرتبه علی است از آنکه خلیفه موسی م باشد آنکه
 باشد با و در رسالت اگر مسلم داریم که حدیث عام در جمیع منزلت که او را بود ولیکن عام مخصوص است
 زیرا که از جمله منزلتی ارون آنست که نبی بر او بر نی بود عام مخصوص در باقی حجت نمیشود و با آنکه
 حجت میشود ولیکن ضعیف است بر اختلافی که در میان علماء است و برین امر ارون بعد از موسی
 موسی م بر من حیات ارون نبود و مگر از رگه ز شوق از جهت خلافت از موسی و حال آنکه درین
 و در مقام نبوت نیست زیرا که محال است که حضرت علی بنی باشد پس اطاعت او و نفا و امر او
 نیز واجب و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد از میخدیث با آنکه از احادیث
 سفا و من نمیکند هیچ امر و گیر نیست مگر اثبات بعینه از منزلتها که ارون از موسی م محال

من
 میگوید
 که
 این
 حدیث
 صحیح
 است

بود بر حضرت علی از جانب رسول و یشاق حدیث و سبب حدیث میان میکنند چنانچه پیش گذشت
 که رسول صلعم حضرت علی را در مدینه خلیفه خود ساخت و خود بنفس نفیس متوجه غزوه تبوک شد
 انگاه حضرت علی این باز گذشت خود را منقضی دانستند ایشان را رسول الله صلی الله علیه و سلم
 گفت بنابراین رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که اگر ترغیب از آن نگویند بمنزله تهاون
 منسوب آید اراضی نیستی که باشی تو از من بمنزله مار و آن از موسی یعنی وقتیکه متوجه طو شد با
 مار و گفت که خلیفه باش و رفوم و نیز استخلاف حضرت علی در مدینه لازم نمی آید او لویه
 او بخلاف بعد از رسول صلی الله علیه و سلم از جمیع کسانیکه در آن عصر بود بزرگتر سبیل نبی ملک
 استخلاف لازم می آید اهل بیت بر خلافت است فی الجمله و ما یان قائم و دلیل بر عدم لزوم او لویه
 استخلاف بعد از رسول صلی الله علیه و سلم آنکه چند مرتبه دیگر غیر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مثل
 ابن ام مکتوم خلیفه از رسول صلی الله علیه و سلم و سبب این خلافت لازم نیست که اولی استخلاف
 و امامت باشد بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و سبب دیگر آنکه زعم کرده اند از جمله
 نصوص تفصیله که در است بر خلافت حضرت علی است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود **عجل**
انت اخی و وصی و خلیفه و قاضی دینی و انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد
الغیر المجالین فوالله سلوا علی علیه یا اهل الناس ای علی تو برادر منی و خلیفه و وصی
 و قاضی دینی منی کسیر الهمله و لوسیة سلما فی و امام متقیانی و پیشوای آنکسانیکه از اثر صلوة
 پیشانیهای ایشان نورانی خواهند بود و روز قیامت و آنکه گفت که سلام کنید بر علی بر امیر
 برون و مردمان را جواب **نیز** میسر میسر شد و فصل چهارم و در آنجا این بود که گفتیم
 این حدیث کذب باطل است و بر رسول صلی الله علیه و سلم اقرار کرده اند **الا لعنت الله علی**
الکاذبین و هیچکس از ائمه حدیث نگفته است که این بمرتبه اجد مطعون فی مرتبه باشد بلکه جمیع ائمه
 حدیث متفق اند بر آنکه این حدیث محض کذب و افتراء است پس اگر زعم کنند این جاها که کذاب که بخدا
 و رسول او و ائمه اسلام اقرار میکنند این حدیث نزد ایشان خود بصحت رسیده گویم این مجال است
 بحسب عادت زیرا که گفته اند بود که این جماعت با آنکه منصف بر سوابق نشده اند و بصحت
 محدثی هرگز رسید اند منصرف شوند باین روایت این همه حدیث را بجهل باین روایت نسبت میدهند
 و حال آنکه سائر ائمه حدیث و سابقان درین علم تمام عمر خود و تصرف کرده اند و مسافت بعد از آن
 طلب کثیر و قلیل از روایات نموده اند و تحقیق و تفقیص کرده و صحیح را از سقیم جدا کرده و کتب نوشته

اند با وجود آنکه احادیث موضوعه از سندها و زیست و اضع جمیع آنها را داشته اند و سبب اعجاب
 بر وضع افترا بر اول نیز علم آنکه اینها اثر اگر حسن منبع و سلفست ایشان درین نبود هرگز آنرا مبطلاً
 و متروان مفید بر دین هتیلار یافته تغییر ترائع و معال دین میدوید و مخلوط میساختند حتی را
 باطل خود را آنکه حق و باطل و صدق و کذب متغیر نمیشد و مردم را نیز مثل خود و گمراه میکردند و نیز
 چون حقتعالی شریعت پیغامبر را علیه السلام محافظت نمود و از تبدیل و تغییر و از اکابر است
 در هر عصری لما کذب بر امر شریعت برگماشت تاحق را از باطل و صدق از کذب متمیز ساختند تا آنچه
 دین بین مبین محفوظ و مستون اند از تصرف این جا بلان کذب باطل و از خبیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 و رسو و ترکتم علی الملک و افضحه البیضاء و لیلها کما نهارها و فسادها کما لیلها لای یخنها
 تعبث الا هالک که ششم شمار را بر بلتی و اضع روشن که شب آن چون روست و روز آن چون
 شست میل کنند و مکر و از آن است بعد از من هر کس که بر باطل باشد و از جمله امور عجیبه این جهان شیعیه
 و روافض آنکه هر گاه که ما استدلال بنماییم با حدیث صحیح صریح و اله بر خلافت ابوبکر و عمر
 تنها و غیر این اعدا و شایع بر خلافت ابوبکر و عمر چنانچه در فصل سوم بیان کرد و شد و جواب
 میگویند که این حدیث خبر واحد است مفید لقیین نیست و در امر امامت علم یقینی نیست باید تا
 دلالت بر خلافت امامت کند و هر گاه که ایشان خود میخوانند که استدلال کنند بر آنچه در
 ایشان است نص بر خلافت حضرت علی کرم الله وجهه آنست که خبری و ایتا میکنند که بر زعم
 ایشان دلالت نمیکند مثل حدیث من کنت مولاه و حدیث انت منی بمنزله
 هارون من موسی با آنکه هر دو حدیث احادیث است یا آنکه اخباری باطل که متقین البطلان
 الوضع و البهتان است نقل میکنند که بدرجه احادیث ضعیفه که اولی مراتب احادیث احادیث است
 منسرد پس تا کنون تناقض صریح و جهل قبیح این جماعته که بواسطه کثرت عناد و میل از حق و حیر
 که موافق مذہب فاسد ایشان است زعم توانر میکنند و اگر چه اجماع اهل حدیث بر آن شده است
 که موافق مخالفتی است و در آنکه مخالفت مذہب ایشان است زعم احاد میکنند اگر چه
 اتفاق بر صحت آن توانر و ایت کرد و شهادت این معنی از ایشان نیست مگر تحکم عناد و میل
 از حق نفوذ بالذمه باشد چه چهار و هم آنکه زعم کرده اند که ابابکر رضای الهیت امامت
 مذہب و گفت فتح بیعت من کنید چرا که شخص را که بیعت کرد و در آن بیعت خود از خود و در
 نمیکند... و طلب فتح آن نمی نمایند مگر زانی که الهیت آن ندیده باشد

عزیزان خود

و ما یستحق القول بوجوب علی بن ابی طالب
 و ما یستحق القول بوجوب علی بن ابی طالب

جواب این شبهه آنکه آنچه میگویند که فسخ بیعت نمیکند کسی گرفتاریه اهل بیت آن بدست
 باشند و مخصوص میدانند و رین که آن صحر ممنوع است چه آنکه می تواند بود که بواسطه فرغ و تقو
 و ز به بوده باشد چنانچه بسیاری از سنت خلف فرغ و ز به کرده اند از امور که مستحق
 و اهل بیت آن هستند اند باز یاد حق بکاست حقیقت فرغ بجمال نمیرسد مگر با عرض از غیر می معنی
 اهل بیت آن هستند باشد اما اگر اهل بیت نه هستند باشد و در صورت اعراض واجب است نه آنکه
 نه دست باز یز آنکه سبب این اقاله و فسخ از ابو بکر رض آن بود که اندیشه نمود که مبادا استحقاق
 امور بر وجهی که لائق بحکام باشد افضل نیاید یا آنکه غرض او از طلب اقاله بیعت آن بود که
 بر و ظاهر شود که در میان قوم کسی است که عزل او را دوست میدارد و یا نه بنا برین بیان
 طریق است کشف این معنی نمود بر و ظاهر شد که جمیع قوم با امت و قائل اند و عزل او را
 دوست نمیدارند یا آنکه چون ثابت شده بود از رسول الله صلی الله علیه و سلم که لعنت کرد بر
 امام قویکه القوم امامت کرده میدارند و ابو بکر رض اندیشه کرد که امبادا و در قوم
 کسی باشد که امامت او را کرده میدارد و در تحت آن حکم داخل شود بنا برین گفت به بیعت
 مرا فسخ کنید تا معلوم کند که بیعت او را کار بهیست یا نه و چون کسی مرتکب اقاله و فسخ او
 نیست بر و روشن شد که در میان قوم کسی کار به بیعت او نیست و خاطر ازین مخرج نمود
 و حاصل جواب آنکه غایت و حتمی و جمل ثابت است هر کسی را که گوید این اقاله بواسطه عدم
 اهل بیت بود با وجود این احتمالات ظاهره که مذکور ساختیم **ششم** باینکه زعم کرده اند
 که حضرت علی کرم الله وجهه ساکت نبود از نزاع در امر خلافت مگر جهت آنکه حضرت سید
 پناه صلی الله علیه و سلم او را وصیتی کرده بود و بعد از او رفتنه که واقع شود و شمشیر از خلافت
 بیرون نیارد و خواست این شبهه آنکه این کذب با قریب است و بر بنقول کمال جهالت
 و نهایت عناد و مترتب میشود بواسطه آنکه زعم ایشان آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی را بعد از خود امام و ولی ساخت بر مردم و با اینحال چگونه امر فرمود که بعد از او
 شمشیر نکشد بر کسانی که از قول حق انتفاع نمایند و این متناقض است بر کلام حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم که وصیت فرمود که شمشیر نکشد بعد از او اگر صحیح بود وی باستی که حضرت
 علی در جنگ صفین و غیر آن شمشیر کشیدی و حال آنکه در آن حرب بنفس نفیس خوش و دل
 بیت و توابع و لواحق خود و جمیع افتخارات نمودند و چندین نفر کشته شدند از جانب ایشان

و از معاویه و نیز چگونگی متعصوبت با اعتقاد و بیعت که حضرت با علم فرماید بعد مقرر کرد که
 بزعم فاسد ایشان کافر شد بر بوسه آنکه بوسیت رسول صلعم کل نکرد و حال آنکه خدا شهادت
 واجب گردانیده است و با مثال ابن نوع کسانی که طاعت خدا و رسول و مکتبند بعضی
 از آنکه اهل بیعت و حضرت طاہرہ رضی اللہ عنہم جمعین چنین گفته اند که در کلمات طالع
 و در وافضال کرده دیدیم و دشمنیم که بواسطه چشمهای ایشان با پوشیده است بنا برین فساد
 که بر کلمات ایشان مترتب میشود از آن بک نمیدارند و اینی بین که میگویند که عمر فرمود و سنه
 حامل سیف علی اسد اللہ زوه ویر کشید و غیر اللہ افاطمه الزہراء رضی اللہ عنہا را در خانه
 حبس نموده که ترس بر دستهای یافته فرستاد که نام محسن بود از وی ساقط شد و امثال این
 مفر خرافات و مفتریات گفته اند و میگویند عرض ایشان نیست که مردم بر عمر قتل غیرت کنند و از
 مستحق شوند و قاتل شوند از نسبت بنجره و ذلت عاری که با علی و جمیع بنو اتم متعصوبست
 با آنکه بیک و شجاعت و نجاست جمعیت شکست کثرت از باقی صحابه بمراتبیاده بودند و نیز
 چگونه از اصحاب کبار رضوان اللہ عنہم نسبت با اهل بیت نبوت بیان فعلی الظہیر آید و حال آنکه
 بتواتر رسیده است که حضرت ایشان سید رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر تبه بود که سپهران پر از چهر
 بقتل رسانیدند و در این میان خود رسول صلی اللہ علیہ وسلم و توهم ادنی نقیض و سکوت بر سر
 با اصحاب کبار که خدا شهادت بر سبب صحبت رسول صلی اللہ علیہ وسلم پاک و مبر اساسا خسته اند از مگر گنای
 و نقصانی چنانچه در کتابت بیان شده و داد را دل کتاب شود و در مقدمه اول ایراد آن کردیم
 نمیتوان کرد و اگر کسی این نوع توهم در حق اصحاب بنی اللہ نمی کند خدا شهادت او را گمراه ساخت
 اعانت و نصرت او کرده باشد محل و دادای مقار و در جمیع مجلس القرائت و در همه باشد و در
 الاسلام و مجتهد العصر شیخ سید رحمة اللہ علیہ میگوید که در نزد و شنید شانه ویم ماه جادوی لایق
 سنه خمسین و سبع مائت در جامع بنی امیه بودم که شخصی از صف مسلمان و در شد و با مردم
 نماز نگذازد و گفت لعنت خدا بر آنکس که بر آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم ظلم کرد و چون که این سخن میگفت
 انگاه او را نزد یک و رده سوال کردم که آن کس که بر آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم ظلم کرده کیست
 جواب داد ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید انگاه امر کردم که او را بر زنان برند و غلی و گردن
 نهند بعد از آن قاضی الکلی او را گرفته تا زیاده چند بر زرد او و با شکر اصرار می نمود و فلک یاده
 میگفت که فلانی یعنی ابو بکر عدو اللہ است و دیگران نیز گویید و اندر این منمونی باز گفت

که او مرد یعنی ابو بکر غیر حق در باب میراث حضرت خاتون جنت ظاهر کرد و دروغ گفت
بر رسول صلی الله علیه و سلم که منع میراث از حضرت بنی نضله رسول صلی الله علیه و سلم یعنی فاطمه الزهرا
کرد و چون کلمات شیخ از وصایا و رشدها قاضی مالک و دیگر باریه بزود او امر کرد و در همان روز
روز و شنبه در مواجبه او ادای شهادت کردند و آنچه از وی شنیده بود و از و منکر نشد
و نیز اقرار نمود و هر چند که در شک سوال میکرد و در جواب همین داد که اگر گفته خدای میداند
باز او را در مقام مقدره در آورده با و گفتند که توبه بکن او در جواب گفت که از خود توبه کرد
ام و هر چند توبه از وی مینمودند او در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه در مجلس سخت کفر او و
عدم قبول توبه او بطول انجامید انگاه نائب قاضی مالک حکم قتل او کرده او را بقتل رسانید
و نزد من اسان نمود و قتل او از آن استند لای که کرده بود و مصدر کمن منشرح شده بود که حکم
بکفر او بواسطه سب بود و حکم قتل او جهت توبه او و نیافتن کسی او را برین استند لای که سبقت
کرده باشد بر من مگر آنچه آمد در کلام توبی باضعفت و مصنف گوید کلام سبکی حجت الله علیه
درین باب بطول انجامید و من حاصل آنچه او گفت ذکر خواهم کرد و باز یافتم بر آن از آن چیزیکه
متعلق باین مسئله و توابع آن بوده باشد و تجزیه میکنم باینکه خود کرده ام بلفظ
پس میگویم که بعضی از ناسخ عانی کرده اند که این شخص را فطنی بغیر حق مقتول شدند و نشنیدند و سبکی
توزیر بر من این امر حسب آنکه بر وظایف شده بود که مذموب خود ساخته بود و الا ورنه مذموب
یعنی مذموب شافعی حجت الله علیه و سلم این است که تا بن قدر کار نمیشود و که گفت یعنی سبکی
هر کس که میگوید که این شخص بغیر حق کشته است کافیت بلکه قتل او بحق بود زیرا که او کافر بود
که اصرار بر کفر مینمود و حکم نکردیم بکفر او مگر بواسطه چند امر اول آنکه قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
علیه السلام و آله و صحابه و از و اب و ذریه و تابعین و در حدیث صحیح من روایت حداد بالکفر و
قال عدا و الله و ليس كذلك ان كان كما قال فبها واه و حجت علیه هر که نسبت بکفر
بکسی دهد یا گوید که او دشمن خداست و چنین نبوده باشد اگر امر چنین باشد که او گفته است بیا
والا بن قاتل باز میگردد و به تحقیق یقین میدانم که ابو بکر رضی الله عنه مومن است عدا و الله
نیست پس این شخص آنچه در حق ابو بکر گفته است راجع بقاتل میشود و مقتضی این نیز نیست و بنا برین
حکم بکفر او میکنم اگر چه اعتقاد بکفر نداشته باشد که امام مالک رحمه الله حمل این حدیث بر خوارج که
اعلام و مشاییر و اکابر امت را تفسیر میکنند که در حدیث پس آنچه که مستنبط از این حدیث کرد

موافق است با آنچه مالک نقل کرده یعنی ستمناط من از حدیث موافق قواعد مالک است
 بقواعد شافعی هم با آنکه از کلامی که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد آنچه معتقد است نزد
 درین باب آنچه حدیث اگر چه خبر واحد است لیکن بواسطه عمل میکنند در حکم تکفیر اگر چه از روی مجرد
 انکار باشد و از روی کفر نباشد چه اگر این تکفیر تکفیر ظنی است بلکه تکفیر منکر امر قطعی است آنچه
 امام نووی رحمه الله علیه گفته که حمل کردن آنچه حدیث را بر خوارج منعیست و در سبب
 عدم تکفیر ایشان است و درین قول نظر است زیرا که منعیست حمل مالک هم وقتی
 شود که از خوارج سبب تکفیر غیر خروج و قتلان صداد نشود لیکن گاهی که ایشان تکفیر
 کنند کسی را که مستحق الایمان بوده باشد و در صورت نووی را منیر سد که حکم بضعف آن کند
 جوابا از اعتراض سبکی بر نووی چنین داده اند که نقل شافعی صریح گفته است که شهادت
 اهل بدعت و یهود قبول میکنند مگر خطابی صریح است در آنچه امام نووی گفته با آنکه معنی نیز
 بآن مساعدت میکنند و نیز تصریح باینکه تکفیر ایشان بنسبت اگر چه ایشان تکفیر میکنند
 صریح است در آنچه گفت و مقوی است قول اصولیین چنانچه گفته اند که تکفیر شیعه رواست
 نمیکنیم با آنکه ایشان تکفیر کبار و عظامی صحابه رضوان الله عنهم اجمعین میکنند که رسول صلی الله
 علیه و آله از جمیع فرموده است که ایشان اهل بهشت اند میکنند علم قطعی ندارند بر ترکیب و تعدیل
 ایشان تا زمان مات بدانند و معجزات تکفیر کنند و در صورت ما تکفیر شیعه و خوارج میکنند زیرا که
 درین هنگام تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله می شود و باین بیان معلوم شد که جمیع آنچه
 گذشت و بعد از آن که خواهد آمد از سبکی ایراد کرد اگر آنچه مختار است و منیست بر غیر قواعد
 شافعی یعنی آنچه جواب اصولیین نه که گفته که ایشان نظر کرده اند و در عدم تکفیر آن دو فرقه
 با آنکه قول ایشان مستلزم تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله نیست و نظر کرده اند با آنچه گفتیم
 که حدیث سابق دال است بر کفر و فرقه و حال آنکه امام الحرمین و غیر او گفته اند که تکفیر مثل
 صنف میکنند و اگر در دل خود تکذیب کنند لازم نمی آید از آنچه ما در حدیث سابق گفتیم کفر
 کسی را با مسلمانان گوید یا کافر زیرا که محل آنچه استلال بآن کردیم کسانی اند که ایمان
 ایشان مقطوع باشد و شک در ایمان ایشان باشد مثل عشره مبشره و عبد الله بن سلام و مانند این
 رضی الله عنهم اگر کسی حکم بکفر ایشان کند کافر است بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که
 در کلام رسول معلم که درین حدیث فرموده است کما قال الله عز وجل لا رجعت لیه یعنی اگر چنین

در حدیث مالک

و این حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند و در کتب معتبره نقل کرده اند و در کتب معتبره نقل کرده اند
 و این حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند و در کتب معتبره نقل کرده اند و در کتب معتبره نقل کرده اند

که او باشد فیهما و الا کفر راجع بقابل میشود و اشارتی باعتبار این خلافت و فرقی میان عشره
 بشره و مانند ایشان باقی مسلمانان از آن معلوم میشود و بل نزدیک من لاتی میشود و این مذکور است
 کسانیکه اجماع بر صلاحیت و امامت ایشان شده مثل حبیب بن حسن بصری و ابن سیرین و ابی
 و شافعی و غیره و اگر چه هر یک متکلم و فقیهی گفته که این نفس در شان چه کسان دارد و شده و
 گفته اگر کسی گوید که کفر انکار ربوبیت یا رسالت است و حال آنکه این مقتول ایمان بخدای و
 رسول و الهیت صلی الله علیه و سلم و بسیاری از صحابه و شریعت پس چگونه حکم بکفر او میکند
 گوئیم که تکفیر حکم شرعی است و سبب آن انکار خدا و رسول است یا قولی است یا فعلی که شرع حکم
 کند بکفر آن اگر چه انکار بآن نباشد و احسن آنکه درین مسئله حدیث مذکور است و منضم میشود
 باین حدیث که صحیح است نزد علی و علیا فقد اذنته بالحرب یعنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 هر کس که اذنی دوستی از دوستان من میکند تحقیق اعلام و اخبار کردم و او را جنگ حدیث
 و اگر چه صحیح است لکن المؤمن قتل رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که لعن کند مؤمن را
 مثل آنست که آن مؤمنی را کشته باشد و حال آنکه ما میدانیم که ابو بکر رضی الله عنه و علی و ابی
 پس این باخذ حججی است که بر من ظاهر شد و قتل آن شخص اگر چه تقلید فتوی و حکم نکردم و منضم
 ساختم بحجت اجماعی سابق افعال این شخص را از اهل بیت و ایزای و اقرای نسبت باصحاب
 رسول صلی الله علیه و سلم در طار الناس و مصر و دن و بران اظهار عیبت و تشهیر اهل بیت
 و عیبت تحقیر سنت و اهل آن و مجموع این امور درین بیاعت که یاد کردیم و گاه است که این جمیع
 چند امر یکی حاصل میشود و که حاصل نمیشود از هر یک این امور با نظر او نیست قول مالک است
 که گفت حادث میشود و از بر حکمها بحسب آنچه حادث میشود و از ایشان از فحش و نامی گوئیم که حکم
 متغیر میشود و بتغیر زمان و مکان احکام مختلف میشود و باختلاف امور حادثه پس این نهایت چیزی
 است که منشرح شد صدر من بآن در قتل این بعل و آسب تنها بیان آن گذشت و خواهر آمد بعد
 ازین ایضاح آن و ایزای رسول صلی الله علیه و سلم امری عظیم است لیکن محتاج است بآنکه در آن
 ضابطه بوده باشد و الا جمیع معاصی میوزی است مگر رسول صلی الله علیه و سلم و نیافتم در کلام احد
 از علمای که سبب اصحابی موجب قتل میشود و الا آنچه خواهر از آنکه بعضی اصحاب شیافعی و اصحاب
 ابو حنیفه رضی الله عنهما اطلاق کفر بر کسی که سبب اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم میکنند تصریح
 بقتل نکرده اند چنانچه این المنذر گفته که منید انهم کسی را که واجب اند قتل بر آنکس که سبب اصحاب

کتاب
 تاریخ
 ۱۰۵۰

رسول صلعم میکند بانهی نعم حکایت قتل از لعین کوفین و غیر آن کرده اند بلکه از حنا بله از امام حسین
ضیل رحمة الله علیه نیز روایت کرده در قتل و زوم آن است که حنا بله غلط کرده اند و این روایت
ویرا که این فعل را فر گرفته اند از قول احمد بن محمد عثمان بن زید که در کتب کفر گفته که نزد من نیست
که احمد را داده کرده است ازین عبارت که شتم عثمان بن زید کفرست و الا زندقه نمیگفتند زیرا که
اظهار است از زندقه بلکه ایراده احمد رحمه الله علیه در موضع دیگر از و مر و لیست آن است که
طعن در خلافت عثمان بن زید کردن طعن در جمیع مهاجر و انصار است یعنی چون عبد الرحمن بن
عوف رفت که امر شوری با و مفوض شده شبانروز توقف نمود و مشورت با جمیع مهاجر و انصار
از مردان و زنان نمود و با هر کس عاجده نیز خلوت کرده مصلحت بدتا آنکه اجماع کردند بر عقیقه
دم در ظاهر شتم اوست و در باطن تخطیه جمیع مهاجران و انصار است و تخطیه جمیع ایشان کفر
ست پس شتم عثمان بن زید زندقه باشد باین اعتبار و ازین عبارت فهم میشود که شتم ابوبکر و عمر
الرحمة الله علیهما کفر باشد پس شتم عثمان بن زید نیز نقل از احمد رحمه الله علیه کرده است پس هر کس که بر روایت
عمل کرده است از قول او و شتم عثمان بن زید بسبب ابوبکر کفرست و روایت کرده است از و که شتم
ابوبکر و عمر بن کفرست و حکم آن قتل است غلط کرده و آن را وی روایت بد ضابطه نیست که
پیشتر می که قصد کند بان ایادی رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه از عبد الله بن ابی
واقع شده کفرست و اگر آن شتم قصد ایاد رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده باشد کفر نیست چنانچه
از سطح و حقیقه واقع شد و در قصه انگاشت بعایشه صدیقہ زهر در حدیث صحیح است لا تسبوا النبی
خواله نفسی بعد لاوان احکم الفقه مثل احد هب الی ذلک فمک جلد هم و لا تضیفه
سبب کنیای صحاب را سو گند با تخدای که نفس من هید قد است که اگر قصدی کند که از شما مثل که باشد
و لمانی باید بدی که از ایشان نه نقصان و در حدیث که رجال اوقات اند اگر چه نزدی گفته که
غیر است الله الله و ایجابی لا یخون و هم غرضنا بسم الله فمناجیه من یغفر
فی بقیة و من اذ لهم فقد اذنی و من اذنی فقد اذی الله یومئذ ان یاخذ بربز زندقه
تعالی و در حق من ایشان را بدت ملامت سازید بعد از من پس هر کس که صحاب را دوست دارد
دوستی من ایستاد دوست داشته است و هر کس دشمن دارد ایشان را دشمنی من دشمنی من است
و هر کس که ایشان را دشمن کند مرا اید کرده است و هر کس که خدا ایشان را ایدای کرده و او باشد که جز
خواهد و او را قول رسول الله صلی الله علیه و سلم المعانی کتاب هر شائست که مرا و ازین صحاب کس

عنه ای که است که ظاهر از اسلام را و پوشیده دارد و کفر را

و من الله

در حدیث صحیح

اند که پیش از فتح مسلمان شده خطاب با کسانی است که بعد از فتح باسلام درآمده اند بدلیل تفاوت
ایشان اقال الله تعالی لا یستحق منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم حجة
من الذین انفقوا من بعد ترجمه مساوی نیست از شما ای مؤمنان هر که انفاق کرد پیش از فتح
که که اهل اسلام بی برگ بودند و کارزار کرد و دبا دشمنان خدا تعالی و رسول او صلعم با کسانی که
بعد از فتح که انفاق کردند و کارزار کرد و دبا که بسیار بود و احتیاج بمقاتله نبود و انفاق
بسیار بود و آن گروه منفق و مقاتل پیش از فتح که بزرگتر از رومی مرتبه از آنکه نفقه و مقاتله
کردند بعد از فتح که پس از اقرار است از آن که حدیث را تاویل کنند با منطریق یا طریق دیگر تا احادیث
متخالفه اند در حدیث غیر صحابی هستند که رسول صلعم و حق ایشان وصیت فرموده است و معنی
حدیث صحیح باشد پس این تاویل مرد و موصی بهم کبار اصحاب است و بخاطبین صغار ایشان اگر چه
اسم صحبت شامل هر جمیع است و گفت یعنی سبک از شیخ خود عطار الله تعالی صوفیست بر
طریق تشاؤلیه شنیدیم که در وعظ تاویل دیگر گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم از تجلیات
بود که در آن تجلیات کسی که بعد از او بود و مشابهه میفرمود و حدیث خطاب کسی که بعد از رسول
صلعم باشد در جمیع اصحاب یعنی پیش از فتح و بعد از او این اگر ثابت شود و بعینت و در حد
شامل جمیع اصحاب است الا اشائی کسانی است که قبل از فتح که شرف اسلام یافته اند و کسانی که بعد
فتح در اسلام درآمده اند و حق ایشان در هر تقدیر حرمت است و ایضا ثابت است بهر یکی
اصحاب یعنی آنکه هم یعنی کلام لودی و غیر صریح است و درین معنی باز این کلام نیست مگر در سبب
بعضی از اصحاب است جمیع شک شبه نیست در آنکه کفر است و همچنان است که یکی از اصحاب این
رضیت که اصحاب است چرا که استحقاق با دست صلی الله علیه و سلم پس کفر باشد و بر همین معنی حمل آنکه
طحاوی گفته است که بعضی جمیع اصحاب کفر است و بعضی بعضی از ایشان هم هیچ شک در آن
نیست که کفر است و اما سبب بعضی بعضی از ایشان که از حدیث صحبت نباشد بلکه از بزرگتر
بوده باشند کفر نیست حتی شیخین که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که با دو وجه حکایت کرده است عدم
کفر آنکه سبب بعضی شخص یا دو شخص معین از صحابه گاه است که بوسیله امری خاص است از امور
و مینی یا دنیویه همچون سبب و بعضی از قضی مشیخین بارم که ناشی شده از جهت رفض و تقدیم
حضرت علی بر ایشان و اعتقاد آنکه شیخین ظلم کرده اند بر حضرت علی و حال آنکه ایشان ازین معنی
بری اند و حضرت نیز قطعاً و جزاً این اعتقاد در حق ایشان ندارد و آن کس که بوسیله جمل و ادله

طحاوی

اعتقادش اینست که باینست و کذب مدواتی که با شیخین میل می آورند و نفرت و معاودت علی بن
 مسکنند بواسطه قریب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به این شخصین است و اعتقاد که از جهل ناشی شده این اعتبار او را
 تحقیر نمیکند و لذا وجه تحقیر و فتنی آنست که اینست و بغیر اعتقاد و فتنی حقین و این لازم
 آید زیرا که ایشان بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اصل اند و اقامت دین و اظهار آن و
 جهاد با مرتدان و معاندان از جهت ابوبکر بوده که گفت که اگر ابوبکر بر منی الله
 نبودی بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردم بپشتل خدایتان میکردند و بیکسینه ابوبکر بر من اجتهاد و قتال
 با مرتدین و مانعین زکوة با وجود مخالفت و ایشان با من مخالفت میکنند و چون بر قول او منورند و بآن جهل
 مقاتله کردند تا آنکه خدایتان بسبب ابوبکر و اصحاب رضی الله عنهم این محنت و بلا می از اسلام
 و مسلمانان زایل گردانیده و مرتدین و مانعین زکوة را دفع و منع کرد و اسلام قوت یافت
 اصرار و حکم یعنی امر دوم از امور و اله بر کفر و قتل این شخصین و افضی نیست که لعن شیخین
 الله عنهما حلال و نیست با قرار خود با تمنع و حال آنکه لعن ایشان حرام است و کسیکه حلال اند
 آنچه خدایتان حرام کرده است کافرست بلکه تحریم لعن و سب مدعی از معلومات ضروری است
 زیرا که حسن اسلام و افعال و اله ایمان و آنکه این شخصین از دوائی بود تا زمان وفات بتواتر
 رسید و هیچ ریب و معلومیت و ضرورت آن نیست و اگر افضی را ننگ کرده و آنکه
 آن میکند لیکن بشرط کفر یا کار ضروری نیست که بیک ضروری باشد تا آنکارا و مستلزم تذبیب
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گردد و بنا بر آن تذبیب حکم تحقیر او شود و حال فتنی اعتقاد و تحقیر لعن
 ندارد و خصوصاً آنکه اعتقاد ضروریست تحریم لعن و سب پس این ضروری نیست تا از آنکاران
 آن کافر شود و خصوصاً تمسک از مطلق حکم جدا نمیتوان ساخت اینطریق که لواء تحریم لعن
 و سب ابوبکر و جمیع خلق تاویل شیعیه و افضی را از نظر ظن و بمرتبه است که لواء معلوم نشده است
 لغو میسازد و محیل آن است که در آن جدل کند و قلب میل میکند ببلایان این قدر تاویل
 شبه از و یعنی باعتبار آنچه بر سبکی جمیع المظاهر شده و الاقوال و ادعیه و شبهات و حکم میکند بوجوب
 این قدر از وی عدم تحقیر زیرا که این را فتنی و ادلست و طعن است که کرد و اگر چه تاویل
 او جهل و عصبیت است لیکن در باب تحقیر احتیاط مصرعی باید داشت چنانچه مقرر شده است و در محمل خود
 احکام و موم آنکه این نیست مجموعی از این شخصین حاصل شد از آنکه کار ساختن بوجوب و بکفر و کفر
 که اگر دین مشرکین اسلام اند و بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم دین فاسد ساختند و حلال الشتر

الضرر حایه تا حکم قایل در بر ایشان احدی و اسحق در قتال غیرین

او در نزد کابر و علماء و جمیع خلایق همچون طعن در دین است و طعن در دین کفر است پس این سه
 دلیل است که بر ظاهر شده و در قتل این شخص یعنی باعتبار آنچه بسبب ظاهر شده و لا اله الا الله
 شافعی رحمه الله نسبت که قبل ازین معلوم شد اهر چه اهرم آنکه منقول از علماء از مذنب
 ابو حنیفه رحمه الله نسبت که هر کس که خلافت ابو بکر و عمر را غلبی الله عنهما انکار کند کافر است و
 بعضی از علمای مذنب ابو حنیفه رح حکایت خلاف آن کرده و صحیح نیست که کافر است
 این مسئله مذکور است در کتاب غایت سروجی و در فتاوی نهمیری و در اصل محمد بن حسن
 المدینه و در فتاوی بدیعیه و او تقسیم کرده است راضی بکافر و غیر کافر و کافر در طواف
 ایشان اینست و خلافتی که در باب امت ابو بکر رخ کردیم و زعم نمودیم که صحیح نیست که
 کافر است و در محیط از محمد بن حسن رحمه الله علیه نقل کرده که در نماز اقتدای بر و افض
 جایز نیست و گفت از برای آنکه منکر خلافت ابو بکر رخ اند و حال آنکه اصحاب رضی الله عنهم
 اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین میگوید که هر کس که منکر خلافت ابو بکر مدینه
 رضی الله عنه است کافر است و در محیط باین عبارت منقول است که راضی اگر غلو
 داشته باشد و خلافت ابو بکر رضی الله عنه منکر باشد صلوة خلف او جایز نیست و در
 مرغینانی چنین آورده است که مکروه است صلوة عقب صاحب غیبت و هوا عقب
 راضی جایز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه اگر بدو ای دی بمرتبه است که آن کافر میشود
 و نماز اقتدای با وی جایز نیست و الا جایز اگر است و در شرح مختار چنین اختیار کرده
 که است و بعضی یکی از اصحاب رضی الله عنهم کفر نیست لیکن کراهیت است چه اگر امیر المؤمنین
 رضی الله عنه خود را تکفیر کرده است عبارت فتاوی بدیعیه نیست هر کس که منکر امت ابو بکر
 است کافر است و بعضی گفته اند که مبتدع است و صحیح نیست که کافر است و همچنین حکم
 که منکر خلافت عمر رخ و اما اصحاب شافعی و قاضی حسین رخ و تعلیق چنین آورده که هر کس
 که سب بنی صلوٰات علیه السلام علیه کند کافر است و هر کس که سب یکی از اصحاب کند
 فاسق است و اما آنکس که سب شیخین رخ یا حسنین رخ کند و در آن دو وجه است یکی ازین
 وجه نیست که کافر میشود زیرا که امت اجماع کرده اند بر امت ایشان و وجه دوم
 نیست که فاسق است کافر نیست و هیچ خلافتی نیست در آن که هر کس که حکم بکفر او شده
 است از اهل هوا جزم بخلود بودن ایشان بدو رخ نشده بود جزم بدخول ایشان در دوزخ

صحیح
 ۲

دو وجه استانتی و فاضلی اسماعیل الکی گفته که مالک ۷ در باب ۱۰ و سائر اهل عصب
 گفته است ایستار توبه دهند اگر توبه فیهما والا بکشند ایستار زیرا که از اهل فساد
 و بدعت اند و این چنانچه در باب اهل حرب گفت که فساد این جماعت در مصالح و مبادی است
 و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق حج و فساد اهل عبت معظّم آن در دین است
 گاهی و در دنیا نیز داخل میشود مثل در میان مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک
 و اشعری در تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف است و اکثر در ترک تکفیر رفته اند چنانچه
 عیاض گفت هر چه الله که کفر یک خصالت است که آن جناب بوجوب ارتبالی و وصف رسول
 صلعم و وافضالشیرک و اطلا و لعن بر ایشان و بر خوارج و سائر اهل بدعت است
 است که تکفیر میکنند و جماعته دیگر از علمای که تکفیر اهل بدعت و بدعتی نمیکند جواب داده
 اند که الفاظ وار و شده بر سبیل تعلیظ از غیر کفر چرا که کفری که شرک
 و دین شرکی است باشد و قول صلعم و خوارج اقتلوهم قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرمود
 مثل قتل عاد و تقاضای کفر میکنند مانع جواب میدهد که این امر بقتل حدیث است نه کفر فاش
 عیاض گفت در سبب اصحاب علمای را اختلاف است و مشهور مذہب مالک جهت اوست
 و قائل او را وجعی ساند اما مالک رحمه الله گفت که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم را
 شتم کند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب او کند حکم آن ناپوست و گفت نیز هر کس که
 شتم کند یکی از اصحاب او کند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان یا عمر بن العاص یا عیسی که گوید که ایشان بر
 ضلال کفر نموده اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کنند آن شتمی که مردم میکنند او را
 عذاب سخت باید کرد و اما قول مالک ۷ او را بکشند اگر نسبت بقتل او بکشند و اگر نسبت بقتل او بکشند
 است زانی که نسبت کفر یکی از اصحاب مذکور کند زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم گوای
 داده است یا آنکه ایشان اهل جنت اند و هر کس که نسبت کفر با ایشان و بدعتی قتل میشود و بد
 اعتباری که مذکور است رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن لازم آید اما اگر نسبت اصحاب بقتل او
 و دین کفر چنانچه زعم بعضی روافض است و حکم بقتل او محل نزوست چرا که این نسبت بقتل
 از حیثیت جهمت نیست و از جهت امری که متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیات
 که لعین صحابه متعلق است از روی تنقیض نیست و حکمی نیست و آنکه روافض اسکار را عالم
 بالضرورت و اقرار اصحاب میکنند لیکن اسکار را رستاق مقتضی این نیست که رسول

ایستار توبه دهند اگر توبه فیهما والا بکشند ایستار زیرا که از اهل فساد و بدعت اند و این چنانچه در باب اهل حرب گفت که فساد این جماعت در مصالح و مبادی است و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق حج و فساد اهل عبت معظّم آن در دین است گاهی و در دنیا نیز داخل میشود مثل در میان مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک و اشعری در تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف است و اکثر در ترک تکفیر رفته اند چنانچه عیاض گفت هر چه الله که کفر یک خصالت است که آن جناب بوجوب ارتبالی و وصف رسول صلعم و وافضالشیرک و اطلا و لعن بر ایشان و بر خوارج و سائر اهل بدعت است است که تکفیر میکنند و جماعته دیگر از علمای که تکفیر اهل بدعت و بدعتی نمیکند جواب داده اند که الفاظ وار و شده بر سبیل تعلیظ از غیر کفر چرا که کفری که شرک و دین شرکی است باشد و قول صلعم و خوارج اقتلوهم قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرمود مثل قتل عاد و تقاضای کفر میکنند مانع جواب میدهد که این امر بقتل حدیث است نه کفر فاش عیاض گفت در سبب اصحاب علمای را اختلاف است و مشهور مذہب مالک جهت اوست و قائل او را وجعی ساند اما مالک رحمه الله گفت که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم را شتم کند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب او کند حکم آن ناپوست و گفت نیز هر کس که شتم کند یکی از اصحاب او کند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان یا عمر بن العاص یا عیسی که گوید که ایشان بر ضلال کفر نموده اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کنند آن شتمی که مردم میکنند او را عذاب سخت باید کرد و اما قول مالک ۷ او را بکشند اگر نسبت بقتل او بکشند و اگر نسبت بقتل او بکشند است زانی که نسبت کفر یکی از اصحاب مذکور کند زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم گوای داده است یا آنکه ایشان اهل جنت اند و هر کس که نسبت کفر با ایشان و بدعتی قتل میشود و بد اعتباری که مذکور است رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن لازم آید اما اگر نسبت اصحاب بقتل او و دین کفر چنانچه زعم بعضی روافض است و حکم بقتل او محل نزوست چرا که این نسبت بقتل از حیثیت جهمت نیست و از جهت امری که متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیات که لعین صحابه متعلق است از روی تنقیض نیست و حکمی نیست و آنکه روافض اسکار را عالم بالضرورت و اقرار اصحاب میکنند لیکن اسکار را رستاق مقتضی این نیست که رسول

علیه السلام را کذب کند بلکه زعم ایشان اینست که موافق رسول صلی الله علیه و سلم
 است که با ایشان را کذب میکنند و رد عوی الا فقی پس مالک حمزه الله مستحق شده تا این زمان
 چیزی که مقتضی قتل این نوع گسنان باشد که نشان او اینست که بیان کردیم و این صبیح
 گفت که هر کس از شیعیه غلو کند و در بغض عثمان رف و کثاره کند که از او بری شود او را
 تا ویب شد بکشد و هر کس که زیاده کند و در غلو ببرد که نقص ابو بکر و عمر رخ کند عقوبت برو
 زیاده کند و ضرب بر او مکر سازند و حبس بخند کنند تا بزانی که بمیرد و بمرتب قتل رسانند مگر
 سب رسول الله صلی الله علیه و سلم و سخن گفتن هر که کذب بگوید از اصحاب رسول صلی
 الله علیه و سلم کند او را الم ضرب نمایند و این بابی زید از سخون روایت کرده است که گفت
 هر که در شان ابو بکر و عمر و عثمان و علی رض بگوید که ایشان بر کفر و ضلالت بوده اند حکم او
 قتل است و هر که شتم غیر این چهار ریا صاحب کند او را عذاب و عقوبت شدیدی کند است
 اما قتل آن کس که تکفیر چهار ریا صاحب کند ظاهراً نیست زیرا که خلاف جمیع امت کرده است
 و اما تکفیر خلفای ثلاثه و حضرت علی را تکفیر نکند و برین باب سخون تصریح کرده است بحضرت
 و کلام مالک حمزه الله که گذشت برین تصریح ترست روایت کرده اند از مالک حمزه که گفت
 هر کس که سب ابو بکر رخ کند اجرامی تا زیاده برو کند و هر کس که سب علی بشبه رخ کند او را کشند
 و امام حنبل رح گفت در شان کسی که سب اصحاب کرده بود حکم قتل او نمیکند چرا که از این
 ترسم لیکن او را مینرم زنی سخت و ابو یعلی حنبل گفت آنچه فقهای برین اند که در سب
 رخ اگر سب اهل امانند کافرست و اگر حلال نداند فاسقست کافر نیست و گفت طایفه
 از فقها رکوفه و غیر ایشان حکم حرم کرده اند بقتل کسی که سب صحابه کرده و تکفیر رافضه و حنبل
 یوسف عزیزی را سوال کرد و از کسی که شتم ابو بکر رخ کند گفت کافرست باز از سوال کرد
 که اگر بمیرد برو نماز کنند یا نه گفت فی و از کسی که تکفیر میکنند احمد بن یوسف و ابو بکر
 و هر دو میگویند که فبیج و افق را نمی خوریم زیرا که ایشان مرتد اند و عبد الله بن ادریس
 که سب از ائمه کوفه است گفت رافضی اشفقت نیست زیرا که هیچکس شفقت نیست
 مگر مسلمانان را و ایشان مسلمان نیستند پس ایشان را شفقت نیست و گفت امام حنبل
 رحمته الله علیه وایت ابو یعلی که هر که شتم عثمان از وی جدا و رشود زندقه است و اجماع کرده
 اند قائلین بعد هم تکفیر بر کسی که سب صحابه کند و آن آنکسانی اند که بوجوب قتل سب

عند اجماع ان زن را زانیه است
 و اگرچه از اجماع عام محارب و تکذیب رسول کند
 و اگرچه جز از زانیه است بخلاف ائمه و اهل بیت و اهل بیت

بویکه و عمر بن زید بن اسلم و از عمر بن الخطاب منقول است. اراده کرده بود که زبان بگوید
 بن عمر قطع کند در زانی که شتم مقداد بن اسود و در نه کرده و چون مردم در خواست داشتند
 از براسه او کردند گفت بگذارید مرا که قطع لسان او کنم و دفعه دیگر شتم احدی از
 اصحاب رسول صلعم نکند و در کتاب بوسفیان مذکور است که هر کس که در حق یکی از اصحاب
 بگوید که ای بن زانیه اگر او را بن اصحاب سلمان است قاتل را نزد و بعضی از اصحاب و دو صاحب
 زویجی بوسیله حرمت اصحابی و یکی بوسیله قوت مادر او اجرامی و دو وجه است منسل صحیح
 است بر دیگران چرا که رسول صلعم فرمود من نسبت اصحابی فاجل کرده و اگر در این
 اصحابی کافره بوده باشد فاعل را حاکم از بر زنند زیرا که در حقیقت نسبت اصحابی کرده
 است و از اولاد اصحابی اگر کسی زنده باشد با جبر احد بر آن قائل قیام نماید و الا از مسلمانان
 هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم است زیرا که حقوق اصحاب مثل
 حقوق دیگران نیست بوسیله فضل صحبت رسول صلی الله علیه و سلم و اگر امام خود بشنود
 و اشهاد برین کند ولی قیام باین امر دوست و بهر کس که نسبت عائشه را کند در آن
 دو قول است یکی آنکه او را بقتل رسانند و قول ثانی مثل سب سائر اصحاب است او را حد
 مفتری بزنند و قاتل گفت من بقول اولیاءم و روایت کرده ابو سعید از امام الک که
 گفت که سب اهل بیت صلی الله علیه و سلم کند او را بزنند زوای سخت کور و ناک شود
 و او را تنه بپوشد و حبس طول نهند تا آنکه اظهار توبه کند زیرا که استحقاق و در حق رسول صلعم
 کرده است و ابوالمظفر فتوی کرده بتاویس بن عمار که راضی نمیشد که زنی را بگویند و در
 در شب و آن زن گفت که اگر تو دختر ابو بکر بنی هاشمی را در روز طلاق خواهم داد و فتوی داد
 بتاویس آن شخص بواسطه آنکه بی ادبی کرد و درین نوع و هشام بن عمار گفت از امام حمزه علیه
 شنیدم که گفت هر سب که بگوید او را مقتول سازند و همچنین حکم کسی است که سب عائشه
 صریح کند یا عظم الله ان تعود و المتکلم ابد الکنتم مؤمنین بیدیدید و غده اثبتا شمار از آنکه
 باز گردید مثل این سخن هر گاه او می که زنده باشد اگر سب شنید شما یا ان ایمان و زندگان انتهی پس هر
 سب عائشه کند یعنی الله عنها مخالفت قرآن مجید کرده باشد و بهر کس که مخالفت قرآن مجید کرد حکم
 آن قتل است و ابن حزم گفت اصول صحیح و حجت جمعی که کفر شیعه و خوارج میکنند است که شیعه
 و خوارج تکفیر اعلام و سب هر کبار را جایز نمایند و مذکور است که سب سب است این جمعی صحیح

در شان کسی که بر وثابت شود که تکفیر اعلام صحابه کرد دست قبل ازین مذکور شد که ائمه حنفیه تکفیر منکر
 خلافت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما میکنند و این مسئله در غایت غیر آن از کتب حنفیه و در اصل محمد بن حسن رحمه الله
 علیه السلام مذکور است و ظاهر نیست که ایشان از امام خود ابو حنیفه رحمه الله علیه فرار گرفته اند و ابو حنیفه
 اعلام بود از دیگران بحال و افاضت را که او کوفی بود و طبع فضل و در و افاضت و دوست و در و افاضت
 چند طائفه اند و تکفیر بعضی ازین طائفه واجبست و تکفیر بعضی دیگر واجبست پس هرگاه ابو حنیفه
 رحمه الله علیه حکم تکفیر کسی که منکر امامت صدیق است رضی الله عنه میکند حکم تکفیر کسی که منکر امامت صدیق است
 میکند نزد او و اولی است الا ان یفرق یعنی مگر آنکه فرق میان منکران کار امامت و لعن است
 چرا که سبب تکفیر منکر امامت صدیق در مخالفت اجماع است بنا بر آنکه حکم صحیح علیه کفرست چنانچه
 نزد اصولیین مشهورست و امامت اجماع شده بر آن از آن وقتی که عمر رضی الله عنه با و بیعت کرد و اخیر بیعت
 بعضی صحابه صحیح است اجماع نمیکند بواسطه آنکه بعضی ایشان چند روزی بتأخیر افتاد و در محبت امامت
 ابو بکر رضی الله عنه خلافتی نداشتند و لهذا عطای که او میکرد میگردیدند و در امور محال که و مراضه سبحان
 او رضی الله عنه نمودند و بیعت و اجماع هر دو یک چیز نیست بلکه بیعت چیز نیست و اجماع چیز نیست
 و بکری و از وجود واحد بها وجود دیگری نمی آید و عدم واحد بها عدم دیگری لازم نمی آید پس درین تفرقه
 ناچار فهمیم آنرا که بسیاری از مردم درین باب غلط کرده اند اگر گوی که شرط کفر انکار صحیح علیه است
 که معلوم شده باشد با ضرورت بود آن ازین گویم خلافت صدیق رضی الله عنه چنین زیرا که
 بیعت اصحاب با وثابت شده است و هیچ شک آن نیست که در ایام صدیق رضی الله عنه یکس ازین و افاضت
 نبود و همچنین در ایام عمر و عثمان رضی الله عنهما ازین جماعت کسی نبود و بعد از آن حادث شده اند
 پس مقاتله ایشان درین کار بعد از آن اجماع معلوم شده باشد و جواب بن آنکه اطلاق خلافت
 و قائل حادث است و حکم شرعی نیست و منکر ضروری وقتی کافرست که این ضروری حکم شرعی بود
 باشد مثل صلوة و حج بواسطه آنکه مستلزم تذب رسول صلعم بخلاف خلافت مذکور نگردد آنکه
 مجربند که باین خلافت نیز احکام شرعی متعلقست مثل وجوب طاعت و مثل وجوب النیاد و امثال
 آن و قبل ازین از قاضی و عینی و دیگران ذکر رسالت و بابت شیخین و قننین دیگر و بعد از آن دو وجه
 حکم بکفر بود و منافات ندارد این حکم با حکم جرم او و در وضعی دیگر بفسق شخصی سبب کنند امثال
 کرام باشد بقول اصحاب و غیر او که روایت از شیخ فاضل رحمه الله علیه در حکم فسق این دو مسئله است حکم این
 بفسق در مجر دست کی از احاد صحابه اصاعرا ایشانست و حکم بکفر مخصوصست بابت شیخین و قننین

که حکم ضروری معلوم شده است

در و افاضت
 در و افاضت
 در و افاضت

در و افاضت
 در و افاضت
 در و افاضت

رضی الله عنهم و چون این سبب شد و غلط سن از مستحکم از اصحاب صحاب بنابرین وجهی جاری
 ساخته اند و در حکم کفر و آزار ب کسی تکفیر بزرگ کرده و مانند آنکه که رسول مصلح مکرر فرموده است با کرات این
 در حجت انداخته است که شافعی رحمه الله علیه در آن تکلم کرده اند و مستند گوید آنچه بر این حکم تکفیرست جز این
 مسئله تا موافق باشد با حکم سابق آنچه از امام احمد رحمه الله قبل ازین روایت کرده اند که گفتند هر کسی طعن
 در خلافت عثمان کند طعن جمیع مهاجر و انصار کرده است و وی در نیکو قول صادق است زیرا که
 عمر بن الخطاب را شورشی ساخت میان تنش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و
 و سعد بن ابی وقاص و عیسی بن جمیل و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص ایشان حق خود را گفتند
 یعنی ارادت خلافت نداشتند و عبد الرحمان بن عوف را نیز اراده نداشتند که خود متصرف این امر
 خلافت کرده بلکه میخواستند که معین با عثمان با علی المرتضیٰ کنند لیکن بواسطه دین خود و اعتیاد تمام
 مرعیه شده و شبها روز این امر را موقوف داشت و خواب کرد و بر جمیع و انصار گردید مشورت
 نمود که از عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما کدام یک مقدم دارد و برای جمیع اصحاب بنابرین انصاف
 فرموده و جماعتا جماعتا برین متفق شدند که عثمان بن هر دو مقدم دارند و اجماع بر بعیت او کردند
 بنابرین عبد الرحمن بن عوف بعثت نمود که در میان طعن جمیع مهاجر و انصار در حق
 الله هم حال شد طعن در جمیع مهاجر و انصار باشد و از جهت اینها امام احمد گفت ستم عثمان را در
 زندان و او جهل است که ستم عثمان بحسب ظاهر کفر نیست و باطن کفر است زیرا که تکذیب مهاجر و انصار
 ازین حکام امام احمد بن حنبل رحمه الله کفر است صحابی معارف نیست و خلافت قول بعینه علماء از این جهت
 ازین گفتند و خلافت حق است که سبب بزرگ کردن کفر است نزد ابو حنیفه رحمه الله و بر یک جزو اینان
 یعنی شافعی رحمه الله و مشهورند سبب آنکه همه الله است که موجب جلد میشو و کفر نیست لیکن قبل
 ازین روایت از و مذکور ساختیم و آنکه حکم بکفر خوارج کرده است پس این سلسله نزد او و حال دارد
 اگر سبب کننده اختصار است کند و تکفیر اصحاب کند کافر نیست اگر تکفیر کند کافر است بنابرین
 کامر است متخلف از فقهی که قبل ازین مذکور ساختیم نزد مالک ابو حنیفه رحمه الله و یک وجه شافعی و زبیر را
 نزد احمد رحمه الله بواسطه آنکه ستم عثمان رضی الله عنه که متضمن خطب جمیع مهاجر و انصار شده و کفر این
 شخص مذکور کفر بوده است زیرا که قبل از آنکه این قول از و صادر شد حکم او حکم مسلمانان بود
 و بعد و این قول از و صادر شد و مرتد را مرتد باید کرد و اگر توبه کند فیهما والا و را باید کشت چون
 او را مرتد کرده در توبه نکرد پس قتل او بنابر جمیع علمای بود بواسطه آنکه جمیع علماء را که سبب صحاب را

منقول است از کتاب
 تاریخ طبرستان
 ج ۱ ص ۱۰۲

تکفیر میکنند این حکم عام نمیداند مگر آنکه در حق کسی که تکفیر اصحاب خود را نمیکند و با کسی که از نشاء
رحم الله که بر حکم جنسی اقتضای کرده است آن نیز وقتی است که سب تنها از وصا و دشو و اما اگر
تکفیر اصحاب کیا زنند و او را کافر میدانند مطلقا همچنین با کسی که سب تنها از وصا و دشو و اما اگر
ترسیدن او وقتی است که غیر سب از وصا و دشو و آنچه از این شخص مذکور صا و دشو و اعظم از
سبست و قبل ازین مذکور شد که طحاوی عقیقه خود آورده که بعضی صحابه رفتند کفرست و خیال
وارو که بر جمیع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک اصحاب مذکور و او را عمل کنند و فتنه صحابه
و دشمن دارد و از حیث صحبت رسول صلی الله علیه و آله آنکه حجر و بعضی صحابه کفر بوده باشند
محتاج بدلیل و این شخص افضی و امثال آن که بعضی شیخین و عثمان رفت و از نذر از جهت صحبت
رسول صلی الله علیه و آله است چرا که ایشان امیر المومنین علی و حنین و غیر ایشان از ائمه و دست میداد
بلکه سب این بعضی و او را نفس و عداوت آنکه بواسطه جمل دارند که عتقا و کرده اند که خلفای ثلاثه
رضی الله عنهم و در حق اهل بیت ظلم کرده اند پس ظاهر اینست که اگر ایشان سب اقتضای کنند و تکفیر
و انکار امری که اجماع بر آن شده باشد نکنند تکفیر نمایند **مهر حرم** از امور و احوال قتل این شخص آنکه
ممکن است منکر مسک شود و قتل او باین دلیل و منقاصی که این شخص قائم شده و امری که از وصا و دشو
بلاشک ایذای رسول الله صلی الله علیه و آله کرده و رسول صلی الله علیه و آله فرموده در حق کسی که او را
صلی الله علیه و آله ایذا کرده است من یكفنه عدا و کیت که کفایت کند شمر دشمنی که از من انکار
خالد بن ولید گفت یا رسول الله من بشر او را کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله
خالد را فرستاد و آن شخص را قتل رسانید لیکن قبل ازین مذکور شد که انذار موجب قتل نمیشود و الا
حکم قتل عام میشود و در جمیع معاصی زیرا که هر معصیت که از امت او غیر صا و دشو و آن رسول
الله صلی الله علیه و آله میسر شد قال الله تعالی ذلکم کان یؤذی النبی فیسحق منکم الایه
برستیکه این شستن شما بعد از طعام میر بخانذنی باصلی الله علیه و آله و شرم میکند از شما که بگوید بیرون
روید پس باین دلیل معلوم شد که هر ایذای موجب قتل نیست یا آنکه این شخص مذکور بر عزم خود و نصرت
اهل بیت کرده است بنا بر این زعم و قصد ایذای رسول الله صلی الله علیه و آله است خواه او بود یعنی
پس این دلیل واضح نبوده باشد بر قتل او و اما از من و قذف عایشه رضی الله عنها موجب قتل است
از بره آنکه قرآن شایسته میر برده و پاکی و پس قذف و تادیب قرآن کفرست و یا از جبر آنکه
هم فراتر رسول الله صلی الله علیه و آله بود و قذف در حق کسی که فراتر رسول الله صلی الله علیه و آله

و الله اعلم بالصواب

تنقیس رسول صلی الله علیه و سلم کفرست و اما مذمت و افترا و دشنام بقبایه است و مستجاب
 دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست و بنا برین دلیل ثانی که تنقیس رسول صلی الله علیه و سلم کفرست
 و این قول از جهت نزول بعضی آیه سموا الی بر چاره رسول الله صلی الله علیه و سلم جمعی قذش کرده
 بود و نکشت جواب بود بلکه آنکه این قذف ایشان پیش از نزول آیات قرآنی بود و در
 باب برات عایشه صدیق رهنم پیش متغیض نگذریب قرآن نبود که موجب قتل بود و از جهت آنکه این
 حکم بود که نازل شد بعد از نزول آیه برادر بنابرین حکم آن بر اقبل آن معطوف میشت و امر
 بقتل نظر نمود امر ششم ازین امور آنکه قبل حدیث مذکور شد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
 سب اصحاب من مکیده و کسیکه ایشان را دشمن دارد و مرا دشمن داشته است و هر کس که ایادی ایشان
 کند مرا ایادی کرده است و این حکم جمیع صحابه لیکن درجات مراتب بعضی از صحابه زیاد است
 از بعضی و بکس حکم ایشان برین باب متفاوت و درجات مراتب و جریمه زیاد میشود و باین
 کسیکه باو تعلق گیر و بنا برین اگر کسی سب صدیق رهنم الله عنه کند اقتضای جلد میبکیم چنانچه در
 او قصاص میکنیم بر آن زیرا که ایچلد مجبور و حق محبت است و هرگاه که محبت امور دیگر منتهی شود
 که بمقتضای تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت وین اتفاق بر مسلمین و آنچه مرا حاصل شد اگر
 فتوح بلاد و خلافت رسول صلی الله علیه و سلم و غیر ذلک هر یک ازین امور مقتضی ثواب و ثنی است
 و آن موجب زیاده عقوبت کسی میشود که بروی منی الله عنه دلیری کند و این نه بوسیله حکم مجرّم
 است که بعد از رسول صلعم بلکه از پیشتر است که رسول صلی الله علیه و سلم احکام را شروع ساخت و
 با سبب آن موقوف و معاقب گردانیده تا منتج آن سبب کرد و مرتب کیا زیم و هر حکم سبب آن
 حکم معلوم است که صدیق رهنم در ایام حیات معصومی حق تعالی با سلام و صدیق رسول صلی الله علیه
 و سلم و قیام باین امور در راه خدا تعالی و محبت التامه و اتفاق عظم در نهایت وسع و امکان
 رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب و نصرتا مه و خیر این از فضائل جبر که در کتاب غیر ازین کتب
 مذکور است و پشت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و موزون
 مثل تصدی امر خلافت که هیچکس را از امت نمیرسد که آن امر قیام نماید بعد از رسول صلی الله علیه
 علیه و سلم مثل معاویه و ابی بکر و عثمان و عتبی که درین باب از و رضی الله عنه
 صادر شد که احدی درین باب امر او پیروی نتوانست نمود که آن امر خطیر اندام نماید و
 یک ازین جموع خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم او زیاد و دیگر کسی که دلیری از

کند مستحق زیارتی عذاب نکال میگرد و چون بعد از آن که برضاد در مرتبای مقام است این
 و در نیست که هر کسی سب او کند طعن در دین او کرده باشد پس مستحق قتل شود و چنانچه گذشت
 و حال آنکه خدای تبارک و تعالی بسبب قتل شیعیان زکریا علیه السلام مقتول
 ساخت و بعضی از کلامی گفته اند که درین بیان میسر علیهم السلام برابر این مقدار است که
 خداوند تعالی و ستاود به پیغمبر با صلوات الله علیه سلم که بسبب قتل شیعیان زکریا علیه السلام مقتول
 هزار کس اکتهم و بسبب قتل امام حسین بر دفتر و رضی الله عنه با هزار کس اکتهم و همچنین
 خداوند تعالی از راه حق و حرمت صدیق رضی الله عنه فرموده باین که بسیاری از روافض را فضاحت
 و رسوا گردانید و اگر از قتل این رافضی عفو میفرمود کار اجتماعت بالا میگردفت و موجب فساد
 میشد چنانچه ابوجنیده رحمه الله گفت که تخریر قتل جائز است و حال آنکه ویرانی و جرات این
 شخصه رافضی در مقام عالی که مقام صدیقین و خلفاء راشدین در قویترین جاهای است که موجب
 تخریر میشود که نزد ابویوسف رحمه الله قبل جائز است یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی صحیح
 و هیچ اعتراض نیست بنا بر ندب یا لکی حکم قتل او کرده چنانچه گذشت و همچنین حق و صحیح است بنا بر
 ندب یا ابوجنیده رحمه الله گفت که و بر کویو شافعی رحمه الله گفت که و همچنین مذهب جالبه بر وجهی که مذکور شد
 مصنف گویند بر وائل کن ویرین و افعیه و در آنچه باین تقریر بیان کردم از کلام علمای میرا که
 مشتمل است بر احکام مهمینه و فوائد کثیره کم و واقع میشود که این احکام و فوائد و ربای کتاب جمع
 شده باشد باین طریق که من جمع کرده ام و واضح ساختم باطن و ریب و تلصص و عیب و در کتاب
 من که ملقب با حکام و در قواعد اسلام است مذکور ساخته ام چیزی را که توضیح آنچه در شان کلام
 سبک علیه الرحمه گفته ام و جوهریکه متفرع شود و بقول او و اختیار آنچه موافق با قواعد مذنب است
 بیان آن از کتاب مذکور طلب کن پس بدستی که هیچکس از آنکه ما و ربان کفرا کتابی علیه محمد مفصلا
 ذکر مسائل و احکام آن در مذاهب باربعه کرده باشند نیافته ام که تصنیف کرده باشد و من درین
 حدویم نظیر نزد کسی که سالم باشد از حسد و عناد و استیفاء و جمیع مسائل که متعلق باین باب است کلام
 هر یک از این مسائل که بعد و ربان نشر شده کرده ام منتفع ساز و خدا شیکارایان دادم و در
 و در برافضل و کریم خواند و وف کریم ازیم باب دوم و در و تبا اکابر این باب
 و اوستاده از مزین شامی شیعین برادر آنچه مرویست از اکابر اهل بیت رضی الله عنهم و در
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه معلوم میشود و راست و پاکی ایشان آنچه زعم کرده اند که علی المرتضی

مقتول هزار

ابو جابر
در تخریر
و در تخریر

شیعه و رافضی

ام خلافت خود بعد از رسول صلی الله علیه و سلم پیشاپس لیکن تقیه کرده ظاهر نشاست باطل است
زیرا که تامل کن که در جواب اهل بصره بن اکه او و قس بن عباد چه فرمود که م الله لک وجهه جناحه
گذاشت و باز روایت دارقطنی از ابوحنیفه رضی الله عنه نفهم آورده تامل کن که گفت چون بمید
آمدم از امام جعفر صادق رضی الله عنه از حال ابو بکر و عمر بن سوال کردم امام جعفر فرمود که حجت خدا
بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما با ابوحنیفه انگاه گفت در عراق چنین میگویند که لوازیستان بری شده
فرمود و معاذ الله که بجواد رب الکعبه پناه سجده ای بگویم که از لسان تبرکم در فرخ میگویند
بسیر و روکار کعبه سوگند است انگاه امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمود که از فاطمه رضی الله عنها
بود با عمر بن مومنان و از روای تفصیل عمر بن و گفت ای معقیه لولم یکن اهلا لها ما ذو حه باها
ابوحنیفه گفت اگر انیکه را بابل غرافه نویسی خوب است اما در جواب فرمود و لا یطیعون ذی البک
بنو تن من اطاعتت شواهد چنانچه از نزول آیت انما ولیکم الله و رسوله و رحن علی کرم
وجه منافقین آن نیست که شامل غیر او باشد زیرا که حسن بصری که جلالت امامت او در میان مفسرین
ظاهر است برین روایت است این آیت عام در میان جمیع مومنان و موافق ان معنی است آنچه روایت
از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از و سوال کردند که این آیت در شان حضرت امیر المومنین
علی است که نازل شده یا در شان خیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان است و بعضی از مفسرین
قولی است درین که مراد به الذین آمنوا الذین آمنوا الاسلام و اصحاب است و بعضی دیگر ایشان قولی
دارند که مراد عباد این همانست که بیزاری حبت از همه سوگندان حو و از یهود و عکرمه رضی الله عنه که حافظ
علوم مولای ترحمان قرآن عبد الله بن عباس بود و گفت که این آیت نازل شده پس در شان
ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس دعوی اجماع که درین باب کرده اند باطل است و دلیل دیگر بر آنکه ولی معنی
ناصرست نیست که اگر حمل کنیم بر ایشان تامل کن چنانچه روایت کرد و دارقطنی از عبد الله بن عباس
سبب لقب و بعضی آن بود که او اول است بود که فرزندی امام حسن و امام حسین با جمع نمود و او شیخ
بنی هاشم و بزرگان ایشان بود و در زمان خود و لقب پسر او لقب زکبه بود و بنا بر آنکه از ائمه دین و کبار
بنی هاشم بود و در زمان امام مالک ح در مدینه مردم باو محبت کردند و منور خلیفه که سیکه از خلفاء
عباسیه بود و این خبر استماع نموده لشکری که او فرستاده بعد از مقاتله بسیار او را مقبول ساختند و
حاصل کلام آنکه کسی از عبد الله بن محض سوال کرد که تو مسیح بر خفین میکنی یا نه عبد الله جواب داد که من
فقد مسیح و تو مسیح کن چرا که عمر بن مسیح بر خفین کرد و بار آن شخص گفت که سوال من اینست که

نسخ میکند این عبد الله گفت ذلک اخبرنا عن محمد بن آن خبر میکنم ترا از رای عمر بن و تسکلت
عن رای فخر خیر منی و ملاء اعداء من مثل این سوال اشکال ترا زیاده گردانید من ترا از رای عمر بن خبر
میکنم ترا از رای این سوال میکنم و حال آنکه عمر بن از من بهتر بود و مقدور بر پی من نه مثل من بود بعد
از آن آن شخص گفت که تو این سخن سبیل تقیه میگوئی فقال عبد الله رضوان الله علیه
لن یخفی بین القبر و المنبر اللهم هذا قولی فی السر و العلانیة فلا تسمع قول احد یخفی
فیهم قال من هذا الذی یزعم علیا کان مقهورا و ان النبی صلی الله علیه سلم امره باحرق فلم
یضقه و فکفی ذلک من منقضة الک گفتند و میان قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه سلم حاضریم
بار خدا یا تو میدانی که سخن من نیست و سر و علانیة و تو بعد از من که فلانی سخن میگوید گوش
کن پس گفت کیست آنکه زعم کند که حضرت امیر المؤمنین علیه مقهور شد و رسول صلی الله علیه سلم او
با امری را موی ساخت و نتوانست که امر رسول صلی الله علیه سلم نافذ سازد و اگر کسی را و کرم الله وجهه
این زعم کند که او در اثبات امر و اجرای احکام شریعی منقصر و ضعف کرده است حاشا ثم حاشا
عن ذلک و نیز وار قطنی روایت کرده از امیر عبد الله مذکور که گفت باید بود که او را چون از حال
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کرد گفت افضل عنی من عیال نزول ایشان بهتر اند از
رض و روایت کرد و وار قطنی نیز از امام الحنفی و الامام محمد باقر مذکور که گفت اجمع بنو فاطمه رضی
الله عنهم اجماع کرده اند فرزندان فاطمه بر آن که نیکوترین قوی در حق شیخین میگویند باشند و ایضا
روایت کرد و وار قطنی از حضرت امام المتقین و الصادقین جعفر الصادق و او از پدر خود امام محمد
باقر مذکور که مروی نزد پدر او حضرت امام زین العابدین ابن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهما
و گفت خبر ده مرا از حال ایشان ابوبکر رضی گفت از حال صدیق رضی سوال میکنی این شخص گفت و
صدیق میگوئی ابوبکر را نگاه سلطان العابدین رضی گفت ثکلتک امک
قد اسماءه صدیق رسول الله صلی الله علیه سلم و النجا حزن و الاضمار و من لم یسمیه
صدیق الا صدق الله عز وجل قوله فی الدنيا و الاخرة اذهب فاحب ابابکر و عمر
ما و لو یفرزند شود من صدیق نام او کرده ام بلکه رسول الله صلی الله علیه سلم جمیع مهاجرین
و انصار صدیق نام او کرده اند و هر کس که ابوبکر رضی را صدیق بخواند قول او را خدا بشنود و در دنیا
و آخرت تصدیق بخوابد کرد و بر و دوست دارد و ابوبکر صدیق رضی را و عمر رضی را روایت کرد و ایضا
از عمره بن عبد الله که گفتند که سوال کردیم از امام محمد باقر رضی از حلیه سیف فرمود لا بأس

قد جعل ابو بكر الصديق رضي الله عنه قال قلت وتقول الصديق قال نعم هو الصديق
ثم ابي الصديق فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة بهج بان يستخرجوا ابو بكر
من بيت خود را طبع کرده بود و راوی گوید که گفتیم که لومسین میگوید فرمود علی و صدیق است
و هر کس که صدیق او را نکواید خدا شکی است و در تصدیق خود با هر که و در دنیا و آخرت و حسن حدیث
این جویری در کتاب صفوة الصفوة روایت کرد و زیاده کرد که از جامی خود بر جمیع و در حدیث
گفت که نعم الصديق نعم الصديق في اخر الحديث ثم هم حديث و طبعی روایت کرد و در حدیث
الامم المتقين و الصادقين جمع الصادق مني الصدقة فرمود که ما از جوهر شفاعت علی بن ابی طالب
الا و انما من شفاعته ابي بكر مثله و قد كان في حرقين اميد شفاست از علی المرتضی بن مزارم
چیز که اگر آنکه مثل همان چیز از شفاست ابو بكر صدیق رضی الله عنه و حال آنکه ابو بكر صدیق و دو بار
مراسم و باخته است و ایضا روایت کرد و در طبعی از زید بن علی بن مزارم که گفت با کسی که او از
شیخین بن مزارم میگوید چون از او سوال کردند گفت اعلم و الله ان البراءة من المشيئة البراءة
من علی بن مزارم و اخبر به ان سجدا سوگند که بنی از شدن از شیخین بنی از شدن از علی المرتضی (صدیق)
الغالب بن مزارم بنی از شدن به هر یک از ایشان تقدیم و تأخیر کنی و با آن بنی از شدن به هر یک
سیان شیخین بنی از شدن و حضرت علی بن مزارم در اعتقاد و بحقیقت صحبت ایشان بهر شفاعت
نیست جمع ایشان را دوست باید داشت و اگر کسی را از ایشان بری و بنی از شدن از همه ایشان بری
شدی بیش پس برین باب نیست و حضرت زید بن علی رضی الله عنه و بزرگ بود و در شهر مفسر است
و عشرین مایه تسهیل شد و چون بر بنده برادر منی مزیدانده بود و چون عنکبوت آمد و پرده خود را
بر عورت او کشید تا چشم مردان بر وی افتد و باعث شهادت او آن بود که بداعیه خلافت میرزا
آمد و جمعی کثیر از اهل کوفه بیعت با او کرده بودند و آخر الامر شهید شد و میان این در باب هم خواهد بود
انشار الله تعالی او مر و نیست که وقتی بعضی از شیعیان را و او حاضر شدند و گفتند که تو از شیخین
ست و ما با او بیعت کنیم زید بن مزارم از مبعنی ابی و انما من مژده قبول فرمود و جامع شیعی
گفتند انا نرفضك ما تترك و رفض میکنیم از گاه امام زید فرمود اذهبوا فانتم الطائفة
بر وید که شمار و افضل اید و از آن روز اینجاست را رافضه میگویند و شیعیه را زیدیه میگویند و در
ما و طعن شنبه که با امام زید گفتند که ابو مکرر از فاطمه بنی از مزاج فدک خود زید گفت از نه کاش
رحمنا بکوه ان بعد رسول الله فاسته فاطمة فقالت له ان رسول الله

نعم الصديق نعم الصديق في اخر الحديث ثم هم حديث و طبعی روایت کرد و در حدیث
الامم المتقين و الصادقين جمع الصادق مني الصدقة فرمود که ما از جوهر شفاعت علی بن ابی طالب
الا و انما من شفاعته ابي بكر مثله و قد كان في حرقين اميد شفاست از علی المرتضی بن مزارم
چیز که اگر آنکه مثل همان چیز از شفاست ابو بكر صدیق رضی الله عنه و حال آنکه ابو بكر صدیق و دو بار
مراسم و باخته است و ایضا روایت کرد و در طبعی از زید بن علی بن مزارم که گفت با کسی که او از
شیخین بن مزارم میگوید چون از او سوال کردند گفت اعلم و الله ان البراءة من المشيئة البراءة
من علی بن مزارم و اخبر به ان سجدا سوگند که بنی از شدن از شیخین بنی از شدن از علی المرتضی (صدیق)
الغالب بن مزارم بنی از شدن به هر یک از ایشان تقدیم و تأخیر کنی و با آن بنی از شدن به هر یک
سیان شیخین بنی از شدن و حضرت علی بن مزارم در اعتقاد و بحقیقت صحبت ایشان بهر شفاعت
نیست جمع ایشان را دوست باید داشت و اگر کسی را از ایشان بری و بنی از شدن از همه ایشان بری
شدی بیش پس برین باب نیست و حضرت زید بن علی رضی الله عنه و بزرگ بود و در شهر مفسر است
و عشرین مایه تسهیل شد و چون بر بنده برادر منی مزیدانده بود و چون عنکبوت آمد و پرده خود را
بر عورت او کشید تا چشم مردان بر وی افتد و باعث شهادت او آن بود که بداعیه خلافت میرزا
آمد و جمعی کثیر از اهل کوفه بیعت با او کرده بودند و آخر الامر شهید شد و میان این در باب هم خواهد بود
انشار الله تعالی او مر و نیست که وقتی بعضی از شیعیان را و او حاضر شدند و گفتند که تو از شیخین
ست و ما با او بیعت کنیم زید بن مزارم از مبعنی ابی و انما من مژده قبول فرمود و جامع شیعی
گفتند انا نرفضك ما تترك و رفض میکنیم از گاه امام زید فرمود اذهبوا فانتم الطائفة
بر وید که شمار و افضل اید و از آن روز اینجاست را رافضه میگویند و شیعیه را زیدیه میگویند و در
ما و طعن شنبه که با امام زید گفتند که ابو مکرر از فاطمه بنی از مزاج فدک خود زید گفت از نه کاش
رحمنا بکوه ان بعد رسول الله فاسته فاطمة فقالت له ان رسول الله

اعطانی فدک فقال اهلک بینه فشهد لها علي واثم امين فقال لها رجل وامرأة
تستحقها ثم قال يدا والله لو رجع الاله فيها الى القضاة بقضاء له بكره
ابو بكر رمى ابو بكر بن قتيق القلب وكرهه مشيت كد تركه رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر رمى
تغير نمايز انگاه فاطمه رضی الله عنها از نزد او دو گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم فكر را برده
است ابو بكر رمى گفت اما از شاهان دین بابست پس علی امین رضی الله عنهما گواهی او
انگاه ابو بكر رمی الله عنه گفت بشهاوت مروی و زنی مستحق آن میشود باز زید رضی الله
عنه گفت بخدا می سوگند که اگر این امر من رجوع شده بودی هر آینه حکم میکرد می بطریق که ابو بكر
رمی حکم کرده است ایضا روایت کافظ این شیعه زید رضی الله عنه که فرمود انطلقت
ليستطيعوا ان يقولوا فيها شيئا فانطلقتم نظفتم اي فثبتتم فوق ذلك فبر
منها فسن بقى لله ما بقى احد الا تركتم عنه و استطاعت ان تبتعدوا
ورحق این دو کس چیزی بگویند پس شما ای دافض رفتید و بالآخر چه نیستید شما فرو
از مرتبه شیعین پس نیز ارشدید شما از آن هر دو پس کیست که باقی اند از طعن شما بخدا می سوگند
که هیچ نماز شما از و نیز ارشدید روایت کرد حافظ مذکور و ابن عساکر از سالم ابن ابی جعد
که با محمد بن فضال گفت که ابو بكر صدیق رمی از جمیع قوم بیشتر باسلام و زهد او گفت لا گفتم
بشيء دليل نام او بلند گشت و سابق بر همه شد حتی آنکه هیچ دیگر را ذکر نمیکند غیر او بگفت که
كان افضلهم اسلاما حين اسلام حتى لحق ابو بكر ثم لم يزل افضلهم بعد ذلك و از جمیع اصحاب آن
زمانی که باسلام درآمد حتی پیرو و کار خود رسید روایت کرد دافظی از سالم بن ابی جعد
و ابن سالم اگر چه شیعه بود لیکن نقه بود که گفت حضرت امام الصادقین امام الحسن و الانس بن جعفر
و باقر بن محمد بن علی و امام الصادقین جعفر الصادق بن امام الحسن و الانس صحابا قراری
الله عنه از حال شخص رضی الله عنه سوال کردم ایشان هر دو گفتند یا سالم تقطعا
و ابراء من عدوهم و انما هي هبة مني و ايرى خود را گیر شیخین را و از دشمنان
ایشان بری و نیز ارشد که ایشان هر دو امام و راه نمایی حق بودند روایت کرد دافظی نیز
از سالم که گفت داخل شدم بر حضرت امام ابو جعفر یعنی محمد باقر رمی و در روایتی بر امام الشقیق
و الصادقین جعفر الصادق بن امام الحسن و الانس محمد باقر رمی انگاه گفت اللهم اني اتوجه
ابا بكر و عمر و احبتهما اللهم ان كان في نفسي غير هذا فلا تالثنني شفاعة محمد يوم

کتابت در روز ۱۰۹

بخارج رفتند و از کسی که بخدا می سوگند

الصيامه بار خدا یا فراتر گفتم ابو بکر و عمر را بدوستی خود و دوست میدارم ایشان را و اگر دلفن من
 غیر این باشد شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم بمن شریده باشد در روز قیامت را وی گوید و انتم
 که بنا بر صیحت و شفقت این سخن بر من فرموده با غنی می گویید و روایت از بهان اوستی گفت
 بر امام المتقین الصادقین جعفر بن محمد رضی الله عنهما داخل شدم و در حالتیکه بر من و فقال
 احب ابا بکر و عمر و توکل الله ان كان في نفسه غير هذا فلا تلتني شفاعته ^{سنة} ^{سنة} الله
 صلی الله علیه و سلم ایضا روایت کرد و ارقطنی از وی که امام المتقین الصادقین جعفر بن محمد
 با من گفت با سالم ایستاد الرجل جده ابو بکر جده لان التني بشفاعة محمد ان لم يكن
 التولية ما و ابراه عن عد و هما ابي سالم ابا مروم سب جد خود و می کند ابو بکر و عمر
 است شفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بمن رسد اگر من ایشان را نصرت و دوستی فرمایم
 و اگر از دشمن ایشان بری بیزار نباشم ایضا روایت کرد و ارقطنی از حضرت امام الصادقین جعفر
 صادق که باو گفت که فلانی زعم کرد که تو بیزاری بسته از ابو بکر و عمر بنی الله عنهما انگاه فرمود
 بری الله من فلان انی لا رجوان ينفعني الله بقرايتي من ابي بکر و لقد حضرت فاصبت
 خالي عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابي بکر سيزار باشد الله ان فلان هر اينه سيزار
 انیکه نفع دهد خدا شيك مرا القرايت از ابو بکر و بدرستی که وقتی بسیار شدم و وصيت کردم بسوی خال
 خود عبد الرحمان قاسم بن محمد بن ابو بکر یعنی او را و وصيتي خود و ساختم روایت کردند و ارقطنی
 عمر و حافظ ابن شبيب از کثیری که گفت با ابو جعفر محمد بن باقر بن علی رضی الله عنهم گفته خبره مرا از آنکه
 ابو بکر و عمر و حتی شما چیزی ظلم فرمود فقال امثال القرآن على عبد ليكون العالمين قد برك
 ما ظلمنا من حقنا ما يكون خبر خردی سوگند آن کسی که قرآن نازل گردانید بر بنده خود و اهل
 عالم را بیم کننده باشد که ظلم کرد و ایشان با از حق با چیزی که بوزن دانه خردل بوده باشد انگاه
 گفته خدا ايتعالى مرا فدای تو کند پس با ایشان تولای کنم و دوست دارم ایشان را فرمود و هم
 يا كثير توکلها في الدنيا والاخرة و جعل نصيبك عن نفسه و يقول ما اما يا جعفر
 هذا انتم قال بدي الله و رسوله من العيرة بن سعد و بيان فانهم اذن باعلينا اهل
 البيت بل يكثر تولايكم و دوستدار ایشان باشد در دنیا و آخرت را وی گفت که امام
 جعفر محمد باقر رضی الله عنه دست گردان خود و سخت زد و گفت هر چیز که تو بپسند و دوستی ایشان
 رسید از گفت بیزار شو و خدا شيك از منميره بن سعد و بيان که ایشان دروغ بسته اند بر آنکه

امینوا و مکروان در راههای کینه و حسد می حیانتی آنکسائی که ایمان آورده اند پیش از اینک
 اصحاب بنیامبر صلی الله علیه و سلم و رول امته بنا انك روفت حجیم ای پروردگار را تو تشریف
 آئی و غای استجاب کن بخشنده یار رحمت خود و زمره سابقان داخل کن منبر حج گوید شهادت
 امام زین العابدین علیه السلام بنده الله عنهم اتجماعت که باطل خویش در شان شیخین سید
 الله عنهما مؤوه سبب شیخین میکنند و کینه کبار صحابه رضی الله عنهم در دل است بکفر و ظلم منسوب
 میسازند ازین تکه فرق این سه آیت در شان ایشان نیست یعنی مهاجر و انصار و تابعان ایشان
 بایمان طاعت تار و زقیامت که شامل جمیع مومنان است چنانچه در تفسیر یفیا و می حاکم الدین
 و غیر آن از تفاسیر مذکور است که خارج باشند و مؤید این قول است آنچه افضل المتأخرین و نقاو
 المفسرین مولانا حسین کاشفی رحمه الله علیه در تفسیر خود درین آیت نقل کرده که گفته اند هر که را
 کینه در دل یک از اصحاب باشد از اهل ابراهیمیت و آنچه از صاحب انوار روایت کرده است که
 حق تعالی مومنان را بلبه مرتبه فرو داد و در مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسا که
 و پاک طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد و الله اعلم و ایضا
 روایت کرد و ارقطنی از فضیل بن مرزوق که گفت شنیدم از ابراہیم بن الحسین گفت و الله
 لقد حقت علینا الرافضه کجلاقت الحوریه علی علی بن ابي طالب سجدا سوگند که خروج و
 برار و افضل همچنانکه خروج کرد و حرو و بر حضرت امیر المومنین علی رض و حرو می منسوب بحر و
 که و بیست و در کوفه ایشان طائفه از خوارج اند که بر امیر المومنین علی رض خروج کرده بودند و
 چون ابتدا ایشان از آن دید بود بنا برین اتجماعت را حرو و یگویند کذا فی مقدمه شرح سجاد
 الشیخ ابن حجر رحمه الله علیه ایضا روایت کرد و ارقطنی از فضیل بن مرزوق که گفت
 از حسن بن حسین شنیدم که با مروی از روافض گفت و الله لا تأمننا الله منکم لفظعن
 ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لا تقبل توبه منکم سجده ای سوگند اگر متکبران و خدا بشما
 مارا از شما یعنی اگر مارا بر شما مسلط سازد هر آنیه و ستمهای پائین شما را قطع کنیم از خلاف یعنی
 دست رست و پای چپ قبول نکند توبه از شما و ایضا روایت کرد و ارقطنی از محمد بن
 خاطبه گفت کسی که عثمان رضی الله عنه نزد حسن و حسین رضی الله عنهما کرد و ایشان گفتند
 امیر المومنین ای علی ایتم الان یخبرکم عنه انه جاء علی قال الراوی فنادوا
 اسمعهم یذکرون فقال عثمان من الذین اتقوا و امنوا ثم الذین اتقوا و احسنوا

عبدالحسن بن علی

عثمان و سادات

باید که متذکر بشوید و محافظت کنید از طهر و روزه عثمان بن مکه قاتلان او را اقامت طهر کفایت حضرت علی
 کردند و این را روایت از قطنی از حسین بن محمد بن الحنفیه رضی الله عنه که گفت یا اهل الکوفه اتقوا الله
 عز وجل من المحرمات ولا تقولوا له بی بکرو و عمرها ایسا به باهل ان بابکوالصدق
 کان مع رسول الله فی الخاد تانی الثنین وان عمر اغو الله به الدین ای ال کوفه سیر بنیرید
 از آنچه خدا آیتگار شما حرام کرده و انید و مگوئید و حق ابو بکر عمر چیزیکه ای ان نیستند بدستیکه ابو بکر با
 رسول تانی الثنین بود در غار و بدستیکه عمر رضی الله عنه ایستالی با و دین را غالب عزیز کرد و انید و ضعیف
 روایت کرد و از حذیب استی که قومی از اهل کوفه و جزیره نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله عنهم
 آمدند و سوال کردند از حال ابو بکر رضی الله عنه نگاه بجانب من متفت شد و گفت انظر الی اهل البیت
 ایسا التفت عن ابی بکر و عمرهما عنده افضل من علی لما خطبه کن به بین مردم بلاد خود را که
 سوال میکنند از حال ابو بکر و عمر و حال آنکه ایشان نزد من افضل اند از حضرت علی و این را روایت
 کرد و از قطنی از عبد الله بن حسن رضی الله عنه که گفت لا یقبل..... ثوبه عبدت براء
 من ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و انما ایضا علی قلبی فادعوا الله لهما. اتقرب به الی الله
 قبول نمیکند خدا آیتگار ثوبه از بنده که میرای جویر از ابو بکر و عمر رضی الله عنهم بدستیکه بخاطر امی آید پس دعای
 میکنیم سجده ای تبارک تعالی از جهت ایشان و تقرب میجویم سجده ای عزوجل این دعای یعنی زانی که
 ایشان را در دل خود یادینمازم و دعای خیر در حق ایشان میکنم و این دعای خیر را سبب تقرب نزد
 بحق تعالی سبحانه بسیارم و این را روایت کرد و از فضیل ابن یزید که گفت از عمر بن علی بن ابی طالب
 سوال کردم که آیا در میان شما امامی که اطاعت او فرض بوده باشد که امر امامت او مخصوص با او
 دانید و هر کس که او را امام زمان نداند و شناسد اگر بمیرد بزبان جاهلیت مرده است بالفعل است
 یا نه فرمود و الله ما ذلک فینا من قال هذا فهو کاذب سجده ای سوگند نموده نیست و در میان
 ما امامی باین صفت هر کس که این میگوید او کاذب است انگاه من گفتم که شیعه در و افضل میگویند که
 این منزلت حضرت علی و پشت چرا که رسول الله علیه و سلم از برای او نیست کرده بود و از حسن
 علی را این منزلت حاصل شد زیرا که حضرت علی در حق او وصیت کرد و باز حسین بن علی را نیز وصیت
 حسین بن علی بن علی بن حسین انتقال یافت باز علی بن حسین در حق محمد بن علی یعنی محمد باقر که برادر
 عمر مذکور است وصیت نموده ان مرتبه و منزلت او را حاصل شد انگاه عمر بن الحسین گفت هو الله
 ما اوصی به یحیی الثنین فقام له الله لوان رجلا اوصی فی ماله و ولده و ما یترک

کمر از حضرت
 از اهل البیت

که شما در وقت غلبه بخوانید و میگویند اللهم اصلحنا بما اصلحت الخلفاء الراشدين المهديين
 برادر خلفاء الراشدين المهديين کیست اندکگاه اشک از چشمهای مبارک خود ریخته فرمودهما
 حبیبیا ابوبکر و عمر اما صلحکم و شیخی اسلام علیهما السلام بعد از مقتدی بجا بعد از رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم اقتضا بجا عقیم و من اتبعهما صحت الصراط المستقیم و من تمسک
 بهما فهو من حزب الله ایشان دو دست من اند ابوبکر و عمر اما ان باری بود که مردم را حق گردانید
 و دو شیخ و مقتدی ای سلام بود و از قریش بعد از رسول صلعم و فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله سلم که
 هر کس که با ایشان اقتدار و محفوظ ماند از عقاب و سلام شد از غذا آب هر کس که متابعت پیروی ایشان
 کند برایتی یافت براه رست و هر کس که دست برامن ایشان زد او از لشکر خدا می غرور و حل است
 این سخنان اکابر اهل بیت بوده که ائمه احوال و پیش حفاظ معتبر علیه و معرفت جدیدین صحیح و تمیز صحیح از عقیم
 با سایرین متعلقه از ایشان روایت کرد و باین حال چگونه باشد کسانی را که متمسک بحبل المہدی شده اند
 و دعوی محبت ایشان میکنند و حال آنکه خود بیرون روند از آنجا اهل بیت بر آن رفته اند و در آنچه
 در نصیبت کرده اند تقطیع و توقیر ابوبکر و عمر و اعتقاد و خلافت ایشان از سخن المہدی عیش و نندیده که
 نخواهند که پیغمبر نامی نسبت میدهند المہدی را که ایشان تیار باشند از ان و آنرا از دست و عیب
 و اند چنانچه زین العابدین علی بن حسین فرمود ایها الناس حیثوناحب لاسلام فوالله ما
 برح بنا حیثکم حتی صار علیا و علینا و فی رواية تقصمونا الى الناس امیر و ان دوست و اید
 مرا مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کنید با ما که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 نگذارند سجدی سوگند که این دوستی با فراط شما بر تیره سجدی که عیب عار شد بر ما و در روایت دیگر آنکه
 دوستی سجدی رسانیدید که نقص قدم ما کرد و دیدن و مردم یعنی بسبب آنکه نسبت و اوید با اهل بیت پیغمبر
 چند را که ایشان از ان بر می عاری بودند و آنرا نقص خود میدهند چنانچه بیان اکاذیب که بر ائمه
 المہدی بسته اند که گذشت در همین باب پس محافظت کن زبان خود را از آنکه کذب بهتان بر ایشان
 می زندی میگوئی زیرا که کذب بهتان بر ایشان موجب فذلان و طرد او از رحمت رحیم رحمن خواهد
 روا عاذنا الله من الکذب الکذاب باب سوم در فضیلت ابوبکر رضی الله عنه
 حمه بر سایرین امت باز عمر و عثمان ابی حضرت علی بن ابیطالب و زکریا فضائل ابوبکر الصدیق
 بخصوص در روشها و خلفاء ثلاثه و در آن چند فصل است فصل اول در ذکر فضیلت ایشان
 در تشریح حضرت علی رضی الله عنه و جمیع با فضیلت شیخین بر جمیع امت با ائمه

ففضل شجین کند و ایشان را دوست دارد و با آنچ اهل آن اند ایشان را تناسی گویند و گفت ایشان
 را بوی کعب نقل کردیم و گاه تعجب کرد و از حسن این قول و دوست داشت و راستی و معطر ملاحظه
 نکرد و دست بعد ملامت قائل این قول بکر آنکه تفضیل مذکور فنی نیست و قطع می شود قول صاحب
 مفهم و ایضا آنچه خطاب از بعضی مثل تنخو و حکایت کرد که گفت ابو بکر رضی الله عنه دست
 و علی رضی الله عنه افضل است لیکن بعضی گفته اند که این بنها قسط است یعنی بوسطه آنکه معنی خبر
 نیست که افضل است بلکه از خبریت ابو بکر خبریت از بعضی وجهی میخوابی و از افضلیت از
 وجهی بکر این محل خلاف نیست این محل امر خاص ابو بکر و عمر رض و امر علی رض نیست بلکه در ابو بکر
 و عبیده مثل این نیز تواند گفت باین طریق که ابانتهی که در ابو عبیده است رض و رسول الله صلی
 علیه سلم او را بان مخصوص ساخته است و را بکر رض مخصوص بان مثل نیست پس ازین وجه
 است مخصوص ابو عبیده است و حال سخن آنکه در مفضل گاه است که زیادتی یافته میشود
 که در فاضل نیست پس اگر نتیجه خطاب را داده این معنی کرده اند که ابو بکر رض افضل مطلق از
 حضرت علی اگر نه از روی نسبت با رسول الله صلی الله علیه سلم زیادتی است یافته میشود
 که در ابو بکر نیست این کلام و صحیح و اگر داده این معنی نکرده است کلام او در نهایت سقوط و اطلاق
 و اگر بعضی نصرت کلام او را موجب بوجهی ساخت که نفع نمیدهد بلکه آن اصلا مفهم نمیشود و اگر
 کسی گوید آنچه قبل ازین مذکور ساختی که اجماع بر افضلیت ابو بکر شده مثافی قول عبد البر است
 اختیار کرده اند و تفضیل ابو بکر و علی رضی الله عنهما و ایضا قبل ازین گفته است که از سلمان
 و ابو ذر و مقداد و جناب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم رضی الله عنهم مرویست که
 حضرت علی اول کسی بود که باسلام درآمد و همین جماعت مومنان مذکور حضرت علی تفضیل
 میدهند و غیر او جواب گویم آنچه حکایت کرد و اولاسلف و تفضیل ابو بکر و علی رضی الله عنهما
 الله عنهما اختلاف کرده اند که آن چیزی مغرب است که عبد البر نقل آن مفر و دست و کسانیکه
 از وی حفظ و اطلاع بر احادیث او زیاد اند از خلاف آن نقل کرده اند پس قول او معتد علیه
 نیست آنچه بنین نباشد و حال آنکه صحابه تابعین بر تفضیل ابو بکر و تقدیم ایشان بر سایر صحابه
 جمعی از اکابر ائمه کرده و از آنچه شافعی است همچنانکه بهقی و غیره از وی نقل کرده اند مگر
 حضرت علی و عثمان و بر تقدیر تنزیل کنیم و گویم که او حفظ کرده چیزی که غیر حفظ نکرده اند
 پس ازین جواب میپردازیم که ائمه اربعه اعتراف ازین مخاطره کرده اند مگر بوسطه آنکه معنی

تفصیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل است این شد و دو وقت مصوری در اجاع نمیشود و آنکه
 آن کرده که امر مخالفت بعد از انقضاء اجاع حادث شد بنا برین در حکم طرح و رد و
 اعتدای نکرده اند با آنکه مفهوم از کلام ابن عبدالبریه است که اجاع منقشر شده است تفصیل
 شیخین بر تفسیر این و آنچه بسکی رحمه الله در کلمات کبری از بعضی مناخرین تفصیل فتنین نقل
 کرده پس از بیجهت که یاره از جان پاک تبعه رسول صلی الله علیه و سلم اند منافقان با بیجهت
 بر افضلیت نذر وزیرا که قبل از آنکه در مدینه و مکه مقبول گاهی حجت زیاتی یافته میشود که در منافقان
 با آنکه این تفصیل بکثرت توابع راجع نمیشود بلکه بجزید شرف راجع میشود پس در ذات طایفه
 اولاد رسول صلی الله علیه و سلم شرف عالی است که در ذات شیخین رضی الله عنهما لیکن شیخین اکثر کلام
 اند و اعظم نفع از برای اسلام و مسلمانان و همچنین بر شیخین رضی الله عنهما از خدا است و تقوی
 ایشان را عدا خود از اولاد پاک مظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم و احکامات ابن البریه از آنجا
 مذکور مثل سلمان فارسی ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و حبیب ابی سعید و زید بن ارم
 اینهمه نمیکند که ایشان فاعل شده اند با تفصیل حضرت علی بر ابو بکر بن حبیب اطلاق بلکه
 تقدیم اسلام اوست بنا بر قول ایشان و تقدیم با آنکه مراد ایشان تفصیل حضرت علی بر ابی است
 غیر شیخین و عثمان رضی الله عنهم زیرا که و لائل صریحه قائم است بر تفصیل خلفاء ثلاثه حضرت علی
 پس اگر گوی میگویند ایشان در اجاع برین امر حبیب است گویند حجت بر هر کس اگر چه مستند آن
 باشد زیرا که خدا هیچ معصوم ساخته است این است را از آنکه اجاع بر کلماتی کنند و برین معنی
 میکنند بلکه تصریح باینقول خدا تعالی است و من یساق الوشول من بعد ما تبین له الهدی
 و یتبع حیدر سبیل المؤمنین قوله ما یوقی نضله جهنم و هر کس مخالفت رسول صلی الله علیه
 و سلم کند بعد از آنکه ظاهر شود بر او است قوت بر معجزات و ظهور دلائل پیروی کند غیر این که یومنا
 بر آنند یعنی اعتقاد وی با عملی غیر این اعتقاد و عمل مومنان پیش گیر و بگوئیم او را و آن سرای از
 اعتقاد وی علی کفر و رد و در آیم او را در و فرخ مقرریم گوید مؤید این قول است آنچه صاحب
 کشف در تفسیر خود آورده است که این آیت دلالت میکند بر آنکه اجاع حبست و مخالفت
 کتابت است جائز نیست زیرا که خدا هیچ کرده میان پیروی و غیر سبیل مومنان میان مخالفت
 رسول صلی الله علیه و سلم و عید شد بر آن مقرر است ما خسته است پس ازین هر دو امر جائز نباشد و
 بر گاه در این امر جائز نیست حرام است پس پیروی مومنان مثل دوستی متابعت رسول صلی الله

تفصیل ایشان از اجاع اولاد رسول

و سلم در تفسیر بیضاوی نیز آورده است که این آیه است و است بر آنکه مخالف جماع حرام است و
مقابل به همین علت ساخته است که مذکور در قول صاحب کتاب است انتهی و ایضا علما بواجب
اجماع کرده اند باستحقاق خلافی را بر بعضی از مرتب لیکن این اجماع قطعی است نه ظنی چنانچه قبل
ازین مذکور شد با دلائل متبوعه طایفه در باب اول بیان این کردیم اگر گوی چنانچه تفصیل
در میان ایشان بهین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضا حتی نزد غیر اشعری هم زیرا که اجماع شده
است بر آن گویم آنگاه میان عثمان و علی واضح است بواسطه خلافتی که در آن کرده اند چنانچه گذشت
و اما میان ابوبکر از غیر ایشان اگر چه اجماع بر آن شده است لیکن درین که اجماع چیست
قطعی است مطلقا و مقدم است بر جمیع دلائل و بهیچ ویدلی با و معارضه نمیکند اصلا و مخالف اجماع
کافر است یا مبتدع و گمراه و امام فخر از می آملی بر آنند که ظنی است مطلقا و آنچه حق درین باب تفصیل
است با این طریق که گویم آنچه معتبر بر اهل سنت بر آن اتفاق کرده اند مثل اجماع سکوتی و اجماع که مخالف
آن نادرست ظنی است و حال آنکه معلوم شد از تقریریکه من کردیم آنکه این اجماع را مخالفی از
نادرست و این مخالف اگر چه معتد به نیست این اجماع را فرو دمی آورد از اجماع که او را مخالف است
پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی است و اجماع ثانی که مخالف ندارد قطعیست و بنا بر وجود
مخالف آنچه غیر اشعری گفته که اجماع درین مقام ظنیست راجح است و لائق آنچه قرار داریم که نزد
اصولیین تفصیل مذکور است زیرا که اشعری از اکثرین است که قائل آنکه اجماع درین مقام مطلق است و
مؤید قول آنکه اجماع درین مقام ظنی است که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم با فضلیت مذکور و
اندک بکه بجز ظن فقط است چنانچه از عبارات اشارات ائمّه مفهوم میشود و سبب اجماع باین ظن
آنکه این مسئله اجتهادات علم ظن کافی است و از جمله مستندات این اجماع آنکه خدائی تبارک و تعالی
این چهار شخص را جهت خلافت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقامت مبین اجتهاد فرمود
پس ظاهرا نیست که منزله است و در ثبت ترتیب ایشان نزد او غرض و علامت است که ترتیب ایشان در
خلافت باشد ایضا وارد شده است و در فضیلت ابوبکر رفته و غیر او مثل حضرت علی بن ابی طالب
چنانچه در باب فضائل بیستم خواندیم و این خصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمیع این خصوص
متعارض نیستند و مقتضای بحث است اسباب و ادواتی و اب بطریق ظن میشود زیرا که ثواب
تفضیلت از جانب حق تعالی او را میرسد که ثواب بطریق ندر و بغیر طریق و در و اما ثبوت است
اگر چه قطعیست لیکن افادت قطع با فضلیت نمیکند بلکه نهایت افاد این ظن و چگونه اینچنین نباشد

در اجماع با بر آن در این که در آن خلاف کرده اند و در جمیع کلمات
در اجماع با بر آن در این که در آن خلاف کرده اند و در جمیع کلمات
در اجماع با بر آن در این که در آن خلاف کرده اند و در جمیع کلمات

و حال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان این است مفضول یا وجود فاضل لیکن سلف را یا ختمه ام که
 تفصیل ایشان باین ترتیب ده حسن طریقی سلف حکم است با آنکه ایشان اگر اطلاع بر دلیل بهیشتند
 درین باب جمیع منکر و ندین بالآزمست که متابعت و پیروی ایشان کنیم و تقوی و تعظیم خود را
 درین باب بجا نیاوریم و با و از گذاریم آمدی گفت گاه است که اراده میکنند تفصیل اختصاص
 یکم از دو شخص از دیگری اما باصل ففضیلت که در آن شخص مگر وجود ندارد و مثل عالم و جبال و اینها
 فضیلت بوسیله ملکیت متلا و این معنی نیز در میان صحابه بنوان الله عنهم مطلق نیست زیرا که
 هیچ فضیلتی نیست که مخصوص یکی ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن است اختصاص به آن تبارک
 غیر او در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن است از اختصاص به آن فضیلت آن غیر اختصاص
 هیچ را بهی نزیج کثرت فضائل نیست زیرا که احتمال دارد که فضیلت واحدی باشد از بسیاری فضائل
 یا بواسطه زیادتی شرف آن یک فضیلت در نفس خود بواسطه زیادتی یکی آن و بر هر تقدیر خیر
 فضیلت اینها نیست حقیقت فضل آن فضلی است که نزد خدا تعالی است و بعیر و حی سحسین
 اطلاع ندارد و تمامی را ایشان دارد و مستحق نمیشود بافتن حقیقت این فضل نزد و بعد از
 قطعی از روی متن و سند مگر کسانی را که زان حی و احوال رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده اند که ایضا
 حقیقت آن نزد ایشان مستحق نیست بلکه اخبار سمعیه باینکه که موکد شده است نزد باطن تفصیل
 باین ترتیب بواسطه افادت آن سمعیات صریحا با استنباط جنانچه خواهد آمد و در باب فضائل مسوکی
 و مؤید مول سابق است آنکه لازم نیست از اجماع بر حقیقت بخلاف اجماع بر فضیلت زیرا که اهل
 سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان بود بخلاف علی کرم الله بآنکه خلافت کرده اند و این که کدام
 یکی ازین هر دو افضل اند از یکدیگر و این مقام بر بعضی که خالی از فلسف است انداخته شده زعم این کرده
 که از اهل اصول هر کس گفته که فضیلت ابو بکر رضی الله عنه بظن است شد و بقطع مول آن که
 ولایت میکند که خلافت او انصاف بظن است شده و حال آنکه چنین است که زعم آن بعضی است با
 آنکه جماعت از اصولیین همچنانکه تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطعی است پس درین هنگام
 چگونه زعم آن بعضی حاصل شده باشد و لا و میتواند بود که بگوئی فضیلت ابو بکر برین دلیل قطعی
 ثابت شد حتی نزد بنابر مشعری بنابر بر معتقد شیعه و روافض نیز بر آنکه حضرت علی که نزد ایشان
 معصوم است و بر معصوم کذب جایز نیست دارد شده است آنکه ابو بکر افضل این است و بیسی
 گوید این حدیث از حضرت علی رضی الله عنه و را یام خلافت فقیه در مملکت خود بر کسی قرار

بر جای حق شایسته بود و میان جمعی کثیر از اتباع خود آن اسانید صحیحی را نمود گفت میگویند
 راویان حدیث از حضرت علی رضی الله عنه و دو کس است و تقدیر بعضی کرده گفت فقبح
 الله الراضیه ما اجملهم الله کلامه و از جا پیزی که تقویت و تأیید این حدیث میکند
 است که در بخاری از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده گفت خیر الناس بعد
 رسول الله ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر بهمین مردمان بعد از رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر
 است باز عمر را باز مردی دیگر انگاه سیرا و خفیه گفت بعد ازین دو کس بهمین نام نوس
 حضرت علی فرمود انما انا رجل من المسلمين جز این نیست که من مردی از مسلمانان ام
 و فیهی و غیره بخیر است را از چند طریق دیگر تفسیر کرده اند از حضرت امیر المومنین علیه السلام این
 لفظ و در بعضی از طرق باین لفظ است ^{اولا و ثانی} بلغة بنی جلال یفضلون علیهم
 فهو مفضل علیهم ماعلی المفضل الا و لو کنت ^{خلف} تقدمت فی ذلک لعاقبة کذلک
 اگر العاقبة قبل التقدم است باشد له من سیده که بعضی از مردم تفضیل میدهند مرا
 بر ابو بکر و عمر صلی الله علیه و آله و هر کس که تفضیل میدهند بر ایشان آن دروغ گوی است بر سبب
 از عقوبت آنچه برافته کنندگان و دروغ گویان است باز تشخیص خطاب فرموده گفت آگاه
 باشید هرگاه من مقرر میشدم خلیفه البته مقدم کرده میشدم درین یعنی در فضیلت و برتری مواخذه
 می نمودم الا آنکه من مکرره میدارم که حقوق کتم کسی را پیش از تقدم میداد و این امر یعنی از
 کس امری صادر میشد که خدا شایسته معین نهشته باشد و در رفقه مکرره میدارم که تعزیر میکند و الله
 اعلم براه بصحت سیده است از مالک جعفر صادق زید و خود علی الباقی آنکه علی صلی الله علیه
 بر ابی بن عمر باستانه و در وقتیکه او را و خصل حاضر ساختند و بروی کفن پوشید بودند گفت ما
 اقلنا العزاة ولا اظلت الحضرة احدا احب الی ان الله بصحیفة من هذا
 المسجی بر نهشت که جای بد زین و سایه نیندخت آسمان آنرا که دوست تر باشد من آنکه
 بر سم سجده استیلا بمنزل نامه و ازین شخص که در ثوب پوشیده است مترجم گوید مومنین حدیث
 که در بخاری مسلم مذکور است که ابی بلید که از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده گفت
 و در وقتیکه عمر رضی الله عنه بر سر بر نهاده بودند و مردم با و احاطه نموده و های تنای طلب
 مغضرت او میکردند قبل از آنکه او را بر در و درین اثناء شخص می دست بدوش من بردار و غنیمت
 من چون منتفت شدم دیدم که حضرت امیر المومنین علیه السلام کرم الله وجهه بیگوید رحمت خدا باد

بر تو ای عمر رضی الله عنه خلقنا احدا احدا الى الله بمثل عمله منك الحديث
 مستند و در روایت صحیح و وارسته که وقتیکه ثوبان پوشیده بود حضرت علی گفت صلوات الله علیه
 یعنی دعا کرد و بر روی الهی سینه سفیدان را وی بخیریت گفت که امام الحسن و الحسن بن علی
 گفتند که آیا چنین نیست که صلوات بر غیر اینها و منتهی منه است گفت منین شصت و سه بار
 سخن قائل و وارسته پس حق جلیان با بنی طریخی مختل است که حضرت علی را بعد از کرامت
 بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انما اهل بیت و از واجبه اللهم صل علی آل ابی و قری علی
 کرده باشد و روایت ابو بکر الاجری از ابو صفیه که گفت از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم
 که بر بالابنبر کوفه میگفتان خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر خیرکم ثم عمر و
 و روایت کرد حاکم ابو نعیم هر یکی از طرق منووعه و دارقطنی و غیر ایشان از ابو جحیفه
 رح که گفت بر حضرت امیر المؤمنین افضل شدم و رخا نه و با و گفتم یا خیر الناس بعد الرسول
 فقال صلا یا ابا جحیفه الا اخبرک بخیر الناس بعد الرسول ابو بکر و عمر و یحیی
 یا ابا جحیفه لا یجتمع حق و نقص ابی بکر حق و نقص ابی بکر حق و نقص ابی بکر حق و نقص ابی بکر حق
 بعد از رسول نگاه حضرت علی گفت با و قار با تسبیح ابو صفیه یا خیرکم ثم عمر و یحیی
 از رسول الله علیه السلام آن بهترین ابو بکر و عمر است رحمت با و بر تو ای جحیفه جمع نمیشود
 دوستی من با دشمنی ابو بکر و عمر در دل هیچ مومن و بدانکه اخبار سنجیده است شیعین از سائر امت
 شده و از حضرت علی بروایت اسیر وی محمد بن جحیفه فی الله عنهما ایضا از طرق بسیار
 بحیثی که هر کس که تبع او کند جرم نمیکند بلکه انیقول از حضرت علی صادر شده و در افضل و انبیا
 چون انکار نمیتوانند کرد و بواسطه ظهور صد و را انیقول از وی رحمه الله عنه بحیثی که منکر شود و در
 نادان یا مبهوتی حیران میگوشید که انیقول از حضرت علی رحمه الله علیه ناسبت شده و قبل ازین
 گفتم که گشت بعد از این اینها خواهد آمد که انیقول از ایشان محض کذب افترت و احسن قول
 و تمیقام قول خدا تعالی است لا اعتد الله علی الکاذبین و است کرد و از طرفی آنکه ابو جحیفه
 رح علی المرتضی افضل امت میباشد و شنید که مردم مخالفان و مبغضین ازین صحرا و در پیش
 او و بعد از آن حضرت علی دست او را گرفته سجاده خود برد و گفت چه چیز ترا محزون ساخته است
 ابو جحیفه رح گفت من بواسطه آنکه شیدا نگاه امیر المؤمنین حضرت علی فرمود الا اخبرک بخیر
 الامة خیرها ابو بکر ثم عمر و بعد از آن ابو جحیفه رح گفت یا خدا خود و عباد خود

ابو جحیفه رح گفت من بواسطه آنکه شیدا نگاه امیر المؤمنین حضرت علی فرمود الا اخبرک بخیر الامة خیرها ابو بکر ثم عمر و بعد از آن ابو جحیفه رح گفت یا خدا خود و عباد خود

بعد از آنکه ایشان را علی المرتضیٰ اینچنین شنید و بدو مکه اینجکایت پنهان ندارم با دامن که زنده
باشم و قول شیعیه و روافض و مانند ایشان که میگویند اینچنین از حضرت علی بن ابی طالب تسبیح تقیه
بوده است کذب با قهرست و چگونه تو هم این معنی کند کسیکه صاحب فی فهم عقلی بوده باشد
حال آنکه اینقول از امیر المؤمنین علیه السلام وجه در خلوت عداوت شده در ایام خلافت
او رضی الله عنه و بر عزم کوفه نیز بالای منبر گفت در وقتیکه از حریفان بصیر فخر شده بودند
بود و آنوقت در کمال انفا و حکم و قوت با من خلافت بود و بعد از آنکه از قوت ابو بکر و عمر و
و بعضی از ائمه اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله که ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند که صدوران
از روی تقیه چگونه میتوان کرد که عقاید اکثر اهل بیت و سادات اهل بیت اهل شدند بتقلید
ایشان حتی اهل جماعت از انجماعت سادات و شرفا میگویند که کلمات بن حیران و در دنیا
شریف نیست و بنا بر حد و راین افعال اقوال از ایشان حضرت بسیار با اینست نبوده سیده
و بر ایشان باو نشان است ایام باقر رضی الله عنه چه نیکو باطل ساخت این تقیه را و آن را
که از حال شیخین از و رضی الله عنهما سوال کردند فرمود اخی اتولا هما من ایشان را بجهت پاک
خود و اگر گفته ام آنگاه شخصی احضار مجلس گفت شیعیه و روافض زعم کردند که روح تولا شیخین
تسبیح تقیه صادر میشود و آنما یخاف من الاحیاء و لا یخاف من الاموات یعنی هشتم
بن عبد الملک کذا و کذا مردمان از زندگان میترسند و نه از مردگان خدا شیعا بهشام بن
عبد الملک چنین چنین کنیز وایت کرد اینچنین را و ارقطنی و غیره او پس نظر کن که چگونه این حجت
و افصح و مبین شد از ایام اعظم ایشان که در بزرگی و فضل و جلالت او جمیع متفق اند ملک و
رضی الله عنه معصوم است با عقدا و این جماعت و بقول احب التصدیق است و منع و کلا و لا تقهر
کر و بطلان این تقیه مستدل نموده از برای ایشان که ترسیدن از شیخین بعد از فوت ایشان و
ندار و زیرا که درین وقت ایشان را سطوتی و غلبه نیست و ثانیاً بدعای که بر بهشام کرد و مبین است
او قائم است بیشتر سم با آنکه جای آنست که بواسطه شوکت و قهر و غلبه بیشترند از اموات که
شوکت و شهادت و سطوتی ندارند چگونه کسی ترسد و تقیه کند و زانی که حال امام مجتهد باقر رضی الله
عنه چنین بوده باشد ظن تو چه خواهد بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هیچ مناسبتی نبود میان او و
باقر در قوت و شجاعت و کثرت مردم و اسباب و بجاه و بزرگی و عدم خوف از هیچ ملامت کننده و باین
بنوا از رسیدن و خبر صحیح مالک ایام حضرت الصادق از پدر خود و محمد باقر خود از علی بن ابی طالب علیه السلام

از و رضی الله عنه و ثانی شیخین رضی الله عنهما و آنکه ایشان بهترین این است اند

عبدالمؤمنین در آن زمان
صلوات الله علیه
و علی آله
و سلم

و از جمله غاصد مسیحی قبل از خلیفه که لازم می آید از نسبت حضرت علی تقییه آنکه علی رض بنا بر علم ایشان
 زینسان و متصور و عا بنز بوده باشد اعاده الله عنه و حال آنکه جنگی که در ایام خلافت خود کرد
 با اهل یمنی شجاع است که با نفس نفیس خود و سید شت یحیدین بر اکران ایشان نموده مشهور و مشرف
 است و هر کس که تصور صد و آن امور از حضرت علی رض کند جز دم خواهد نمود و بکذب آنچه این جاهل
 احمق با و کرم الله وجهه نسبت میدهد با آنکه اهل شوکت بود یعنی در غایت قوت بود و بنوامید
 اعظم قبائل قریش بودند از سر شوکت و کثرت یمن در ایام حاکمیت و هم در زمان اسلام ابو نعین
 بن حریب قبل از آنکه در اسلام در آید سرور و مشرکان بود و در جنگ احد و احزاب غیر با قوم
 با او کبر و عزم که بنویسیم و بنویسدی بوده باشند از ضعیف ترین قبائل قریش بودند پس در جواب ابو نعین
 از علی بطریق که گذشت با کمال شوکت و ریاست و تجلای شیخین با مخالفین و در وقت
 خلافت خود و بنواشیکند که در شام و کوفه و لای و اصف و قاطعه است بر آنکه کرم الله وجهه با حق تمام
 بود و در شجاعت و در مرتبه علی بود از کسی ترس نمیداشت که بتقیه محتاج باشد و اگر و نیستی از سرور
 صلی الله علیه و سلم با و کرم الله وجهه بودی آن و صمیمت را بجای خود رسانیدی اگر چه شمشیر
 کشنده بر سر او بودی کرم الله وجهه شک ری بین نمیکند مگر کسی که اعتقاد کند در حق حضرت
 چیزی نگوید و ازین چیز برمی نبرد است و ایضا از نسبت ازین تقیه مشهور بعلی رضی الله عنه و بر
 قول او کرم الله وجهه هرگز اعتماد نباشد زیرا که هر قول که از او صادر میشود احتمال آن دارد
 مخالفت کرده باشد بنا بر خوف تقیه و این قول از حجت الاسلام ابو حامد محمد غزالی مرویست و غیر
 غزالی دیگر گفته که قیام نرا زین لازم می آید از آنچه امثال ایشان گفته اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم از
 امامت نکر و دیگر از بر علی رضی الله عنه از آن منع کرد آنگاه بسبیل تقیه گفت که ابو بکر رض را بگویند که با کرم
 نماز کند و بنابرین هر چیزی که رسول صلی الله علیه و سلم از آن خبر داده شده است با و کرم الله وجهه
 احتمال در آن راه می یابد که بسبیل تقیه گفته باشد و درین هنگام اثبات عصمت رسول صلی الله علیه و سلم
 بیفایده نموده و بالکمال منزهه الاعتقاد و ایضا مشهور و شایع از علی کرم الله وجهه که پروا
 کسی نمیکرد چنانچه به حق و اینست کرده که شافعی گفته که مردم از علی نمیکرد بختند مگر از جهت
 آنکه علی رض را کسی ندارد و نمیکرد و از کسی اندیشه نمود و آنگاه شافعی رح گفتند این بود دنیا
 و اهل دنیا التفات نمیکردی و از آن باکی نمیداشت و عالم از هیچکس اندیشه ندارد و شجاع بود
 و شجاع از کسی اندیشه ندارد و و شریف از کسی نمی اندیشید پس اگر از علی وجهه و شیخین

کند بخدای که جوایز منشق ساخت از جهه و یانیدن و نفوس را آفرید سوگند که دوست
 نذار و ایشان را اگر مومنی فاضل و دشمنی نذار و خلاف نکند بگر منافق شقی از
 اطاعت خدا تیمم و از رسول صلی الله علیه و سلم خارج و غافلست دوستی ایشان موجب
 قربت و دشمنی ایشان موجب خروج از اطاعت باز و کرامت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و کبریا و کبریا با امت صلوة و ذکر معیت و استخلاف عمر کرده بعد از آن گفت
 الا و لا یبلغ عن احدی انی یغضها الا بجلالتی جلال القدر آگاه باشید که بمن
 نرسد که یکی از ایشان با دشمن وار و کراجرای حد بر روی من مثل حدی بر فقری جاری میازند
 روایت دیگر آنکه شخصی حضرت علی گفت که ای جماعت که از سجده عبد الله بن عباسست بر
 سبب شیخین و لیری نیکند مگر نه دعای ایشان است که تو موافق ایشان هستی و عبد الله بن
 عباس بن اول است بود که اظهار است کرد و آنگاه حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود و معاذ الله
 ان اقدر لهما ذلک لکن الله تعالی من اقدر لهما الا الحسن الجمیل و قوی ذلک انشاء
 الله تعالی بنه سجدا میگردد از آنکه در خاطر من نیست و بدی ایشان بوده باشد و لعنة خدا
 بر کسی باشد که در خاطر او غیر ایشان بوده باشد و خواهی دید آنرا اگر خدا تیمم نوازه آنگاه که نزد
 این پیامبر فرستاد و او را اخراج کرد و بجانب مدائن فرمود که و هیچ شهر نگذارید او را که ساکن
 شود و بعضی آنکه گفته اند که این پیغمبر و کلامها را سلام و بزرگ طائفه از روافض بود که حضرت
 امیر المومنین علی او را بیرون کرد و قتیقه او دعای الوهیت در حق او رخص کرده بود و یقیناً
 و ارفطنی روایت کرد از چند طریق سناده که علی لم تقضی سرمد که مردمی شیخین میکنند آنگاه
 او را حاضر ساختند و حضور او تقریرین عجیب ایشان کرد که شاید که اعتراف کند باین معنی
 و او را عقاب فرمایند و واقفانیم معنی گشته اعتراف کرد و گفت **والله بعثت محمداً**
بالحق ان لو سمعت منك الله یلعنک **والله نکیت عنک اودیت**
بالشهادة لا فعلن کذا بک خدای سوگند که محمد صلی الله علیه و سلم را فرستاد و حق بخدای
 اگر دیگر بار بشنوم آنچه بمن سیده است از تو یا ثابت شود بر تو بگو اما هر آینه بتو چنین
 چنین خواهیم کرد و چون منیغی ظاهر شد پس لائق مجال سادات و اهل بیت است که درین
 امر تالیع شلف و اکابر خود باشند و اعراض نمایند از اکاذیبیکر و روافض و غلاة شیعه
 و در خاطر ایشان درمی آورند و میگویند از غایت چهل و عناد و فریاد که حذر کنند از

حاکم
 در کتاب المستدرک
 جلد ۱
 صفحه ۱۲۹

علیک

بیشتر

آنچه با ایشان التماس میکنند مثل اعتقاد کفر و حق کسی که ابو بکر را از عالم افضل مبداء زیر کفر
 روافض و غلاة شیعه ازین جهت که قرار و عهد که صحابه تابعین و هر کس که بعد از ایشان از ائمه دین
 علمای شریعت خاص و عوام ائمه کافران و غیر ایشان که مومن نیست و این معنی بودی میشود
 آنکه خوانند و رعین از اصل متهم میشود و عمل نکند کتابهای اهل سنت آنچه از رسول الله علیه
 وارد شد و از اصحاب اجماع روایت کرده اند که راوی جمیع آثار و اخبار و احادیث و ائمه
 قرآن و در هر عصری از رسول الله علیه و آله و سلم تا قیامت صحابه و تابعین و علمای دین اند و امثال
 روافض را روایتی در این نبود که فروع شریعت را بدان بدانند و نهایت امر ایشان آنست که
 در حال بعثت اسانید بسبیل ندرت یک گفتنی یافته میشود و کلام در قبول نزول ائمه از وقت آنست
 مشهور نیست پس هر گاه که طعن در صحابه و تابعین و علمای دین کنند طعن در قرآن و حدیث کرده باشند
 و شریعت من اصله باطل گردد و امر انتقال باطل شود و منوعی که در زمان جاهلیت بود پس عامل را
 نمی رسد که استنقا و سوا و احظم از امت محمد صلی الله علیه و آله بکفر کند یا آنکه در ارجحیتها دین و قبول شریعت
 پیغامبر الله علیه و آله و سلم میکنند و پیغمبر و کفر نبوده باشد و مسلم و استیم که افضل است از او که در
 در نفس الامر لیکن کسانی که ابو بکر را افضل میدانند بدلائل متفرقه و ایشان محکم اند و بجهت بر تقدیر
 خطا کنند و راجحها و او را یک بر است پس چگونه این جماعت حکم میکنند مکفر قائلین بافضلیت
 ابو بکر و حال آنکه کفر نمی باشد مگر با نکار امری مجموع علیه که بودن آن از وین معلوم باشد بضرر
 مثل صوم و صلوة زانی که انکار از وی غنا و ابوده باشد و اینها که محتاج بنظر مستدلان باشد
 اینکار آن کفر نیست و اگر چه اجماع بر آن شده باشد بر خلافی که در آن واقع شده همان علمای
 و نظر کن بافتاد به معاشرات اهل سنت و جماعت که خدایتعالی را که ساخته است ما را از زرائع
 و جهالات و عناد و تعصب و عناد که تکفیر قائلین بافضلیت امیر المومنین علیه کرم الله وجهه میکنند
 اگر چه مخالفان غیر است که اجماع بر آن کردیم و در هر عصری از زمان امان رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم بر آن دهمی که در باب اول گذشت بلکه از جانب ایشان عذری که مانع از تکفیر است
 میگویم و از علمای است کسی که ابصار از تکفیر میکنند بوسطه فضیلت امیر المومنین علیه و آله بلکه بوسطه
 دیگر امور تشیع که بآن منضم شده است پس حذر کن و بر سبب از آنکه ملا و جهی اعتقاد کفر کسی که قلب
 ایشان مملوست از ایمان بجا بر تقلید جهال گمراه و اهل کن در آنچه از حضرت علی و اهل بیت ثابت
 شده بمقتضی شیخین اگر چه این جهال حمل بر تقییه باطل میکنند اما اقل عذر اهل سنت و جماعت

است و آنکه متابعت حضرت علی الهبیت کرده اند در باب تفضیل شیخین چرا که ایشان شرف قلب
 نکرده اند که اطلاق بر بنی مینبر علی که مدح و ستایش شیخین برادر با سبیل تقییه میگویند بلکه قرآن احوال
 و اعظم شجاعت و اقدام را مورد مدح و ثناء و در راه خدا می غرور جل از ما متنبه هر ملامت
 کننده دلیل قاطع است بر آنکه تقییه نکرده اند و اقل مرتبه است که صدر و اقوال از حضرت علی
 و الهبیت ادراش با این سنت و جماعت و آنکه مانع ستاز اعتقاد کفر و حتی ایشان سبیل
 هذا بختان عظیم فحاشا که سوال کردند از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو ذر از کسی که اعتقاد و
 افضلیت نسبت بخلفای اربعه رضی الله عنهم بترتیب خلافت و آنکه لیکن محبت یکی از ایشان
 را بیشتر دارد آنهم میشود و یا نه جواب محبت گاه بواسطه امر دینی است و گاه بواسطه امر دنیوی
 است اما محبت دینی لازم فضیلت است پس هر که افضل است محبت دینی با او بیشتر است و دیگر گاه
 که اعتقاد کنیم با فضیلت یکی از ایشان محبت بخیر او بیشتر و شسته باشیم از تفاضل است بلکه اگر از او
 محبت بخیر افضل بواسطه امر دنیوی بوده باشد مثل قرصه و احسان و مانند آن درین هنگام محبت
 نیست و متمنع نیز نیست پس کسیکه اعتراف کرد با آنکه افضل است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم
 ابو بکر است باز عمر از عثمان باز علی لیکن بحضرت علی محبت بیشتر دارد و از ابو بکر مثلا اگر محبت دینی
 است این معنی ندارد و زیرا که محبت دینی لازم افضلیت ابو بکر است چنانچه اقرار کردیم و این محقق
 ابو بکر هم را افضل نمیداند مگر زبان ما بدل علی را افضل میداند زیرا که محبت دینی خلافت بین این جابر
 نیست و اگر محبت مذکوره محبت دنیوی بوده باشد بواسطه آنکه از مرتبه امیر المومنین علی است یا
 بواسطه غیر این امور و دنیوی درین صورت اشناع نیست باینست فصل در ذکر آنچه و فضائل ابو بکر
 رم آنها وارد شده است از آیات و احادیث قوله تعالی و اللیل الذی انزلنا القرآن و انزلنا مع النجم و ما
 خلق الذکر و الانثی ان سعیدکم لشیء فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنه فسنیسره
 للیسر سوگند باینکه چون بپوشد عالم را بظلمت خویش و سوگند بر وز چون روشن شود و بزوال
 ظلمت شب سوگند باینکه بیا فرید الذکر و الانثی یعنی آدم و حوا را علیهما السلام یا ذکر و مؤمنش را و
 جمیع حیوانات جواب قسم اینست که ان سعیدکم لشیء بدستیکه جزای سعی شما و کردار ما بهتر از این گاه
 است یعنی مختلفا قناده است مناسب علی بعضی را از ثواب کرامت جمعی با اعتقاد ملامت پس
 بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند و مفسر باید فاما من اعطی و اتقی پس اما هر که بداد مال
 خود را در راه خدا بشک و برهیزد و از منکر و کبائر و صدق بالحسنه فسنیسره للیسر و تصدیق

لما فصل طایف اصل شیخین

ع
الاولی
والمؤمنین
والمؤمنات
والمسلمین
والمسلمات

والمؤمنین
والمؤمنات
والمسلمین
والمسلمات

والمؤمنین
والمؤمنات
والمسلمین
والمسلمات

که نیکوتر از که لا اله الا الله محمد رسول الله است پس و دانست که بسیاریم در دنیا و بر
 پس عمل صالح بطریق نیکوتر که رساند او را به بیشتر رحمت و آخرت و روایت کرد و این جامع از
 ابن مسعود که ابو بکر صدیق فرموده که بلال را از امتیه بن خلف ابی بن خلف خرید و بدو بیزوی و در تلبیه
 فقره و در راه خدا آیتها را از او کرد و هنگامه خدا آیتها را این آیت فرستاد و از آن ساخت و هر یکی گفتند
 که در صفت امتیه بن خلف ابو جهل فرو و آمده و در کشف لایسار آورده که فاما من اعطی و انقی
 و صدق بالحق و در راه صدیق که بیشتر و صدیقان است و اما من بخل و استغنی و کذب
 بالحق و در باره ابو جهل و امتیه آیت دوم و سیجینها الا تقی الله یوقی صاله یزکی و ما
 لا یزکی عنده من خیرة خیرة الا اتباعا و غیر ذلک الا کفلا و دور خواهد بود از آتش و نیز گاه
 یعنی ابو بکر که میداند مال خود را و میخورد و پاک و نیکنامی و نیست و فقیه ابو بکر فرمود بلال را از امتیه
 بن خلف بخیرید و آزاد کرد و بوسیله آنکه باسلام در آمده بود و امتیه او را عادت میکرد که از زمین برود
 و کافران گفتند که بلال حتی شست بر زمین ابو بکر را و او را خرید و آزاد کرد و حقیقتا از دنیا
 بر و سخن ایشان فرمود و ما که احسن عند من خیرة خیرة نبوی و سیجینها الا تقی الله یوقی صاله یزکی و ما
 که و نه شود و لیکن انکار کرد و بر سر طایفه ظاهر بر و در و گاه خود که بر و نیز گشتند و در کشف و گاه
 بنو ابی که و نه دار و نه شده و تها بن خدیجی گفت اجماع بر آن شده که این آیت نازل شده در شان
 ابو بکر صلی الله علیه و آله که انقی است از سایر است و انقی اگر کم است نزد خدا آیتها یعنی انقی است
 از باقی است و ممکن نیست که حل این آیت بر امیر المؤمنین علی کنیم چنانچه بعضی بر آن رفته اند زیرا که
 قول خدا آیتها و ما که احسن عند من خیرة خیرة پس هر او را صلی الله علیه و آله است عظیم لازم
 المسکات است خبر علی کرم الله وجهه هر گاه که حل این آیت بر امیر المؤمنین علی خوال که و مستحب است که حل
 بر ابو بکر صدیق صلی الله علیه و آله کنیم زیرا که اجماع شده است بر آنکه انقی که ازین دو کس لا غیر و در و
 که و این ابی حاتم و طبرانی که ابو بکر کم هفت کس از آنکه جمیع ایشانرا عذاب میکرد و در راه خدا
 تقالی بعد از آن آیت و سیجینها الا تقی الله یوقی صاله یزکی تا آخر سوره نازل شد
 آیت سیدم قولها تعالی که تنصرونه فقد نصره الله اذ اخبر جلدین کفر و انانی
 اثبتن اذهما فی النار اذ یقول الصالحون نحن ان الله معنا اگر نصرت یاری منید صید
 پیغمبر را که محمد است صلی الله علیه و آله و دانست که خدا آیتها او را یاری کند و
 مستقبل و فرو گذارد و از زبانی که قصه بگوید که در آن آنحضرت ساز که کفار که و خدا آیتها او را و شوق

بیرون رفتن و او در حالتیکه دویم و بود و نصرت و او وقتی که بیرون بود یعنی محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه در غار ثور و ثور کوچه است در جانبین از کعبه قدر
یک ساعت زمانی راه است و مرویت که رسول الله علیه و سلم شب شب غره ربیع
الاول از کعبه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت می بیرون رفته بآن غار ثور بود و شب
در آن غار بود و مترجم میگوید در تفسیر ضیاء وی چنین آورده که روز دیگر مشرکان تجمعی
حضرت بیرون رفتنی بدر غار آوردند و خدا تعالی غار را از نزد ایشان پنهان ساخت که او را
نزدیدند و بعضی میگویند که چون رسول الله علیه و سلم و ابو بکر رضی الله عنهما در غار رفتند خدا تعالی که
را فرستاد و تا در غار پناه کشیدند و کفار را از آن حالت متعرض غارتند و گفت ایضا
مرویت که وقتی که کفار در غار و رفیق بودند ابو بکر صدیق رضی الله عنه رسول الله علیه و سلم ترسید گفت
اگر کسی از کفار در زیر قدم خود نگاه کند ما را خواهد دید انگاه رسول الله علیه و سلم با انگشتان
بانشین الله تا التماس میست گمان تو بدو کس بگفت ای تعالی سبوم ایشان است چنانچه ازین
حال برسد بر بقوله اذ يقول بحبده سخن از الله معنا و تکیه رسول الله علیه و سلم
علیه و سلم بر این خود را که ابو بکر است گفت اندوه محور بر تنیکه خدا تعالی با است بنگاه و شش
از دشمنان و نصرت فانزل الله سکینه علیه پس خدا تعالی فرستاد امن خود را که سب
سکونت قلب است بر رسول الله علیه و سلم و انیقول ان الله است زیرا که صدیق اکبر مضطرب بود و حال
رسول الله علیه و سلم و گریه میکرد و لیدر بچند دلم تروها و قوت و او خدا تعالی پیغمبر
الله علیه و سلم بشکری که نزد ایشان از یعنی ملائکه فرستاد و تا در غار نگاهداشتنی او کنند یا در
ملائکه گفتند است در روز بدر و احزاب برین تقدیر یا بخله و ایدر بچند محطوف
بر حمله نصره الله است و اجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از صاحب در اینجا ابو بکر است و فی
عنه و بنابر این گفته اند که هر کس که منکر صحبت ابو بکر رضی الله عنه باشد او کافر است و مترجم گوید که این قول
در کشف همچنین عبارت آورده که گفته اند که هر کس که انکار کند صحبت ابو بکر را تحقیق کافر است
زیرا که انکار کلام الله کرده شده و مبرای صحابه را این حال نیست و هم در کشف آورده
که مرویت که چون جبرائیل علیه السلام آمد و رسول الله علیه و سلم را امر کرد که از کعبه بیرون
رسول الله علیه و سلم فرمود من بخیرم معی یا من که بیرون خواهد آمد جبرائیل گفت ابو بکر
یا ابو بیرون خواهد آمد و روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنهما که منمیر علیه و سلم در قول خدا تعالی

بر او است و تا در آنجا رسیدند و در غار ثور

و یارب صاحب

الانوار فی تفسیر القرآن و تفسیر الصحاح و لا یحزن الله

فانزل الله مسكينته عليه ابو بكر صدیق است چنانچه در بیان ترجمه آیت ساری باشد
 و تفسیر آیه راجع است بر رسول صلی الله علیه و سلم و منافات آن ندارد و زیرا که تفسیر هر یک
 راجع میشود و تفسیری که لایق است و مناسب است و بلاشک علم و بزرگی ابن عباس از آن محاکم
 است با آنکه اگر درین باب فحشی یافتند بودی حل این آیت کردی آنکه مخالفت ظاهر است
 مشنوی از حضرت شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق اکبر رضی الله عنه
 مشنوی خواجه اول که اولیای راوست و تافنی ایشان گفته اند راوست و چون سکینه شد
 حق منزل برود گشت مشکها می عالم حل بود آیت بیها هم واللہ جاء بالصدا
 و صدق به اولئك هم المتقون آنکه از سخن است و آنکه تصدیق آن کرده و از راست
 شمرد اینها اینانند که بر پیغمبر گارند و روایت کردند بزار و ابن مساکر که علی ابن ابیطالب
 رضی الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الله جاء بالحق محمد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و الله صدق به ابو بكر است رضی الله عنه بالفطوح و اروشد بهت شاید که قرأت علی
 کرم الله وجهه چنین بوده باشد و الله اعلم مترجم میگوید که اقوال مفسرین در تفسیر این آیت
 بسیار است بعضی گفته اند که مراد از آئینده جبرئیل علیه السلام اند و مراد از تصدیق همانا باند
 جبرئیل مومنان و بعضی گفته اند آئینده جبرئیل است و تصدیق کننده صحابه اند و در بیان
 مجاب بقتل کرده که مصدق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است لیکن آنچه امام رازی حمته الله علیه در تفسیر کبیر آورده
 مقوی و محکم روایت مصنف است از بزار و ابن مساکر چنانچه گفته اند و قول خدا ایتها و الله
 بالصدق صدق به از اول محمد رسول الله و از دوم ابو بكر است و انیقول مرسل است از
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از مفسرین قول تافنی آنکه مراد هر کسی است که ايقان به حق کرده
 است از انبیاء و هر کسی که اتباع انبیا و حجت قائمین انیقول و الله هم المتقون و بدانکه راستا
 امام نمیشد مگر به چهار رکن ارسال و مرسل و رسالت و مرسل الیه و غرض از ارسال آنست که مرسل
 قبول و تصدیق کند پس اول کسیکه تصدیق کرد و ارسال با و تمام شود و گفت در حقیقت وی
 شنیدم از بعضی غابن که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند که فرمود علی ابی
 فانك من ائمة النبوة و بدانکه مراد از صدق به هر کسیکه موصوف با این صفت باشد و بر هر
 ابوبکر و آن افضل از ابوبکر بر اول دخول او رضی الله عنه در آن ظاهر است زیرا که این او را
 الثامن است و تصدیق بر آن شده است که افضل است از ابوبکر است بر حضرت علی و حمل

لفظ بر ابو بکر اولی است رضی الله عنه و غای در وقت بعثت تغییر بود و معلوم است که اقدام و این غیر
 که در خانه بوده باشد بر تصدیق فایده یزیدی قوت و شوکت و اسلام نمیداد اما ابو بکر را چون
 کبیر الشیخ و کبیر المنصب بود و بنا برین اقدام او بر تصدیق موجب با دتی قوت و شوکت در اسلام
 شد پس حمل این لفظ بر ابو بکر نم کردن اولی است و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی است که موضوع
 باین صفت باشد ابو بکر نم و در آن داخل است استیجاب آیت ثم قوله تعا و لمن خاف مقام
 ربه جنتان هر کسی که ترسد از مقام حساب پروردگار خود او را دو بهشت یکی جنت
 عدن و یکی جنت نعیم یا آنکه جنت خائف الشیخ است و یکی جنت خائف جنتی را زیرا که
 خطاب بهر دو فرقه است یک آنکه بواسطه خوف الهی و دیگر بواسطه اجتناب از مناسباتی با هر یک شکار
 و جنت نیست یکی بواسطه عقید و دیگر بر عمل یا یکی برای ثواب و جزای و دیگر برای جرم عمل یا یکی
 برای ثواب جزای و دیگری بر تفصیل ابو بکر رض یا یکی جنت بر روحانی و دیگری جسمانی نقل
 القاضی فی تفسیره روایت کرد ابن ابی حاتم و ابن سنی و سب که این آیت در شان ابو بکر صدیق
 رض نماز شده آیت شد ثم قوله تعا و من خاف مقام ربه فی الاخره یعنی مشا ورت کن ای محمد
 یا اصحاب یا هر که صلاحیت مشا ورت داشته باشد و از حکم حق حکم جرم مسا ورت شده روایت
 کرد ابن عباس خاتم ائمه العده و مقوی اینست حدیثی که بعد ازین خواهد آمد که رسول الله
 علیه سلم فرمود که خدا اینک ما را مشورت کند با ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آیت
 ثم قوله تعا ان تبوالی الله فقد صنعت قلوبکم با و ان نظاهم علیه فان الله
 هو مولیه و جبریل و صالح المومنین رین آیت خطاب بعالی الله رضی الله عنهما و بیان آن جناب
 در تفسیر کشاف و غیر آن از تفاسیر مذکور است بقول اشهر آنکه رسول الله علیه سلم در روز
 نوبت نبوت عمر حفصه رضی الله عنهما با رقیبه طیبه خلوت فرمود و حفصه را مطلق شده اظهار کمال کرد
 رسول الله علیه سلم فرمود اگر راضی نیستی باینکه من را بر خود حرام گردانم گفت بلی ای ام المومنین
 رسول الله علیه سلم او را بر خود حرام ساخت و با حفصه گفت که این سخن کجاست نگویی و بقول
 آنکه عمل نیز بر خود حرام ساخت و بقول آنکه با حفصه گفت که بعد از من خلافت ابو بکر نم خواهد
 بود و اما افشای این سخن کن و حفصه قبول تیغ نم نمود لیکن از آنجا که طبیعت ناس است چون رسول
 الله علیه سلم میرون شد آن را از با عایشه صدیقہ در میان نهاد و مژده با و رسانید و خدا
 تبارک و تعالی محمد رسول الله را از تیغ خبر داد و بعد از آن بعالی الله خطاب فرمود و ان

حفظه
 از آن وقت
 بود که
 زیارت
 بر سر خود
 بر سر پیش
 از آن داد
 در مکان او
 و بزرگش
 او را به
 الحلیه
 جاری بود
 چون حفصه
 آمد در آن
 شد یافت
 سر زد
 بر وقت
 بنحیر او
 کی من اجل
 نذر او وقت
 احوال فی سب
 ثم وقت علیه
 فی کوی و علی
 فرشتی الی
 از آن وقت
 از آن وقت
 عطا الله
 مقام

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنْ تَوَكَّلْتُمْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُكُمْ
 خاتمه بر آید و آن ظاهر اعلیه فان الله هو مولیه و جبریل و اگر هم نیست شود بخیر
 رسول صلی الله علیه و سلم ختم نبیاید و غیرت او فسمی ستر پس سبب تکیه خداست یا و در و کار است
 و جبرائیل علیه السلام که رئیس کرب و بیان است و صالح المؤمنین و صالح المؤمنان یعنی صحابه
 و درینهم انتهی مرویست بروایت طبرانی از ابن عباس رضی عنهما که مراد از صالح المؤمنین
 صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و قاروق اعظم رضی الله تعالی عنه یا وجود
 آنکه پدران غاشیه و حقیقه و لیکن معاد است یا آنحضرت با بر معاونت فرزندان خود اختیار کردند مجاهد
 گفته که صالح المؤمنین علی مرتضی است آیت هشتم هو الله یصلی علیکم و ملائکته یخضعون
 من الظلمات الى النور و کان بالیومین رحیم او است خداست یا و در و میدید یعنی
 میکند بر شما و فرستگان او در و میدید یعنی طلب آمرزش گناهان شما میکنند این چیست است
 که بیرون آید و شما را از تاریکی کفر و معصیت بسوی ایمان و بطاعت مستقیم دارد و بر آن است
 خدا تعالی با یار آید و زنگان بهر آن که خود رحمت میکند و ملائکه را طلب آمرزش میفرماید و در و میدید
 کرد عبد بن حمید از مجاهد که آیت از الله و ملائکته یصلون علی النبی و آیتها الدین امنوا
 صلوا علیه و سلموا تسلیما تا از این ساخت خداست یا و تفسیری دیگر آنکه شریک است را و در آن نگاه
 هو الله یصلی علیکم الایه ازل شد آیت نهم قوله تعا و مینا الا انسان بوالدین
 حملته امه کرها و وضعته کرها و حملها و فضاله ثلاثون شهرا حتی اذ بلغ لشد
 و بلغ اربعین سنة قال رب اذعنی ان شکرتک التي انعمت علی و علی والدی و
 ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذنوبی انی تبت الیک و انی من المسلمین و لکنک
 الذین تقبل عنهم احسن ما عملوا و تتجاوز عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة و عد الصد
 الله کانوا یعدون فی مودیم آدمی بیدر وادر نیکی کردن بر و شت آدمی بیدر وادر و
 بر سر و حتی و بنها و سه و را یعنی پرورده است و را بمشقت و دشواری حملها و فضاله ثلاثون
 شهرا حتی اذ بلغ لشد و بلغ اربعین سنة و مدت حمل او زیاده از شیر باز کردن او سه است
 تا وقتی که برسد آدمی کمال قوت که شش سالگی است تا آنکه برسد بچهل سالگی قال رب اذعنی و گفت
 ای پروردگار من الهام ده مرا و توفیق بخش تا شکر گویم نعمت ترا که بر من انعام کرده که بر من خوش
 یعنی نعمت اسلام و نعمتی که بر پروردگار من داده که آن جانت است و قدرت نعمت من دیگر

فقد صحت قلوبها بن یقین که او ای ستمی از او از صواب که از انشاء است آنحضرت را دریدم

الهام ده که عمل کنیم عمل ستوده که خشنود باشی از آن جاری می رانج ساز صلاح را از هر یک من در
 فرزند این پیر ستیاده من باز گشتم بحضرت تو از آنچه رهنمای تو در آن نیست و بدستی من یکی از مخلدنا
 و فراموشواران تو ام اولئك الذين انما نكده با ما و در پیر نیکی کرده و شکر نعمت بجا آورده و تقبل
 عندهم احسن ما عملوا قبول کرده میشود و از ایشان نیکوترین آنچه کرده اند و بجا و زحمت بسیار هم
 فی اصحاب الجنة و در گذر آئینه شود و از گناهان ایشان در میان الله بهشت وعد الصدقات
 كما هو الوعد من وعده داد خدایتی و عده برست و تجا و از بدی آفوده که در دنیا وعده داده
 شده اند یعنی این آیت که فرمود و وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات لغيرهم روايت كرو
 عباس رضی که جمیع این آیت در شان ابوبکر رضی نازل شد و هر کس که تامل کرد و درین آیه می باید از عظم
 منقبت ابوبکر رضی دست برد و چیز کمی نمی یابد از برای کسی و دیگر فکر او از اصحاب یعنی الله عنهم ترجم
 گوید در تفسیر چنین آورده است که قوله تعا انعمت علی الدین مؤید این آیت در
 شان ابوبکر رضی نازل شده زیرا که از مهاجرو انصار هیچکس نبود که بدو وارد و بشرف سلام
 مشرف شوند غیر ابوبکر رضی و این دلیل است در غایت قوتی که در شان ابوبکر رضی السعته و الله
 اعلم آیت هم و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی ستر و متقابلین بیرون دیم
 و در دنیا و بیرون آوریم و در آخرت آنچه در سینه های ایشان باشد بگشاید و در دنیا با هم و شته باشند
 در آیند در بهشت حال گویی که بر او باشند بگوید که او را در مهر بانی و دوستداری بر او را نشسته بر
 تختهای از زر و نقره مکتل بجوهر و عالیتیکه رویها بر یکدیگر داشته باشند این آیت نازل شد و
 شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنانچه قبل ازین روایت از علی بن الحسین رضی الله عنه گذشت آیت
 یا ز و هم قوله تعا ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعتران یوتوا و اولی القربی و
 المیناحی و المساکین و المهاجرین سبیل الله و لیعفو و لیصفحوا الا متحجون ان
 یعفر الله لکم و الله عفود رحیم و نباید که سوگند بخورند خداوندان فضل و درین و خداوندان
 فراخی و توانایی و مال یعنی مردمان چنین باید که سوگند نخورند بر آنکه نفقه بدهند در ویشان و
 خویشاوندان و محتاجان را و هجرت کنندگان را در راه خدایتی و لیعفو و لیصفحوا و باید
 که در گذرند از جرائم و روی بگردانند از انتقام از ایشان الا متحجون ان یعفر الله لکم آیا دوست
 نمیدارید که بیاورم خدا تبتی شما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی بدی کرد بشما و الله عفود
 رحیم و خدا تبتی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام و هر بان است بر اهل جرائم و تمام شما

این روایت از ابوبکر
 در تفسیر این آیه است
 و در بیان منقبت
 ابوبکر رضی الله عنه
 و در بیان عفو و
 صفح او است
 و در بیان این که
 خداوندان فضل
 و درین و خداوندان
 فراخی و توانایی
 و مال یعنی مردمان
 چنین باید که سوگند
 نخورند بر آنکه نفقه
 بدهند در ویشان و
 خویشاوندان و
 محتاجان را و هجرت
 کنندگان را در راه
 خدایتی و لیعفو و
 لیصفحوا و باید
 که در گذرند از
 جرائم و روی
 بگردانند از انتقام
 از ایشان الا متحجون
 ان یعفر الله لکم
 آیا دوست نمیدارید
 که بیاورم خدا تبتی
 شما را بسبب عفو و
 احسان شما بر کسی
 بدی کرد بشما و الله
 عفود رحیم و خدا
 تبتی آمرزنده است
 با کمال قدرت بر
 انتقام و هر بان
 است بر اهل جرائم
 و تمام شما

نرمختن با جلاق می شود و بجاری غیر آن مردیست از عالیه صدیق رضی الله عنهما که این است
نازل شده در شان ابوبکر رضی الله عنه زمانی که سوگند خورد که انفاق از آن قوم که عايشه را زنی
عنها قذف گفتند بر سطح نهد و سطره آنکه بی عايشه بود و عايشه گفت با یاقی که در شان ابوبکر
ساخت و چون این آیت نازل شد ابوبکر گفت بی و الله بپروردگار باد و دستمیداریم که پیام
از نگاه بطریق اول انفاقی که بر سطح میگرد و جاری میسر ساخت و در یک و آیت بجاری از
عايشه رضی الله عنها نزد حضرت طویل که در قصه آنک را آورد و چنین است که گفت خدا بی
نازل گردانید ان الذین حاقوا بالاکفک تحصینکم ثموده آیت جمیع این آیت در حدیث
براه من ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر سطح بوسط خویشان و فقر انفاق میگرد و چون عايشه را قذف
صدیق سوگند خورد که هرگز بر سطح انفاق نکند انگاه حصبه آنکه فرمود و لا یاتل اولو الفضل
منکم و السعه نازل گردانید و عايشه صدیق آیت سالیقه را مذکور ساخت گفت که ابوبکر گفت
والله دستمیدارم که پیام زود دستمیدارم انگاه انفاقی که پس از آن بر سطح میگرد و با وجود
فرمود و گفت والله که هرگز از دوازده بار نخواهم گرفت علماء را نیز این پسند لال بر فعل ابوبکر کرده اند
چنانچه صاحب حفاف با معنی اشارت کرده اند و حکیم سنائی درین باب فرموده معشوقی
بود چندان که است و فضلش به که ابو الفضل خواند و الفضلش به صورت و سیرش بهم جان بود
گرچه در چشمم عام بهمان بود و روز و شب و سال در همه کار و نانی اشین او بهمانی انعام
تقدیم و البته شده از حدیث مشارا الیه آنکه هر کس که عايشه صدیق را بزنای مشوس سازد و کاست
و باین سبب تشریح کرده اند غیر ایشان نبی را آنکه ازین تکذیب نفس قرآنی لازم می آید و کتاب
فران کافورست اجماع و باین سبب که علمای جزم کرده بتکذیب بسیاری از غلاة ووافض که
ایشان این نسبت میکنند و کرده اند قاتلهم الله ان فی ذلکون آیت و وار و هم قوله
تکافوا فی فضل الله و ترجمه این آیت در آیت سیوم از آیاتی که مصنف بعد از ذکر کرده بیان کردیم
و روایت کرد این عساکر این عینه که گفت خدا بی عتاب فرمود جمیع مسلمانان را و از باب
رسول صلی الله علیه و سلم که ابوبکر صدیق رضی الله عنه تنها که او از معاویه بیرون رفت پس
الا مروه تا آخر بخواند و اما احادیث رسول صلی الله علیه و سلم و فضائل ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بسیار و مسطور است و در فضل ثالث از باب اول چهارده حدیث از آنها مذکور شد باین
که احادیث مذکور و ثالث بر خلافت شان و فضائل جمیعاً میگرد و از آنچه باین لغاد احادیث

فضیلت بر آن نموده گفتم حدیث یا نزهت و هم روایت کردند بخاری و مسلم از عمر بن العاص
 که او رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود عایشه را از همه کس دوست تر میدارم پس آنکه من
 گفتم از مردان دوست تر نزد یک تو کیست فرمود ابوبکر یعنی پدر عایشه که صدیق بود
 باز گفتم بعد از او کیست فرمود عمر ابن الخطاب و تعداد بعضی مردان فرمود و در روایتی دیگر
 آنکه عمر بن العاص من گفت از اهل تو سوال میکنم یا رسول الله که از اصحاب سوال میکنم حدیث
 شامه و هم روایت کردند بخاری و در صحیح خود از ابن عباس من که گفت در زمان رسول الله
 صلی الله علیه و آله هیچکس را از اصحاب از ابوبکر غنیتر ندیدم باز عمر بن عثمان رضی الله عنه هم دیگر تفضیل
 در میان باقی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نمیکردیم مگر بعد از قول صحابین حدیث است
 که بعضی از علمای گفته اند که مراد از این عمر ایشان است که در این حدیث مذکور مثل نسخ اصحاب
 که رسول الله صلی الله علیه و آله در امور یک حادثه میشد با ایشان مشورت میفرمود و دیگر میفرمود
 علی کرم الله وجهه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله شتاب بود و در سن آنکه مراد او عدم
 فضیلت علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه بشیرا که عدم فضیلت او نمیکند مگر جاهی و معاشی
 و الله اعلم و در روایتی که بخاری نیز اخراج کرده است که گفت شجر بن مکره میباید میان ما و
 زبان رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی میگفتم که کدام یک از اصحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر داشتیم
 باز عمر رضی الله عنه و در روایت دیگر که ابوداود و الاخراج کرده است که ما میگفتم در زمان
 که رسول الله صلی الله علیه و آله در حیات بود که افضل است بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر باز
 عمر رضی الله عنه و طبرانی نیز روایت کرده اند که این خبر رسول الله صلی الله علیه و آله رسید که این
 نفرمود و بخاری ایضا از محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت از پدر خود علی کرم الله وجهه که گفتم
 یک از مردان بهتر است بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ابوبکر گفتم بعد از او کیست گفت عمر
 رضی الله عنه و از ترس آنکه مباد عثمان بگوید گفتم یا علی کرم الله وجهه که بعد از او تو خواهی بود گفت شجر
 مگر مردی از مسلمانان ایضا روایت کرده ابن عباس که از ابن عمر رضی الله عنه که تفضیل داد ابوبکر و عثمان
 و علی را رضی الله عنه و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ابوبکر و عثمان روایت کرده اند
 ابوبکر را که گفت اگر و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار میبودیم میگفتم افضل این است
 بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر است باز عمر بن عثمان باز ساکت شدیم ایضا روایت
 کرده از جابر که عمر با ابوبکر گفت یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله انگاه ابوبکر گفت

مسئله اگر از این دو دستبرین مردان نزد تو کیست

الله اعلم

رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: اتانی جبرائیل علیه السلام فاحذ بیك فادرا
 باب الجنة التی یدخل منه امتی فقال ابو بکر: وحدثنی فی کنت معک حتی انظر الیه
 فقال انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من امتی جبرائیل اید ووست مر اگرقت ودری که
 امت من از آن در و در بهشت میر و ندین بنمید و انگاه ابو بکر گفت که میخواهم که در طاعت تو باشم
 تا آنکه میدیم آن در را بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بدستیکه تو امی ابو بکر اول کسی
 خواهی بود در بهشت از امت من **حدیث بیست و نهم** روایت کرد و طبرانی از سمره
 که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم ان ابکوا اول الرؤیا فان رؤیاه الصالحة خطه من النبوة
 بدستیکه ابو بکر تاویل و تعبیر خواب میکند و خواب صالح او نصیب است از آن نبوت رسول صلی الله
 علیه وسلم که با و میرسد بوسیله صدق و تخلیه او از سایر خطوط دنیا و اخر امن او از فسادش
 و اهل خود و رضی الله عنه **حدیث بیست و چهارم** روایت کرد و یلمانی سمره که پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم فرمود و احبنا ان رؤی ابی بکر ما عور شدیم با آنکه ابو بکر را و الی امر و دیگر آنکه
 بوسیله منبر رقی که امر تاویل و تعبیر روایا و در **حدیث بیست و پنجم** روایت کرد و زاهد و بخاری
 از ابن عباس رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انما یس فی الناس اخیدا من علی فی نفسه
 و ماله من ابی بکر ابن الحنفیة و لو کنت متخذا خلیلا لآ متخذا ابی بکر خلیلا و
 لکن خلة الاسلام افضل سدا و اعنی خوخة فی هذه المسجد غیر خوخة ابی بکر
 ترجمه بخیریت در باب اول ربیان احادیث و الی خلافت گذشت و تکرار مصنف جمیل که بوسیله
 تقدیر او را وی باشد و الله اعلم **حدیث بیست و ششم** روایت کرد و ترمذی از عائشه رضی الله
 عنها که با ابو بکر فرمود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم انت عتیق من النار تو آزادی از آتش و فرخ یعنی
 بوسیله کثرت اعمال صالحه خدا تعالی ترا آزاد ساخت از آتش و فرخ **حدیث بیست و هفتم** روایت
 از ابن عمر رضی الله عنه که ابو بکر را و فرمود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم انت صاحبی علی الجحیم و صاحبی فی النار
 تو صاحب جهنمیشی من خواهی بود بر حوض کوثر و صاحب من بود و غار نور و قتی که از کعبه
 آمده بود و در چنانچه گذشت در ترجمه ثانی بنین افیهانی الثمار **حدیث بیست و هشتم** روایت
 کرد و ابویعلی در مسند خود و ابن سعد و حاکم صحیح کرد آنرا از عائشه رضی الله عنها که بدستیکه من در خانه بودم
 و بر شری در میان من ایشان بود و درین اثنا که ابی بکر رضی الله عنه آمد انگاه رسول صلی الله
 علیه وسلم فرمود من سوا ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر یکسکه خوشحال سازد و را

در حدیث بیست و چهارم روایت کرد و یلمانی سمره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود و احبنا ان رؤی ابی بکر ما عور شدیم با آنکه ابو بکر را و الی امر و دیگر آنکه

آنکه نظر کند بسوی آرد از آتش و وزخ باید که نظر کند بسوی ابوبکر صدیق رحم و اسم ابوبکر که از جانب
 یدرت می رسد بود و آنکه عبدالمطلب بنا بر آن که رسول الله علیه و سلم او را عقیق خواند لقب
 بروی اطلاق کردند حدیث بیست و نهم روایت کرد و حاکم از ما نشد صدیق که بخاطر بیست و نهم
 و السلام فرمود ابوبکر را ابابکر است عقیق من النادر یا ابابکر تو آزاد کرده خدا هست از آتش
 و وزخ را وی گوید که از آن روز که رسول الله علیه و سلم انجیدیت فرمود ابوبکر را عقیق می نامند
 حدیث سی و نهم روایت کردند زرار و طبرانی بسند بی و حیدر بن عبد الرحمن بن الزبیر رضی
 الله عنه که گفت که اسم ابوبکر عبد الله بود و انگاه نبی الله علیه و سلم او را گفت انت عقیق الله
 من النادر و از آن وقت او را عقیق میگویند پیغمبر و میتود از حدیث است آنجا حدیث است نزد علمای
 که اسم ابوبکر عبد الله و لقبا و عقیق الله حدیث سی و نهم روایت کرد و حاکم بسند بخند که
 مشرکان که نزد ابوبکر می آمدند و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم کی بود که مرا
 نسب معراج پیغمبر المقدس برود و ابوبکر گفت که تحقیق هست میگوید و من تصدیق او میکنم یعنی
 در چیز که هیچ و تمام از آن خبر میدهم تصدیق میکنم آنجا او گفته است را وی گوید از بیست و نهم ابوبکر را
 صدیق میگویند و آنجا حدیث و در اینجا از طریق انس ابوبکر برده و ایهانی رضی الله عنهم از انس بن
 عساکر کرده و در او است از ایهانی طبرانی حدیث سی و نهم روایت کرد و سعد بن کفعمر روایت
 خود از ابوبکر موالی ابوبکر که گفت و گفت که رسول الله علیه و سلم از معراج بازگشت و بوضع
 ذی طوی رسید گفت یا جبرائیل این بصدیق بخوانند و حضرت جبرائیل گفت ابوبکر رحم و صدیق خوانند
 کرد که او صدیق اکبر است و طبرانی در او و سبط این حدیث را وصل کرد و از ابی و سبط نیز روایت کرد
 حاکم از ابن سیر که علی را کرم الله وجهه گفت ای امیر المومنین خبر ده مرا از ابوبکر رحم که علی گفت ذالک
 آخر اسماء الصدیقین علی السان محمد کانه خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و صدیق
 لدینا و فضیلت الدنیا نام و یس که خدا میگوید نام او صدیق کرده برسان محمد صلی الله علیه و سلم
 خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر خشنود شد از بکر دین
 یعنی او را فرمود که در صلوة است قوم کند پس احتیو و سیدم با آنکه از جهت دنیا می و دین خود
 یعنی با مخلص با و را نشی ندیم و اسناد انجیدیت چند است و صحبت سید از حاکم بن سعد که گفت
 شنیدم از امیر المومنین علی که سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر از آسمان نازل شد حدیث سی و نهم
 سی و نهم روایت کرد و حاکم از انس که میگوید بر سر الله علیه و سلم فرمود ما صاحب النبیین و المرسلین

حدیث بیست و نهم روایت کرد و حاکم از ما نشد صدیق که بخاطر بیست و نهم
 و السلام فرمود ابوبکر را ابابکر است عقیق من النادر یا ابابکر تو آزاد کرده خدا هست از آتش
 و وزخ را وی گوید که از آن روز که رسول الله علیه و سلم انجیدیت فرمود ابوبکر را عقیق می نامند
 حدیث سی و نهم روایت کردند زرار و طبرانی بسند بی و حیدر بن عبد الرحمن بن الزبیر رضی
 الله عنه که گفت که اسم ابوبکر عبد الله بود و انگاه نبی الله علیه و سلم او را گفت انت عقیق الله
 من النادر و از آن وقت او را عقیق میگویند پیغمبر و میتود از حدیث است آنجا حدیث است نزد علمای
 که اسم ابوبکر عبد الله و لقبا و عقیق الله حدیث سی و نهم روایت کرد و حاکم بسند بخند که
 مشرکان که نزد ابوبکر می آمدند و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم کی بود که مرا
 نسب معراج پیغمبر المقدس برود و ابوبکر گفت که تحقیق هست میگوید و من تصدیق او میکنم یعنی
 در چیز که هیچ و تمام از آن خبر میدهم تصدیق میکنم آنجا او گفته است را وی گوید از بیست و نهم ابوبکر را
 صدیق میگویند و آنجا حدیث و در اینجا از طریق انس ابوبکر برده و ایهانی رضی الله عنهم از انس بن
 عساکر کرده و در او است از ایهانی طبرانی حدیث سی و نهم روایت کرد و سعد بن کفعمر روایت
 خود از ابوبکر موالی ابوبکر که گفت و گفت که رسول الله علیه و سلم از معراج بازگشت و بوضع
 ذی طوی رسید گفت یا جبرائیل این بصدیق بخوانند و حضرت جبرائیل گفت ابوبکر رحم و صدیق خوانند
 کرد که او صدیق اکبر است و طبرانی در او و سبط این حدیث را وصل کرد و از ابی و سبط نیز روایت کرد
 حاکم از ابن سیر که علی را کرم الله وجهه گفت ای امیر المومنین خبر ده مرا از ابوبکر رحم که علی گفت ذالک
 آخر اسماء الصدیقین علی السان محمد کانه خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و صدیق
 لدینا و فضیلت الدنیا نام و یس که خدا میگوید نام او صدیق کرده برسان محمد صلی الله علیه و سلم
 خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر خشنود شد از بکر دین
 یعنی او را فرمود که در صلوة است قوم کند پس احتیو و سیدم با آنکه از جهت دنیا می و دین خود
 یعنی با مخلص با و را نشی ندیم و اسناد انجیدیت چند است و صحبت سید از حاکم بن سعد که گفت
 شنیدم از امیر المومنین علی که سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر از آسمان نازل شد حدیث سی و نهم
 سی و نهم روایت کرد و حاکم از انس که میگوید بر سر الله علیه و سلم فرمود ما صاحب النبیین و المرسلین

اجمعین صاحب افضل من ابی بکر میغایم بران و مرسلان سابقان
 جمیعاً را صاحب بود لیکن نیست هیچکدام افضل از ابو بکر حدیث سی و چهارم روایت
 کرد و ترمذی از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما لاحد عندنا بک
 وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا بیکاً یکافیه الله یوم
 القيامة وما نفعنی مال الحظ ما نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذ احداً خلیلاً
 لا متخذت اباً بکر خلیلاً الا وان صاحبکم خلیل الله میچکس از و من نعمتی و عطا
 نمودم که جزای آن دادیم و او را و اول شادی حاصل شد مگر ابو بکر را که او را نزد ما عطا می
 ست که خدا آیتگار کند تعالی جزای مکافات و زقیامت با و عطا می خواهد فرمود و منفعت
 از مال هیچکس هرگز ندیدم اینقدر منفعت که از مال ابو بکر من بسید و اگر خلیل یعنی دوستی فرمایم
 که مرا احتیاج با و بوده باشد غیر پروردگار خود هر آینه ابو بکر را دوستی فرمایم که دوستی
 صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم خلیل خداست عز و جل حدیث سی و پنجم روایت کرد
 شیخان و احمد و ترمذی و نسائی از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من انفق
 ذویین فی سبیل الله نودی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر من کان
 من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة و من کان من اهل الصیام دعی من باب
 الریان و من کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و من کان من اهل
 الصدقة دعی من باب الصدقة فقال ابو بکر هان دعی احد
 من تلك الابواب كلها قال نعم و ارجوان تكون منهم هر کس که خرج کند و زوجه از
 مال خود از هر چیز یکد بوده باشد در راه خدا آیتگار خوانده شود و از برای بهشت که ای نذر
 خدای ازین و در آیی که این در بهشت پس هر که اهل صلوة است از باب الصلوة خوانده
 خواهد شد و هر که اهل صوم است از باب صوم خوانده خواهد شد و هر که اهل جهاد است از باب جهاد
 خوانده خواهد شد و ریان اسم باب است و بقول دیگر مشتق است از بروی بمعنی سیر اینقال
 رجل ریان و اهرقه دیکه یعنی روزه داران بواسطه آنکه نفس خود را در دنیا گشتنگی
 و ریافت فرموده اند ایشانرا ازین در بهشت میخوانند تا قبل از نکلن ایشان در بهشت از
 تشنگی این گردند که فی نهایت الجزیه ناقلاً عن الخبری و هر کس که اهل صدقه است او را از باب
 صدقه میخوانند آنکه ابو بکر رضی الله عنه ۷۱ کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود رسول الله

۴۴
 حدیث سی و چهارم

حدیث سی و پنجم
 حدیث سی و ششم

الله عليه وسلم فرمود و نعم و ادعوا ان تكون انتم باني نوح كسائي مستند و اميد من جنس
 است كه توا را نشان خواهي بود حديث سفي و ششم روايت است از ائمه صدقيه كه رسول
 صلى الله عليه وسلم فرمود و لا ينسب لفرعهم البو بكر ان يكون منهم غيره سزا و انيست مر
 قومي كه ابو بكر در ميان ايشان باشد و ديگر نيز او امامت ايشان و انجيدت را نسبتى ظاهر و
 لعلق نام چهارده حديث مناقب را بر خلافت مستبعينى ذكر انجيدت در باب اثبات
 خلافت اولى و انسب بود حديث سفي و سفي و روايت كروند بخارى و مسلم و احمد و غير
 از ابو بكر كه رسول الله صلى الله عليه وسلم را و را گفت در غار بعثت زاننى كه رسول صلى الله عليه وسلم
 از كه بيرون آمده و در غار نشو و را زد و مشركان سجوالى غار و را زد و شخص ايشان به بكر دند
 ابو بكر دند گفت يا رسول الله اگر كفار بزرگوارم خود و نگاه كنند ما را خواهند و در نگاه رسول الله
 گفت يا ابا بكر ما ظنك باثنين الله ثالثهما اى ابو بكر چيست گمان تو كه بديت با كسى
 كه سوم ايشان است خدايتمالى است بعنى بهر خوف انديشه را بخاطر خود را و رده كه حقيقى
 ما يا راست و معاونت ما خواهد كرد و حديث سفي و ششم روايت كروند عبدان مروزي و
 ابن قانع از بزرگان كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود يا ايها الناس احفظوني في ابي بكر
 فانه لم يبق في قسدا صحبتي اى مردمان محافظت كنيد مرا و رباب ابو بكر چيست كه او
 بدى كرده است بن از ر و زيكه صاحب بن ميكند حديث سفي و ششم روايت كروند ابن
 عساكر و عبد الرحمن بن عوف دند كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود اذا كانا كانا في منا
 لا يرض احد من هذه الامة كتابه ... قبل اليه بكر راني كه روز
 قيامت خواهد رسيد و راز و راز و راز و راز ميكند و ميكويد كه سبيكس از بن امت بعنى امت محمد رسول
 الله صلى الله عليه وسلم نامه اعمال خود را بلند ساز و پيش از ابو بكر رفته الصدغه مترجم از حديث ابو بكر
 دلالت بر كمال فضل و امتياز ابو بكر از ساير اصحاب ميكند و رايشارت بتقدم خلافت او رفته
 الصدغه ميرسب كما لا يخفى على من له مسكة حديث چهل روايت كروند طبراني از ابو امامه
 رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ان الله تعالى اخذ في خلب كالا كما اخذ ابراهيم خليله
 و ابراهيم ابو بكر مرضى الله تعالى عنه يدري خدايها مرا اخذت بعنى بدو
 ظاهري و باطني و بعد از اصيلاج بغير خود را گرفت همچنانكه ابراهيم عليه السلام را اخذت و دوى
 را گرفت و بدستيك ابو بكر خليل مست اگر كوى انجيدت معارضه ميكند سجد بنى سابى كه كوكت است

خلیلا لا تختص ابابکر خلیلا زیرا که آنحضرت نفی خلث ابوبکر میکنند و این حدیث ثابت خلث
 میکنند پس این حدیث منافض معارض من یکدیگر باشند گوئیم ممکن است که حدیث سابق را حمل کنیم
 بر یکحال خلث و این حدیث را حمل میکنیم بر اثبات نوعی از خلث یعنی ابوبکر را بمجال خلث فرو
 گرفته ایم زیرا که آن مخصوص بخدا ایتعالی است و اما نوعی از خلث مراد از اثبات حدیث
 چهل و دوم روایت کردند حارث و طبرانی و ابن شایب و ابن معاذ و رضی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود ان الله تعالى یکره فوق سماءه ان یخطأ ابوبکر فی الدن و یبغضه شیئا
 بکر و ه سیدار و در آسمان آنکه ابوبکر را رضی الله عنه در افعال او خطا کند و روی نویسد و در روایت
 دیگر که رجال سناد آن همه ثقات اند چنین دار و شده که ان الله یکره ان یخطأ ابوبکر
 حدیث چهل و دوم روایت کرد و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه فرمود صلی الله علیه و سلم
 ما احد عظم دینا من ابی بکر و انس ابی بنفسه و ماله و انکحنی ابنته سیمین
 من بزرگترین است از روی پدر از ابی بکر که شریک ساخت در نفس خود و مال خود و دختر خود
 یعنی عایشه رضی الله عنها و در نکاح من در آورد و هیچ یک از اصحاب این توفیق دست داد
 که او بوسند و او حدیث چهل و سوم روایت کرد و طبرانی از معاذ رضی الله عنه که رسول صلی
 الله علیه و سلم فرمود انی فی ضیعتی کفتر و استی فی کفتر فعدنا ثم وضع ابوبکر فی کفتر و امتی فی
 کفتر فعدنا ثم وضع عثمان فی کفتر فعدنا ثم وضع عقیق فی کفتر فعدنا ثم وضع ابوبکر فی کفتر فعدنا
 ثم رفع المیزان و رواقیه دیدم که مراد یک پله ترازو نهادند و امت مراد یک پله دیگر پس در وزن ابوبکر
 آمد م با امت باز ابوبکر را و پله نهادند و امت مراد یک پله دیگر هر دو برابر آمدند باز عمر رضی الله عنه را در یک
 جانب ترازو نهادند و امت مراد یک پله دیگر نهادند هر دو برابر آمدند و بعد از آن عثمان را در یک پله
 از آن ترازو نهادند و امت مراد یک پله دیگر هر دو مقابل آمدند نگاه میزدان را بر خشتند حدیث
 چهل و چهارم روایت کرد مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بیهقی که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود ارحم امتی با امتی ابوبکر رحیم ترین امت من است من ابوبکر و تحفه این حدیث
 بعد از این خواهد آمد ان الشاهرا لستی حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ابوداؤد و ابن
 ماجه و ضیاء از سعد بن زید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و کعشتی فی الجنة ابوبکر فی الجنة
 تمه این حدیث نیز خواهد آمد حدیث چهل و ششم روایت کرد احمد و ضیاء از سعد بن زید و ترمذی
 از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ابوبکر فی الجنة و ضیاء

حلول است که بعد ازین در کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهل و نهم روایت کرده
 ترجمی از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و رحمکم الله یا ابوبکر
 اینست و حملتی الی الدار الحجرة واعتق بلاک و ما انفعه الی احد الا اسم ما یفعل الله به رحمت کند
 خدا ای ابوبکر را که در خود را در نکاح من و را آورد و سوار کرد و مرا بر راحله از مکه تا مدینه کرد
 و حیرت نازد و کرد و دفع نزد یمن از مال هیچکس الا از مال ابوبکر یعنی نفع آن مال از همه با هم
 نسبت بیشتر بود چنانچه بعد ازین خواهد آمد که زمانی که ابوبکر رضی الله عنه با سلام و راتد صاحب چهل نفر
 بود و جمیع آنها را در راه خدا و رسول او صرف کرد و هیچ چیز جهت خود و فرزندانش خود نگذشت
 اگر گویی در حدیث بخاری چنین مبین گشته که رسول الله صلی الله علیه و آله را حله از ابوبکر فرمود گفت
 مگر یقینیت و در حدیث از قول که حملتی الی دار الهجرة چنین معلوم میشود که راحله رسول الله صلی الله علیه
 و آله بخشید باشد و این تناقض است گویم که جمیع من الحدرین با منظر کن میکنم که در اول حال ابوبکر
 و رسول الله صلی الله علیه و آله از یقینیت راحله و برین تقدیر رفع تناقض میشود و تهم حدیث بخاری
 خواهد آمد حدیث چهل و نهم روایت کرد بخاری از ابوالدرداء رضی الله عنه که نزد رسول الله
 صلی الله علیه و آله نشستند و دیدم در میان این اتناهی ابوبکر آمد رضی الله عنه و سلام کرد و گفت که میان من و عمر
 گفتگوی شد و درین امر او سرعت نمودم از مرا خدمت حاصل شد انگاه از من خواستم که از من عفو کند و ازین
 معنی یا ابوبکر یا عمر بن الخطاب که آمد انگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و یغفر الله لک یا ابوبکر
 یغفر الله لک یا ابوبکر یغفر الله لک یا ابوبکر را وی گوید باز عمر نیز از عفو نکردن پشیمان
 بمنزل ابوبکر آمد و او را و رخانه خویش یافت اینجا بخیرست رسول الله صلی الله علیه و آله و دید که روی مبارک
 حضرت سیالت نیاه تغییر شد مرتبه که ابوبکر رفت گفت نزد من که مبارک که عمر اعراض فرماید انگاه آمد
 بدو و نوشت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ان الله بعثنی الیک فقلتم کذب و قال ابوبکر
 صدقت و اسأنی بنفسی فوالله فقلتم کذب و قال ابوبکر صدقت و اسأنی بنفسی فوالله فقلتم کذب و قال ابوبکر صدقت
 برسانت و در آنوقت که جمیع شما تکذیب میکردید و ابوبکر تصدیق من میکرد و نفس و مال خود را و راه من
 نمود و مرا در آن شهر یکساحت آیا صاحبست یا مرا بمن نخواهید گذشت و رعایت جانب من نخواهد
 کرد و راوی گوید بعد از وقوع این قصیه ابوبکر از هیچکس اندامی آزار نیافت عیدی از حدیث ابن عمر
 مانند این حدیث را روایت کرد و در آن حدیث است آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و لا توفدونی
 فی صاحبی فان الله یبعثه بالحق و دین الحق فقلتم کذب و قال ابوبکر صدقت و لولا

ان الله سماه صاحب الامانة خيلا ولكن اخوة الاسلام امر بنجائيد و رباب اصحاب
 مصاحبت و يار من بدست که خدا شما را فرستاد که بدست خلق کبر و بملت حق خوانم و را وقت
 شما که از بين من کرويد و ابو بکر تصديق من کرو که حبيب خانه و تقالي و را صاحب من فرمود و هر تيره
 او را خليل خود ساختم وليکن ميان او و ابو بکر را و ربي اسلام است حديث چهل و نهم رويت
 کرد ابن عساکر از مقداد که گفت ميان ابو بکر و عقیل بن ابیطالب نزاع و خصومتی شد و ابو بکر
 مروی بآب بود و آب بکثير العلم بود و با غناب ضرورت لیکن بلا حظه قرابتی عقیل را با رسول
 صلی الله علیه و سلم نمود و از و اعراض کرده شکوه او نزد رسول برخاست و در ميان مردم فرمود
 اَلَا تَدْعُونَنِي لِصَاحِبِهِ مَا شَاءَ لَكُمْ فَقَالَ اللَّهُ مَا مِنْكُمْ رَجُلٌ اَعْلَى بَابِ بَيْتِهِ ظَلَمْتَ اِلَّا سَبَّابُ
 اَبِي بَكْرٍ فَاَنْ عَلِيٌّ اَبَا لِنُحُودٍ وَلَقَدْ قَلَّمْتُ كَتَبْتُ وَقَالَ اَبُو بَكْرٍ صَدَقْتَ وَ اَصْبَحْتُ اَلْاَمْوَالَ
 وَ جَاءَ لِي بِمَالِهِ وَ خَلَا مَعَهُ فِي ... اِسَافِي ... وَ اتَّبَعَنِي يَا مُنْكَزَارِيْدَ اَرْبَعٍ مِنْ مَصَابِي
 و يار مرا از وجهه ميزبانيه و او چه کار و رايد بخدا می گویند که هیچ مردی از شما نیست مگر آنکه روزی
 او ظلمتی است غیر ابو بکر که بر او نور است شما را و در غلوی گفتید و ابو بکر مرا رست گوشت شما را
 خود را بگذاشت و ابو بکر مال خود و بخت نمود و مرا شتران نصرت و یاری من کرد و ابو بکر تمام من نمود
 و مرا شتران ساخت و در نفس مال خود و متابعت من نمود و حديث پنجاه و نهم روایت کرد بخاک
 از ابن عمر رضی که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من جَزَّ ثَوْبُهُ خَيْلًا لَمْ يَنْظُرْ اِلَّا اِلَى الْمَدِينَةِ
 الْقِيَامَةِ هَرَّ كَسْ كَ جَانَهُ خَوْرًا و از میبند و بدست آنرا بالا می کشید باشد از روی عجب که خبر خدا بشنا
 در روز قیامت بسوی او نظر کند انگاه ابو بکر گفت کی طرف حایمه من دراز میشود و من آنرا فحظه
 میکنم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اَنْكَ لَسْتَ ذَاكَ تَقْضِي خَيْلًا بَدْرَسْنِيْكَ لَوْ كَانَتْ اَشْتِي جَانَهُ
 خَوْرًا از روی عجب که نمیکنی حديث پنجاه و نهم روایت کرد مسلم از ابو هريره رضی که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود و کیست از شما که تابع جنازه شده باشد و درین روز ابو بکر گفت من شده ام باز
 گفت کیست از شما که عبادت در روضه کرده باشد درین روز ابو بکر گفت که من کرده ام انگاه رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود و ما اجتماع فی امره اَلَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ فِي رِوَايَةٍ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ وَ جِبَتْ
 لَهَا الْجَنَّةُ اِنْ حُضِلَ بَزْكَوْرُهُ وَ بَرَّحَ بَحْسِنْ مَجْتَمِعٌ مَشِيُوْهُ مَكَرًا اَنْكَ وَ رَهْبَتْ و اخل شود و در روضه از انرا
 مگر آنکه واجب شد برای او که بدست حديث پنجاه و نهم روایت کرد در از از عبد الرحمن بن ابی
 بکر رضی که گفت رسول صلی الله علیه و سلم صلوة صبح گذارده روای مبارک خود و جانب اصحاب کرد

صحیح الحدیث در کتب خود رسول

صحیح الحدیث در کتب خود رسول
 صحیح الحدیث در کتب خود رسول
 صحیح الحدیث در کتب خود رسول

صلی الله علیه وسلم وورسول صلی الله علیه وسلم بسبب غضب ابوبکر من غضب کند خدا را
 بواسطه غضب ایشان بر من غضب فرماید و با کشتنم آنکه ابوبکر از آن موضع رفت من تابع او
 شدم تا آنکه نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد حکایت چنانکه گذشت بود و بعد من سالت بنه رشا
 رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای برهیه چیست ترا با صدیق گفتیم ای رسول جنین و چنین بود ابوبکر
 صدیق من کلمه نسبت بمن گفت من از آن گروه داشتم باز ایشان شده گفت آن سخن را در آن وقت
 کرده باشی من ازین معنی ابا کردم انگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و اجل آنکه تو گفتی علی و لیکن
 قل غفر الله لك یا ابا بکر این سخن را با و کن و لیکن بگو خدا تیمارا با ما میزد و حدیث پنجاه
 و چهارم روایت کرد و ترمذی و گفت اسناد آن حسن است از ابن عمر رضی الله عنه رسول صلی
 الله علیه وسلم ابوبکر رضی الله عنه را گفت صاحبی علی الحوین و صاحبی فی الغار و مونس فی الغار حدیث
 پنجاه و ششم روایت کرد و بیهقی از خدیجه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان فی الجنة
 طیرا کما مثالی الجنائی پرستیکه در بهشت مرغان هستند مثال شتران گردن بلند آنکه ابوبکر
 یا رسول الله گفت انعم منهن یا کلها و انت هم یا کلها منعم تر از آن مرغان کسی است که
 این مرغان را بخورد و تو از آن کسافی که خورش ایشان از مرغان است و این حدیث از روایت نیز از
 حدیث پنجاه و هشتم روایت از ابوبکر رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 عرج الی السماء فاحدث کسما و الا وحدت فیما یخبر رسول الله و ابوبکر صدیق
 خلقی زانی که معراج من آسمان شد پس گذشتم نگر آنچه یافته ام اسم خود را که نوشته شده است رسول
 الله و ابوبکر صدیق عقب من و این حدیث ایضاً روایت از ابن عباس رضی الله عنهما و ابن عمر و انس و ابوعبیده
 ابوداود و دارودنه و سنن و جمیع این طریق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجه سند حسن میرسد
 حدیث پنجاه و نهم روایت کرد و ابن ابی حاتم و ابوالنعیم از سعید ابن حمیر که گفت نزد رسول
 الله صلی الله علیه وسلم یأتیها النفس الطمئنة خوانند از آنگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله هذا
 انت یحسنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اما ان الملك سیقولها لك عند الموت
 بدستیکه لك الموت این کلمه را بخواند گفت در وقت وفات حدیث پنجاه و دهم روایت کرد
 ابن حاتم از عامر بن عبداللہ بن عبد الزبیر که چون میت و لواش را کتبنا علیهم ان اقلوا انفسکم
 نازل شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله اگر ما موری را بآنکه نفس خود را بقتل رسانم هر آینه
 خواهیم کرد رسول الله فرمود صدقت راست گفتی خواهی کرد حدیث پنجاه و یازم روایت

حدیث پنجاه و ششم

حدیث پنجاه و ششم

و
سبا
شماره
کردن
سنت
۱۲

کرد لبرانی در کبیر و این تا بهین رسنا از ابن عباس رضی الله عنهما موصولاً و ابو القاسم البغوی
گفت خبر او را و مراد عبد الجبار بن الورد از ابن ابی کثیر متابع و کتب عبد الجبار بن الورد روایت کرد
ابن عساکر و نیز عبد الجبار رقیه است و شیخ او ابن ابی کثیر امام است لیکن این حدیث از نظر ابن عساکر
روایت کرده گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر مردی بجان سپاس حبس و سپاس
که تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله می بود پس ابوبکر سپاس کرد و از ما نقد نمود و فرمود
لو کنت متخذاً خلیلاً حتی الی الله لا تحدث ابداً بک حلیلاً الا کنت صلیحی حدیث من
روایت کرد و ابن ابی دینار در مکارم الاخلاق از ابن عساکر از طریق رقیه صدقه ابن میمون القزنی از
سلیمان بن سار که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که خصال خیر سعید و شست خصلت
سپاس هرگاه که خصلت ها و دعا عزوجل را روزه خیریت شده که در کتب خصلت این خصلت عطا فراید
که آن سبب داخل است شود و نگاه گفت اگر رسول الله صلی الله علیه و آله از این خصلت در من بوده باشد
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و نعم جميعاً ارجع خصال در تو موجود است این سبب از نظر
دیگر روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و خصال الخیر ثلاث مائه و ستون خصلت ها
و شست خصلت نگاه ابوبکر گفت یا رسول الله از این خصلت خیر سبب رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه السلام فرمود و کلامک حمیداً لک یا ابوبکر جميعاً این خصلت در تو هست چه سوار می زاری ابوبکر
حدیث شصت و یکم روایت کرد و ابن عساکر از طریق مجمع انصار می آید و گفت که گفت
اصحاب خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله در می نشستند و آن مجلس طبع سوار میشد یعنی مثل
دست بر خنجر که در دست میکنند و با وجود این حال وقتی ابوبکر می آمد سجای خود می بست
شصت و یکم روایت کرد و ابن عساکر از انس که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که جبلی که
و سنکوه واجب است و دست و تن ابوبکر و شکر او و دست بر جمع است و مثل این حدیث از
سهل بن سعد روایت کرده است حدیث شصت و یکم روایت کرد و ابن عساکر از عائشه
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و الناس کلهم یحاسبون الا ابوبکر یحسب مردمان با حساب خواهند
کرد و روز قیامت ابوبکر را که بی حساب نیست خواهد رفت حدیث شصت و چهارم
روایت کرد و احمد از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و ما نفعه مال ابوبکر
بیمال با منفعت رسانید هرگز مثل مال ابوبکر را نگاه ابوبکر را گریه و سبب داده گفت یا من خیر
و مال من نیست گرازی را رسول الله صلی الله علیه و آله از خدمت عائشه رزم فرمود و این حدیث را روایت

انگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ چیز با ابوبکر سبقت نخواهم کرد و حدیث شما حدیث و ما ستم
 روایت کردان عساکر که ابوبکر را گفتند و در میان جمعی از اصحاب که در زمان جاهلیت هرگز نفری را
 بودی ابوبکر گفتا عوف بالله سخدا ای پناه میگیریم از خورون شراب باز پرسیدند که چرا منی خور و
 گفت که بهداشتنی عرض خود میگردد و حفظ مروت خود نمودم زیرا که هر کس که شراب بخورد نفسنج
 عرض کرد مروت خود را میکند انگاه این خبر بر رسول صلی الله علیه و سلم رسید فرمود صدق ابوبکر و
 فرمود که ابوبکر در هرگز شمع نکشت نه در زمان جاهلیت و نه در اسلام و ابوبکر و عثمان نیز هر دو در
 زمان جاهلیت ترک شراب خوردن کرده بودند و ابونعیم بسند حیدر روایت کرد از عائشه که گفت
 ابوبکر شراب خمر بر خود حرام کرده در زمان جاهلیت حدیث شما حدیث و ما ستم روایت کردند
 عائشه و ابونعیم و ابن عساکر از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و ما کلیت الاسلام احد
 ابی عاب و ارجی الکلام الا ابن ابی حنانه فانی کلمه شیئا الا قبله استقام علیه و فی
 دوایت که ابن اسحاق ما دعوت احدا الى الاسلام الا کانت له کبریا و نظر الا ایا
 ما حاتم او ما زود لیه سخن نگفتم و ابابکر من کردن اسلام با هیچکس که سزاوارتر و برتر من در کلام
 مراجعت و معاشرت بمن کرد و مگر این بسجده که هیچ چیز نگفتم با و درین باب الا آنکه قبول نمود
 بر آن ثابت و تقیم ماند و در روایت ابن اسحاق چنین است که فرمود و هیچکس را با اسلام نخواهم داد مگر
 تدر و توقف و ترد و افکار منبذ و مگر ابوبکر که او درنگ نکرد و قسما اسلام با و عرض کرد و من هیچ ترد
 و تفکر نمودی الحال اسلام در آمد هیچی گفت بعد و در این امر از ابوبکر بوسطن این بود که قبل از بیان
 نبوت رسول صلی الله علیه و سلم میبست و آثار نبوت شنیده بود و قسما رسول صلی الله علیه و سلم
 او را با اسلام دعوت فرمود و چون قبل ازین درین باب فکر و نظر کرده بود و در حال اسلام و راجع
 تا مویرا بقول است آنچه روایت کرد ابونعیم از فرامیسی السلب که گفت از میمون بن مهران سیم
 که امیر المومنین افضاست نزد تو یا ابوبکر و در انگاه از شنیدن این سخن لرزه بر اعضایی او افتاد و غریبه
 که رویش مبدل شد و عصا از دست مبارک او ساقط شد و گفت گمان این داشتم که باقی تمام اسلام
 که مردم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با و گیر می برابر و اند خدا تعالی ایشانرا ضرر دهد که راس و رئیس اسلام
 بودند باز پرسیدم که اسلام ابوبکر سابق بود یا امیر المومنین علیه گفت سخدا ای سوگند که ابوبکر ایمان
 به پیغمبر صلوات الله و در زمان سحر را سبقتیکه با و گذشت و علما اختلاف است در سبقت که میان
 او و خدیجه ام المومنین بود تا زمانی که تزویج خدیجه ام المومنین واقع شد و جمیع آنها قبل از تولد

قلینت عظمه حین ذکر کتبه و ما تدر و فیه
 عظمه حین ذکر کتبه و ما تدر و فیه
 عظمه حین ذکر کتبه و ما تدر و فیه

امیر المؤمنین علیه السلام بود و از زید بن ارقم بصحبت رسیده که اول کسی که نماز را بر رسول الله گذارد و بکر بود و روایت کرد و نزدی و ابن حبان در صحیح خود از ابو بکر بنه که گفت الست استحق الناس بها الست اول من اسلم الحديث آیا نیت من ائمتی و اولی خلافت آیا نیت من کسی که مسلمان شده تا آخر حدیث و روایت کرد و طبرانی و دیگر و محمد بن احمد در زوائد الزاهد از شعبی که گفت از ابن عباس رضی الله عنه پرسیدم که اسلام که ام یک از اصحاب سابق بود گفت اسلام ابو بکر رضی الله عنه آیا نشنیده قول حسان بن ثابت بشکر اذ انک کنت شجوا من اخی نقتله فاذا ذکر احواله ابابکر بما فعله خیر البریه اتقاها و اعد لها الا النبی و اوفاهایا بخلافه و الثاني الحشود مشهده و او علی الناس منهم صدق الرسول یعنی هرگاه که کسی با سخوانی و با فعال حسنه یا دکنی بر او روینی خود ابو بکر را یاد کن که او بهترین مردم و القی و اعد لها ایشان بود و نیز پیغام بر صلی الله علیه و آله و آله و تا می و صلوات الله علیه در هر موضع و مقامی اول کسی که تصدیق کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و ایمان آورد ابو بکر بود و رضی الله عنه و از بیعت است که خلقی کثیر از اصحاب تابعین و غیر ایشان برین رفته اند که ابو بکر رض اول کسی بود که در اسلام درآمد باک بعضی عوی اجماع برین کرده اند و جمیع میان انجیدین و احادیثی که منافی امیت با نیت برین کرده اند که اول کسی که از مردمان باسلام درآمد ابو بکر بود و از زنان اول ایشان خدیجه بود و رضی الله عنها و از صحبان اول ایشان علی رضی الله عنهما بود و از مولی زید و از بندگان بلال رضی الله عنهم و ابن کثیر خلافت این قول کرده میگوید که ظاهر است که این است رسول الله علیه و آله و آله و اول او زید و زوجه امین و حضرت امیر المؤمنین علی و و رفته و مؤید و مقوی است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که بیش از ابو بکر رض زیاد از پیچکس مسلمان شدند و لیکن گفتند که ابو بکر از ما بهتر بود و حدیث است و هشتم روایت کرد ابو ایوب و احمد و حاکم از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول الله علیه و آله و آله و در روز بدر مراد ابو بکر را مع احد کما جبرائیل و مع کما جبرائیل با یکدیگر جبرائیل و با دیگری میکشیدند حدیثی هم نقلی و هم روایت کرد و مقام و زواید خود و ابن عساکر از عبد الله بن العاص که گفت از رسول الله علیه و آله و آله و سلم شنیدم که فرمود انا فی جبرائیل فقال ان الله یا جبرائیل ان شئت شریا ابابکر جبرائیل آمد و گفت که ضار نیست اما میباید از آنکه در کارهای شورت با ابابکر کرده باشی فی الله

فصل سدهم و زوکر فضائل ابو بکر رضی الله عنه که مشارکت عمر و عثمان رضی الله عنهما و علی و غیرهم عنهم اجمعین دارد و شده و این احادیث از احادیث اول جدا ستم بواسطه اعتبار بسوق کلام

اولی از اصحاب
مردمان اسلام
ابو بکر بود و از زنان اول
ایشان خدیجه بود
و از صحبان اول
ایشان حضرت
بلال بود
و از مولی زید و از بندگان
بلال بود
و از پیچکس مسلمان
شدند و لیکن گفتند
که ابو بکر از ما بهتر
بود و حدیث است
و هشتم روایت کرد
ابو ایوب و احمد و حاکم
از امیر المؤمنین علیه
السلام که رسول الله
علیه و آله و در روز بدر
مراد ابو بکر را مع احد
کما جبرائیل و مع کما
جبرائیل با یکدیگر
جبرائیل و با دیگری
میکشیدند حدیثی هم
نقلی و هم روایت کرد
و مقام و زواید خود
و ابن عساکر از عبد الله
بن العاص که گفت از رسول
الله علیه و آله و سلم
شنیدم که فرمود انا فی
جبرائیل فقال ان الله
یا جبرائیل ان شئت
شریاً ابابکر جبرائیل
آمد و گفت که ضار نیست
اما میباید از آنکه در
کارهای شورت با ابابکر
کرده باشی فی الله

بیشتر از اصحابان آورد و ضمیمه و زواید را در

و علی و غیرهم

غیر اول است و اما باعتبار فایده فضیلت ابوبکر و شرف او رضی الله عنه با کلام سابق از یک نظر
 است بنا بر اول بنا و ده گفتم حدیث هفتاد و یکم روایت کرده ام و در ذکر کثیبتا و ابن مسعود
 در کتاب خطب تاریخ خود از ابوبکر صدیق علیه السلام فرمود و ابوبکر و عمر
 خیر الاولین الاخرین خیر السموات خیر الارضین الا النبیین و المرسلین ابوبکر و عمر
 بهتر اند از کسانی که در اول و آخر او بوده اند و بهترین اهل آسمان و زمین مگر پیغمبران و رسل است
 از جانب حق تعالی حدیث هفتاد و دو و یکم روایت کرد طبرانی از ابودرود و اراقتد و
 بالذین من بعدک ابوبکر و عمر فانما جعل الله لکم من متسلک بهما فقد متسلک بالعروة
 الوثقی الا انقسام طایفه ای متشیع ای خود سازید و متابعت کنید این دو کس که بعد از
 من خلیفه خواهند شد ابوبکر و عمر را بدینیکه ایشان جبار الله اند یعنی ایشان ثبات در دین و
 استحکام ایمان بمنزله جبل ثابت است و مستحکم اند که از مکان بلند فرو رانده اند پس هرگاه که با ایشان
 کسی دست زده انقطاع نمایی باید و این حدیث از چند طریق دیگر وارد شد چنانچه در احادیث نقل
 گشت حدیث هفتاد و سی و دوم روایت کرد ابوالنفیر که رسول صلعم فرمود و اذا اناصب
 و ابوبکر و عمر و عثمان فاراستطعت ان تموت فمک زانیکم من ابوبکر و عمر و عثمان
 دنیا انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن در ایام من میر یعنی چون زمان ایشان بگذرد و در میان
 مردم فتنه و فساد و بغت های ظاهری هرگز در آنوقت بهتر بجا آید هر کس است که زنده نباشد تا از
 شهر و فساد مفسدین این باشد حدیث هفتاد و چهارم روایت کرد بخاری تاریخ
 و نسائی و ابن ماجه از ابوبکر صدیق علیه السلام که میفرمود نعم الرجل ابوبکر مودی است الخ
 حدیث هفتاد و پنجم روایت کرد ترمذی از ابوسعید که رسول فرمود خطبه الله علیه السلام
 الا لله و ذریان من اهل السماء و ذریان من اهل الارض فاما و ذریان من اهل السماء
 فذریان من اهل الارض فابوبکر و عمر و ابی بنیامیر است که او را دو
 وزیر است از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین از اهل آسمان خیر ائمه و میکائیل از اهل زمین ابوبکر
 و عمر یعنی دو وزیر آسمانی اتقالات سماوی بر من سبک میسازند و دو وزیر ارضی اتقالات ارضی بر من
 سبک میسازند حدیث هفتاد و ششم روایت کرد ابن ماجه و بخاری و مسلم و نسائی از ابوبکر صدیق
 که گفت رسول صلعم فرمود لکنی قبل ازین یعنی در زمان بنی اسرائیل و یونس
 بود که سفند از دست گرگ خلاص نمود گرگ گفت ای راعی امروز این را از دست من خلاص کردی

روزموت و فتنه که آنروز هیچ چوبانی نیست غیر من کسیت که او را خلاص سازد و مردمی دیگر
 گاوی میراند و قتیکه مانده گشت بان گاوسو اگر گشت گاو بسخن مراد و گفت مرا ازیر سه بار و
 سوازی خلق نکرده اند بلک از جگر رزعت مخلوق شده ام حاضران مجلس گفتند سبحان الله
 و گاوسخن میکنند آنگاه رسول الله علیه وسلم فرمود فانی و من بینک و ابوبکر و عمر بنی
 من تصدیق این حکایت کردم و ابوبکر و عمر تصدیق آن میکنند و ایمان بآن می آرند اگر چه در آن مجلس
 حاضر نبود و اند بعضی شما این حکایت را غریب میدانند و از آن تعجب میسازند اما من تصدیق
 میکنم و ابوبکر و عمر برین گواهی داد که ایشان ایمان با این حکایت می آورند بآنکه در آنجا حاضر نبود
 حدیث مرفوعه و مسموعه روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و صحیح بخاری و صحیح
 و طبرانی از جابر بن سمرة ابن عساکر از ابن عمر از ابوبکر و عمر رضی الله عنهم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
 فرمود ان اهل الدرجات العلی الیراهم من هاهنا و هاهنا من هاهنا و هاهنا من هاهنا و هاهنا من هاهنا
 الک فی السماء و ان ابابکر و عمر من هاهنا و انما بهر سنی که جمعی که مرتبه ایشان عالی و بلند
 هر آینه می بینند ایشان را کسانیکه ایشان تر اند از ایشان همچنانکه ایشان می بینند شما را نورانی
 راضی بینید در آسمان آن هر دو ابوبکر و عمر از مرتبه عالی اند و زیاده اند و درجه مرتبه ایشان
 صاحبان مرتبه علیا و بعضی گفته اند یعنی ابوبکر و عمر در نعیم بهشت و اهل شوند حدیث مرفوعه
 و مسموعه روایت کرد ابن عساکر از ابوسعید که پیغامبر فرمود ان اهل علیین یشرفون
 علی الجنة فی فیض وجهه لاهل الجنة کما فی فیض القمر لیلته لاهل الدنیا و ان ابوبکر
 و عمر من هاهنا و انما بهر سنی که صاحب بلندی چون مشرف و ظاهرا و در بر بهشت روشنی او از دیگر
 اهل بهشت چون روشنی ماه شب چهارم از برکات این دنیا شود تحقیق که آن ابوبکر و عمر از اهل علیین
 بودند و ابوبکر و عمر از اهل علیین و درجه حدیث مرفوعه و مسموعه روایت کردند احمد و ترمذی از
 امیر المومنین علی ابن ابی طالب و ابوبکر و عمر و ابوعبیده و ابوسعد و ابوسلمه و ابوسریح و ابوسهم
 و راوسط از جابر و ابوسعید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود و فضل ابوبکر و عمر ان سید کل
 اهل الجنة من اولاد الاخرین الا النبیین و المرسلین ابوبکر و عمر فاضل ترین که اول این
 خواهند بود و از ام سابقه و این امت که پیغامبران و مرسلان ایشان که اول همه کمال است از مردان
 کسی است که عمر او از سی سال زیاده باشد تا چهل سال بعضی گفته اند از سی سه سال تا پنجاه سال
 که اول است کذا فی نهج النجری حدیث مرفوعه و مسموعه روایت کردند ترمذی و حاکم و صحیح کرد از

صاحبان
 مجلس
 گفتند
 سبحان الله
 و گاوسخن
 میکنند
 آنگاه
 رسول الله
 علیه وسلم
 فرمود
 فانی و من
 بینک و
 ابوبکر و
 عمر بنی
 من تصدیق
 این حکایت
 کردم و
 ابوبکر و
 عمر تصدیق
 آن میکنند
 و ایمان
 بآن می آرند
 اگر چه در
 آن مجلس
 حاضر نبود
 و اند بعضی
 شما این
 حکایت را
 غریب
 میدانند
 و از آن
 تعجب
 میسازند
 اما من
 تصدیق
 میکنم
 و ابوبکر
 و عمر برین
 گواهی
 داد که
 ایشان
 ایمان
 با این
 حکایت
 می آورند
 بآنکه
 در آنجا
 حاضر
 نبود

ابن عساکر از ابن انس که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود از ربع که میبختند در جنگ و در
 محبت با او و من ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار کس اند که دوستی ایشان چشم نشیند
 در دل منافق و دوست نمیدارد ایشان را اگر موافق و این چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و رضوان الله
 عنینهم و عن جمیع اصحاب علی علیه السلام حدیث ثور و ص روایت کرد و ترمذی از امیر المؤمنین
 علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود حکم الله ابابکر و جنتی است
 و جنتی که دار الهیة و اعتق بلا کفر مال و ما نفعت مال فی الاسلام ما نفعت
 مال ابوبکر رحم الله عمر الحق و انکان من الحق و مال من صدیق رحم
 الله عثمان تسبیح الیلا نکه و جهر جیش الحسنة و زاد فی مسجدنا و سعدنا رحم الله
 علیا اللهم ادر الحق مع حیث داد رحمت کننا و خدا بشما ابوبکر را که و ضرر را در نکاح من
 و را و در و راهله و او مرا از که تا بدری جنت که بدیده باشد رسانید و از او گردانید بلال از آل
 خود و پیچ مالی و اسلام اینقدر منفعت بمن رسانید که از مال ابوبکر منفعت دیدم رحمت خدا
 باد بر عمر که کلمه حق میگوید اگر چنین تلخ و دشوار است و از حق گفتن بمرتبه رسید که او را دوستی نماند
 رحمت خدا بر عثمان باد که حیای او بمرتبه رسید که ملائکه از او شرم میدادند و مصالح او با حاجب
 عسرت یعنی غرضش بود که از مال خود و او مسجد کشاوه گردانید تا جمیع مردم و در آنجا بغیر غنت نیاز
 میکند از رحمت خدا باد بر علی با رضای حق با او همراه گردان بهر طریق که او بگوید و حدیث
 ثور و کبر روایت کرد و احمد و ابوداود و ابن ماجه و ضیاء از سفید زید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
 عشرة فی الجنة ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی
 الجنة و زبیر فی الجنة و سعید بن ابی العاص و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعید بن
 ذکوان مترجم گوید رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم فرمود و بشارت داد که جماعت مذکور که در حدیث و روایت
 خواهند بود و هر کس که اعتقاد و خلافت این ادر حق ایشان کند قول پیغمبر را خلافت کرده باشد و
 مخالف قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم در و فرخ خواهد بود و آنچه این حدیث ترمذی از عبد الرحمن بن
 عوف کرده و لفظ آن حدیث بدال النبی فی الجنة ابوعبیده ابن الجراح فی الجنة و از شد
 در آخر حدیث و مراد از سعد بن مالک و قاص است و الله اعلم حدیث ثور و ص روایت
 کرد و بخاری در تاریخ خود و نسائی و حاکم از ابوبکر ره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل
 ابوبکر نعم الرجل عمر نعم الرجل ابوعبیده ابن الجراح اسید بن حضیر نعم الرجل

و جنتی که دار الهیة و اعتق بلا کفر مال و ما نفعت مال فی الاسلام ما نفعت
 مال ابوبکر رحم الله عمر الحق و انکان من الحق و مال من صدیق رحم
 الله عثمان تسبیح الیلا نکه و جهر جیش الحسنة و زاد فی مسجدنا و سعدنا رحم الله
 علیا اللهم ادر الحق مع حیث داد رحمت کننا و خدا بشما ابوبکر را که و ضرر را در نکاح من
 و را و در و راهله و او مرا از که تا بدری جنت که بدیده باشد رسانید و از او گردانید بلال از آل
 خود و پیچ مالی و اسلام اینقدر منفعت بمن رسانید که از مال ابوبکر منفعت دیدم رحمت خدا
 باد بر عمر که کلمه حق میگوید اگر چنین تلخ و دشوار است و از حق گفتن بمرتبه رسید که او را دوستی نماند
 رحمت خدا بر عثمان باد که حیای او بمرتبه رسید که ملائکه از او شرم میدادند و مصالح او با حاجب
 عسرت یعنی غرضش بود که از مال خود و او مسجد کشاوه گردانید تا جمیع مردم و در آنجا بغیر غنت نیاز
 میکند از رحمت خدا باد بر علی با رضای حق با او همراه گردان بهر طریق که او بگوید و حدیث
 ثور و کبر روایت کرد و احمد و ابوداود و ابن ماجه و ضیاء از سفید زید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
 عشرة فی الجنة ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی
 الجنة و زبیر فی الجنة و سعید بن ابی العاص و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعید بن
 ذکوان مترجم گوید رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم فرمود و بشارت داد که جماعت مذکور که در حدیث و روایت
 خواهند بود و هر کس که اعتقاد و خلافت این ادر حق ایشان کند قول پیغمبر را خلافت کرده باشد و
 مخالف قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم در و فرخ خواهد بود و آنچه این حدیث ترمذی از عبد الرحمن بن
 عوف کرده و لفظ آن حدیث بدال النبی فی الجنة ابوعبیده ابن الجراح فی الجنة و از شد
 در آخر حدیث و مراد از سعد بن مالک و قاص است و الله اعلم حدیث ثور و ص روایت
 کرد و بخاری در تاریخ خود و نسائی و حاکم از ابوبکر ره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل
 ابوبکر نعم الرجل عمر نعم الرجل ابوعبیده ابن الجراح اسید بن حضیر نعم الرجل

بر از اصحاب مهاجر و انصار نشسته می‌گذاشتند از اصحاب بجانب حضرت نمیدید و نظر میکرد و اگر ابو بکر
 و عمر را که ایشان بسوی حضرت علی علیه السلام می‌دیدند حضرت بجانب ایشان نظر میکرد و با
 یکدیگر قسم میکرد و حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و نزدی و حاکم از ابن عمر روایت کرد و طبرانی در اسط
 ابو هریره روایت کرد که رسول الله علیه و آله فرمود: **مَنْ رَأَى ابْنًا مِنْكُمْ يَتَّبِعُهُ ابْنُ بَكْرٍ** و ابن عمر
 از جانب راست و یکی از جانب چپ حضرت علی علیه السلام دست هر دو را گرفته بود و فرمود
هَكَذَا نَبِذْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بهین طریق که دست گیرد و گرفتار روز قیامت برانگیخته خواهیم شد
 حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و نزدی و حاکم از ابن عمر روایت کرد که رسول الله علیه و آله فرمود
إِنَّا أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ و ابن عمر روایت کرد که رسول الله علیه و آله فرمود: **مَنْ رَأَى ابْنًا مِنْكُمْ يَتَّبِعُهُ ابْنُ بَكْرٍ**
 برانگیخته خواهد شد روز قیامت منم از ابو بکر و عمر روایت کرد و حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و
 از ابی اردی الدوسی که گفت: روزی نزد رسول الله علیه و آله بودیم درین اثنا ابی بکر و عمر
 آمدند رسول الله علیه و آله فرمود: **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي آتَانِي بِكُمْ** سپس هر دو را که تائید تقویت
 کرد و را بشما و ایضا طبرانی در اسط حدیث از ابن عباس روایت کرده حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ**
لَوْ دَخَلْتُكُمْ روایت کرد و عبد الله بن احمد و زواید انس و فرعونانی که از جوف امتی فی جنبهم
 لا بی بکر و عمر اما در حق قول **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** امیدوارم از بزرگ است خود و دوستی ابو بکر
 عمر آنچه امید میدارم از بزرگ ایشان در گفتن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** توقع دخول بهشت و در دوستی ایشان
 همین توقع و امید بهشت که بگفتن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و ابوی
 از عمار بن یاسر که گفت: رسول الله علیه و آله فرمود: **إِنِّي جَبْرِيلُ أَنْفَاقُ قُلْتُ يَا جَبْرِيلُ**
مَا نَفَقْتُ فضائل عمر و جمیع حسنة عمر مقابل حسنة ابی بکر امیر ائیل علیه السلام بزرگ
 زمانی نزد من آمد گفتم ای جبرائیل خبر ده مرا از فضائل عمر بن الخطاب گفت که اگر این مقدار که من
 قوم خود و رنگ نمود از فضائل عمر سخن گفتم تمام نمیشود و جمیع حسنات عمر بمنزله یک حسنة از حسنات
 ابو بکر است حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ** روایت کرد و احمد بن عبد الرحمن بن نعیم که رسول الله علیه و آله
 را ابو بکر و عمر را گفت: **لَوْ اجْتَمَعَا فِي مَشْوَدةٍ مَا اخْتَلَفْتُمَا** اگر شما اتفاق کنید در امری
 و مشورت شما مخالفت نخواهم کرد و این حدیث را طبرانی اعانت کرد و حدیث **لَوْ دَخَلْتُكُمْ**
 روایت کرد و طبرانی از سهل که چون رسول الله علیه و آله از حجة الوداع بازگشت بر منبر رفت

و بعد از حمد و ثنای خدا بیجا فرمود یا ایها الناس ان ابابکر کم ینقبی بسوء قطیة فاعرفوا
 بذلك ایها الناس انی راغب عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و زبیر و سعد
 و عبد الرحمن بن عوف و المهاجرین الاولین فاعرفوا بذلك علم ای مردمان بستی که ابوبکر
 بر گزینست بوی بمن کرده باید که این معنی را بدانید و او را بدین حالت بشناسید ای مردمان من
 ام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف
 و جمیع مهاجرین سابق بر من استغنیم بدانید این حالت را از بزرگ ایشان حدیث صدر و
 و عمر روایت کرده این معنی و از نظام بن اسلم که رسول الله علیه سلم ابوبکر و عمر را گفت
 لا یتکلم علیکم احد بعدکم بعد از من که بر شما امیر نخواهد بود و ما مور کسی نخواهد شد بلکه گویان
 اطاعت ما شما خواهند کرد و حدیث صدر و سموم روایت کرده این عساکر از انس مر فوفا
 حبابی بکر و عمر ایمان و بغضها که فرودستی ابوبکر و عمر ایمان است و دشمنی ایشان کفر است
 یعنی بعد از تصدیق بوحیثیت الهی و تصدیق بر سالت پناه مومن یا در کمال ایمان نیست
 از محبت ابوبکر و عمر ازین حیثیت است که ایضا کبار صحابه رسول الله علیه سلم و اصحاب انبیا
 و خداوند ایشان نیز واجبست حدیث صدر و چهارم روایت کرده این عساکر ایضا که
 رسول الله علیه سلم فرمود و حب ابوبکر و عمر من السنة و دوستی ابوبکر و عمر از سنت است یعنی
 از پیغامبرستان ازین حیثیت که پیغامبر ایشان از دوست میدشت و اما ازین حیثیت که امر محبت
 ایشان فرموده طاعت آن واجبست حدیث صدر و پنجم روایت کرده از احمد و ترمذی از ابوبکر
 و حاتم از انس را که گفت پیغامبر الله علیه سلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بر کوه اند
 بر آمدند و احد بجزکت زلزله در آمد رسول الله علیه سلم پای مبارک خود بر آن زد و گفت
 اتجت احدا فان علی بنی و صدیق و شهیدان ثابت و ساکن باش ای احد جز این نیست
 که بر تو پیغامبریست و صدیق و شهیدان اند و در این قول از رسول الله علیه سلم علم طایفه
 بواسطه تحریف کلمه واقع شد زیرا که آن رجعت زلزله غضبی بود از حق تعالی و این حرکت و لرزه
 تشا ط جملست و بنابرین نفس به نام نبوت و صداقت و شهادت که موجب سرور و خوشحالی
 جملست فرمود و جمل بان قبول قرار گرفت و در جای خود مستقر و ثابت ماند و روایت کردند
 ترمذی و نسائی و دارقطنی از عثمان بن عفان که گفت رسول الله علیه سلم بر کوه بشیر که بود ابوبکر
 و عمر و من نیز حاضر بودم و برین اشار آن کوه بجزکت در آمد و بر تبه که سنگهای کوه بخند بر شده بود

عساکر
 ابوبکر
 و عمر
 و عثمان
 و علی
 و طلحة
 و زبیر
 و سعد
 و عبد الرحمن
 بن عوف
 و المهاجرین
 الاولین
 فاعرفوا
 بذلك

فانما علیک نبی و صدیق و شہید و روایت کرد مسلم از ابوہریرہ رضی کہ رسول صلی اللہ علیہ

و سلم بر کوه جبرائیل آمدہ بود با ابوبکر و عمر و عثمان علی و طلحہ و زبیر و آن کوه متحرک شد انگاہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود واسکن یا خدایا فان علیک نبی و صدیق و شہید و صلی اللہ علیہ وسلم فرمود واسکن یا خدایا فان علیک نبی و صدیق و شہید و روایت کرد کہ وہ گفت صحیح است لیکن ذکر سعد رضی اللہ عنہ مکرر و دیگر روایت ترندی است کہ عشرہ مبشرہ جمعا بودند مگر ابونعیدہ ابن الجراح رضی اللہ عنہما و این روایت منعدودہ کہ وارود شدہ

محمول بر پشت کہ این وقایع مکرر شدہ باشند در تفسیر موضع و بیچ نزاعی درو نیست زیرا کہ خرج متعین است بواسطہ آنکہ احادیث ہمہ صحیح است پس متعین است کہ جمیع کنیم میان این احادیث بانطریق در صحیح مسلم از ابوہریرہ رضی روایت کردہ کہ بنوید لغد دست حدیث حدیث و ششتم روایت کرد محمد بن سحیب فیہی روایت از ابوہریرہ رضی روایت کرد کہ روزی قبل از ہجرت

ہجرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم از خانہ بیرون آمدہ بود انگاہ از خادم پرسیدم خادم گفت در فلان خانہ چون بتخانہ رفتم دیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ اند و ہیکس نزد او است در آنوقت ظن من این بود کہ وحی نازل شدہ بود انگاہ سلام کردم جواب باز دادہ گفت چیز ترا آوردہ گفتیم خدای رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بنشین شستم و از پیچ چیز سوال کردم الا آنکہ از سبب من بیان آن فرمود چون اندک زمانی درنگ کردم دیدم کہ ابوہریرہ بنشینست آمد و سلام کرد و بعد از سلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بنشین ابوہریرہ و بلند می مقابلہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نشست بعد از آن عمر آمد ہمین طریق عمل نمودہ پہلوی ابوہریرہ نشست از عثمان بن عفان پہلوی او روہ کہ پہلوی عمر نشست انگاہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت عدو یا نہ عدو سنگریزہ یا قریب یا نیست مبارک گرفت و آن سنگریزہ را در دست مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تسبیح میگفت کہ

سبحان اللہ و الحمد للہ چنانچہ آوازی مثل آواز زنبوری نکل از آن شنیدہ میشد باز نشست ابوہریرہ و آن سنگریزہ ہائی تسبیح کرد و سجال سجال خود رفتند انگاہ از ابوبکر رفتہ بہ دست عمر رضی اللہ عنہم رسید کہ عمر رضی اللہ عنہم تسبیح میکرد چنانچہ در دست ابوبکر رفتہ میگفتند و چون دست عمر باز پس گرفتہ بر زمین نهاد ترک تسبیح کردند بعد از آن ہجرت نمود

تاریخ ہجرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

در دس و مثل سابق تسبیح میگفتند باز از آن گرفته سیر بر زمین نهاد و آنکه بحال اصلی خود که جلاله
 است راجع شدند و جز از طبرانی در اوسط روایت این حدیث از ابو ذر نمیرود
 لیکن این عبارت که رسول صلعم هفت سنگریزه گرفت در دست مبارک آنحضرت تسبیح میکرد
 چنانچه من آواز شنیدم باز دست ابوبکر داده همچنین تسبیح میگفتند چنانچه من آواز شنیدم و طبرانی
 زیاده کرده که ابوبکر گفت تسبیح آن سنگریزه های هر کس که در حلقه مجلس بود شنید باز چون سب
 و او با پیچید ام از تسبیح نگفتند پس تالی کن در روایت اول که کمال قریب ابوبکر از آنجا معلوم شود
 بواسطه آنکه رسول صلعم از دست مبارک خود دست ابوبکر را اجنبی نداشت
 و قبل از آنکه سنگریزه های بارزین نهاد و حیات آنها را ازل گردد دست ابوبکر و او بخلاف عمر و عثمان
 رفت که بعد از آن که سنگریزه های بارزین نهاد و واخذ نموده بایشان داد حدیث صحیح
 روایت کرد و در سیرت خود که بیغامبر صلعم فرمود و ان الله تعالی افترض علیکم حب
 ابی بکر و عمر و عثمان علی رضی الله عنهم کما افترض علیکم الصلوة و الصوم و الحج
 فمن انکم من فضلهم فلن یقبل الله تعالیه الصلوة و لا الزکوة و لا الصوم و لا الحج
 بدستیکه خداوند فرض کرده بر شما دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی چنانکه فرض کرده است بر شما
 و روزه و حج و زکوة پس هر کس که منکر میشود از فضل ایشان نماز و روزه و حج و زکوة از او قبول
 کرد حدیث صحیح و هشتم روایت که حافظ شریف بخیر خود از حدیث انشراح که رسول صلعم
 علیه سلم فرمود و حب ابی بکر و اخی علی و اخی عثمان و اخی ابوبکر واجب است بر امت من حدیث صحیح
 روایت کرد و بخاری مسلم و احمد و غیره ایشان از ابو موسی اشعری که گفت رسول صلی الله علیه و آله
 صلعم و ابوبکر و عثمان و علی و ابوبکر واجب است بر امت من حدیث صحیح و هشتم روایت که حافظ شریف
 جانب شده اندگاه بر اثر رسول صلعم علیه سلم رفتیم تا وقتیکه در تیسرا رسیدیم که یابست شهر قریه
 مسجد قبا و در مدینه مسجد مت آنحضرت در آن محفل بود و بنور ساختن مشغول شد بعد از فراغ
 وضو بافتن در اوسط که سر جایه بسته بودند جلوس فرمودند و من نزدیک روزه که از چوب نخل
 ساخته بودند نشستم و با خود گفتم که امر و زور را می حضرت تعالی صلعم خواهم کرد تا درین
 آتنامی دیدم که ابوبکر آمد و در زانو گفت که کیست گفت ابوبکر گفتم اندک آنست معبر کن تا رسول
 الصلعم علیه سلم را خبر کنم بعد از آن رفتیم گفتم ای رسول ابوبکر مرا بنهاده سنان ازین دخول میخواهد و میود
 اینان له و کعبه یا الحجه و خدمت اهل نه او را و لتاریت ده او را بهیشتانگاه آدم گفتم

داخل شوای ابو بکر و بشارت باد ترا به بهشت ابو بکر رزم انداز جانب پس رسول صلی الله علیه و سلم
همان در نشست پای خود را در راه بساق مبارک را منگشفت ساخت چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم
بود بعد از آن من باز گشتم و در محل خود نشستم و چون در وقت بیرون آمدن از خانه برادر من
می ساخت که من بلیجی بشو و با خود گفتیم که اگر خدا بخواهد اراده فیروز حق برادر من دارد و درین وقت
خواهیم رسید و انتظار او میکشیدناگاه شخصی در زد و چون در باز کردم خطابی دیدم گفت من
از وقت کن تا اذن از رسول صلی الله علیه و سلم حاصل کنم چون طلبان کردم فرمود این آن
و بشیر را بالجنه اندم گفتیم داخل شوای عمر که رسول صلی الله علیه و سلم را در بهشت انگاه عمر آمد و در
همان جای دور که از جانب رسول صلی الله علیه و سلم و پاهای خود را در راه کرد انگاه
خود را در گفتم اگر خدا بخواهد در حق برادر من خیر خواهد شد باشد که درین وقت خواهد آمد باز شخصی در زد
گفتم کیست گفت عثمان بن عفان از بهان طریق او را موقوف داشته بعرض حضرت سالت صلی
علیه و سلم رسانیدم که عثمان رن اذن میخواهد فرمود این له و بشیر را بالجنه علی بلوی تصدیه
رضا آمدن ده او را و بشارت بخوان بهشت میر تعبی که با خود رسید و این اشاره بشاوه او
عثمان را در چون در آن در که جای نشستن نبود و دیگر که مقابل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود
نشست پیش یک از سیدین المسیب نقل کرده است که نشستن ابو بکر و عمر با نبوه نزدیک نشستن عثمان
و در نزد حضرت صلی الله علیه و سلم تا وین بقبور ایشان کردم که بهین طریق واقع شد متعسف گوید
تا وین این قضیه برخلاف تلامذ بر ترتیبی که آمده اند ممکن است بلکه این تا وین موافقست بحديث
که پیش گذشت یعنی حديث هم از جاوید و اله برخلاف ابو بکر و نشستن شیخین از هر دو طرف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و جای تنگ شدن بر عثمان تا آنکه مقابل رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست اشار
ست بعظم خلافت شیخین و سلامتی از طرق فتنه بود آن وجهی اتم و اکمل و احوال اسلام در زمان
ایشان در رعایت سرور و خوشحالی است و امر ایشان در رعایت اعتدال است و اما خلافت عثمان
اگر چه صدق و حق و عدل بود لیکن مقرر باحوال بعضی سقهای بنی امیه بود از بیخبت کدورت
تشویش مسلمانان رسید موجب فتنه و فساد گشت و مؤید این قول آنکه رسول صلی الله علیه و سلم
یعنی قول علی بلوی تصدیه زیرا که این بلوی حاصل نشد که از قبیل احوال بنی امیه چنانچه خواهد آمد در
خلافت عثمان و در فضائل و آثار او رضی الله عنه و بدانکه در بعضی روایت دیگر بطریق دیگری
که نوشی مخالفتی با بعضی از روایت سابق چنانچه بود او آورده از ابوسلمه از نافع ابن عبد الحارث

ح قزوینی

کتاب التوحید
جلد اول
صفحه ۱۶

در حدیث

بضع و حجر کرده بنا بر تشبیه او با صبح که مرغی ضعیف است و در یک روایت لبناء و حجر و عین جمله و اثر و
 و برین تقدیر تصغیر اضع بر سبیل شد و بنا بر وصف آن شخص بضع تشبیه کرده است و را بضع که در
 فارسی گفتار گویند زیرا که ضعیف از میان جمیع ضعیف دل می باشد یعنی رسول صلی الله علیه و سلم سلاح و
 براق این مقتول شخصه از فرشتین که باین صفات موصوفت خواهد داد که ترک تیر را که در راه
 خدا تیر رسول صلی الله علیه و سلم مقایسه کرده باشد و او هم ابو عبد الله محمد بن ابی نصر الحنفی رحمه الله علیه
 گوید که شنیدم از بعضی اهل علم و روایتیکه این حدیث مذکور است گفت که اگر فضیلت ابو بکر رضی الله عنیه از غیر این چیز
 دیگر نباشد او را کافیست زیرا که علم تائب شدت و قوت و فهم و قوت را و انصاف
 صحت توفیق و تدقیق تحقیق مبادرت کرد و سخن جزو و منع نمود و حکم فرمود و مضار آن و
 و خبر داد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حضور آنحضرت بجز بیک تصدیق آن و بر زبان مبارک خود جاری
 کرد و صلی الله علیه و سلم کسی دیگر از اصحاب این فضیلت حالت نبودن از خصوصیات ابو بکر رضی الله
 و دیگر فضایل نهایت و شدت فصل چهارم در آنچه از کلام عرب صحابه رضی الله عنهم و فضیلت ابو بکر
 وارد شده بخاری از عائشه رضی الله عنیه روایت کرده که گفت انقل نکر دم و نیافتم پدر و مادر
 خود را وقتی از اوقات مگر که بین طاعت مشغول بود و نیم روز بر او گذشت مگر آنکه در آن روز
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقت صبح شام منزل التشریف می آورد و چون در او السلام گفتا
 تشویش مسلمانان میدادند ابو بکر رضی الله عنه از که بیرون آمد بجانب حبشه هجرت نمود و از آن
 که بموضع بیکر غمناک وادی است و راقبها و بجز در کشی بقول غیر او شهرهای حبشه است
 رسید این خشنه که بزرگ آن موضع بود و با ملاقات نمود گفت کجا میسر می آید ابو بکر دم گفت قوم را بر او
 میجوایم که در عالم دیگر روم و عبادت پروردگار خود کنیم این خشنه گفت مثل تو کسی بیرون نمیکند
 ای ابو بکر تو عطا کنی مردم چیز که نزد ایشان معدوم است و صلوات رحمت بجامی آری و بهر چیز که کسی در دنیا
 میکند و اخانت مینمائی من ترا در جوار خود و در آرم باز گرد و در عبادت پروردگار مشغول شو و
 شهر خود نگاه ابو بکر رضی الله عنه بازگشت با اتفاق این خشنه متوجه مکه مطهره و اما الله شرفا و تعظیما شد
 و این خشنه در میان قریش گردیده این خبر بهر جا رسانید که ابو بکر در جوار رحمت و صفات مذکوره
 ابو بکر را بتفصیل که اول گفته بود مذکور ساخت و بیان نمود و گفت این لونه کسیکه این صفات
 دارد او را بیرون نمیتوان کرد قریش کنیز این خشنه نکرد و جوار او را مقرر و شسته چنانچه در
 بخاری این حدیث بطوله مذکور است و اگر تا این حدیث کنی خصوصیات ابو بکر دم مثل هجرت

در آن وقت

در آن وقت

در آن وقت

معتبر

اواز که بمیانیه و رخصت رسول صلی الله علیه و آله کرات . فضا که با اثر و مناجی که درین سفر او را
 حاصل شد بر قوای هر خواهر شد ایضا بایر که مایل کنی در آنچه ابن فضال ابو بکر را در میان و زمین است
 کرد از او صاف جمله جمله که مسافر وی آن صفتی است که خدیجه الکبریٰ را آن و موصوفت ساخته
 استراف قریش با آنکه کمال عداوت با ابو بکر نمودند بسبب آنکه با سلام در آمده بود و باین
 میں صفاست شدند و نتوانستند که یک کلمه در این صفا طعن کنند و این کتاب است از ابو بکر شریف و در ده اس
 در میان ایشان در این صفت شهرت تمام دهته و الا بهر نوعی که انسان را ممکن بود در این مزاج
 میکردند و انکار میکنند و بسبب ستمی موالات و کمال محبت ابو بکریم با رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و دفع و منع کنایه از و سلمی الله علیه و سلم یعنی از آنها و بیان شجاعت ابو بکریم که است
 ایضا بحارسی طایت کرد که سر فرم گفت ابو بکر سداست بهیچ از عمر فرم روا به کرد که گشت اگر ای
 ابو بکر با بیان اهل روضین زن کنند ایمان ابو بکر را هیچ خواهر و ایضا
 ابن ابی الدینار و ابن عساکر روایت کردند که عمر فرم گفت دوست میدارم که دوست
 محلی بوده باشد که از آنجا ابو بکر را در میاید و به با شرم و روایت کرد ابو نعیم که گفت ابو بکر خوش
 تراز مشک بود و روایت کرد ابن عساکر از امیر المومنین علیه السلام که با ابو بکر فرم داخل شدم
 و رویت که او را ثوبی چپید و در غسل حاضر ساخته بودند گفتیم بیوی از افراد انسان که بخندید
 و اهل شود و با انصاف بصفت رسول صلی الله علیه و آله که گفت نزد من دوست تر نیست از این
 که در ثوب چپید شده است و روایت کرد ابن عساکر از عبد الرحمن بن ابی بکر فرم که گفت رسول صلی
 الله علیه و آله فرمود که من الخطاب سابق با بکر که استبقه ابو بکر خبر داد عمر بن الخطاب که هیچکس
 سبقت و ایندستی در کار خبر ابو بکر نکرد و اگر آنکه ابو بکر فرم و سابق شده آن کار یعنی هرگز سبقت
 سبقت بر ابو بکر فرم و اعمال خبر نکرد و الا آنکه ابو بکر پیشتر از آن عمل خیر کرده بود و کبرانی روایت کرد
 از امیر المومنین علیه السلام که با بکر که فرمود با خدای که نفس من قدرت اوست هرگز سبقت
 در کار خبر بر بکر نکردیم الا آنکه ابو بکر فرم و آن کار خبر بر سابق شده روایت کرد ابن سعد از
 از هر کسی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود حسان بن ثابت را اهل قلت کلمی بگوشتا یعنی
 روح ابو بکر در خیزی گفته گفت بلی مع کردم رسول صلی الله علیه و آله فرمود فلان انا استمع
 بگو که من شنیدم گفت شعرا فی اثنین فی الغار المنبث و قال طایفنا المذکذ اصعد
 الجبال و کان حب رسول الله قد علوا من البریه لم یعد له به رجلا یعنی ابو بکر

۲ جلد ۲
 ایضا عبد الله بن محمد از عمر روایت کرده که گفت ای بکر
 سابق و محترم بود و دوست میدارم که بزرگواران را دوست داشته باشد

ثانی رسول صلی الله علیه وسلم بود و در غار بی باند که غایب بودیست و قتی که دشمنان یعنی کفار که
 طلب ایشان بر آن کوه بالا رفت بفرقی رسیدند و بیچسب از خلایق با او برابری نمیکند انگاه
 رسول صلی الله علیه وسلم خندید چنانچه از احد آنحضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت یا حنظل
 هو که اقلت سرتا گفتی یا حنظل ابو بکر همچنین است که تو گفتی یا نبی است اگر چه پیغمبر آن بود که در
 سبک حادث است سابق منظم گرد و چون رسول بود از بیعت و در مقام ذکر کردیم و ابن سعد از
 ابراهیم نخعی روایت کرد که گفت ابو بکر را آوازه می میداد بوسیله رفت و مهر با منی او بر خلایق
 و ابن عساکر از ربیع بن النضر روایت کرد که گفت در کتاب اول نوشته است که مثل ابو بکر را
 در آن است در هر مکانی که واقعه منفعت میرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب
 انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام و نبیا فیم یوم پیغمبر که مر او را صاحبی مثل ابو بکر
 روایت کرد ابن عساکر از زهری که گفت از جمله فضائل ابو بکر است که هرگز یک ساعت
 ریب شک و در خدا تعالی نکرد و روایت کرد ابن عساکر از ابیضا که پیغمبر فرمود در شأن ابو بکر
 صاحب الله فی صدق کلام و قد صبت فی صدق ابن ابی خفاهه ایضا از ابی حصین که
 در زینت حضرت آدم علیه السلام بعد از انبیا کسی افضل از ابو بکر متولد نشده و در روز از
 عرب ابو بکر مقام یکی از انبیا رفته یعنی ثواب عمل از آن روز ثواب عمل پیغمبری بود
 و زینوری و ابن عساکر روایت کرد از زوی که گفت خدا تیمم ابو بکر را چهار خصلت مخصوص
 ساخت و غیر او بیچسب را این خصال اختصاص نداد اول آنکه او را صدیق خوانند و
 دیگر را صدیق نگفت و و هم آنکه مصاحب غار بود و بار رسول صلی الله علیه وسلم سیدم آنکه در
 هجرت رفیق بود چهارم آنکه رسول صلی الله علیه وسلم او را مکرر و با ماست صلوٰۃ و
 مسلمانان حاضر بودند و دیگر را امور ساخت و ابن ابی حاتم و از ابو جعفر روایت کرد که گفت
 ابو بکر صدیق تکلم بمر ائیل بار رسول صلی الله علیه وسلم شنید لیکن جبرئیل علیه السلام نمیدید حاکم
 از سعید بن المسیب روایت کرد که ابو بکر در سجای وزیر رسول صلی الله علیه وسلم بود و جمیع
 امور با او مشورت می نمود ثانی او در اسلام و در غار و در غیش یعنی در روز بدر و تخیل ثانی او
 بود و در قبر رسول صلی الله علیه وسلم بیچسب را برابر ابو بکر در تفصیل نمیداد و زبیر بن عکبا و ابن عساکر
 از معروف بن حمران روایت کرد که ابو بکر رضی الله عنه از آن ده کس بود از قریش که شرف
 جاویدت متصل شد بشرف اسلام و بیان آن نیست که قریش را پادشاهی نبود که در جمیع امور

۲ و میرا السعد که ابو بکر را در وقت پیغمبر است

حاکم بن عساکر
 علی بن عساکر
 علی بن عساکر
 علی بن عساکر

۲۱۱

قرآن کرده مراد او است که از چهار کس بود و اما آنچه ابو ذر از شیعه روایت کرده که ابو بکر
فوت شده و جمع قرآن نکرده دفعه آ یا مولی است این طریق که مراد او است که جمع مصحف
باین ترتیبی که حالا موجود است کرد چرا که عثمان بن عفان این طریق ترتیب جمع کرد پس بفضل عظیمه
ابو بکر در جمع قرشت چنانچه ابو بکر از حضرت علی روایت کرده کرم الله وجهه زیر که اول کسی بود
که جمع قرآن کرد پس ابو جعفر و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون مقتل ابی بکر
واقع شد ابو بکر کسی را طلب فرستاد از میانیکه رفیق صدیق و عمر بن عمر و نوشته بود و الا که ابو بکر
گفت ای زید عمر ز من آمده میگوید که درین قتل سیکار از قرآن از میان ابرو و دیگر آنکه قرآن را
جمع کنید و من جواب دادم که داده گفت که رسول صلی الله علیه و سلم نکرده و چون آن مرتبه عمر بن عمر
یاد نمود که اگر این امر بفعل آید هر آینه بهتر خواهد بود و همیشه درین امر با من مرا جبت میکرد و میگفت
تا این زمان که من درین شرح شده راسی من موافق راس عمر گشت و نوای نید جوانی عاقلی و مرتبه
و در زمان رسول صلی الله علیه و سلم کاتبی حی بودی حالیا می باید که تنج قرآن کنی نزدیک گفت بخدا که
اگر گفت ساخت که کوئی از جای بردارم از جمع قرآن بهتر بود و نزد من انقل نبود و آنکه گفت
کاری که رسول صلی الله علیه و سلم نکرد و چگونه که ابو بکر گفت و الله که جمع کردن قرآن بهتر است از
جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا وقتیکه خدا شیخ را انشراح صدر کرد است فرمود و تنج قرآن
کرده از آنزرقها و شانهها و چو بهار نخل و از صدور رجال جمع کرد و آنکه آیت از سوره توبه می
لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر خبر میهن ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته نظم منظم
بعد از آن صحیفی که قرآن جمع در آن شد پیش ابو بکر تاجین و فاتیحه از و نزد عمر بود تا ایام وفات او
باز نزد حفصه بنیت عمر بود و از جمله خواص ابو بکر است که اول خلیفه بود که رحلت عین العاجت
خیج الیوم او کرد و روایت کرد بخاری از عائشه زه که گفت چون امر خلافت ابو بکر یافت قوم
این معنی میباشند که کسی که در دم یعنی چون خلیفه نشده بود قبل ازین بموت عیال و اطفال
و فامیکرد و حالیا که با مرسلان نام مشغولی دارم خورشید ابو بکر ازین حال خواهد بود که سبب در امر
خلافت از بر روی مسلمانان میکرده باشد و این سعد از عطاء بن السائب روایت کرد و چون مردم با او
بیعت کردند روز دیگر صبح مردم چند هزاره خود گرفته بجا نشست از امیر فیت الکا که عمر رسید که می
ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم صدیق گفت به از امیر دم عمر گفت این زمان که والی امیر
گشتی از آن از ره کار است ابو بکر دم جواب داد که اگر در باز از تجارت بکنم طعام عیال و اطفال

باین ترتیبی که حالا موجود است کرد چرا که عثمان بن عفان این طریق ترتیب جمع کرد پس بفضل عظیمه ابو بکر در جمع قرشت چنانچه ابو بکر از حضرت علی روایت کرده کرم الله وجهه زیر که اول کسی بود که جمع قرآن کرد پس ابو جعفر و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون مقتل ابی بکر واقع شد ابو بکر کسی را طلب فرستاد از میانیکه رفیق صدیق و عمر بن عمر و نوشته بود و الا که ابو بکر گفت ای زید عمر ز من آمده میگوید که درین قتل سیکار از قرآن از میان ابرو و دیگر آنکه قرآن را جمع کنید و من جواب دادم که داده گفت که رسول صلی الله علیه و سلم نکرده و چون آن مرتبه عمر بن عمر یاد نمود که اگر این امر بفعل آید هر آینه بهتر خواهد بود و همیشه درین امر با من مرا جبت میکرد و میگفت تا این زمان که من درین شرح شده راسی من موافق راس عمر گشت و نوای نید جوانی عاقلی و مرتبه و در زمان رسول صلی الله علیه و سلم کاتبی حی بودی حالیا می باید که تنج قرآن کنی نزدیک گفت بخدا که اگر گفت ساخت که کوئی از جای بردارم از جمع قرآن بهتر بود و نزد من انقل نبود و آنکه گفت کاری که رسول صلی الله علیه و سلم نکرد و چگونه که ابو بکر گفت و الله که جمع کردن قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا وقتیکه خدا شیخ را انشراح صدر کرد است فرمود و تنج قرآن کرده از آنزرقها و شانهها و چو بهار نخل و از صدور رجال جمع کرد و آنکه آیت از سوره توبه می لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر خبر میهن ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته نظم منظم بعد از آن صحیفی که قرآن جمع در آن شد پیش ابو بکر تاجین و فاتیحه از و نزد عمر بود تا ایام وفات او باز نزد حفصه بنیت عمر بود و از جمله خواص ابو بکر است که اول خلیفه بود که رحلت عین العاجت خیج الیوم او کرد و روایت کرد بخاری از عائشه زه که گفت چون امر خلافت ابو بکر یافت قوم این معنی میباشند که کسی که در دم یعنی چون خلیفه نشده بود قبل ازین بموت عیال و اطفال و فامیکرد و حالیا که با مرسلان نام مشغولی دارم خورشید ابو بکر ازین حال خواهد بود که سبب در امر خلافت از بر روی مسلمانان میکرده باشد و این سعد از عطاء بن السائب روایت کرد و چون مردم با او بیعت کردند روز دیگر صبح مردم چند هزاره خود گرفته بجا نشست از امیر فیت الکا که عمر رسید که می ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم صدیق گفت به از امیر دم عمر گفت این زمان که والی امیر گشتی از آن از ره کار است ابو بکر دم جواب داد که اگر در باز از تجارت بکنم طعام عیال و اطفال

باین ترتیبی که حالا موجود است کرد چرا که عثمان بن عفان این طریق ترتیب جمع کرد پس بفضل عظیمه ابو بکر در جمع قرشت چنانچه ابو بکر از حضرت علی روایت کرده کرم الله وجهه زیر که اول کسی بود که جمع قرآن کرد پس ابو جعفر و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون مقتل ابی بکر واقع شد ابو بکر کسی را طلب فرستاد از میانیکه رفیق صدیق و عمر بن عمر و نوشته بود و الا که ابو بکر گفت ای زید عمر ز من آمده میگوید که درین قتل سیکار از قرآن از میان ابرو و دیگر آنکه قرآن را جمع کنید و من جواب دادم که داده گفت که رسول صلی الله علیه و سلم نکرده و چون آن مرتبه عمر بن عمر یاد نمود که اگر این امر بفعل آید هر آینه بهتر خواهد بود و همیشه درین امر با من مرا جبت میکرد و میگفت تا این زمان که من درین شرح شده راسی من موافق راس عمر گشت و نوای نید جوانی عاقلی و مرتبه و در زمان رسول صلی الله علیه و سلم کاتبی حی بودی حالیا می باید که تنج قرآن کنی نزدیک گفت بخدا که اگر گفت ساخت که کوئی از جای بردارم از جمع قرآن بهتر بود و نزد من انقل نبود و آنکه گفت کاری که رسول صلی الله علیه و سلم نکرد و چگونه که ابو بکر گفت و الله که جمع کردن قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا وقتیکه خدا شیخ را انشراح صدر کرد است فرمود و تنج قرآن کرده از آنزرقها و شانهها و چو بهار نخل و از صدور رجال جمع کرد و آنکه آیت از سوره توبه می لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر خبر میهن ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته نظم منظم بعد از آن صحیفی که قرآن جمع در آن شد پیش ابو بکر تاجین و فاتیحه از و نزد عمر بود تا ایام وفات او باز نزد حفصه بنیت عمر بود و از جمله خواص ابو بکر است که اول خلیفه بود که رحلت عین العاجت خیج الیوم او کرد و روایت کرد بخاری از عائشه زه که گفت چون امر خلافت ابو بکر یافت قوم این معنی میباشند که کسی که در دم یعنی چون خلیفه نشده بود قبل ازین بموت عیال و اطفال و فامیکرد و حالیا که با مرسلان نام مشغولی دارم خورشید ابو بکر ازین حال خواهد بود که سبب در امر خلافت از بر روی مسلمانان میکرده باشد و این سعد از عطاء بن السائب روایت کرد و چون مردم با او بیعت کردند روز دیگر صبح مردم چند هزاره خود گرفته بجا نشست از امیر فیت الکا که عمر رسید که می ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم صدیق گفت به از امیر دم عمر گفت این زمان که والی امیر گشتی از آن از ره کار است ابو بکر دم جواب داد که اگر در باز از تجارت بکنم طعام عیال و اطفال

خلیفه ساخت زیرا که اسیر از بلاد اسلام بکلی اکثر بلاد و رایام او فتح شد و در آنوقت اسلام
 ناموس تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نیز در کثیری از احوالات حدیث صدیق مثل حدیث اقتدا
 بالذین من بعدی ابی بکر و عمر بطریقینی که پیش ازین گذشت و مثل حدیث رسول الله صلی الله علیه
 و سلم بوضع حجاب بجنب یکدیگر قوله هؤلا الخلفاء من بعدی و حدیث روایانیا بصلی الله
 علیه و سلم اینوع بدلو بکرم علی قلیبیا آخره و حدیث ان اول دینکم بدینوع و رحمة تم بکرم
 خلافة و رحمة و حدیث الخلافة تلثون سنة و تصریح بر خلافت عمر است و دلالت بر حقیقت
 او میکند بر تقدیریکه اجماع نشده باشد خصوصاً آنکه اجماع نیز منعقد شده است بر خلافت و طریقی
 عنه **فصل دوم** در کیفیت تفویض امر خلافت بو صیتا ابو بکر و در مرض موت و سبب مرض ابو بکر
 و تغییر شد و مفارقت رسول الله صلی الله علیه و سلم در و اشکرده همیشه لاغر و ضعیف میشد تا وقتیکه
 وفات یافت و بصحت دیده تازین شهباب که شخصی جهت ابو بکر در حریره که نوعی از طعام است
 آورده بود و آنرا با نفاق حارث تناول کرد و حارث گفت ای خلیفه رسول الله
 الله علیه و سلم از این طعام بازدار که درین سم کرده اند بگفتنش دست از طعام بازگردانیدند لیکن
 باز و در مرض گرفتار شدند و بعد از آنکه فتنه ای یکسال طولید و در یکروز رحلت از عالم کرد و در
 کسی گوید که انجیدیش منافات دارد با حدیث اثبت احدنا انما علیک بنی و صدیق و گشاید
 چنانچه قبل ازین گذشت که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را در صدیق خواند و شهید خواند و
 ابا عثمان و علی را رضی الله عنهما شهید خواند گویم هیچ منافاتی نیست در میان این دو حدیث زیرا که
 ابو بکر رضی الله عنه صفت صدقیت و شهادت پر دو و داشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصفت
 صدقیت که احضار و صافست اکتفا نمود و زیرا که صفت شهادت مشترک بود و میان جمیع
 ایشان و ازین جهت بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم تعبیر از نفس نفیس خود کرد و مگر بصفت نبوت
 که احضار صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و با آنکه موصوف بشهادت نیز بود چنانچه مرویست
 بر و این صحیح که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض موت تصریح فرموده که سبب این مرض شهادت
 که در جنبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم داده بودند و بخود میکرد و در هر سال تا وقتیکه پنهان
 از عالم فتنار حلت فرمود و مرویست از عائشه زن بر وایت واقدری و عالم که ابتدا در مرض ابو بکر
 و ز سینه نبوت و وایت و وفات یافت و سال
 سیزدهم از هجرت در سن شصت و سه لکی مرویست و وایت از واقدری چند طریقی است و آنکه ابو بکر

در این کتاب از روایات ابو بکر و عمر و عثمان و علی و اهل بیت و صحابه و تابعین و غیره روایت شده است و در این کتاب از روایات ابو بکر و عمر و عثمان و علی و اهل بیت و صحابه و تابعین و غیره روایت شده است

غایت و اجتناب در آن کرده بهترین و قویترین ایشان را بپیدا است و رشد بر ایشان و در ساقم که هر
 تو یعنی موت من نزدیک من حاضر است بار خدا یا عمر را در میان خلق خلیفه کنی و آن و از جمله خلفا
 را شدند و آن و اصلاح حال رعیت و آن که ایشان بندگان تو اند و تو را ایشان بید فیت
 است و آن سعد و حاکم از ابن مسعود روایت کرد که گفت اخذت من الناس فلا تلتک یعنی من
 بعلم و هست که من بوندیکم ابو بکر رف و وقتیکه عمر خلیفه خود ساخت و دوم مصاصیبه یعنی دختر
 شعیب علیها السلام و وقتیکه با پدر خود گفت استخرجوه یعنی موسی علیه السلام را بابت گیر سیوم
 عزیز مصر و وقتیکه تفرس بوسف هم کرد و باز از خود زیخارا اگر چی متوجه یعنی تو تفهید یوسف
 علیه السلام نیکو کن و او را گرامی دار و بعضی از علماء گفته اند که سلیمان بن عبد الملک ملحق شد با
 سه کس ازین که عمر بن عبد العزیز را خلیفه ساخت و فرستاد بدو معنی اطلاق کنند یکی آنکه در قلوب
 اولیا خود القا میکند که عالم باحوال بعضی مردم میشوند بنوعی از کراما و حدیث وضاعت و این دوم
 بدلائل تجارت عالم باحوال بعضی مردم میشوند که از فی نهایت الجزی و روایت میکنند از بسیارین حمزه که
 گفت چون مرض ابو بکر رخ شد و یافت از روزنه خود را بر فوم نموده گفت یا ایها الناس
 عهدکم الی امرای که پیشتر کرده ام آیا بان عهد راضی هستید گفتند بلی راضی شدیم بعدی که تو کردی و ای خلیفه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نگاه امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه بر خاسته گفت لا
 ترضی الا ان یکن عمارا که منتم که آنکه این عهد تو و حق عمر بوده باشد نگاه ابو بکر گفت فانه
 عمر بدتیکه کسیکه والی عهد من است عمر است روایت کرد و ابن سعد از شداد که بعد از آنکه عمر رض با مر خلافت
 مقرر شده چون بمنبر بر آمد اول کلام که انکم بان فمؤذک الله فی شدید فلیتخی و فی ضعیف
 فمؤذک الله فی بخیل فلیتخی بار خدا یا من تند مزاج و غلیظ هم با همستی و نرمی آرم و من ضعیف هم بقیس ساز
 مرا و من بخیل هم سخی و کریم گردان مرا و هر می گوید که در روز وفات ابو بکر عمر با مر خلافت قیام نمود و
 ایام فتوح عظیم و افتخار از آنجمله فتم کبر فتح اقلیم شام و عراق و فارس و روم و مصر و اسکندریه
 مغرب بود رسول الله صلی الله علیه و سلم اشارت بان فرمود و در حدیث هفتم از احادیث و الله بر خلافت
 صدیق رض چنانچه گذشت و لفظ حدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرق از ابن عمر و ابو هریره است
 که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بیننا انا نائم رایتنی علی قلب و علیها دلق فذرت منها
 ما شاء الله ثم اخذها ابو بکر فانزع ذنوبنا و ذلین و فی نزعه ضعیف و الله یقصر له
 ثم جاء عمر فاستسقی فاستسقی فی بیده خیر یا فایم اربع قریا من الناس بقره قریه

صاحب کتاب

۱۵ در ایام خلیفه که بعد از دست واقع شده

حتی روح الناس و خدو البطن و انما رزقناهم من رزقنا و انما رزقناهم من رزقنا و انما رزقناهم من رزقنا
 بر سر آن چاه بود و آب آن کاشیم اینقدر که خداوند است و او را بگویم رضی الله عنه آن و او را
 گرفته که بود و او را بگویم رضی الله عنه آن و او را بگویم رضی الله عنه آن و او را بگویم رضی الله عنه آن
 عمر رضی الله عنه و در آن کشته شد و او را بگویم رضی الله عنه آن و او را بگویم رضی الله عنه آن
 که عمل کند مثل عمر رضی الله عنه چند آن کشته شد که مردم سیر شدند و شتران خود را سیراب کردند و در آن
 که موشی اقامت ابلست بعد از شرب فته استا و ندانند گفته اند که در شرب فته اشارتی است که
 ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و اشارت است بکثرت فتوح و ظهور اسلام و در زمان عمر رضی الله عنه چنانچه
 فصل سیدوم در ذکر اطلاق اسم امیر بر عمر امیر المومنین و عدم اطلاق اسم خلیفه بر رسول الله
 و سلم بر او روایت کرد و عمر رضی الله عنه در آن اعلی و جلالی در کسیر و حاکم از طریق شهاب بن عبد
 العزیز بن سوال کرد و از سلیمان بن ابی حنجه که در زمان ابی بکر بن و در فرامین رسول الله
 علیه السلام می نوشتند چه سبب در اختیار داده اطلاق اسم امیر المومنین بر عمر بن کرم کرد و کدام شخص بود که
 اطلاق بکتوب مینوشت و عمر رضی الله عنه خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله مینوشت تا آنکه
 عمر رضی الله عنه بعل عراق آمد و نوشت مینوشت آنکه و در هر چه واجب و خوف از دشمن فرستاد
 از احوال عراق از ایشان سوال کنم انگاه عامل عراق البید بن ابی ربيعة و عدی بن حاتم را فرستاد
 و ایشان چون بمدینه رسیدند مسجد و آمدند عمر بن العاص و مسجد بود و ملاقات کرد گفتند
 امیر المومنین کجاست عمر بن العاص گفت الله که شمارا در اطلاق اسم صواب گراوید انگاه نزد عمر
 رفته گفت سلام علیکم یا امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت چه نوع در خاطر تو رسید اطلاق این
 اسم عمر بن العاص را اینچنینکه او را خبر داده گفت تو امیری ما مومنانیم ترا وحی گوید از آن روزی در
 مکتوبات و غیره او این اسم جاری شد تمام نووی و در هندی و روه که ربيعة و عدی مذکور عمر رضی الله عنه
 استی باین اسم ساختند زیرا که عمر بن العاص بنار تقلید ایشان این اسم بسان جریان داد و بعضی
 گفته اند او را کسی که عمر را مبتلا باین اسم کرده مغیره بن شعبه بود و ابن عساکر از معاویه بن قرة روایت
 کرد که ابو بکر رضی الله عنه مینوشت من ابوبکر خلیفه رسول الله میگفته باشند گفت این لفظ طوطی
 دارد و یاران گفتند تو امارت میکنی و امیرایی گفت بل شما مومنان اید و من امیر شما ام انگاه
 از آن تاریخ امیر المومنین می نوشتند و این روایات مذکوره منافات ندارد و آنچه مقرر شده که
 عبد الرحمن بن جحش در سریه که در آن آیت و شیونک عن الشهداء الحرام نازل شد و

روایت از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و اشارت است بکثرت فتوح و ظهور اسلام و در زمان عمر رضی الله عنه چنانچه
 فصل سیدوم در ذکر اطلاق اسم امیر بر عمر امیر المومنین و عدم اطلاق اسم خلیفه بر رسول الله
 و سلم بر او روایت کرد و عمر رضی الله عنه در آن اعلی و جلالی در کسیر و حاکم از طریق شهاب بن عبد
 العزیز بن سوال کرد و از سلیمان بن ابی حنجه که در زمان ابی بکر بن و در فرامین رسول الله
 علیه السلام می نوشتند چه سبب در اختیار داده اطلاق اسم امیر المومنین بر عمر بن کرم کرد و کدام شخص بود که
 اطلاق بکتوب مینوشت و عمر رضی الله عنه خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله مینوشت تا آنکه
 عمر رضی الله عنه بعل عراق آمد و نوشت مینوشت آنکه و در هر چه واجب و خوف از دشمن فرستاد
 از احوال عراق از ایشان سوال کنم انگاه عامل عراق البید بن ابی ربيعة و عدی بن حاتم را فرستاد
 و ایشان چون بمدینه رسیدند مسجد و آمدند عمر بن العاص و مسجد بود و ملاقات کرد گفتند
 امیر المومنین کجاست عمر بن العاص گفت الله که شمارا در اطلاق اسم صواب گراوید انگاه نزد عمر
 رفته گفت سلام علیکم یا امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت چه نوع در خاطر تو رسید اطلاق این
 اسم عمر بن العاص را اینچنینکه او را خبر داده گفت تو امیری ما مومنانیم ترا وحی گوید از آن روزی در
 مکتوبات و غیره او این اسم جاری شد تمام نووی و در هندی و روه که ربيعة و عدی مذکور عمر رضی الله عنه
 استی باین اسم ساختند زیرا که عمر بن العاص بنار تقلید ایشان این اسم بسان جریان داد و بعضی
 گفته اند او را کسی که عمر را مبتلا باین اسم کرده مغیره بن شعبه بود و ابن عساکر از معاویه بن قرة روایت
 کرد که ابو بکر رضی الله عنه مینوشت من ابوبکر خلیفه رسول الله میگفته باشند گفت این لفظ طوطی
 دارد و یاران گفتند تو امارت میکنی و امیرایی گفت بل شما مومنان اید و من امیر شما ام انگاه
 از آن تاریخ امیر المومنین می نوشتند و این روایات مذکوره منافات ندارد و آنچه مقرر شده که
 عبد الرحمن بن جحش در سریه که در آن آیت و شیونک عن الشهداء الحرام نازل شد و

مجلس گفت این سخن را در میان خود بگویند

در علم الصفا

استکار امیکردم و روایت کرد ابو یعلی و حاکم و بیہقی از انس رضی اللہ عنہ
 تمشیر خود را حاصل کرده بیرون آمد در انجای پادشاهی شخصی از بنی زہرہ لما فیہ شد گفت ای
 عمر قصد کجا داری عمر گفت بہر دم کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بکشم آن شخص گفت کہ چہ علیہ السلام
 و سلم را بقتل رسانی چگونہ از بنی ہاشم و بنی زہرہ امین خود کسی بود کہ از دوست آنها خلاصی خواہی
 یافت گفت سبب این بنام ترا خواہم بود اما تو بہر دو دین ترا گذارند اندک گاہ بجانہ خواہم
 و داد اما آدم و درینوقت جناب نزو ایشان بود و قرأت سورۃ طہ میکرد و چون جناب اخوت
 بود از عمر در خانہ پنهان شد عمر گفت آہستہ آوازی شنیدم چہ چیز میخواندید گفتند سخن پند
 و ستیم گفت شاید کہ شما دین ہر اگاہ شدہ بگوگیر اختیار کردید اما گفت اگر عمر دین تو حق باشد چہ پند
 کرد اگاہ عمر ہم از جامی خود بر جست و او را بشت و گذرد و باز خواہش آمد کہ شوہر خود را طلب
 کند برست دیگر او را نہ دفع نمودہ اندخت جہانچہ روی او خون آلودہ شد خواہش چون اینجا
 دید و غضبش و گفت اگر غیر دین این تو حق باشد چہ بتوان کرد انشد ان لا الہ الا اللہ وحدہ
 لا شریک لہ و التہم ان شہدا عیدہ و رسولہ گفت عمر ہم چہ ان فیحن تبید از غضب باز
 ایستادہ گفت آن کبابی کہ نزد شماست یارید تا بخوانم خواہم تر کف لو طاہر نیستی قرآن را است
 تو نہ ہم کا میسر الا المطہرون بر خیز منسل کن و و منو بساز اگاہ بر فاست و و منو ساختن
 بروشت و سورت کہ بر خواند تا وقتیکہ این سید انقی ان لا الہ الا انا فاعبد و اقم
 الصلوۃ لذلک گفت دلالت کند مرا بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم چون خواب میقول از عمر ہم شنید
 از بنی پرہ بیرون آمد و گفت بشارت باد ترا کہ در شب خیمہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در حق تو
 و حامی کردہ فرمود اللہم اعز الاسلام بعمر الخطاب و حاجی جہل بن ہشام امید اندام
 کہ و حامی رسول صلی اللہ علیہ وسلم در حق تو مستجاب شدہ باشد و چون و را نوقت رسول صلی اللہ
 وسلم در خانہ اصل خود واقع بود نہ شریف داشت عمر متوجہ آن چون بان منزل رسید و بچہ
 حمزہ و طلحہ و بعثہ و دیگر از مردان در آن خانہ نشستہ اند عمرہ رفت گفت این غریب است
 اگر خدا بخواہد در حق او خیر کردہ مسلمان خواہد شد و الا قتل او بر ما آسانست راوی گوید در آن
 وقت وحی علیہ السلام بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم نازل شدہ بود و از فراغ از آن حجرہ بیرون آمدہ لا تا
 عمر کرد و حال سبقت او را گرفتہ فرمود آیا ای غریبان نمی آردی تا وقتیکہ خدا شیخا عیسو و عقوبتی بر
 ولید بن مغیرہ نازل ساخت بر تو نازل گرداند اگاہ عمر گفت انشد ان لا الہ الا اللہ

وانك عبيدك ورسولك وبروایت هزار و طبرانی و ابوالفیض و بیهقی و دیگران از امامت تو که گفت مر
گفت عمر که من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول صلی الله علیه و سلم انتقاد و روزی حار و وقت شهادت
حرارت و زخم و زبانه از طرفت که هر دیر ایدیم گفت عجب سبک از تو یا ابن الخطاب که زخم تو
اینست که مثل تو کسی نیست و حال آنکه در خانه تو بعضی مسلمان شده اند چون از حقیقت آن
حال از وی سوال کردیم گفت خواهر تو با سلام و آمده من چون این بشنیدم غضبناک شدم
باز گشتم چون سجانه رسیدیم در رازوم گفتند کیت گفتیم عمر چون آواز شنیدیم از جمعی صحیفه که در
نزد ایشان بود تلاوت میکردند و نه میانه شدند و خواهر من بر جاسته و در خانه را بکش و انگاه
با و گفتیم که ای دشمن نفس خود و دین خود را ترک داده بدین محمد و آمده و مشتی بر سر او زوم خیزد
خون از سر او روان شد و شروء و رگریه کرده گفت یا ابن الخطاب مسلمان شده ایم مبن آنچه خوا
کرد بفعل آرد و از ترک کردم انگاه بر سر بری که در آتخانه بهاوه بود نشستم گفتیم آن صحیفه را نزد من آور
خواهرم گفت تو اهل آن نیستی و غسل جنابت کرده و این کتابیت که بغیر طهارت من آن
نمی توان کرد من تکلیف بسیار کرده آن صحیفه را گرفتم چون کشاوم بسم الله الرحمن الرحیم
نوشته دیدم چون با سبمی از اسماء الله گذشتم و رید و از آن اسم و صحیفه را انداختم باز رجوع
بیتفین خود کرده صحیفه را گرفتم بیت بسم الله که ما فی السموات یا فتم گفتند اشهدا ان لا اله الا الله
چون اجتماعت کلمه از من شنید بسیرعت نزد من آمده بتکبیر و از بر آور و زد گفتند بشارت
نا و ترا ای عمر که رسول صلی الله علیه و سلم روز و شنبه این دعا فرمود اللهم احضر الاسلام باحباب
الجلالین الیک اما ابو جهم و اما عمر یعنی قوت ده اسلام را بهر کدام ازین دو مرد که دوست
یا ابو جهم یا عمر ده انگاه مرا بر رسول صلی الله علیه و سلم ولالت کردند در خانه که اسفل صفا واقع بود چون
بآنجای رسیدیم و در زوم گفت لیست گفتیم عمر ثنبا بر آن شدت و عظمت که مرا بر رسول صلی الله
علیه و سلم میبستند میم که ام از اصحاب بفتح باب میری نکردند و وقتی که رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود افتخواله البابت در از بر سر او بکشایند تا او و راید انگاه در را کشا و عمر و دو کس بر
و و باز و مر اگر فتنه نزد رسول صلی الله علیه و سلم آرد و نزد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و بگذار او را
و مجامع قیص هر اگر فتنه بخوشید گفت اسلام یا ابن الخطاب اللهم احضر مسلمان شوای بسیر خطاب
بار خدا یا تو او را بدایت ده انگاه من کلمه شهادت گفتیم و مسلمانان بتکبیر آواز بلند بر آوردند و خنجر
مروغان در اطراف کشیدند بعد از آن که بشرفت اسلام فایز گشتیم مسلمانان را امید دیدم که

در کتاب خود ساقی امام احمد بن حنبل نوشته است اما با الله و رسول و رسوله

و قبول ازین امامان خلفه شد

کفار ایشان را میزد و بوسه میزد آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر وقوت خود کفار را
 میزد و نمین کسے تعرض نماند و لیکن میخواستند که دافعت و محاربتی با کفار دهمشته باشند تا ثواب
 اخروی حاصل شود چون خال من ابو جهل بن هشام که شریف و بزرگ بود بخانه او رفتند و
 روم گفت کیستی گفت عمر بن خود را که دهمشته دین اسلام گرفته ام گفت اسی عمر دین خود را ترک
 مکن و این سخن گفته با پدر و نخل خانه رفت و مرا که دست با خود گفتند که این هر چه نبوده و مقصود
 ازین جا حاصل شد بجای دیگر باید رفت انگاه من بخانه دیگری از عظمای قریش رفتم چون میر
 آمد جماعه با خال گفته بودم باین گفته او نیز جواب من مثل جواب خال داد و در حجره خود داخل
 شد و مرا که دست گفته است بخانه نیز فامد و خال نیتید چرا که کفار مسلمانان را میزد و من کسے را نفرستم
 آخر شخصی من گفت اگر خواهی که اسلام ستانم کرد و وقتیکه مردم در حجره مجتمع شوند اسلام خود را
 بظلمان عرض کن که او هرگز سر کسے را پوشیده نداده و انگاه در وقت اجتماع ناس بجوهر رفتم
 و نزدیک آنم رفتم که گفت من بدین اسلام در آمدم آنم رفتم گفت ای این امر واقع است و ایسا کرد
 گفتند باین فاسقه با و از بلند فریاد بر آورد که کفر من الخطاب با ز دین خود برگشته و بدین اسلام
 در آمده کفار چون ایشان بشنیدند بخانه من میادرت نمودند مرا میزد و دمن ایشان را میزد و دم الجمع
 کتر من گرد آمدند انگاه خال من گفت سبب آمدن اینجاست پیس گفتند عمر از دین خود
 برگشته، نگاه با شنیدن خود اشارت کرد و خواهر زاده خود جوار خود در آورد و دم بنابرین اشارت
 کفار را که داشتند و دیگر تعرض بمن نرسانیدند چون مسلمانان را میدیدم که دافعت و مصابرت
 کفار میکردن ازین ثواب محروم مانده بودم نزد خال خود رفتم و گفتم جوار ترا در و کردم بعد از این
 همیشه با کفار منازعت و محاربت میکنم و ایشان را میزد و تا و قتی که اسلام را قوت داد و خال گفت و شنید
فصل دوم در تسمیه کفار روایت کرد ابو نعیم در و لائل و ابن عساکر از ابن عباس که
 گفتار عمر را پرسیدم که چه سبب فاروقی میگویند گفت بیان انقباض نیست که رسول بنجد
 رفتم و دم که ابو جهل در سب و انداز سر عت و این قبر حمزه رن رسانیدند حمزه که آن خود بر دشت
 متوجه مسجد شد و رتقه قریش مقابل ابو جهل بر گمان خود شکست و ابو جهل مشاهده بحال نمود
 که حمزه غضبناک است گفت چیست ترا ای اباعماره در شیخ بود که حمزه رضای ایشان بر داشت
 و برگردن او چنان زد که بعضی از دگهای گردن کسیده شد و خون جاری گشت انگاه قریش از نحو
 نقتله در میان افتاد و سلاح در میان ایشان کردند چون در آنوقت رسول صلی الله علیه

وسلم در خانه ارقم بن ابی الارقم مخدومی متحقی بود و حمزه رضی من بعد وقوع این قضیه بآن خانه فرست
مسلمان شد و من بعد از سه روز دیگر از تاریخ اسلام حمزه رضی ملاقات با ارقم مخدومی
کرده گفتم ترک دین پدران

خود کرده تابع دین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم اگر من اینکار کرده ایم کسانیکه حق تو
بر ایشان بیشتر است از من ایشان نیز ترک دین پدران خود کرده اند اگر میتوانی ایشانرا منع کن
گفتم آنها کیستند گفت خواهر و برادران و نگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون بآن خانه آمدیم
همه بنشیندیم گفتم این همه چه بود و چه چیز میخواهند بجا آورند میان من و ایشان بسیار واقع شد تا وقتیکه
سر خواهر خود چنان زدیم که خون آلوده شد و او نیز از اضطراب گریخت و گفت بزرگم
تو مسلمان شده ایم حالیا چه خواهی کرد و من چون سر او را خون آلوده یافتیم شرمزده شدم نگاه
نشدیم و گفتم این کتاب بمن نایب گفت بی طهارت من این کتاب بزرگ نیست غسل کرده
صحیفه را بگیر فقم بسم الله الرحمن الرحیم یافتیم این اسماء از اساطیر طاهره و نگاه طاهره
انزلنا علیک القرآن لتبین الی قوله کما سماه الحسنه خواندم این آیت در عالم
من بسیار عظیم و گفتم آیا قریش از این گذشتند بعد از آن مسلمان شدم و قبر از رسول
صلی الله علیه وسلم گرفتیم در خانه ارقم بست چون بمنزل او رفتیم اهل اسلام جمیع آنجا حاضر بودند
حمزه رسید که کبیت گفتند عمر است گفت در کبیتا تا در آید اگر بجانب اقبال کند مسلمان شود
از و قبول خواهیم کرد و اگر از ما روی بگرداند او را خواهیم کشت نگاه رسول صلی الله علیه
وسلم این گفت گویا شنیده از حمزه بیرون آمد پس از و حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلمه شهادت
گفتم و مسلمانان با و از بلند گفتند چنانچه اهل مسجد شنیدند بعد از آن گفتم یا رسول الله آیا ما بجز
نیستیم فرمود بجز حق نیستیم پس دین خود را چرا میخواهی در یکم اهل اسلام را و وصفتی بپوشید
آیدیم در یک صف من بودم و در صفی دیگر حمزه رضی تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و
چون نظر قریش بر من و حمزه افتاد اندوه و حزن بسیار بر ایشان رسید و در آن روز رسول
صلی الله علیه وسلم مرقاروق و فرق کننده بین الحق و الباطل و آن سعد از ذکوان روایت
کرد که از عایشه رضی پرسیدم که چه کسی بود که عمر رضی را مسجی بقاروق ساخت و واضح این اسم
کبیت گفت رسول الله را قاروق خواند و ابن عباس و حاکم از ابن عباس رضی الله عنهم روایت
کردند که چون عمر شد حضرت جبرائیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

آنجا فرست
مسلمان شد

مسلم
در آن زمان

اہل آسمان مستبشر و خوشحال شدند بابت سلام عمر رضی اللہ عنہ روایت کرو بزار و عاکم صحیح
 آخر از ابن عباس روایت کردند در وقت اسلام عمر بن مشرکان گفتند این زمان مسلمانان قوت
 شد اگر از ادبستی و غلطی نسبت ایشان واقع شود جز سبب ما خواهند داد و فرو گذشت
 سخاوتمند کرد و یا یحییٰ بن حبیب اللہ و من تبعک من المؤمنین در روز نازل شد و
 بخاری و غیره از ابن مسعود روایت کردند کہ گفت اگر وقتیکہ عمر بن شرف اسلام نمایند
 ہمیشہ عزیز و غالب و در میان سعد بن زید از ابن مسعود روایت کرد کہ گفت اگر عمر بن فتح بود و
 ہجرت نہرت بود و اقامت حرم بود قبل از اسلام او نہ ما استطاعت اقامت و نہت ہجرت
 نہشتیم چون عمر بن اسلام و آمد باستان کارزار میکردیم تا وقتیکہ اسلام بحال خود گذشتند
 و دہشت از ایشان باز داشتند و آن سبب کہ از حد فیر نہ روایت کرد کہ گفت چون عمر بن مسلمان شد
 اسلام مردی قبل بود کہ زیادہ نمیدگر لقب و در زمانے کہ عمر بن سہید شد اسلام بمرتبه
 و زمان او قوی بود و ضعف و نقصان می یافت و طبرانی از ابن عباس روایت کرد کہ گفت
 حسن کہ گسب ال کسبہ اشکارا کرد عمر ابن الخطاب بود و مریت روایت
 سعد از مصیب روایت و ملائکہ مردم با دعوت اسلام مکرر و حوالی خانہ کعبہ مستمسک ہستند
 و طوائف او میکردیم و اگر نہت با نہت و غلطی میکردند جز او ایشان در کنار ایشان بپایم
 فصل سوم و در ہجرت عمر رضی اللہ عنہ روایت ابن عساکر از امیر المؤمنین امام
 المتقین علیہ السلام کہ فرمودند راستی کہ کسی از ہاجرین بسبیل علانیہ ہجرت کردہ باشد الا
 عمر بن الخطاب کہ چون قصد ہجرت کرد سیف خود حمل کرد و کمان بردوش انداخت
 چندان عدد تر از ترکش بیرون آوردہ دست خود گرفت و در وقتیکہ اشرف قریش
 در فضای خانہ کعبہ بودند کعبہ آمد و بہت توبت طواف نمود و در خلعت مقام
 و در رکعت نماز گذارد و نزدیک اشرف قریش آمدہ گفت شاہدہ اللہ علیہ یعنی
 رو شود ہر کس کہ میخواہد کہ مادرش مفیر زند و فرزندش شہید شود و زنش بے شوہر شود باید کہ ملاقات
 کند و در و را می این وادی آخر ہم یک از ایشان نائب مقاومت او نہشتند و از عقب او فرست
 و روایت ابن عساکر از بزار کہ گفت اول کسی کہ آمد از ہاجرین مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم
 بود بعد از ایشان عمر ابن الخطاب با بیست سوار آمد و از وی سوال کردیم رسول اللہ
 علیہ السلام مدینہ را بخورند و خود منور گردانید بر فاقا ابو بکر نہ

۱۰ "والتی" و "الشیء"

فصل چهارم در فضائل عمر فاروق رضی الله عنه قبل ازین سی و چهار حدیث که بفرموده
 و فضائل ابو بکر و حدیث سی و پنجم اللهم اعزاه اسلام بعمر الخطاب حدیث سی و ششم
 لما اسلم عمر بن الخطاب علیه السلام فقال يا احمد قلنا استبشر اهل السماء باسلام
 عمر رضي الله عنه حدیث سی و هفتم لما اسلم عمر رضي الله عنه قال المشركون لقد انتصف القوم اليوم
 منا وانزل الله يا ايها النبي حبسك الله ومن اتبعك من المؤمنين جناح و ربهين باب
 ترجمه حدیث نیزند کورشد حدیث سی و هشتم بروایت بخاری و مسلم و رایت از ابو هریره
 فرمود و بسینا انا نائم رایتنی فی الجنة فاذا اهرقة تنوضا الى جانب قصر قلت من
 هذا القصر قالوا العبادتان ادخلهما فذكرت غيرك فقلت فيك وقال عليا
 اغار يا رسول الله وقتي و در خواب بودم خورادر بهشت دیدم و در آنجا رفتم بودم و در
 قصری از قصرور بهشت و منو بیست و پرسیدم که این قصر از کیست گفتند که از عمر بن الخطاب است و در
 آن قصر و رایتیم نگاه غیرت ترا یاد آوردم و بیست و گردانیدیم بعد از آن عمر فرمود را گریه است
 و او گفت آیا بر تو غیرت میکنم یا رسول الله اینکلام استفهام انکار یعنی من و او را بیست و
 از من که غیرت میکنم بر تو و نخواهم کرد و حدیث سی و نهم بروایت کرد احمد و بخاری و مسلم از جا
 که رسول الله علیه و سلم فرمود و بسینا انا نائم رایتنی فقلت الجنة فاذا انا بالسميضا
 اهرقة ابی طلحة و سلمه ما حی خشفنا فقلت ما هذا القصر قالوا العبدان الخطاب فادخلت
 ان ادخله فانظر اليك فذكرت غيرك و در خواب دیدم خورادر بهشت ناگاه و بیست و
 ابو طلحه پیداشد و از پیش روی خود خشفی و حرکتی شنیدم گفتم این کیست ای جبرئیل گفت این
 طلحت و قصری سفید دیدم و فضائی قهر و قهر بود و گفتم از کیست ای جبرئیل گفت از عمر
 الخطاب نگاه خواهم کرد و در آن داخل شوم چون غیرت تو بخاطر رسید داخل نشدم حدیث
 چهارم روایت کرد و بخاری و مسلم از ابن عمر که گفت رسول الله علیه و سلم فرمود و بسینا انا
 نائم شکرت یعنی اللین حتی انظر الى الرائي فجدی فی اطفادی ثم ناو لته عمر قالوا
 فما اولته يا رسول الله قال العلم وراثته و در خواب بودم قدحی شیرین وافر
 از آن شیرین شامیده سیرشدم چنانچه دیدم که در آنجا و من جاری شد باز آنجا بازده بود و از آن
 بعمر رضی الله عنه و او را صحاب گفتند یا رسول الله تاویل این خواب بیه چیز کرده فرمود
 بعلم حدیث چهارم و گفتم بروایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابو سعید خدری

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

عمر

لقب الشیطان خیا قطا کمال فجا غیر غلبانی پس خطاب بخدائی که جان به قدر
اوست که شیطان ملاقی نبود و در هیچ راه کذری مگر آنکه گشته بر راه غیر راه نور و یعنی او
ترس و بیم که از او دارد و قطع راه میکند حدیث حمل و سید محمد مرویست بروایت احمد بن حنبل
از ابوهریره رض و بروایت احمد و مسلم و ترمذی و نسائی از عایشه رضی الله عنها که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود لقد کان فیما قبلکم من الانبیاء من حملوا نساءهم فان یکون فی اهل
خانهم هم یحققون که در احوال مسافران صافق الظن بوده اند از ملا را علی لهم بر شد و صواب
میشد پس اگر در امت من از آن قبیل کسی است آن عمر است بن الخطاب و در آن شرط
مبادله است اینجا که میگوید اگر مرادوستی است آن فلانی است و بخاری از عمر روایت کرد
که گفت عمر رضی الله عنه هرگز نشنیدم که بگوید فلان من در فلان امر چنین است مگر آنکه چنان باشد
که او ظن کرده باشد چنانچه وقتی نشسته بود و مروی جمیل یعنی سواد ابن قاری با و گذشت
عمر رضی الله عنه گفت یا ظن خطا واقع شد یا آنکه این مرد برین جا نیست یا کاسن ایشان بود
انگاه سواد ابن قاری طلب نموده این سخن او گفت و او اول انکار این می نمود و گفته گاهی مثل امروز
ملاقی من نشد باز عمر رضی الله عنه گفت سجد میگویم ازین سخن مرا ازین معنی خبر و اگر بنی انگاه گفت
نیکوترین و محجب ترین چیز که چیست او تنیان آن کرده باشد حیت گفت روزه
در بار او بودم جنبه و من مشاهده فرمودی که درم او این شتر بر خواندند هرالم تراجم
و ابداً بهیچاناً شتر کهما فقه فی الحجازی و باسمها من بعد انکاسها و لحوقها
بالقلا فی احلاسها انگاه عمر رضی الله عنه گفت رسته میگوید من نزد او ایستاده بودم یعنی
در زمان جا نیست درین آشنای مروی آرد و بجه شتر و شتر فوج کرد و در بیوقت کسی فریاد بر
آورد و او از بلند که مثل آن شنیده بودم میگفت یا جلیله اهریجیم دخیل فصیح یقول
لا اله الا انت انگاه قوم از جابر بر جستند من گفتم میروم او می مقام تا این خبر دیگر با معلوم
کنم و درین اثنا باز ندا کرد و یا جلیله اهریجیم فصیح یقول لا اله الا الله انگاه سواد و
فرنگ مکر و ما انگاه گفتند این پیغمبر خود را بدو حدیث حمل چهارم روایت کردند
احمد ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر و ابو لیلیه از ابوهریره و
از بلال از معاویه که رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی جعل الحق علی لسان محمد
امری خلقی طبیعتی است نه عارضی و روایت از ابن عمر رضی الله عنه که گفت هر موم امری نازل شد

مردی است

جریان حق بر لسان عمر رض

تَقِيًّا

لَيْتَ فَمَا يَبْعَثُ جَارِي وَادَاهُ قِيَامُ بَرِّ زَبَانٍ وَطَلْعُ مِرْغَمٍ مَرَجِي لَفْظُ شَهْرٍ مَرَجِي أَجَلُهُ
مَنْ دَرِيَا جَاهِلِيَّتِ كَامِنْ ائِثْنَانِ بُوْدَ لَجْدِ زَانِ عَمْرَضُ غُلْفَتِ

که قوم در آن امر چیزی نمیگفتند و چیزی نگفت مگر آنکه قرآن موافق آنقول نازل شد حدیث
 چهارم روایت کرد ابو حمزه ثمالی و حاکم صحیح کرد و آنرا از یحیی بن عامر و طبرانی از عصمت بن
 مالک که گفت رسول الله علیه و آله فرمود و لو کان نجس نیکی لکان عمداً الخطاب اگر بعد از
 من میمیرد هر آینه عمر بن الخطاب بکشد و طبرانی روایت این حدیث را از ابو سعید خدری غیر او
 کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر حدیث چهارم و ششم روایت کرده و ترمذی از عائشه روایت
 که گفت رسول الله علیه و آله فرمود و لا تنظروا شیاطین الجن و الا تنسقدن من عینهم
 بدینیکه من بین شیاطین جنی و انسی بلکه از هر دو میگیرند و این حدیث را ابن عساکر از عائشه روایت کرده
 که رسول الله علیه و آله فرمود و دایت شیاطین الجن و الا تنسقدن من عینهم و این حدیث را ابن عساکر
 حدیث چهارم و ششم روایت کرده و ابن ماجه و حاکم از ابی بن کعب که گفت رسول الله علیه
 و آله فرمود که اولی من یصلی الفجر الحق و اول من یسلم علیه و اول من یخلف بید که فیدخل الجنة
 در بهشت برتر عمر است و مصافحه و در مقام کنایت از مزید النعمان و اقبال و
 اگر گوی قبل ازین حدیثی مذکور شد که ابو بکر بن اول کسی است از است من که داخل میشود در بهشت
 پس میان این دو حدیث منافات است گوییم منافات تطبیق میان این دو حدیث با نظر قریب
 در اولیت و در حدیث نسبتی یعنی اول کسی در بهشت داخل میشود و بعد از ابو بکر عمر است
 حدیث چهارم و ششم روایت کرده و ابن ماجه و حاکم از ابو ذر که گفت از رسول الله علیه و آله شنیدم که گفت
 اولی من یصلی الفجر الحق علی لسان عمر و قلبه بدینیکه حدیثی باقی است بر زبان عمر مذکور که آن کلمه
 میبندد حدیث چهارم و ششم روایت کرده و ابن ماجه و ابن ابی عمیر روایت کرده که گفت رسول الله علیه و آله
 فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه این حدیث قبل ازین مذکور شد و ابن عساکر
 خود از امیر المؤمنین امام المتقین اسد الله الثعالبی بن ابطالب بن روایت کرده که گفت کنا الصحابة
 محمد صلی الله علیه و آله کنا ان السکینه تطبق علی لسان عمر و قلبه بودیم ما اصحاب
 محمد صلی الله علیه و آله ریب شک داشتیم در نیکه سکینه بر زبان عمر است مترجم میگوید که اقوالی در تفسیر
 سکینه بسیار است بعضی ازیشان معنی این حدیث چنین گفته اند که شک داشتیم در آنکه عمر را
 نظر میکند بچهره مستحی است که نفوس آن ساکن شود و قلوب آن مطمئن گردد و آنچه غیر از عمر
 از حدیث با و القار کند کذا فی الحواشی المشکوة و بعضی گفته اند که مراد از سکینه من جانب الله است
 که در کتاب عزیزی فرموده و بعضی غیر این نیز گفته اند کذا فی النهایة الجزری حدیث

بقول

نسخه

پنجاهم روایت کرد و بزار از ابن عمر و ابن عساکر از ابوهریره و مصعب بن جماسه و
 السد عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که عند رب اهل الجنة عمر حرام
 ابن هشت است مگر حج گوید که این حدیث امیر المومنین اسد الله الغالب علی رضی الله عنه از رسول
 صلی الله علیه و سلم روایت کرد و مؤید این قول آنکه در فصل الخطای ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده در
 ایام خلافت عمر رضی الله عنه که در تاجمیع غنائم بسجده رسول صلی الله علیه و سلم بودند اول سیدیه بسجده
 امام الحج والاسن حضرت امام حسن بن امیر المومنین علیه بود و رضوان الله عنهما که با عمر رضی الله عنه گفت
 امیر المومنین از آنچه خدا پیش از ما بر مسلمانان فرستاده فرمود و حق من بدو عمر رضی الله عنه تعظیم و تکریم فرمود و هزار
 درم از آن غنائم با و داد چون سجانه تشریف از زانی فرمود امام مطلق و داوی بر حق سید
 امام حسین بن امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه آمد و گفت ای امیر المومنین حق من از آنچه
 مسلمانان را فرستاده عطا کن عمر رضی الله عنه بالرحب الکرامه هزار درم دیگر خدمت شباب الجنة امام حسن
 رضی الله عنه عطا کرد و آنگاه عبداللہ بن عمر رضی الله عنه نزد پدر آمد و حق خود طلب کرد و عمر رضی الله عنه آنرا با قصد درم
 داد عبداللہ گفت ای امیر المومنین من کبیر السن ام و در خدمت پیغامبر صلی الله علیه و سلم شمشیر
 زده ام مرا با قصد درم میدهم ای امام حسن و امام حسین را رضی الله عنهما که طفل اند و در کوچی بانی دین
 بازی میکنند هر یک را از ایشان هزار درم و داوی عمر رضی الله عنه گفت بل چنین کردم تو بر و پدرت پیش پدر
 ایشان بیار و داوی مثل داوی ایشان و جدی مثل جد ایشان و جده مثل جده ایشان و عمی مثل
 عم ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خاله مثل خاله ایشان و خاله ایشان بیار تا مقتدا می که بایشان
 داده ام نبودیم و میدانم که تو این نوع کسانی سخنوایی آورد چرا که پدر ایشان امیر المومنین و امام
 المثقین حضرت علی و مادر ایشان فاطمه زهرا و جده ایشان خدیجه الکبری و عم ایشان جعفر بن
 ابیطالب است و خاله ایشان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و خاله ایشان رقیه ام کلثوم
 و دختران رسول الله صلی الله علیه و سلم چون این خبر حضرت امیر المومنین علیه کرم الله وجهه رسید حسین
 قول عمر کرده گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت عمر تسراج اهل الجنة فی
 الجنة باز چون عمر رضی الله عنه استماع نقل حدیث از شایخ خودان علیه المرتضی نمود با جمعی از اصحاب که نزد
 وی بودند برخاستند بمنزل امیر المومنین اسد الله علی بن ابیطالب رده بیرون آمد عمر رضی الله عنه گفت
 ای علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدی که فرمود که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم
 عمر رضی الله عنه گفت که خطی از بنی مضمون بنویس از جهت من از نگاه امیر المومنین علیه رضی الله عنه نوشت لبکم الله

از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده در تاجمیع غنائم بسجده رسول صلی الله علیه و سلم بودند اول سیدیه بسجده امام الحج والاسن حضرت امام حسن بن امیر المومنین علیه بود و رضوان الله عنهما که با عمر رضی الله عنه گفت امیر المومنین از آنچه خدا پیش از ما بر مسلمانان فرستاده فرمود و حق من بدو عمر رضی الله عنه تعظیم و تکریم فرمود و هزار درم از آن غنائم با و داد چون سجانه تشریف از زانی فرمود امام مطلق و داوی بر حق سید امام حسین بن امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه آمد و گفت ای امیر المومنین حق من از آنچه مسلمانان را فرستاده عطا کن عمر رضی الله عنه بالرحب الکرامه هزار درم دیگر خدمت شباب الجنة امام حسن رضی الله عنه عطا کرد و آنگاه عبداللہ بن عمر رضی الله عنه نزد پدر آمد و حق خود طلب کرد و عمر رضی الله عنه آنرا با قصد درم داد عبداللہ گفت ای امیر المومنین من کبیر السن ام و در خدمت پیغامبر صلی الله علیه و سلم شمشیر زده ام مرا با قصد درم میدهم ای امام حسن و امام حسین را رضی الله عنهما که طفل اند و در کوچی بانی دین بازی میکنند هر یک را از ایشان هزار درم و داوی عمر رضی الله عنه گفت بل چنین کردم تو بر و پدرت پیش پدر ایشان بیار و داوی مثل داوی ایشان و جدی مثل جد ایشان و جده مثل جده ایشان و عمی مثل عم ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خاله مثل خاله ایشان و خاله ایشان بیار تا مقتدا می که بایشان داده ام نبودیم و میدانم که تو این نوع کسانی سخنوایی آورد چرا که پدر ایشان امیر المومنین و امام المثقین حضرت علی و مادر ایشان فاطمه زهرا و جده ایشان خدیجه الکبری و عم ایشان جعفر بن ابیطالب است و خاله ایشان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و خاله ایشان رقیه ام کلثوم و دختران رسول الله صلی الله علیه و سلم چون این خبر حضرت امیر المومنین علیه کرم الله وجهه رسید حسین قول عمر کرده گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت عمر تسراج اهل الجنة فی الجنة باز چون عمر رضی الله عنه استماع نقل حدیث از شایخ خودان علیه المرتضی نمود با جمعی از اصحاب که نزد وی بودند برخاستند بمنزل امیر المومنین اسد الله علی بن ابیطالب رده بیرون آمد عمر رضی الله عنه گفت ای علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدی که فرمود که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم عمر رضی الله عنه گفت که خطی از بنی مضمون بنویس از جهت من از نگاه امیر المومنین علیه رضی الله عنه نوشت لبکم الله

الرحمن الرحيم هذا ما نؤمن على انبيائنا عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وهو عن جبرائيل وهو عن الله تعالى ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة في الجنة
 يعني اين خطبها نيتا مير المؤمنين عليه السلام بن ابي طالب است ممر عمر بن الخطاب رضي الله عنهما نيتا مير
 الله عليه السلام جبرائيل عليه السلام واوا از خداي تبارك وتعالى كه عمر بن الخطاب چراغ اهل بهشت
 ست و در بهشت بعد از آن عمر آن خطبها گرفته بيكه از او خود و سپرد و وصيت كرد كه
 وقتي كه من بميرم بعد از غسل و كفنين اين خطرا در كفني من سراج ساز نماز و بر و نماز
 خود بروم و چون شهيد شد بنا بر وصيت در كفني او مندرج گردانيد و دفن كرد و در
 سراج اهل بهشت يعني از علماء گفته اند مراد است كه از بهل كس كه تمامي نشان باسلام عمر مال
 شد جميعا اهل جنت اند ثم فوت گرفت و در آنوقت اسلام اظهار كرد و بعد از آنكه خلافت
 و محقق بود و همچنانكه راه رويش را چرخ پدايت مي يابد كذا في نهايه الجوزة رحمه الله عليه
 حديث پنجاهم روايت كرد بزار از قدام بن مظعون از عمر بن عثمان منقول است كه گفت رسول الله
 اشارت به مبارك خود نماز عيتره كرد و فرمود... غلق الفتنة لا يزال بينكم وبين الفتنة باب
 شد يد الغلق ما جات من هدايين اظهركم انهم و ابواب فتنة را مسدود ساز و همیشه
 تمام و ميان فتنة با بي سخت مغلق است كه با ساني كشاده نشود و اوامي كه اينم و يعني عمر بن
 در بيان نهايت حديث پنجاهم و دو و يك روايت كرد طبراني در اوسط و تكليم در
 نوادر الامور و نيامر از ابن عباس كه گفت بزرگوار است عليه السلام نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم
 و گفت عمر را از من سلام برسان و بگو كه غنيمتي عز است و رضا تو حكمت و روايت ديگر
 كه را باي جبرائيل فقال اقراء عمر السلام و قل له ان رضاه حكم و ان غنيمته حسنة
 حديث پنجاهم و سيموم روايت كرد ابن عساکر از عائشة صديقه زنم كه رسول الله
 و سلم فرمود ان الشيطان يكفون من عمر بن الخطاب كه ميگنيزد شيطان از عمر زنم و احمد و ترمذي
 ابن حبان و صحيح خود روايت كرد و از طريق بريدة كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود ان
 الشيطان الكفر منك با عمر بن الخطاب شيطان ميگيرد و ميترسد از تو اي عمر حديث پنجاهم
 پنجاهم روايت كرد ابن عساکر و ابن عدي از ابن عباس كه پيغمبر خداي صلى الله
 عليه وسلم فرمود ما في السماء ملك الا وهو يقرؤ عمر و الا في الارض شيطان الا هو
 يقرؤ عمر و آسمان فرشته نيست مگر آنكه تو قير و لعظيم عمر ميگند و در زمين هر شيطان

سراج اهل جنت است
 سراج اهل جنت است

و انما يد الغلق ما جات من هدايين اظهركم

مگر آنکه بنابر حدیث پنجاه و پنجم روایت کرد طبرانی در اوسط از ابوهریره
گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله باهلی باهل عرفه عامته و باهلی
بعمر خاضع برستیکه خدا تعالی مبادات و مفاخرت کرد ملائکه را باهل عرفه بر سبیل عموم و بفرمان
بر سبیل خصوص حدیث پنجاه و ششم روایت کرد طبرانی و ویلی از فضل ابن عباس
روایت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و الحق بعمر مع عمر حیث کان بعد از من حق
عمر است و هر مکان که باشد حدیث پنجاه و هفتم طبرانی از یونس روایت کرد که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان لم یلق عمر منکذا سلم الاخرت و جمهره بتحقیق که
شیطان در هیچ وقت از اوقات ملاقی عمر نشد از زمانی که شرف اسلام فاش شد مگر آنکه بر روی
و رافتا و از خوف و بیمی که از وی داشت و در قطنی این حدیث را و را فراد از طریق
از حفصه روایت کرد حدیث پنجاه و هشتم روایت کرد طبرانی از ابی کبیر رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود قال لی جبرائیل لیتبک الا سلام علی موت عمر مرا جبرائیل گفت
من اینجاست میگردد سلام بر موت عمر حدیث پنجاه و نهم روایت کرد طبرانی در اوسط
از ابی سعید خدری که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من الغض عمر فقد ابغضه من
احب عمر فقد احب ان الله تعالی باهلی بالذات عشیة عرفه عامته و باهلی بعمر خاصه
و انه لم یبعث الله نبیا الا کان فی امة محدث و ان یکن فی امة منهم احد فهو عمر
قالو یا رسول الله هو محدث قال یتکلم الملائكة علی لسانه هر کس که دشمن دارد
عمر را بتحقیق دشمن من داشته است و هر کس که دوست دارد عمر را بتحقیق دوست داشته
است برستیکه خدا تعالی مبادات و مفاخرت کرده بر دم و در روز عرفه بر سبیل عموم
به عمر بر سبیل خصوص و خدا تعالی هیچ پیغامبری را نفرستاده مگر آنکه در امت او محدثی بوده است
و اگر در امت من محدثی باشد آن عمر است صحابه گفتند یا رسول الله چگونه محدثی فرموده
ملائکه بر زبان او تکلم میکنند و با سنابین حدیث حسن است حدیث شصتم روایت کرد
احمد و ترمذی و ابن حبان و صحیح خود و ما کم از بریده رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود یا بلال هم سبقتنی الی الجنة و ما دخلت قط الا
اما فی تبت قصر هر تبت قصری که در این قصر فقلت من هذا القصر قالوا الرجل من
محمد فقلت من هذا القصر قالوا العمر ابن الخطاب ای بلال سحره میز سابق شدنی

عمر بن الخطاب

شده
من العرب فقلت انما عرفت من هذا القصر قالوا الرجل من محمد

بر من در بهشت و من داخل نشدم در بهشت هرگز اگر آنکه شنیدم حرکتی از پیش خود پس
 و آمدم بقصری مربع که از طلا ساخته بودند بر سیدم که این قصر چیست گفتند که از عمر بن الخطاب
 حدیث شد حضرت عمر روایت بود او در ویست از این خطاب گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله گفت لا تنسینا یا اخی من دعائک فراموش کن از ای برادر من از
 دعای خود حدیث شد حضرت عمر روایت کرد از احمد و ابن ابی نعیم از عمر بن الخطاب که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انزل الله کلماتاً لا تنسها شریکاً
 ما را در دعای من خود و کن فراموش را حدیث شد حضرت و سوم روایت کرد
 بخاری از ابن عباس رضی الله عنه و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود انزل الله کلماتاً لا تنسها
 روایت کرد طبرانی و ابن عدی از ابن عباس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود عمر معی دانا
 مع عمر و الحق بعدک مع عمر چیست کان عمر با من است و من با عمر ام و حق بعد از من با من است
 هر جا که بوده باشد حدیث شد حضرت و ششم روایت کرد از احمد و ترمذی و ابن جبران
 صحیح خود از انس و بخاری و مسلم از جابر و احمد از زید و از معا و رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرمود در بهشت داخل شد من ناگاه قصری از ذهب دیدم پرسیدم این قصر از کیست
 گفتند از آن جوانی که از قریش است گمان بردم که آن جوان من خواهم بود باز چون مختار
 از یمنی کردم گفتند عمر بن الخطاب اگر نه این بودی که غیرت ترا میزدند و در آن قصر داخل
 میشدیم و لفظ این حدیث از پیش گذشت حدیث شد حضرت و ششم روایت کرد از ترمذی
 و حاکم از ابو بکر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ما طاعت الله شکس علی
 خیر من عمر طلوع کرد آفتاب کسی بهتر است از عمر من حدیث شد حضرت و ششم روایت کرد
 ابن سعد از ایوب بن موسی مرسل که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تعالی جعل الحق
 علی لسان عمر و قلبه و هو الفارق فرفق بین الحق و الباطل بدینیکه خدا تعالی را
 ساخته است حق بر زبان و دل عمر و افراق است خدا ابرار و تفارق میان حق و
 باطل کرد حدیث شد حضرت و ششم روایت کرد طبرانی از حضرت بن ابی لهب رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود و یحکم اذا مالک هم فان استطعت ان تموت فمیت و یحکم اذا
 ست بر سبیل ترجیح و ترحم با کسی میگویند که قبلکه افتاده باشد و مستحق آن باشد یعنی نبوی
 الله صلی الله علیه و آله او ترحم و رفیق فرمود گفت زبانی که عمر من از عالم رخت کند بر تو

حدیث شد حضرت و ششم روایت کرد
 صلی الله علیه و آله
 حدیث شد حضرت و ششم روایت کرد

خود قاور باشی بهتر از فتنه اهل زمان محفوظ باشی **فصل پنجم در بیان ثنای اصحاب**
 سلف بر عمر رضی الله عنهم اجمعین و ثنای ایشان عساکر از صدیق رضی الله عنه که گفت بر زمین
 کسی دوست تر از من از عمر من نیست و این سعد را نیز از صدیق رضی الله عنه روایت کرده ایم
 مرض ما و گفتند که جواب بخدا چه خواهی و او که عمر را بر ما و الی ساختن و حال آنکه غلظت او را
 میدانی گفت اگر از من سوال کنند خواهی گفت که بهترین ایشان را و الی ساختم و طبرانی از امیر
 المومنین علی بن ابیطالب روایت کرد که گفت اذکر الصالحون فحی هلا بعم ما کننا
 بنعدان السکینه تنطق علی لسان عمر من هرگاه که ذکر صالحان کنند بعمر من ابتداء کن مذکر فحی
 ما ابغید ندستیم که سکینه بر لسان عمر من ناطق بود و قبل ازین سکینه مذکور شد و این سعد را
 روایت کرده که گفت ندیدم کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از وقتیکه از عالم رحلت
 فرمود احدی خود را از عمر من و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده که گفت که علم عمر من در
 پله تر از و نهند و علم زندگان رو زمین در پله دیگر نه آئینه علم عمر من راجع خواهد آمد بر علم ایشان
 و ظن اصحاب حق عمر من آن بود که نه قسم از علم او دارد و یک قسم دیگر سائر مردم و از میرین
 بنگار از من و این روایت کرده که گفت ما ابو بکر من را رده و دنیا ندارد و دنیا رده او ندارد و اما
 عمر من دنیا رده او دارد و او را رده دنیا ندارد و اما او دنیا آلوده شده ایم و پشت و
 روی در آن میکردیم و حاکم از امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب روایت کرده
 و وقتیکه عمر من در مجلس حاضر ساختند به قوبی پوشیده بود و بروی داخل شده گفتم رحمت خدا
 باد بر تو میخکس دوست تر از من نیست که بصحیفه علم او سجده استیجاب بر من بعد از صحیفه رسول
 الله صلی الله علیه و سلم که ازین شخص که پوشیده بنوب قبل ازین سجد طریق سجد او از امیر المومنین علی بن
 ابیطالب مذکور شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت زمانی که صالحان مذکور
 شوند ابتداء کنند مذکر عمر من بدستیکه او اعلم بود بکتاب الله از ما واقفم بود از ما دروین خدا تعالی
 ایضا طبرانی از عمر من بن ربیع روایت کرده که عمر من با کعب الاخبار گفت که نعت و وصف
 ما را چگونه یافتی یعنی در تورات گفت نعت تو قرنی از حدیث عمر من گفت قرنی از حدیث
 چیست گفت امیری شدیدی که در امر خدا استیجاب میم لامت کننده را فر و گیر و از آن نترسد
 گفت چه یافتی کعب الاخبار گفت باز این یافته ام که بعد از تو شخصی خلیفه باشد که لشکر ظلم او را
 بقتل رسانند گفت باز چه یافتی گفت یافته ام که بعد از آن بلا باشد خدا بدش و قر و نیست بر او

در بیان ثنای اصحاب

احمد و بنابر طبرانی از ابن مسعود روایت که گفت تفصیل عمر من بر مردم بچهار چیز است اول با قتل
 امیران بدر که خدا شهادت آید لولا کتاب من الله سبق الاید موافق بر او نازل ساخت
 دوم بآنکه زمان نبی علیه السلام بر من بچهار چیز بود و ریب که یکی از از دراج مطهرات
 آنحضرت بود و علیه السلام گفت ای عمر منی بر ما نازل میشود و تو بر ما حکم میکنی انگاه حق تعالی آیت
 و اداسا التمه من متاعا فاسئلوه من و ادع حجاب کما آیت حجاب است نازل ساخت سیوم
 آنکه رسول الله علیه السلام جهت اسلام آوردن عاصی فرمود گفت اللهم ایذا لاسلام
 بچهار چیز برای اجتهاد در باب بیعت ابوبکر من و اول کسی بود که بیعت کرد با ابوبکر من و
 ابن عساکر از مجاهد روایت کرده که با یکدیگر در ایام عمر من و در زنجیر بود و چون عمر منی علیه السلام
 شهید کردند خلاصی یافت و اعوان و انصار او متفرق گشتند و فصل ششم در موافقت
 عمر منی علیه السلام با قرآن سنن و تو تواتر وایت کردیم و در مجاهد که گفت عمر منی علیه السلام
 اجتهاد میکرد و موافق بر او و اجتهاد او و قرآن نازل میشد و ابن عساکر از امام الصادق
 ع روایت میکند که عمر منی علیه السلام در ایام من و در زنجیر بود و در قرآن هر آینه رایست از رای عمر منی علیه السلام و از ابن عمر روایت کرده که گفت نیست
 و ریز که مردم سخن میگفتند که عمر منی علیه السلام آن گفته باشد مگر آنکه قرآن بر موافق آنچه عمر منی علیه السلام گفته بود
 نازل شد و موافقت عمر منی علیه السلام بسیار است اول و دوم و سیوم روایت کرده بخاری و مسلم از
 عمر منی علیه السلام که گفت موفقت کردم با پروردگار خود و در سه چیز گفتم یا رسول الله اگر مقام ابراهیم مصلی
 خوب خواهد بود و انگاه آیت و اتحدن و امن مقام ابراهیم مصلی نازل شد موافقت بر او و قول
 من دیگر گفتم یا رسول الله بدو فاجز از دراج مطهرات مجتمع شده بود و در آشکارا کردن هر رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و در غیرت شد گفتم یا رسول الله اگر اطلاق دهی ایشانرا خدا شهادت ببل ایشان
 بهتر بنو خواهد داد و آیه و ان طلقن ان بیداله از و اجازت امنکن نازل شد موافق
 قول من چهارم در باب امیر بدر بر و است سالم از عمر منی علیه السلام روایت که گفت در سه چیز موافقت
 با پروردگار خود کردم و در حجاب و امیران بدر و در مقام ابراهیم ع و در باب تحمیل خمر بر یثرب
 اصحاب بن و حکم از عمر منی علیه السلام روایت که گفتم اللهم بئیننا و بینا ناسا قیافیا فی النحر یا خدا ایابان
 کن از بر ما بیانی شافی و دانی در باب خمر ششم در آیت فتبادک الله الحسن الخالد
 ابن ابی غانم در تفسیر خود از انس روایت کرده که عمر منی علیه السلام گفت و چهار چیز موفقت با پروردگار

در حدیثی که در کتاب
 تواتر است
 و اداسا التمه من متاعا فاسئلوه من
 و ادع حجاب کما آیت حجاب است
 و در حدیثی که در کتاب
 تواتر است
 و اداسا التمه من متاعا فاسئلوه من
 و ادع حجاب کما آیت حجاب است

خود کرم شده مذکور شد و چهارم آنکه چون آیت ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین الانیه نازل شد گفتم فتبارک الله احسن الخالقین معقمت در قصه عبد السدین بنی
چنانچه در صحیح از عمر رضی روایت کرد چون عبد السدین بنی وفات یافت رسول صلی الله علیه
وسلم را خواندند که نماز گذارد و من پیش روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته گفتم آیا بر دشمن خود
که عبد السدین بنی چنانچه در فلان روز چنین چنین گفت نماز خواهی گذارد و منی که شخصی گفتم
زیادت نگذشت که آیت ولا تصل علی احد منهن مات ابدا که منی از سلفه بر منافقان است
نازل شد معقمت در قضیه استغفار طبرانی از ابن عباس رضی روایت کرده که چون رسول صلی الله
علیه وسلم کنار در رکعت غفار بر قوم از منافقان فرمود گفت عمر رضی الله عنه
سواء علیهم یعنی برابر است بر ایشان استغفار و عدم
استغفار تو یا رسول الله انگاه آیت سواء علیهم استغفرت لهم امر لم تستغفر لهم
یعنی الله ان الله لا یهتک القوم الفاسقین نازل شد و هم و مشورۃ رفیق
سجده بیان آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در خروج بجانب بدر ابا صحاب رضوان الله عنهم
اجمعین مشورت فرمود عمر رضی الله عنه اشارت بخروج کرد انگاه آیت کما اخرجک
ربک من بیتک بالحق فزیقنا من المومنین لک ادهون که اشارتست بآنکه خروج از
درینه بجانب بدر خواست و بامر خدا آیت نازل گشت و هم و مشورۃ در قصه فاک یعنی در باب
عایشه صدیق رضی مشورت کرد و عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله تزویج عایشه صدیق رضی بانو
که کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خدا آیت نازل کرد و عمر رضی الله عنه گفت آیا گمان شما اینست که اگر
عایشه رضی این صفت بود و منی موصوف خدا تعالی پنهان میکرد و او را لایق شما میدانست
سبحانک هذا بهتان عظیم انگاه براه از افاب بهین طریق نازل شد یا ز و هم و قصه
صوم بیانش آنکه شبی در راه صیام عمر رضی الله عنه بعد از آنکه از خواب بیدار شد باز و او خود
مجاعت نمود و چون در اوائل اسلام حرام بود و در رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از
علیه کرده ام شکوه میکنم نزد خدا آیت نازل شد انگاه آیت احل لکم لیلۃ الصیام را گفت ای انس
آنکه حکم تجلیل مجاعت منکوحات در لیلای صیام نازل گشت مترجم میگوید در کتاب آورده
که چون عمر رضی الله عنه بیان این معنی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بجا آن
لائق نبود که این امر از تو صادر میشود و با عمر انگاه از حصان مجلیس برخاسته اعتراف کرد که

ع
عمر رضی الله عنه
تقریباً ۱۲

در اوایل اسلام
در

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

عبد الله

در شب روزه بعد از عشاء از این امر از اوصا و رشد و بعد از وقوع این امر مذکور آیت نازل
 شد و او از و هم از موافقت عمر رضی الله عنه با قرآن این آیت است که قال الله تعالى
 من كان عدوا لله وملكه ورسوله وجنيله فوالله عذرا للكافرين
 ابن جریر و غیر او روایت کرده اند و اما روایتی که بموافقت اقریب است روایت ابن جابر است
 از عبد الله بن ابی بلیله که گفت کما فی عمر شده گفت آن خبر ائیل که صاحب شایعین رسول
 الله علیه سلم میگوید آن عدو است عمر گفت هر کسی عدو خدا می و ملائکه و رسول الله علیه
 وسلم و جبرائیل و میکائیل است تحقیق خدا اینها را عدو او است بعد از آن آیت برسان عمر نازل
 شد سیر و هم فلا و دیک لا یؤمنون الخ از موافقات عمر است چنانچه ابن ابی حاتم
 و ابن مرویه از ابی الاسود روایت کرده اند که میان دو کس دعوی سخا صحتی بود نزد
 رسول الله علیه سلم رفتند و رسول الله علیه سلم میان ایشان حکم فرمود و انگاه آن
 کسی که بروی حکم کرده بود آن را بر نه نشد و گفت نزد عمر بن الخطاب میر و هم چون نزد عمر
 رفتند آن مدعی گفت که نزد رسول الله علیه سلم رفته بودیم و حکم چنین فرموده بود و عمر
 چون حال چنین یافت با نذر و ن فتنه بایشان گفت در همین مقام با ستید تا من بیرون
 آیم شمشیر حائل کرده بیرون آمد و آن کس را که حکم رسول الله علیه سلم را نشنیده بود و قتل رسیده
 و آن شخص دیگر که نخاع مقتول بود پشت کرده نزد رسول الله علیه سلم و گفت والله عمر
 صاحب مقتول ساخت رسول الله علیه سلم فرمود گمان این بیشتر که قتل مومنی میری کند
 انگاه این آیت نازل شد فلا و دیک لا یؤمنون حتی یحکوا فیما شیع بینهم ثم لا یجدوا
 فی انفسهم حرجا مما قضیت پس با تسلیم نازل شد و خون آن شخص بر رگشت عمر از
 اثر قتل و فلان می یافت و انچه پیش موثول است ترجمه این آیت است که فرمود بر و ردگار
 سوگند ای محمد صلی الله علیه سلم که ایشان مومن نیستند تا آنکه ترا حاکم سازند در اختلافی که میان
 ایشان واقع است پس بایند در نفس خود تنگی و شک و آنچه تو حکم کرده و مطیع و منقاد تو باشند
 چهار و هم از موافقت استیذان در دخول است بیان آنکه عمر رضی الله عنه را غلامی بود
 و در وقتیکه در خواب بود و آن غلام بی اذن و می داخل شد عمر رخ گفت بار خدا یا داخل شدن
 بی اذن حرام سازا انگاه آیت استیذان نازل شد یا عمر و هم موافقت او است با خدا اینها
 ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و این حدیث مرد است در کتاب بر و امیه ابن جابر از

و شنیدید آخر الامر بعد از یک ماه از جانب لشکر خبر رسید گفتند که ما و آن روز از عمر بنی
 عند شنیدیم و بنا برین بجانب کوفه پیل کردیم تا وقتیکه خدمت ایشان فتح و نصرت کرامت فرمود و چون
 از عمر بنی روایت کرد که گفت روز جمعه در اثنای عمر بن خطبه میخواند ترک خطبه کرد و نوبت
 یا سه نوبت گفت یا سادیه الجبیل باز در خطبه خواندن شروع نمود و بجانب بعضی از
 حضار مجلس گفتند که مجنون شده و قتیله عبد الرحمان بن عوف امر بنا بر آنکه الفتی و موافقت
 لکایمک گیر داشتند نزد او رفت و گفتنای امیر المومنین بمقاله از قیصر صادر شده و قتیله خطبه
 میخواند می و را تا خطبه گفتی که یا سادیه الجبیل سبب صدور این امر میز بود عمر بن گفت
 و اندک من لک این امر نبودم قوم را و بدم که نزدیک کوهی مقامه میکردند و اعدا را از پیش رو
 ایشان می آمدند که ایشانرا منهر زم سازند بی اختیار من معا و ر شد آنچه گفتیم با ایشان آن
 لمحنی شوند و نبات کورزند و انجکایت در میان بود و قتیله رسول ساریه آمد و کتایتی از جانب
 ساریه آورد و مضمونش آنکه روز جمعه با اعدا مقامه میکردیم تا وقت نماز جمعه و آنرا تا شنیدیم
 که منادی ندا میکرد و دو وقت و گفت یا ساریه الجبیل از نگاه بجانب جبل لمحنی شنیدیم و همیشه
 اعدا را غالب بودیم تا وقتیکه خدمت ایشانرا منهر زم گردانید و ما فتح کردیم و بعد از آن جمعه
 که طعن کرده بودند از حجات گفتند که اینم را از خود این حکایت ساخته است که مرث و هم
 مرویت بر و ابی انی القاسم بن بشر از طریق موسی بن حقیبه بن زلفع از ابن عمر بن گفت عمر
 صحابه شخصی را که حمزه بود گفت پسر کیستی گفت پسر شهاب گفت از حضرت است از
 بازفت مسکن بجا آفت حره باز گفت کدام از آن ... گفت بذات نطفی آنگاه عمر بن گفت و ریاسیل
 خود را که سوخته خواهند بود از آن شخص بخانه خود رفت اهل خود را وید که سوخته شده اند نام
 مالک موطا مانند این حدیث روایت کرده و دیگر نیز روایت کرده اند همین طریقی که است
 سی و هم روایت کرد ابو شیخ و عظمه بسندین نفس ابن حجاج از کسیکه او را اخبار کرده بودند
 که فتح مصر شد عمر بن العاص با رت آن شهر آمد و دیگر روز از ماه گذشته بود که در شهر مصر داخل شد
 آنگاه اهل مصر گفتند ای امیر این رود نیل با سنتی قاعده است که جاری نمیشود مگر آن سنت
 خود عمر بن العاص رسید که بیست آن سنت گفته چون بانزوه شبانه میانه میکرد و در هر یک از
 و مادر و پدرش را خشک و میسازیم و در سنت تمام کرده بهترین حلیه زیور می پوشانیم و در روز
 می اندازیم تا جاری میشود و عمر بن العاص گفت این قاعده در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد

و اسلام قواعد ایم کفر را منقطع و منهدم ساخته است و بهین حال بر نی بود و ذویل جابر
 منشد اسلامه قلیل نه کثیر تا وقتیکه مردم قصد جلا وطن کردند و عمر بن العاص چون این معنی مشاهده
 کرد و کیفیت اسوال بعمر بن لؤث و عمر بن مکنون اطلاع یافت در جواب کتاب عمر بن لؤث که
 درین مصواب کردی و قواعد اسلام که قبل ازین منهدم بود بر پا کرد و ورقه صغیر نو
 و در کتب بنه عمر بن العاص بنها و با و اعلام کرد این ورقه را در میان رو و نیل انداز چون کتاب
 بعمر بن العاص رسید آن ورقه را مطلع کرد و مضمونش این بود و من عبد الله عمر بن لؤث
 اباعد فان كنت تجر من قبلك فلا تجر وان كان الله يجر بك فاستبذل
 الله الواحد القهار ان يجر بك يعني این ورقه سبب از بنده خدا میسر المومنین عمر بن الخطاب
 رو و نیل اباعد اگر تو جاری شوی از پیش خود حالیا جاری مشو و اگر خدا میخواهد ترا جاری
 ساخت پس از خدا بعتالی واحد قهار مسالت مینامد که ترا جاری سازد و انگاه ورقه را در رو
 نیل انداخت بیک روز پیش از صلیت و چون روز دیگر وقت صبح شد خدا شکار رو و نیل جابر
 ساخت و مقدار شکار زده فرستاد و ریش شب ساخت و از آن تاریخ تا امروز قطع سنت انبار
 مصر کرده بفضله و کرده که راست چهارم ابن عساکر از طارق بن شهاب روایت کرد
 مروی با عمر بن حکایتی میکرد در اثنای حکایت سخنی که دروغ گفته بود و احبس هذا یعنی
 این سخن نگه دار و نگذار چون بسجین و بگر رسید گفت احبس هذا انگاه آنرو عمر رض را گفت هر
 حکایتی که باشما گفتیم همه صدق حق بود مگر آنچه مرا حبوس ساختی و نگفتم آن ایضا ابن عساکر
 از حسن روایت کرده که گفت اگر کسی بود در عالم که سخن دروغ را بشناخت عمر است کرمش
 پنج بیفتی روایت کرد و در لایزال ابی جده حصی گفت عمر را خبر کردند که اهل عراق یعنی
 کوفه با امیر خود عصیان ورزیدند و او را سنگ بزدند عمر از استماع این خبر غضبناک افتاد و بپرو
 آمد و شروع نماز گزارون کرد و بواسطه اعراض کرد و پشت و ران نماز سهو کرد و چون فارغ شد
 سلام داد و گفت نماز را که بر من ملتبس و تشبیه افتد یا بار خدا یا امرای ایشان ملتبس سازد
 شخصی ثقیفی بر ایشان مسلط گردان که حکم کند در میان ایشان حکم جاهلیت
 که قبول کنند از محشر ایشان و تجاوز کنند از گناهایشان یعنی عقوبت این بیست گوید که
 حجاج متولد نشده خاتم در بعضی سیرت عمر رض مرویست بروایت ابن سعد از آنصف بن
 قیس گفت روزی در خانه عمر رضه انداخته نشسته بودیم و برین اثار جاریه گذشت گفتند این

مصر

عمر بن لؤث
 عمر بن مکنون
 عمر بن العاص

لیمحه

امیر المومنین حضرت سید الشهدا علیه السلام را که در میان ایشان نیست بلکه این کثیر کمال اندک است گفتیم پس این مال چه
 چیز طلال است بر امیر المومنین گفت طلال نیست بر من که گریه از مال اندر دو و عذری که از بر من
 زمستان و یکی از بر من تابستان این مقدار که چه و عمر گذارم و قوت اهل من مثل قوت هر که
 و در قیامت که سخن ترا و ایشان باشد و نه نصیر ترا ایشان باشد بعد ازین که من مردم را از ایشان
 و بر وایت ابن سعد و سعید بن مسعود و غیر ایشان از چند طریق سنها و از عمر بنی السدینه مروی است
 که گفت من نفس خود را از مال اندر از مال منزل الی بیستم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم به حساب
 نموده در آن تصرف می کنم و اگر محتاج شوم بفرد معروفت از ذوال متناول می نامم باز چون الی پیغمبر
 آنرا اقتضای می کنم و گفت من از بر من ترا و بیست احتیاج دارم و در بیست مال که بیست
 اگر رجعت دهی بکلی نمی گیرم و الا بر من حرام است نگاه اذن داد و نقل است که مدتی بعد که
 از بیست مال چیزی نگرفت ما و قبک جمع و احتیاج او را فرار کرد نگاه با محاسب بنی السدینه مشغول
 کرد که نفس من این مال مشغول خواهد شد به مقدار از آن مرا مصلح باشد امیر المومنین با آن مقدار
 حضرت علی کرم الله وجهه گفت شمار اوقات شب و روزی مشغول است و بعد ازین مشورت مردم نمود
 امیر المومنین علیه السلام منصرف نمود و مجموع نفقه او در کسالت تا زده و نبار بود و معهود می گشت که اگر
 مردم درین مال و چون حفصه و عبداللہ و غیر ایشان گفتند که اگر طعام خوب و تساهل کس قوت
 بود و عبادت حق زیاده خواهد بود و گفت آری شما همه برین اعتقاد دارید که طعام خوب با خورد
 گفتند بل گفت نفیحتا خلاص شمارا میدانم لیکن صاحبین خود را باین صفت گذارته اند اگر
 از جاده که ایشان فرار داده اند تنجا و زکیم و آری بگذارم منزل نگاه ایشان را نخواهم
 یافت مرویست که سالی در مدینه قحط و تنگی شد عمر بنی السدینه آن سال تجرعی و قریبی نخورد
 و نوبنی و دیگر کسی در باب طعام خوردن با و سخن کرد و گفت و یحکات یا مبلوئی که در حیات دنیا
 طیبات خود را بخورم و از آن انتفع بگیرم گویند و زری عالم پس او گشت تناول میکرد و عمر بنی
 گفت و اسراف کافیت از بر من مردم که تناول کنند هر چیزی که طبیعت آن مشتته باشد و
 وقت خلافت جبه شمیمه که رفقای از بوسه دوخته بود می پوشید و بجز گردن مبارک آنها
 در بازار طواف میکرد و آن دره مردم را نادید می نمود و باز سخنان خرم بر پیچیده و در منازل
 مردم میرخیب ما از آن انتفاع میکرد گفتند آن میگوید جامه مرا دیدم که چهار پاپه بر میان گفت
 آن زده بود و ابو عثمان فهدی گوید از از عمر بنی السدینه را دیدم که مارچه نامی پوست آن و دونه

بود در ایام چهره کسای یا قطع برورخت می انداختی سیاه او غیر آن نبود از کثرت گری خط
 سیاه بر چهره ایشان می کشیده شده بود و قوروی که دشت گاهی می رفت از روبرو باز
 می افتاد و چند روز آن آیت را عادت میکرد و تدبر و تفکر در آن میفرمود و از روی زمین گاهی
 برگ نمیداشت و میگفت کاشکے من چیرے نبود می کاشکے ما و از نزد او می و در جراحات نقص
 شتران دست میمالید و میگفت ترسم که از من سوال میکنند از آنچه بر تو واقع شده و گاهی
 مشکاب برگردن خود می نهاد و چون مردم درین باب سخن میگفتند جواب میداد که در
 نفس من خجسته کبر پدید آمده میخواهم که او را ذلیل گردانم آتش میگوید که و رسال خطور
 و شکم عمرم نفخی پدید آمد بواسطه اکل زیت زیرا که در آن سال روغن بر خود حرام کرده بود
 روزی دست بر شکم خود میمالید و میگفت درین وقت غیر زیت نزد او نماند تا وقتیکه
 مردم سخات یا بند و از این جهت بود که رنگ رضی السعنه در آن سال تغییر یافته گندم گون شده
 بود و گفت در همین روز من کسی هست که عیب من مرا مینماید این عمرم میگوید که برگردنم
 عمر غضب کند و فتنه کند نام خدا را نخواند و او را ندانید و او را نخواست و او را نخواست
 از قرآن نخواند و او را نخواند و او را نخواند و او را نخواند و او را نخواند و او را نخواند
 بدو انستی که کند روزی گوشت پخته که روغن آن میخته بودند نزد وی آوردند
 آنرا تناول فرمود و گفت هر یک از گوشت و روغن و نان خویش عذر است و و نان
 خویش با نان منجو رم وقتی ران خود را منکشف ساخت اتفاقاً او را وقت از ایل خیران
 حاضر بودند علامتی سیاه بر ران او رضی السعنه دیدند انگاه گفتند در کتاب خود دیده ام
 که شیعه باین علامت ما را از زمین خود دور کند و کعبه را اخبار عمر را رضی السعنه گفت ما
 در کتاب خدا یافتیم که در ایام حیات گویا بروی زوایا جهنم است و هر دو را را
 دخول جهنم منع میکنی و چون از عالم رحلت کنی مردم همیشه خود را و جهنم انداخته باشند
 روز قیامت نفیست که اعمال خود را که از انجمله یک سعد بن قاصد است امر فرمود تا
 اموال خود را بقلم در آوردند انگاه نصف بال ایشان که نشسته و نصف دیگر گرفت
 و ربیت المال داخل گردانید جمیع مذکورات ابن سعد روایت کرد و در ویست بر و ابی عبد
 الرزاق از جابر که او نزد عمر رضی السعنه که از ازادی که از جانب ابن جابر و ابی عبد الرحمن
 عنه در جواب او گفت ما نیز از زنان این افری و اضراری بهمین چنانچه گاهی را داده داریم که

سجای همی بروم با من میگویند که میروی مگر بدیدن دختران بنی فلان نگاه ابن مسعود
گفت آما که فی نیت شما را آنکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام از خلق سارده لشکر
خروج جدا اتقا جوابا و چنین آمد از مشیخ و عوام سقامت مخلوق شده اند و او را در کن و بیوشتا
بر وجهی نظرین که هست ما و امیکه سل که سد و درین از جریم باشد و بهتر ولایت که یک از
پسران عمر بن زید وی آمد و بامه نمیکو پوشیده بود نگاه بدیده زود بر تبه که گریه کرد چون از سبب
آن پرسیدند گفت دیدم که نفس خود را در تعجب و کبر آورد و بدوست و دشمن که او را ذلیل
گردانم ایضا و دیند که کوه کوه و عثمان رضی الله عنهما در مسألی نزاع مبارک و کجایی که مردم
میگفتند که بعد ازین هرگز میان ایشان اختلاف و مجالست نخواهد بود و لیکن از یکدیگر جدا
نمیشدند مگر با حسن و اجماع و بی باطنی و در خلافت عثمان رضی الله عنه و دین
مستدعی ذکر عهد و وصیت عمر است در حق عثمان رضی الله عنه و ذکر سبب مقتدات آن
و شهادت عمر رضی الله عنه بعد از رجوع چنانچه حاکم ابن مسیب رحمه الله علیه وایت کرد که چون
عمر رضی الله عنه از منابیر و ن آمد در آنجا اناخت فرموده و استها با سنان بر دوش و گفت اللهم
کبرت سنی و ضعف قوی و انشئت رعیتی فاقضنی الدین غیر مصتح و لا مفرط
و آری گوید که منور بنی اجماع نشد بود که دیر شهید گردند لکن است که کاتب جبار عمر گفت
رضی الله عنه که در توریش که نوشید خواهی شد گفتند در جزیره عرب می باشم چنانچه شهید خواهم
شد و بخاری از عمر رضی الله عنه روایت کرد که گفت بار خدایا انیسب کن مرا شهادت در راه تو و
بگردان موستان در کلبه پیغامبر صلی الله علیه و سلم حاکم روایت کرد که عمر رضی الله عنه خطاب خواندم گفت
که در خواب دیدم گویا خروس مرا یک تنقار ما و و منقار نزد و گمان نمیکند مگر آنکه اجل مرا نزدیک
شده و موی مرا ما مور میسازد بآنکه شخصی را خلیفه سازم و به تحقیق خدا یثاب و اوفای
خود را عملی نخواهد گردانید اگر امر من بسبیل تعجیل واقع شود خلافت شوروی بآمد میان
این شش کس یعنی عثمان و علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص که رسول الله صلی الله علیه و سلم از ایشان باضی بود و حال نمیکند که از عالم رحلت فرمود
است که مردی عمر را گفت رضی الله عنه که پسر خود را خلیفه نمیکند و اقی عمر را گفت قاتلک
الله و الله که درین سخن که گفتی لاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن خود را طلاق نمود
و او را چگونه خلیفه گردانم بر مسلمانان و او ازین سخن آن بود که عبد الله در زمان

رسول الله صلى الله عليه وسلم زن خود را در ایام حیض طلاق داد و انگاه آنحضرت علیه السلام
عمر را فرمود بگو تا عبد الله زن خود را رجعت نماید روایت کرده منیره بن شعبه رضی الله عنه که عمر
و سنوری نمیداد که عیالها که پیش از بلوغ رسیده باشند در مدینه و در آنجا اتفاقاً در آنوقت
منیره بن شعبه را بر کوفه امیر بود و مکتوبی بر عمر بن خطاب نوشت و در احوال او و کسی که بمدینه که منیر
نمیگویی اند که از آن منفعت بسلامان میرسد مثل خدا و می نقاشی و تجارت و استیلا
ساختن و غیر ذلک التماس آنکه او را اذن دخول دهند آن غلام مجوسی بود و هم او بولولور
بعید از دخول بمدینه میکرد و نزد عمر آمد و از نقل خرانچ که چهار درم بود شکایت
نمود عمر بن خطاب گفت باین منیر که داری بسیار نیست انگاه آن غلام خشم گرفت و رفت و
گفت عدل او بهم کس سید است غیر از من چون چند روزی از بیجا کین گذشت او را طلب
نموده گفت چنین شنیدم که تو آسیا و آفری ساختن آنرا بهر مسلمانان کن بولولور و کسی
نزدش کرده خصمانه بجان او نظر کرد و گفت بسیار بجهت تو سازم که مردم سالها از آن باز
سے گفته باشند چون پشت کرد عمر رضی الله عنه باصحاب گفت که این غلام مرا و عیال قتل و آتشین
بود که مدتی قتل او را در ول پنهان بود و خوشتر نیز مسموم ساخته بود تا وقت صبحی که هنوز تاریکی
شب باقی بود که در زاویه از روی ایامی مسجد کین کرد تا زمانیکه عمر بن بیرون آمد و مردم را از
برای نماز بیدار کرد و قبل از احرام بصلوة مردم را بقصو به صفوف امر فرمود و درین اثنا بولولور
نزد یک آدم و سه زنست خنجر را بر کتف و خاصره عمر بن خطاب و عمر بن خطاب باصحاب افتاد و سینه و ده
و دیگر از حم که در شش کس از آنجا مردن آخر روی از اهل عراق جاسه برد و انداخت و چون رفت
گیر شد خود را گشت و قریب بلوغ آفتاب بود که عمر بن خطاب خانه خود بردند و در آنروز عید الرحمن
بن عوف بن امامت کرده و در نماز کواها ترین سورة خواند انگاه عمر رضی الله عنه شیر بیا شد
از جراحت بیرون آمد بعد از آن بنیداشتا میآید آن نیز از جراحت بیرون آمد و مردم
گفتند باکی نیست عمر گفت اگر باکی هست من مقتول شده ام انگاه اصحاب را تبار کردند و گفتند
تو در میان ما بودی که مثل تو کسی نبود و بیان و صفات او را میگردند و جواب ایشان گفت
والله که من دوست میدارم که اندک بیا بیرون آنم که مرا باشد و نه بر من صحبت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بکمن سالم اند انگاه ابن عباس رضی الله عنه بروی تبار کرد و عمر بن خطاب گفت والله که اگر بر کسی
زمین خیزد میباید اتم فدیة میدادم از بول قیامت و خوف عذاب منجر جم میگوید تنای ابن عباس

در ایام
حیض
طلاق داد
عمر بن خطاب
رضی الله عنه
که عمر
و سنوری
نمیداد
که عیالها
که پیش از
بلوغ
رسیده
باشد
در مدینه
و در آنجا
تفاقاً
در آنوقت
منیره
بن شعبه
را بر کوفه
امیر بود
و مکتوبی
بر عمر بن
خطاب
نوشت
و در احوال
او و کسی
که بمدینه
که منیر
نمیگویی
اند که
از آن
منفعت
بسلامان
میرسد
مثل خدا
و می
نقاشی
و تجارت
و استیلا
ساختن
و غیر
ذلک
التماس
آنکه
او را
اذن
دخول
دهند
آن غلام
مجوسی
بود
و هم
او بولولور
بعید
از دخول
بمدینه
میکرد
و نزد
عمر
آمد
و از نقل
خرانچ
که چهار
درم بود
شکایت
نمود
عمر بن
خطاب
گفت
باین
منیر
که داری
بسیار
نیست
انگاه
آن غلام
خشم
گرفت
و رفت
و گفت
عدل
او بهم
کس
سید
است
غیر
از من
چون
چند
روز
از
بیجا
کین
گذشت
او را
طلب
نموده
گفت
چنین
شنیدم
که
تو
آسیا
و آفری
ساختن
آنرا
به
هر
مسلمانان
کن
بولولور
و کسی
نزدش
کرده
خصمانه
بجان
او
نظر
کرد
و گفت
بسیار
بجهت
تو
سازم
که
مردم
سالها
از
آن
باز
سے
گفته
باشند
چون
پشت
کرد
عمر
رضی
الله
عنه
باصحاب
گفت
که
این
غلام
مرا
و عیال
قتل
و آتشین
بود
که
مدتی
قتل
او
را
در
ول
پنهان
بود
و خوشتر
نیز
مسموم
ساخته
بود
تا
وقت
صبحی
که
هنوز
تاریکی
شب
باقی
بود
که
در
زاویه
از
روی
ایامی
مسجد
کین
کرد
تا
زمانیکه
عمر
بن
بیرون
آمد
و مردم
را
از
برای
نماز
بیدار
کرد
و قبل
از
احرام
بصلوة
مردم
را
بقصو
به
صفوف
امر
فرمود
و درین
اثنا
بولولور
نزد
یک
آدم
و
سه
زن
نست
خنجر
را
بر
کتف
و
خاصره
عمر
بن
خطاب
و
عمر
بن
خطاب
باصحاب
افتاد
و
سینه
و
ده
و
دیگر
از
حم
که
در
شش
کس
از
آنجا
مردن
آخر
روی
از
اهل
عراق
جاسه
برد
و
انداخت
و
چون
رفت
گیر
شد
خود
را
گشت
و
قریب
بلوغ
آفتاب
بود
که
عمر
بن
خطاب
خانه
خود
بردند
و
در
آنروز
عید
الرحمن
بن
عوف
بن
امامت
کرده
و
در
نماز
کواها
ترین
سورة
خواند
انگاه
عمر
رضی
الله
عنه
شیر
بیا
شد
از
جراحت
بیرون
آمد
بعد
از
آن
بنیداشتا
میآید
آن
نیز
از
جراحت
.....
بیرون
آمد
و
مردم
گفتند
باکی
نیست
عمر
گفت
اگر
باکی
هست
من
مقتول
شده
ام
انگاه
اصحاب
را
تبار
کردند
و
گفتند
تو
در
میان
ما
بودی
که
مثل
تو
کسی
نبود
و
بیان
و
صفات
او
را
میکردند
و
جواب
ایشان
گفت
والله
که
من
دوست
میدارم
که
اندک
بیا
بیرون
آنم
که
مرا
باشد
و
نه
بر
من
صحبت
رسول
الله
صلی
الله
علیه
و آله
و سلم
بکمن
سالم
اند
انگاه
ابن
عباس
رضی
الله
عنه
بروی
تبار
کرد
و
عمر
بن
خطاب
گفت
والله
که
اگر
بر
کسی
زمین
خیزد
میباید
اتم
فدیة
میدادم
از
بول
قیامت
و
خوف
عذاب
منجر
جم
میگوید
تنای
ابن
عباس

بر هر دو بطریق یکی که بخای از این محضر کرده باشند که گفت چون حمرا زخم خنجر و زخم تالم و زخم
 میگرد و این عباس گشتای امیر المومنین سبالغ کن و بر جزم اگر امری واقع شود و صحبت
 رسول علیه الصلوة والسلام سجدی و نیکو صحبت و شتی و رسول هم را مفارقت کردی حال
 گویی که از تو سینه بود و باز سنا صحبت نیکو کردی ابابکر رضی الله عنه و مفارقت او کردی
 حال مقرر گویی و حالتی که از تو سینه بود و در صحبت اصحاب بودی بوجهی میل و اگر مفارقت
 ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو راضی و شاکر اند انگاه حمزه رضی الله عنه گفت اما خدا رسول
 صلی الله علیه و آله ازین نیست الا منتهی و نعمتی که خدا رست برین استیج گشتی از صحبت و رضا
 ابوبکر رضی الله عنه که از شما استیج می بینم از جزم من نیست مگر جهت تو و اصحابی یعنی وقوع فتنه بر شما
 میترسم والله لو انی ملأ کاه و ضفیفه با کاه فتنیت من عذاب الله جل ان اداه و الله
 که اگر امر مقداری پر زین چندان که شاکر و روان گردد و در سب می بود و فدی می داد و اما
 خدا شکی نیست از آنکه او را به بیم گوید که خدا را از الم ستغنی است و من از سبب تمید او میترسم
 و بعد از آنکه خلافت میان شش شوی می بود که ساخت بهیست امر کرد که با مردم نماز گذار و قیوم
 این قضیه در روز چهارشنبه است و ششم شهر می بود و در روز یکشنبه فوج شد و صحبت
 رسیده که در روز شهاب و تهم در آفتاب شکست شد و جن و بری آتیه کردند و در روز یکشنبه
 است که در وقت طلوع فرمودن جنگ خدا را که موت من نیست کسی نبود که دعوی اسلام کند
 و ابابکر خود و حمزه الله گفت که حساب کن که درین چندان است بعد از آنکه حسابی و دشمنان و شمشیر
 هزار و در هم یا نماند آن بود انگاه گفت اگر مال آل عمران و فاکند از آن مال او کن و اگر وفا
 کنند در میان فرست سوال کن و گفت ای عبدالله و زو غایبم و میگویم که حمزه و دستوری
 میجوید که نزدیک صاحبین خود مدفون شود و درین باب منار شایع است آمد و پیغام رسانید غایب
 صد لقمه گفت تا غایت من انقیام را از برای خود و شسته بودم ازین زمان ایستادم بر
 عمر چون عبدالله از آمد و بشارت اذن غایب رضی الله عنه را شنید عمر رضی الله عنه شکر خدا را بجا آورد
 انگاه بعضی از حضار مجلس گفتند ای امیر المومنین وصیت کن یا کسی را با امر خلافت منم
 گفت هیچکس سزاوار این شش که مذکور ساختم نیست و گفت عبدالله و مجلس ایشان حاضر نمود
 و لیکن چیزی که با امر خلافت او متعلق نباشد و اگر امر خلافت بعد از این و فاسد برسد و
 اهل بیت باین امر وارد و الا هر کدام که خلیفه بوده باشد او و دو کار و معین خود سازند چرا که

این حدیث در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

من عززل نه بواسطه شجر و خیانت کردم بعد از آن گشت وصیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه
 خواهد شد بنقوی و ترس از خدا باشد و وصیت میکنم او را بمهاجر و انصار و باطل و نصیب
 و بیعتی را وی گوید چون وفات کرد همراه جنازه رفتن تا روضه رسول الله علیه السلام
 انگاه عبدالسلام کرد و گفت عمر رضی الله عنه اذن میخواهد پیشه رضی الله عنه بیاورد چون
 در حرم در آورد و در آن مکان شریف با صاحبین خود دفون شد بعد از فراغ از دفن
 جماعت مذکوره یعنی اصحاب شوری در یکجا مجتمع شدند عبدالرحمن بن عوف که امیر خود را بکس
 باز گذارد زیر بیر گفت من امر خدایا را بمیر المؤمنین امام برحق علیه السلام گذاشتم و سعد گفت من امر خود
 را بعبدالرحمان بن عوف گذاشتم و طلحه گفت من را راه این امر خلافت ندارم بهر یک از شما
 که بترکند این امر خلافت بدست او میدهم و عهد شد که اسلام برو باد که در نفس خود ملاحظه
 افضل کند و حر لیس باشد بر اصلاح حال امت انگاه عثمان و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه با بر دو سکوت
 گفت درین امر اختیار میکنید رجوع میکنید خدایمست بر من که تقصیر میکنم از فضل ایشان
 بهر یک گفتند سلبه بتو رجوع کردیم بعد از آن عبدالرحمان و امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام کرده
 گفت عهد میثاق خدا بیتی که اگر ترا امیر سازیم طریقه عدل مرغیاری و اگر دیگر
 بر تو امیر گردانم اطاعت و انقیاد پیش آریم علی رضی الله عنه فرمود بلی قبول دارم از عثمان
 رضی الله عنه خلوت کرد و همین طریقی گفت و بعد از عهد میثاق بیعت کرد عثمان و امیر المؤمنین
 علی نیز بیعت با وی کرد رضی الله عنه و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه آن
 عساکر روایت کرد که مردم درین ایام نزد عبدالرحمان مجتمع شده و رینا مشورت میکردند هیچ مرد
 ذی رأی یافت که مایل بخلافت عثمان نباشد تا برین وقتی که بیعت بیعت نشست جمعی
 و تنار آتش سجاء آورد و در انتهای سخن گفت مرد اجنبی یافته ایم که ابامیکر و از بیعت عثمان
 رض و در روایتی آنکه گفت اما بعد امیر المؤمنین مرد را زادیدم که بخلافت عثمان رض مایل اند و در
 خاطر مبارک تو چیزی را نه نیاید انگاه دست عثمان رض را گرفت که بیعت میکنم با تو بر سنت خدا
 و رسول خدای که تو می خلیفه رسول الله علیه السلام و بعد از بیعت عبدالرحمان جمیع مهاجر
 و انصار بیعت کردند و وصیت برداشتند سعد از انس را که گفت که عمر کیساعت قبل از فوت
 شدن نزد ابوطالبه انصاری کسی فرستاد و گفت باید که بیا به کس از انصار یا اصحاب شوری همراه
 باشی که در خانه مجتمع خواهند شد بدین خانه یا بیعتی با اصحاب خود و گذاری که کسی بر ایشان

۳ شرح امیر خود را بشارت کرد که در دوام چون این است کسی که در این امر اختیار میکند
 درین امر اختیار کند و در دوام چون این است کسی که در این امر اختیار میکند

و در روایتی آنکه گفت اما بعد امیر المؤمنین مرد را زادیدم که بخلافت عثمان رض مایل اند و در خاطر مبارک تو چیزی را نه نیاید انگاه دست عثمان رض را گرفت که بیعت میکنم با تو بر سنت خدا و رسول خدای که تو می خلیفه رسول الله علیه السلام و بعد از بیعت عبدالرحمان جمیع مهاجر و انصار بیعت کردند و وصیت برداشتند سعد از انس را که گفت که عمر کیساعت قبل از فوت شدن نزد ابوطالبه انصاری کسی فرستاد و گفت باید که بیا به کس از انصار یا اصحاب شوری همراه باشی که در خانه مجتمع خواهند شد بدین خانه یا بیعتی با اصحاب خود و گذاری که کسی بر ایشان

در آن روز که از بی زیاد از سه روز بگذرند تا وقتیکه شخصی را بر خود اقامت گردانند و در مسند
 امام احمد از ابی و امام و نسبت که گفت عبدالرحمان بن عوف را گفتیم تا جمیع اعیان
 کرد و حضرت علی را که استیضه از حسن گفت گناه من نیست
 بحضرت علی خلوت کرده گفتیم تا تو بیعت میکنی بشرط کتاب معتق و سنت رسول الله
 علیه السلام اگر سیرت ابو بکر و غیر مبارکی بطریق ایشان عمل میکنی گفت که نه دارم پس عثمان را گفتیم
 عمل ابو بکر و عمر را که خود قبول داری گفت قبول دارم و از آنچه مستطاعت آن شده باقیم
 بر آن خواهیم رفت پس من را بیعت عثمان نم عرض کرد و عثمان منم گفت بی قبول کرد
 و مرویت که عبدالرحمان در خلوت عثمان را گفت اگر تا تو بیعت کنی نه ای صلاح تو کیست
 گفت عثمان با علی از بر سر را طلب نموده باو گفت اگر تا تو بیعت کنی صلاح و مشورت تو را با
 کیست گفت با علی یا عثمان از بر سر بدن ابی و قاص را طلب نمود باو گفت من تو هیچ کدام را از
 خلافت ندارم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من عثمان است باز عبدالرحمن با عیان شهر
 مشورت کرد اکثر ایشان را یافت که اهل از عثمانان مرویت بروانیده سعد حاکم از این
 مسعود که بعد از بیعت عثمان گفت امیر ما هستیم بهترین کسی را که باقی مانده بود و از اصحاب حق
 عمر من و با جمیع صحابه بیعت عثمان علیه السلام را عنوان نامت شد چنانکه و از اعیان
 ایشان نامت شد آنکه علی بن تیر به بیعت خلافت او را نمی شد چنانچه تفصیل بیان کردیم و
 آنکه بر فاقبت عثمان را نیز اقامت نمود و در حضور او نمود ایضا اما در کتب
 و الی بر خلافت عثمان را نیز آنکه بعد از خلافت عمر من خواهد بود و مذکور شد احتیاج با عاده و تظلم
 نیست ایضا و آنچه شد که خلافت عثمان را نیز فرج خلافت صدیق است یعنی بعد از او
 و اد که کتاب نیست بر حقیقت صدیق را نیز قائم است پس لازم است بر حقیقت خلافت عثمان علیه
 السلام و آن
 پس بیعت عثمان بیعتی صحیح است و خلافت او خلافتی حق و صدق است و هر
 شک و شبهه قدحی و طعنی در آن نیست و المنه لله و الحمد لله باز آنکه درین چند فصل
 اول در اسلام و هجرت عثمان بن عفان علیه السلام و بیعت عثمان بن عفان علیه السلام و در اسلام و هجرت عثمان
 است که صدیق رضی الله عنه ایشان را دعوت کرد و باسلام و در هجرت عثمان بن عفان علیه السلام و در اسلام و هجرت عثمان
 بعد از رسول الله علیه السلام قبل از نبوت دختر خود زینب را باو از زوج فرمود
 نالی غرار در زینب فوت شد بنابراین آنکه او مرشد بود و عثمان علیه السلام باو در اسلام

صلی الله علیه وسلم از غزوه بدر مؤخرانند لیکن در سیم و اجبر اهل بدر شریک بود و در اهل بدر بعد
 و بشارت نصرت مسلمانان در روزی که دفن رقیه میشد و باور رسید در مدینه و بعد از وفات
 رقیه رسول الله علیه وسلم خواهر او را ام کلثوم بنت کحاج عثمان علیه الرضوان و را آورد و در سال
 نهم از هجرت او نیز وفات یافت علما می گفته اند معلوم نیست که غیر از عثمان بن عفان لقب بدمی النور
 بنا بر اینست پس او رضی الله عنه از جمله سابقین اولین و اول مهاجرین است و یکی از عشر
 مبشره است و یکی از خندان رسول الله علیه وسلم است و یکی از جامعان قرآن است
 و قبل از این مذکور شد که صدیق رضی الله عنه ایضا جمع قرآن کرده و اما تمیز عثمان رضی الله عنه مجمع
 قرآن بود پس نه است که اجمع در مصحف بنقرتبی که این زمان معروفست نمود و از جمله فضائل عثمان
 رضی الله عنه رسول الله علیه وسلم او را بر مدینه خلیفه خود ساخت و در وقت غزوه ذات الرقاع
 و غطفان گفت ای انس که عثمان اهل اسلام بود و بعد از ابوبکر و امیر المؤمنین علی و زید بن حارث
 رضی الله عنهم و بسا صاحب جمال بود و این عساکر از اسامه بن زید روایت کرد که گفت رسول الله
 علیه السلام فرمود از سنا و باکاسه که در آن گوشت بود و گوشتی پیچیده عثمان رخن نگاه میکرد و
 زبونی دیگر ملاحظه روی رقیه بنمیو و چون باز گشت رسول الله علیه وسلم فرمود و هل دلیست
 در حیا احسن بنهما یا زوجه نیکوترین از ایشان دیده گفتم ندیده ام بخوبی ایشان کس را ای رسول
 الله علیه وسلم بر روایت ابن سعید مرویست که چون عثمان رخن بشرف اسلام فایز شد حکم که
 عم او بود و پیرا گرفته بطایبی مستحکم است و گفت والله که ترا خلاص نسازیم از بند تا وقتیکه از دیار
 محدث برگشته بدین آبائی و اجداد خود باز آئی عثمان نم گفت والله که هرگز ازین دین رو
 بیرون نکنم و مفارقت این نهادم انگاه چون حکم خلافت او درین مشا پده نمود او را گذشت
 و ابویله از انس مذ روایت کرده که گفت اول کسی که با اهل خود و بجماعت چشمه هجرت نمود عثمان
 بود و رسول الله علیه وسلم او را گفت هیکلها الله عثمان که اول مهاجر الی الله با هله
 بعد لوط خدا تیکه توفیق رفیق همراه عثمان زوجه او کرد که به تحقیق عثمان اول کسی که با
 اهل خود هجرت بسوی خدا تیکه نمود و بعد از لوط علیه السلام و ابن عمر از عائشه رضی الله عنها روایت
 کرده که گفت چون رسول الله علیه وسلم در خنوخ و ام کلثوم را عثمان رخن ترویج کرده ام کلثوم
 را گفتان بعالمی اشیر الناس بعد از ابراهیم علیه السلام فصل دوم و فضائل عثمان
 رخن و رباب خلافت و فضل ابوبکر

حدیث اول مرویست

فضل عثمان رخن نیز مذکور شد و این نیز مذکور شد که خلافت او رخن بعد خلافت عمر است و از جمله احادیث که دال اند بر فضل عثمان رخن

بر روایت مسلم و بخاری از عائشه صدیقہ زہرا کہ گفت وقتی عثمان بن زبیر یعنی حضرت سرور انبیاء صلی
 اللہ علیہ وسلم آمد ثنیاب خود را جمع فرمود و آلا سیحی من رجل یستقی منه الملائکہ آیا شرم
 نکنم از مردی که ملائکہ از او شرم میکنند حدیث دوم و هم روایت کرد ابو نعیم در حلیہ از ابن عمر کہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود است ای حیاء عثمان سخت ترین لبست من کن و حیار عثمان
 حدیث سیم و هم روایت کرد خلیفہ ابن عباس بن عباس کہ از عائشہ زہرا کہ رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و ان الله اوحی الی ان اذوح کونم من عثمان بتحقیق خدا اوحی کرد بگو
 من کہ نزد من کونم و دختر خود را یعنی ام کلثوم رحمہا را بعبثان بن حدیث چهارم و هم روایت
 احمد و مسلم از عائشہ زہرا کہ روایت کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و رجل یحیی و یتتبعه انفس
 له بالذخول انا علی تلك الحال لا یبلغ فی حاجته بتحقیق عثمان مردیست شرگین بتحقیق
 ترسیدم کہ اگر بخیمالت یعنی بر جالتی کشتن فخذ یا ساقین خود کردم و او را فزون دخول هم گفتم
 کہ وارد تو من نیاید و از گرد و دزد غایت شرم حدیث پنجم و هم روایت احمد و مسلم از عائشہ زہرا ایضا
 مردیست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و الا یستقی من رجل یستقی منه الملائکہ حدیث ششم
 ششم ابن عباس کہ از ابو ہریرہ زہری روایت کرد و ابو نعیم از ابن عمر زہری کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 عثمان احمی امی و کوهما عثمان شرگین گرامی ترین است منست و حدیث ششم و هم روایت ابو نعیم
 از ابو امامہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود است هذه الامه ابواب نبيه فاشياء عثمان ابن عفان
 شد حیار و برین است بعد از نبی امیر عثمان بن عفان است حدیث ششم و هم روایت کرد ابو یعلیٰ از
 عائشہ زہرا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان عثمان جری یستقی منه الملائکہ
 بتحقیق شرگین کہ ترویجیاد دارد و شرم میکنند از ملائکہ حدیث ششم و هم روایت کرد ابو یعلیٰ از ابن عمر
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان عثمان لا یصل الی الله بعد لوط ترجمہ کن
 حدیث ششم و هم روایت کرد ابن عمر و ابن عباس کہ از ابن عمر کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و سلم ان عثمان یکتبر باباء ابوا حیه جز این نیست کہ تشبیه میکنم عثمان را به پدر خود و ابی حیمه را
 حدیث ششم و هم روایت کرد طبرانی از ام غیاث زہری کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 زوجت عثمان ام کلثوم و ابی حیمه من السماء تزوج عثمان ام کلثوم کرده ام و ام کلثوم را
 حدیث ششم و هم روایت کرد ابن عباس کہ از ابو ہریرہ زہری کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 با عثمان هذا جبرائیل یخبر فی الله ذوقك ام کلثوم بمنزل صدق و قیر و علی حقیقت

اسی عثمان ابن جبرائیل است و خبر میدهم که خداوند تعالی فرمود که من کلمه را بنویسم و بر من
و بر مثل من و بر مثل چهار و هم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از عائشه
صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عثمان بن عفان را از الله مقرب و مقرب
فان اذ انزلنا فقول خلع فلا تخلفه حتی تلقانی اسی عثمان بن جبرائیل است و راستی خداوند تعالی را
قبیص یعنی جامه خلافت پوشانید پس اگر اراده کند اهل اتفاق که اینجامه ترا که از خود دور
لو از او دور کن تا وقتیکه ملاقات کنی من اینجامه احادیث و اصحی فاما هر اند در خلافت او و فی
عنه و ایضا و لاتی و اصحی بر حقیقت خلافت او میکنند زیرا که در حدیثی که کنایه از خلافت
است نسبت قبیس که خلافت خلافت است بخداوند تعالی که فرمود و گفت ان الله مقربکم الخ
یا نروهم روایت کرد ابو یوسف و ابو یعلی از جابر که پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود عثمان بن
عفان را این دنیا و دنیا آخرت عثمان بن عفان در دنیا و دنیا آخرت در دنیا و دنیا آخرت
ثابت و هم بر روایت ابن عساکر و یست از جابر بن عبد الله که رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم عثمان بن
فی الجنة عثمان بن عفان را در بهشت خواهد آمد حدیث صحیح هم روایت بر روایت ابن عساکر
از ابو هریره که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و لکل بنی خلیل فی أمته و ان خلیفہ عثمان
بن عفان را پیغامبری را در امت خود و خلیفگی است یعنی صدیقی و دوستی که در اهل بیت جا گرفته
و خلیف من عثمان بن عفان است مصنف گوید و در فضائل صدیق و رقی و مدیق مثل انجید است که
مذکور شد در انجا افشا کردیم یعنی را که انجید منافاتی با حدیث مشهور که ولایت برقی خلیفه
است ندارد و زیرا که هر دو از حدیث مشهور کمال خلعت حدیث صحیح هم روایت کرد و در
از طایفه و ابن ماجه از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی اللہ علیہ وسلم لکل بنی فی الجنة رقی و مدیق
عثمان بن عفان را پیغامبر را و در بهشت رقی است و رقی من در بهشت عثمان بن عفان است
حدیث لو نروهم روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
لیدخلن شفاعت عثمان بن عفان سبعون الفا کلام استوجب النار الجنة بغیر حساب
پیرانیه داخل شوند شفاعت عثمان بن عفان و هر از کس که جمیع ایشان مستوجب نزع باشند در
بی آنکه ایشان را حساب کند

حدیث صحیح هم روایت بر روایت طبرانی از زید بن ثابت که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
ماکان بین عثمان و رقیه و بین لوط من جماعه نبوده میان عثمان و رقیه رضی اللہ عنہا و میان

عثمان بن عفان
روایت
حدیث صحیح

و ان ابن ابی شیبہ روایت کرد که عثمان بن عفان را در بهشت شفاعت خواهد کرد

رسول صلی اللہ علیہ وسلم صحیحی کہ عوف بن دست عثمان فرمود و بہتر بود از انہا کہ دست خود آوردند
چیت بیعت و نسبت حاجت کہ در حدیث بخدا تبارک تعالیٰ کردہ بطریق استعارہ و مثل آنجا
مقرر است و در علم بیان حدیث بیست و ششم روایت کرد و ترمذی از ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ گفت
رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بعد از من فتنہ واقع خواہد شد اشارت عثمان رضی اللہ عنہ فرمود
یقیناً ہذا مطلقاً یعنی عثمان رضی اللہ عنہ در آن فتنہ کشتہ خواہد شد حال گوئی کہ مظلوم بودہ باشد
حدیث بیست و ششم روایت کرد و ترمذی ابن ماجہ و حاکم صحیحہ و ابن ماجہ و ابن کثیر
کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ دو گنک درین نزدیکی واقع خواہد شد درین اشارت مردی بر سر کشیدہ
میگذاشت انگاہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہذا یومئذ علی ہذا شخص در آن روز بر سر
و دلالت خیر باشد چون برخاستم و دیدم کہ آن شخص عثمان بن عفان است کہ این شخص فرمود حدیث
بیست و ششم روایت کرد و ترمذی از عثمان رضی اللہ عنہ کہ در روز محاصرہ گفت فرمود رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم عمن الی اللہ فرمود خدا تھا قیام خلافت ترا خواہد پوشانید اگر منافقان
از اوہ خلع آن کنند قبول کن صبر کن تا وقتیکہ من سے حدیث بیست و ششم روایت کرد
حاکم از ابو ہریرہ کہ عثمان رضی اللہ عنہ دو نوبت بہشت را از رسول صلی اللہ علیہ وسلم خریدہ بود نوکتہ درو
حضر نبیرہ نوکتہ لوبتی و وقت تجہیز جیش عسرت حدیث بیست و ششم روایت کرد ابن کثیر
از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود عثمان بن عفان صحابہ صحابہ کرام و عثمان بن عفان
صحابہ تنہا از روی خلق حدیث سی و ام روایت کرد طبرانی از حضرت ابن مالک کہ گفت و
وقتیکہ ام کلثوم دختر رسول صلی اللہ علیہ وسلم زوجہ عثمان رضی اللہ عنہ فوت شدہ بود رسول صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود و جی عثمان لو کان بالثی لودجتہ و ما ز دجتہ الی یوحی و حضرت خود را نکاح کرد
و ہید عثمان اگر مرثا لشی غیر آن دو دختر بودی بنکاح آوردی بنہا من این ترمذی نیست مگر لوجی
از جانب خدا تھا حدیث سی و یکم روایت کرد ابن کثیر از حضرت علی رضی اللہ عنہ کہ گفت از رسول
صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم کہ عثمان رضی اللہ عنہ را تملیک گفت کہ لو ان لی اربعین بنت لزوجتک و احدا بعد
واحد حتی یبطلوا احدی اگر چہل دختر مرا می بود ترمذی و یحییٰ بن یسار کہ تا آنکہ یکے از بنہا باقی
منی نامہ حدیث سی و دوم روایت کرد ابن کثیر از زید بن ثابت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کہ گفت مردی عثمان و عثمان ملک من الملکۃ فقال شہید یقتلہ قومہ و انا
نسبی منہ عثمان با جانب من ہر دو واقع شد و وقتیکہ فرشتہ از فرشتگان نزدیک من بود

انگاه آن فرشته گفت ای مرد شهید خواهد شد تو مردی را خواهد کشت و تحقیق که با فرشتگان
 از و سر میکنیم حدیث سی و سیم روایت کرد از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
 الملكة من عثمان كما استحيى من الله ورسوله که ملائکه شرم میدارند از عثمان بن عفان و از جابر
 میدارند از خدا و رسول و صلی الله علیه و سلم و روایت ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر جابر عثمان
 میکرد و میگفت اگر اندرون نبود می در خانه محکم بستی و جامه خود و در روی که آب بر غصه
 ریز و حیار او را باغ میشد که بیت خور را دست کردی آتیب بجمع غصه رسد حدیث سی و
 چهارم ابن عدی از حدیث ابن مرفوعه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ان الله سبفا مغیبا ما دام عثمان حیا فاذا قتل عثمان جرد لنا السيف فلم نجد الا
 يوم القيامة يتحقق که مرخص از دست تمسیری که نداشتند ما دام که عثمان بن عفان در حیات بود
 که مقتول شود تیرون می آید و باز در غلات نخواهد رفت تا روز قیامت قائم با پیغمبر منقرض
 و مر او را منقرض نیست فصل سی و دوم در بعضی دیگر از آثار و بعضی فضائل عثمان بن عفان علیه السلام
 و در بیان شهادت که خدا تیمار او را آن گرامی داشت و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و هو
 الصادق المصدوقان و عده فرمود و خبر داد که عثمان بن عفان مظلوم کشته خواهد شد در آنوقت او بر
 بر این و طریق حق باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم يقتل هذا مظلوما کشته خواهد شد
 انجبر یعنی عثمان بن عفان در حالتیکه مظلوم شود باشد و انجبر است اجبوی روایت کرده در معارج و از جمله احادیث
 حسان شمرده و ترمذی نیز روایت کرده و گفته که حدیث حسن و غریب است و احمد رحمه الله علیه نیز
 تصحیح کرده راوی گوید آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده بفضل در آورده و او را بخانه شیبیدند
 در حالتیکه مصحف در کنار او داشت و چون آیت افسیکفکم الله و هو السميع العليم رسید
 خون یکبار و در شفا آورد که عثمان بن عفان کشته خواهد شد در حالتیکه قرآن میخوانده باشد خدا تیمار
 او را جامه خواهد پوشانید و بعضی فرموده اراده خلع آن خواهند کرد و این سبب خون و آیه افسیکفکم
 خواهد چلبید روایت بر وایت حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما این لفظ از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یا عثمان قتل وانت تقر سورة البقرة فتقع قطرة من دمك على فسبكفکم الله تحقیق که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود انی عثمان مقتول خواهد شد و در حالتیکه سورة بقره میخوانده باشی قطره
 خون بر فسبکفکم الله یکبار بگویی گفت که این حدیث منقوش است یعنی قوله ما تقر سورة
 الاخره من موت و اما اخبار اصل قتل صحیحست چنانچه در بسیاری از احادیث شایع و تفسیر

ان الله سبفا
 مغیبا ما دام
 عثمان حیا
 فاذا قتل
 عثمان جرد
 لنا السيف
 فلم نجد الا
 يوم القيامة
 يتحقق

واقع شد از آنجا در حدیث بیمر که در آخر فضائل ابو بکر مذکور شد و از آنجا حدیث بیمر است
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر فتنه کرد و درین اثنا مردی را آورد حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم واقع شد فرمود که این مرد در آن فتنه مطاوع شد و خواهد شد و این عمر گفت چون
 نظر کردم در آن مرد دیدم که عثمان بن ابیوف و شهاب و عثمان در سینه حنسی و شمشیر بود و در
 ایام التشریق و زبیر بر نماز گذارد و بنا بر اینکه وصیت کرده بود و در حش کعب و بقیع مدفون
 شد و آورنی الله عنه اول کسی بود که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند که شش روز
 از شهر فوج ماند بود که شهید شد عمر عثمان رضی الله عنه و دو سال بود و باختلافی کثیر که در آن
 واقعه است روایت کرده این عساکر از جمعی که قاتل عثمان بن عمر مردی بود و از رقی و اشقر از مکه نام
 او حماز بود و امام احمد رحمه الله علیه از مغیره بن شعبه روایت کرده که نزد عثمان بن عمر رفت و در وقتیکه
 محصور بود و با گفته که تو امیر عامه مومنانی و حال آنکه بر تو این مشقتی نازل شده من سیه امیر
 تو عرض میکنم که از بیله اختیار کن که یکی آنکه بیرون روی ایشان مقابل کن زیرا که قوت تو
 و دبدبه و لشکر و اری و تو بر حق و ایشان بر باطل ای آنکه در می دیگر از عصب خسته بشکست و از
 و بر بیرون برو بر راحه نشین و متوجه گرد شو و چو آنجا روی این جماعت محاربه با تو در آن
 موضع حلال نمیدانند و تو سالم خواهی ماند یا آنکه بجانب شام توجه نمایی چرا که این جماعت که ترا
 محاصره کرده اند از اهل شام اند و معاویه در آن جانب است عثمان بن عمر جواب داد اما آنکه میگوی
 که مقاتل کن میخواهم که کسی نباشم که در امت رسول الله صلی الله علیه و سلم مخالفت کرده باشم بخون
 ریزی مسلمانان و اما آنکه میگوی بیرون شو بجانب کعبه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود
 یلحد رجل من قریش لیكون علیه نصف عذاب العالمین و او مردی از قریش که در کعبه
 روزه از مدینه و نصف عذاب عالم مر او را خواهد بود و نخواهم که آنکس من بشم و اما میگوی که اهل
 شام ملحق شو میخواهم که در ابرجرت و مجاورت بنامبر را گذارم و بشام ردم و ایضا این عساکر
 از ابی لؤی فحی روایت کرده که گفت نزد عثمان بن عمر رفتم و فتنه او را محاصره کرده بودند گفت
 ده خصلت را از تو پروردگار بخیره کرده ام یکی آنکه از بجه ام یعنی بعد از سه کس با سلام در آمده
 ام و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم و دختر امین نکاح کرد و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 چون بوفات یافت و قری دیگر در نکاح من آوردی آنکه من تنها کنم
 دست رست بر فرج خود و آنها هم از آن روز که بیعت کرده ام بر رسول الله صلی الله علیه و سلم

حکایت
 عثمان بن عمر
 در وقتیکه
 عثمان بن عمر
 در وقتیکه

فلان کون انام

و دیگر

بر عهد و عمل میباشند و عطا الی میباشود و تاویل نکند که حمله ایشان خداست یا بآن امر فرمود میگفت
 ابو بکر و عمر و نیز کج حمله ایشان بود از بیت المال شکر گفتند و ترک کرده بودند و من میگیرم و
 با قارب خود تقسیم میکنم بنابرین امور مذکور مردم بر و انکار کردند و این عساکر از هر جریوت
 کرد که گفت این مسیب گفتیم خبر ده مرا از کیفیت قتل عثمان من که چه بود و درین امرشان او و نشان
 مردم و چرا اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم ترک نصرت او کردند این مسیب گفت که عثمان را مظلوم
 کشته شد و کسی که او کشته ظالم بود و هر که ترک نصرت او عانت او کرده معذور بود و گفتیم
 حقیقت آنرا بیان کن گفت عثمان را رضای او خلافت شد بعضی از اصحاب طایبیت و امارت
 او را کرده بودند بواسطه آنکه قوم خود را دوست داشت و گاه بود که یکی از بنی امیه که بخت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آل او میخواست و امور یکدیگر میخواست منکر آن بودند از و صادر شد بنحویں
 آن والی را بثمان من مخرج میگرداند آن کس را عزل نمیکرد و آن منصف و در سن آخر بنی ثمام
 خود را و آل او را ساخت و دیگر از عزل نمود و ایشان را مقتوی امر فرمود از آنجا که عبد الله بن
 ابی سرح را و آل او را ساخت و چند سال در آن شهر و آل او بود وقتی اهل مصر آمدند بمدینه و از غلبه
 مذکور شکوه کردند که بر ما ظلم میکنند و قبل ازین نیز میان بنی امیه و بنی امیه بود و غلبه
 نزاع واقع شده بود و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید
 از عثمان دل تنگ آمدند و چون اهل مصر شکوه عبد الله بن ابی سرح کردند عثمان را در کتابت
 او را بپندید کرد و بنی از آن اغالی فرمود و عبد الله مذکور را باکر و از آنکه سخن عثمان را میشنود
 در باب آنجا که کتابت از جانب عثمان آورده بود و بقتل رسانید اهل مصر چون بدید
 این حال نمودند و مقصد کس متفق شده بمدینه آمدند و در مسجد نزول کردند و نزد اصحاب پیغمبر
 آغاز کردند در مواقیت صلوة از آنجا که عبد الله بن ابی سرح با ایشان کرده بود و آنگاه طلحه بن عبد الله
 برخاسته متکلم شد و سخنی سخت بثمان را گفت باز گفت کسی نزد عثمان فرستاد و گفت
 اصحاب رسول الله علیه و سلم نزد شما آمده اند و التماس میکنند که این عامل را عزل کنید و این معنی را
 بنمایند و حال آنکه آن مرد شخصی از ایشانرا کشته است اید ایشانرا بطریق عدل و انصاف
 دارند و اگر آنکه علی کرم الله وجهه آمده گفت اینجا آمده اند و دارند که آن شخص را بجای خود
 نصب کنی و حال آنکه قبل ازین دعوی خود میکردند این عامل را عزل کن و میان ایشان
 حکم کن اگر حقی بر دناست کنند بطریق عدالت مرعی و از عثمان را گفت هر کس که ایشانرا

بودند

اختیار کنند بجای او نصیب کنم اجتماع محمد بن ابی بکر را در اختیار کردند و عثمان بن عفان
والی گردانید فرمان چیست او نوشتند بجانب مصر متوجه شد و بعضی از مهاجران انصار را
باتفاق ایشان و عبد الله بن ابی سرح یکجا منجر خواهد شد و چون محمد بن ابی بکر با رفقا
سرو راه از مدینه دور شدند در اثنای راه غلامی سیاه دیدند که بر شتری سوار است و
را بر سر عتی تمام میراند گو یا کسی را میجوید یا از کس میگردد و انگاه اصحاب رسول با او گفتند
قصیه چیست این مانند که از کسی میگریزی یا کسی را میجویی گفت من غلام امیر المومنین غلام
که مرا نزد عامل مصر فرستاده است گفتند او در مقام حاضرست بیا نزد او رویم گفتند مرا
باین عامل کافر نیست باک نزد عامل اول میرود و انگاه محمد بن ابی بکر را خبر دادند و انانیدند
را بطلب غلام فرستاد و او را گرفته آوردند و چون از او پرسیدند که غلام کیستی گاهی میگفت غلام
حضرت امیر المومنین عثمان نام و گاهی میگفت غلام مروانم اتفاقا مروان را از آنجا حاضر بود و غلام
را میشناخت گفت این غلام مروانست پرسیدند که چه میگوید و کتابتی میداری یا نه
گفت برساتی میروم و کتابتی چون گفتش کردند غیر از او آوازه خشک شده چیرم و دیگر نبود
چون آوازه را متحرک ساختند چیرم در آن بود و بیرون نمی آمد انگاه آن آوازه را گفتند
و کتابتی از آنجا بیرون آمد محمد بن ابی بکر جمعی که از مهاجر و انصار و آنجا حاضر بود ایشان
را طلب نموده آن کتابتی را خواندند و مضمون آن کتابت این بود که از عثمان بن عفان
بجانب ابی سرح محمد بن فلان و فلان که با آنجا نیستید و قتل ایشان حلیه کن و کتابت را
باطل سازی بر عمل خود باقی و برقرار باشی تا وقتیکه پیغامی یا نامه من بتو رسد و اگر کسی تو
بکتابت برساند آید او را حبس کن تا وقتیکه خبر بتو رسد انشا الله تعالی انگاه محمد بن ابی بکر و اصحاب
فارغ شدند از خواندن کتابت آنرا همه جمعی که همراه او بودند رسانیدند و کبسی این سپیدند
و بجانب مدینه مراجعت نمودند و در مدینه حضرت امیر المومنین علی و طلحه و زبیر و سعد و غیره ایشان
از اصحاب محمد مصطفی علیه السلام یکجا آمدند و بر مضمون کتابت قصه غلام اطلاع فبند
میچسبند از اهل مدینه مانند که اگر بر عثمان و فلان و فلان و خشم نمودند و جمعی که بواسطه این مسعور و او
و عمار در غضب بودند غیظ و غضب ایشان زیاده گشت و اصحاب محمد مصطفی علیه السلام
جمعا غمناک شده بمنزلهای خود رفتند و جماعه مذکور عثمان را حاضر کردند و محمد بن ابی بکر
بجاعت بنی تمیم و غیر ایشان بر کوه لشکر کشیدند و چون بنی تمیم این امر نمود و طلحه و زبیر

و عمار را و همه دیگر را و این که گفت بی بار گفت و عثمان را و عثمان رفت با غلام و مشهور
 کتابت مذکوره انگاه بجانب بنان التفات نموده گفت این غلام ملک شماست گفت
 باز گفت این کتابت شما نوشته اید عثمان منم قسم یاد کرد و خدای که این کتابت من نوشته ام
 و کسی افزوده ام بنویشتن آن و این غلام را منم گفت مهربان برین کاغذ است عثمان
 عثمان منم گفت بی مهربان است از سلی منم گفت چگونه غلام شما با شتر و کنایه که مهربان است
 بیرون میزد و شما خبر ندارید باز عثمان منم قسم یاد کرد که این کتابت نوشته ام بنویشتن
 آن امر کرده ام و من غلام بجانب محضر روانه کرده ام بگریه انگاه معلوم صحیح باشد که
 این کتابت بخط مروان است و در امر عثمان منم شکوه کردند گفتند مروان را با تسلیم کن
 و مروان چون در خانه عثمان بود از تسلیم نمودن امتناع نمود و اسباب بواسطه انحراف
 از تسلیم مروان شاکی و متعبدان از منزل عثمان منم بیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر و واضح
 بود که عثمان منم سوگند و روع یاد نمیکند و از نیمه خبر ندارند و لیکن قوی گفتند که ابراهیم بن عثمان
 منم متعبد شود مگر آنکه که مروان را تسلیم نماید و با و مباحثه میکنیم و بدانیم که چون امر نمود و استقبل و مردم
 از اصحاب بنی مطف علی السدی علی سلم از و حال بیرون نیست اگر عثمان منم نوشته باشد و از و
 میکنیم و اگر مروان از زبان عثمان منم نوشته و در مروان نظر خواهیم کرد و بعد از خجاکیت اصحاب انشاء
 بیرون نیامدند و عثمان مروان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل انرا بشید بنابرین آن گروه مجامع
 کردند و آبازوی منع نمودند و آوی گوید عثمان منم روزی در ایام محاصره بر آن گروه حاضر
 و گفت ای احلی در میان شما هست گفتند که گفت ای اسعد در میان شما هست گفتند که انگاه
 شد و بعد از خطه دیگر گفت ای کسی هست که از من خبر رساند نزد علی بن السدی شاید که ابی از جهنم
 بفرستد چون خبر بنی سید شکیب فرستاد و چون ابی محاصره از و رسول مامست میفرستد
 بنابرین همه از موالی بنی هاشم و بنی اسبه بیرون آمدند و وقتیکه زحمت تمام آب عثمان منم رسانید
 آخر خبر رسید نزد علی بن جماعت را داده قتل عثمان و از و علی فرمود که ما میخواهیم از عثمان الامر و
 و ما قصد عثمان کرده ایم انگاه فرة العین سبط رسول صلی الله علیه و سلم امام حسن و حسین فرستاد
 و گفت شمشیرهای خود را بردارید و دروازه عثمان را بشید و مگر از یک کسی عثمان منم است
 رساند و طلحه رضی الله عنه نیز سپهر خود را فرستاد که منع مردم کنند از دخول بر عثمان و طلب
 اخراج مروان از دی نمایند و درین اثنا جمعی که محاصره کرده بودند شروع در تیر اندازی می

محاربه کروند چنانچہ روی حضرت
مروان کہ اندرون خانہ بود تیر خور و محمد بن طلحہ نیز خون آلودہ شد و سہر قنبر مولا
شاه مروان علی شکستہ شد و چون محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہ ملاحظہ فرمایند کہ مروان و سہر قنبر
بنو ہاشم بواسطہ امام حسن و حسین غصب کنند و فتنہ ظاہر گرد و بنا برین دست آن دوس
کہ مروان قتل ایشان اشارت کردہ بود و گرفت و گفت اگر بنو ہاشم از نیعتی خبر یابند
کہ روی حضرت امام حسن بن علی خون آلودہ شد اخی الحال مروم را از حوالی خانہ عثمان
دور کنند و آنچه ارادہ داشت باطل خواہ شد پس باید کہ شاہچراہ من باشد تا از دیوار خانہ ابرا
رفتہ مروان را بقتل رسانیم قبل از آن کہ کسے واقف این امر شود و انگاہ محمد بن ابی بکر
خانہ مروی از انصار بدیوار عثمان بالا رفتہ بموضع کہ عثمان بود آمدند و غیر از زوجہ کے
پیش او بنویز را کہ مروی کہ با عثمان رض بود و جمیع اور لبت بام بود و و سپید ازین مردم برون
معنی مطلع نشد انگاہ محمد بن ابی بکر و شخص را گفت چون زوجہ عثمان با دست شام و پیچان
باشید تا من بشیر روم و او را مضبوط بہ بندم چون شمار اطلب نمایم و آئید و او را بنیداشتند
شود و انگاہ داخل شد و محاسن عثمان گرفت و انگاہ اگر پدر تو منید یارین جور و ستمی کہ تو بحال من
مینکے ہر آنہ چنین نیکروی نمی پسندید محمد چون نام پدر نشود و دستہار او سست شد بعد از آن کہ
آن دو مرد او را مقتول ساختند و روی بگریز نہادند از آن رستہ کہ آمدہ بود و زوجہ عثمان
فرایہ بر آورد لیکن بواسطہ خانہ و کثرت مردم بیرون کسے فرایہ او نشدند تا زمانی کہ بہام
خانہ بر آید و گفت امیر المومنین عثمان رشتہ اند چون مردم آمدند دیدند کہ او را رضی اللہ عنہ
مذبح ساختند و چون ابن خیر حضرت علی و طلحہ و زبیر و سعد و اہل مدینہ رسید از استماع این
خبر عقل از سر ایشان برفت و متوجہ گشت بخانہ عثمان رض آمدند دیدند کہ مقتول شدہ را ستر چلہ
علی با سپران خود و عتاب فرمودہ گفت امیر المومنین را چگونہ کشتند و حال آنکہ شہاد و راز
خانہ را مضبوط بہ نمود و بد و حسن احسن الخلق را طلحہ ز و محمد بن طلحہ و عبد اللہ بن ابی ہریرہ را
و او و غضناک شدہ بمہرل خود و تشریف از زانی و شست انگاہ آنجا جماعت سجانہ علی شتافتند
و گفتند دست بکش تا ما تو بیعت کنیم علی گفت شمار باین رجوعی نیست بلکہ این امر بر
اہل بدر سچ بکس باقی نماند مگر آنکہ نزد حضرت علی آمدند گفتند ما حق و اولی از شما منید ایم و
بکش تا ما بیعت کنیم علی رض قبول کرد و مروان و ولد مروان برقرار اختیار نمودند و علی نزد

1591

و منه طاعت است که ایشان را و رافع شهنشاه آن کس را خلقه باشد انگار از نام خود

و با وسعت کردند

مبارک

زوجه عثمان آمد و از وی سوال کرد که قاتل عثمان که بود گفت من میدانم و مردی که از این
 را نشناختم و محمد بن ابی بکر آن دو مرد همراه بود و میان آن دو قتل تفصیل نزد علی نمود و انگاه علی کسی را
 بطلب محمد بن ابی بکر فرستاد چون حاضر شدند از وی سوال کرد از آنچه زوجه عثمان را کشتید آنچه او
 میگوید چیست و الله که من داخل عثمان شدم و اراده قتل او داشتم لیکن نام پدر من بر زبان
 را ندانم و اگر داشتم و نامش هم بسوی خدا و الله که او را کشته و نگاه داشتم که کدام کشت زوجه
 عثمان گفت محمد بن ابی بکر است میگوید و لیکن او این مرد را با کدو و نان آورده باین تشیع ترغیب
 فرموده این سعد گوید بیعت علی وقت صبح روز دوم از قتل عثمان بود و در مدینه بود و با وجیت
 نمودند و گفته اند که طلحه و زبیر بیعت حضرت اسد الله الفالح علی را کرده بودند و بعد از آنکه بکره
 بیعت کردند از مدینه بیرون رفتند و بکه آمدند و چون عایشه رفت در که بود او را بر پشتی بجانب
 بصره لوجه نمودند و طلب خون عثمان نمود کردند چون این خبر به جمع علی رسید عنان عزیمت عراق
 از عرب معطوف ساخت در بصره طلحه و زبیر و اتباع ایشان ملاکی شده در راه جامی الاخر سنه
 شش و ثلثین میان فریقین محاربه واقع شد سیروزه هزار کس از آنجمله که طلحه و زبیر بودند آن
 واقعه که متبوست بود واقعه جل کشته شدند و علی بن ابی طالب و زبیر و اقامت فرمود و انگاه متوجه
 کوفه شد باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی بن ابی طالب و زبیر
 سفر سنه سبع و ثلثین در نسیین تلاقی فریض دست داد و در آن موضع قتل متبادی شدند و
 خلعی کشید قتل آمدند انگاه اهل شام با ستصوات بیدین عمر واقعه مصافحه و مفر رحین بهند که عمر بن
 حاص از طرف معاویه و ابوالوئیجی از طرف علی حکم شوند و در سال آینده فریقین در موضع ذریج
 مجتمع شده در حال است نظر کنند باین منمونه و ثقه نوشته شد و معاویه بجان شام مراجعت
 نمود و علی بجان بکر و جمعی کثیر از اصحاب علی که بخوارج مشهور اید بر علی خروج کردند و گفتند لا اله الا الله
 سبحانه و ثقه و در حر و در که قریه از قرایت کوفه اسس لشکر گسی نمودند و علی بن ابی طالب از مدینه
 فرستاد و مباحثه و محامه آنجماعت نمود و ایشان را لازم ساخت و بعد از الزام جمعی کثیر از آن عقیده
 رجوع نمودند و قومی اعتقاد فاسد خود تا بت ماندند و بهر وان رفتند انگاه علی بر سر آنجماعت
 رفته ایستاد بپل رسانید و دوز بیه که رسول علیه سلم خبر داده بود و در میان کشتن
 دیدند و این واقعه در سن ثمان و ثلثین بود و در شعبان همین سال بموجب عده اجتماع مردم در
 موضع اروج واقع شد و سعد بن ابی و فاص و عبدالل بن عمر و غیر ایشان از اصحاب انعام

ان در و در

عمر و ابی طالب

عمر و ابی طالب

عمر و ابی طالب

حاضر بودند انگاه عمر بن العاص مری نموده ایپوشی گفت تو از من افضل و بزرگتری باید که در نظم
درین امر مقدم نمائی و ابو موسی فریب خورده پیشه سستی نموده حضرت علی از امارت خلع نموده
یعون نوبت خمر عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او معیت کرد و مردم برین انچه متفرق
شدند و علی هم بر خلافت اصحاب ماند و از کثرت غیظ و پشیمانی مبارک میگزید و میگفت عساکر
و اطاع معاویه مردم من عصیانج و رزیدند و اطاعت معاویه میکنند این بود خلافت علی
که بیان کردیم و تفصیل مناسباتین کتاب نبود آنکه لایق با این مقام اختصارست زیرا که رسول
صلی الله علیه و سلم اطاع بود تو بی این واقع و شست بنابرین فرمود اذاکرا اصحابی فامسکوا
زنا نیکو ذکر صحابه پس مذکور شد و در باب ایشان زبان خود نگه دارید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
واقع حمل و واقع مضیق و قتال عائشه و زبیر باطله کرم الله و وجهه جمیعاً خبر داده بود و چنانچه
نصبت رسیده از حاکم و بیقی از ام سلمه رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه و سلم ذکر خروج
امهات مومنین کرد و انگاه عایشه رفت تبسمی نمود و بعد از آن صلی الله علیه و سلم فرمود انظر
یا حمید ان لا تکن فی انتقامی حمیر انظر کن که تو ناشی باز بجای علی علیه السلام گفت
از کتبت من امرها شیئا فان حق علی اگر در چیزه و الی امر عائشه کردی با و رفیق کن
ایضا و این مذکورین از ابی الاسود و روایت کرده اند که گفت من حاضر بودم که زبیر بیرون
آمد علی را بجهت انگاه علی میگفت ای زبیر بخدای سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه و سلم
شنیده که فرمود تقاتله و انت ظالم ای زبیر ترا حضرت میقتل خواهد بود و در آنوقت
تو ظالم خواهی بود چون زبیر رضایش بخشنید باز گردید و در روایت ابویعلی و بیقی آنکه زبیر
گفت ای شنیدم و لیکن فراموش کرده بودم و بزاز و ابوالنعمان ابن عباس فرمود ان وقت
کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وراج مطهرات را خطاب فرموده گفت که
که ام یک از شما که صاحب حمل احمر باشد خروج کند و موضع محرم بستان آنموضع بایستند و
حوالی او بسیاری از مردم کشته شوند و تفسیر معلوم شد از احادیث سابقه که مستحق خلافت بعد
از امیر ثلاثه امام فرضی و ولی مجتنب است بانفاق اهل حل و عقد مثل طلحه و زبیر و ابو موسی
و ابن عباس و خزیمه بن ثابت و ابوالنعمان و محمد بن مسلم و عمار بن یاسر و در شرح مقادیر
وزیمه مستطین نقل کرده که اجماع بر خلافت حضرت علی منتهی شده و در زمان شور و کبر
خلافت حضرت علی آن بود که اگر عثمان بنود خلافت حق علی بود رضی الله عنه اجماعاً

و چون سبب قتل عثمان از میان بیاید اجماع بر خلافت علی می ماند و از جهت سبب که امام الحزین
گفته که اسناد او و اعتباری نیست بر قول کسی که گفته است اجماع بر امامت
علی منعقد نشده زیرا که هیچکس انکار امامت و ارشاد الانبیاء علی نکرده این فتنه و فساد است که
در میان ایشان واقع شده بواسطه دیگر امور بود بسبب امامت او باب بیشتر در آن فصل
و فضايل و بعضی از احوال صاحب کرم منجیح بود و علم و اراده و اوار الحید علی کرم الله وجهه و
در آن چند فصل است **فصل اول** در اسلام و هجرت او و رضی الله عنه مرویست که امیر
المومنین حضرت علی کرم الله وجهه در سنه ده سالگی بود که بشرف اسلام فائز شده و بعضی گفته
اند و رشت سالگی بود و بعضی کمتر ازین نفر گفته اند و او رضی الله عنه قدیم الاسلام بود و
ابن عباس و ابن عمر و انس و سلمان فارسی جمعی دیگر بر آنند که اسلام علی رضی الله عنه مقدم است بهر کس
خود و سالگی و بعضی معوی اجماع برین کرده اند و جمیع میان اجماع اولیست ابو بکر رضی الله عنه
و وجه توفیق قبل ازین مذکور شد ابو بکر کرم الله وجهه روایت کرده که رسول صلی الله علیه
و سلم روز دوشنبه مبعوث شد و من روز شنبه اسلام درآمد و ابن سعد از امام حقیق روایت کرده
که فرمود حضرت علی نه گز عبادت من نمی کرده چرا که در حال طفولیت شرف اسلام یافت و درین
باب ابو بکر رضی الله عنه نیز درین شرکت است چرا که گفته اند که او نیز عبادت من
نکرده و امیر المومنین صاحب کرم علی بن ابی طالب از عترت مبنیه است و رسول صلی الله علیه و سلم گوید
و او سه تا آنکه ایشان در جنت اند و بر او رسول صلی الله علیه و سلم است بعقد موافقه و او را
رسول الله صلی الله علیه و سلم است بر حضرت خیر النسا فاطمه الزهرا رضی الله عنها که سیده النساء
مالین است و یکی از علمای اربابین است و یکی از شجاعین مشهور است و یکی از زهاد و عابدین
معروفین است و یکی از جامعان قرآن مجید است و یکی از اسخایای ظاهرین است و یکی از
از ظاهرین است و مرویست که ابو الاسود الدیلمی ابو عبد الرحمن بن ابی لیله قرآن را از امیر المومنین
وارد میگرداند حضرت علی بر رسول صلی الله علیه و سلم عرض میفرمود آورده اند که چون
رسول صلی الله علیه و سلم بجانب مدینه هجرت فرمود و امیر المومنین اسد الله علی چند روز در کعبه
گذشت تا امانات و صایا که نزد رسول صلی الله علیه و سلم سپرده بودند بعضی احباب آنجا باز و در
دبا اهل خود از عقب رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه آمدند و نگاه بفرموده رسول صلی الله
عمل نموده لیکن در سایر غزوات در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم میبود و از آن حضرت جدا

رب

لهو

م و یکی از شایق اسلام است

المتمنی

نشده مگر در غزو تبوک که حضرت ویراوردینه خلیفه ساخت فرمود که این زمان تو از من بجز
 تا رون از موسی علیه السلام چنانچه آن بیان گذشت و در مشاهد غزوات ۶ تا مشهور
 از وی رضی الله عنه صادر شده چنانچه مر و لیست که در روز احد شانزده ضربت بوسی سنانیه
 بودند و رسول صلی الله علیه و سلم در بسیاری از مواضع عظم بوی سپرد و خفوه صفا در روز خیبر که
 رسول صلی الله علیه و سلم خبر داد و کلمه فتح خیر است امیر المومنین صاحب اکرم و اعلم خواهد شد چنانچه
 در صحیح بخاری مسلم و لیست نقل است که در آن روز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود
 تا مردم بالا رفت فتح گردند و بعد از آنکه خواستند که در را در انداخته بچشم کس از داخل نمودند و در
 روایتی دیگر است که در روزی نزد یک قلعه افتاده بودند و آنرا بر و شسته سپر خود ساخته مقابل
 می نمود و خدا تعالی قلعه را مفتوح ساخت آن در را بیند حجت بعد از آن نیست کس بر آن
 شدند که در را از خود بگردانند نتوانستند و از بر داشتند عاجز شدند و الله هم فصل
 و وهم در فضائل حضرت امیر المومنین علی و آن کثیر مشهور است چنانچه امام گفته که در احادیث
 و اخبار فضائل سیچکس مثل فضائل امیر المومنین علی رضی الله عنه وارد نشده و اسماء بن ابی
 و نسائی و ابو علی نیشابوری گفته اند که این مقدار احادیث با سانیه حسنه که در حق حضرت
 علی وارد شده و سبب کثرت ورود احادیث و رخصتی بعضی از متاخرین از ویت
 اهل بیت نبوتی الله اعلم گفته اند که خدا تیمک پیغمبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از وی حضرت
 امیر المومنین علی بدان مبتلا خواهد شد از اختلاف امت در ایام خلافت وی این معنی مقتضی
 آنست که امت را نصیحت فرماید با این طریق که فضائل و حالات علی المرتضی بیان نماید این
 خبر که هر کس از امت رسیدن کسان احادیث جسته سبب نجات آن کس گردد و در
 اینجا چون این اختلاف و خروج بروی در آن ایام واقع شد هر یک از صحابه که از فضائل
 امیر المومنین علی را میسر شدند و شنیده بودند بنا بر نصیحت امت از آن متشکر ساختند و از بجز
 این امر شدند و یافت بمرتبه که طایفه از بنی امیه خذلیم الله شروع در تقیص و سب و
 رزم و رنار و مساجد کردند و از خوارج لعنهم الله با طایفه موافقت نمودند بلکه با فرقه
 کفر و قائل شدند بنا بر این محدثین و حفاظ و علمای اهل سنت با انتشار و سبب تکثار
 فضائل و کمالات علی را مشتغال نمودند از جهت نصیحت امت و نصرت حق و باز بداند که
 در فضائل اهل بیت بسیار از احادیث فضائل علی صاحب اکرم خواهد آمد انشاء الله تعالی

و قبل ازین نیز در فتنه اهل البکر بر منی آمدند و در بسیاری از اما ویش مجمل از فتنه اهل شاکرم
 آمد و عهد مذکور شد و در غیقتا من بچهل و پشاخته مار که رقم که اهل او نگه داشت در میان
 اول مرویت بر روایت بخارست و مسلم از سعد بن قاسم و بر روایت احمد و بن از ابو سعید
 خدری بر روایت طبرانی از اسامه بن قیس و مسلم و بخاری این چهاوه در این عمرو بن عباس و جابر
 بن سمروه و علی و برادر ابن عازب بن یزید بن ارقم که رسول الله علیه سلم و در قتی که لغیر از تبوک فتنه
 علی را و در مدینه خلیفه ساخت علی گفت یا رسول الله مرا بر زبان تو که دوکان خلیفه میسازد
 رسول الله علیه سلم فرمود اما تو نمی توانی که این تکیه میسازد هادون من میسازد
 الا انه لا یجوز لی ان یرانی بیتی که بستی ازین بمنزله یارون از موسی علیه السلام الا انک
 بعد از من من غیر بنخوا بود و قبل ازین در شب دوازدهم از سبب بخاریت بسوطه کردیم که در میان
 و دوم روایت کردند بخاری و مسلم اینجا از سهل بن سعد و طبرانی از ابن عمر و ابی سلمه
 و عمر ابن حصین و برادر ابن عباس که رسول الله علیه سلم در روز غیر فرمود که لا یجوز
 لواء عزاء و جلا یبعث الله علی سیدیه بحب الله و رسوله فروغ را بکسی نخواهد داد
 که این قلعه است اوفتح شود و دوست دار خدای را و رسول را و خدای را و رسول او را و دوست
 انگاه صحابه شیب با یکدیگر گفتند و در فکر بودند که آیا کدام یک از ما خواهد داد و در دیگر صحاب
 جمیع اصحاب رسول آمدند و دو و شمشیر بستند با امید آنکه یک از ایشان عطا فرماید رسول الله
 علیه سلم فرمود که علی ابن ابیطالب کجاست گفتند در چشم دار و یک او را طلب نمایند چون
 علی را حاضر شد رسول الله علیه سلم آتش برین مبارک خود و پشیمان گشت و ناله و دعای فرمود
 فی الحال آن در در طرف شد گو یا که هرگز نبود و علم را با و عطا فرمود و ترقی از عالمیه نمود
 کرد که حضرت سیده النساء العالمین فاطمه زهرا رسول الله علیه سلم دوست ترین زنان بود
 و زوج وی حضرت امیر المؤمنین علی دوست ترین رجال بود و حدیث یکم
 بن ابی وقاص روایت کرد چون بیت دل تعالوا ندع ابنا و نا و ابنا و کم نازل شد رسول الله
 علیه سلم علی و فاطمه و حسن و حسین را طلب فرموده گفت اللهم هؤلاء اهل البیت یا اخیام
 اهل من اند حدیث چهارم در روز غدیر خم رسول الله علیه سلم فرمود که من کنتم مولای
 فلی مولای اللهم و آل من و آل و عاده من عاد که هر یک که من مولای اویم علی مولای او است و آل
 خدا یا دوست دار کسی که دوست دارد علی را و دشمن دارد کسی که علی را دشمن دارد و آخر

چنانچه در شعبه یازدهم مذکور شد که سی و پنج بابی این حدیث را روایت کرده اند و بسیاری از طرق او صحیح
 یا حسن است و بعضی این حدیث نیز کلامی مستوفی بیان کرده ایم از بهیمنی هر ویست که حضرت علی را
 از دور پدید آمد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و هذا سید العرب این شخص که می آید سید عرب
 است عائشه رضی الله عنها حاضر بود و گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب هستی فرمود وانا سید العالمین
 و هو سید العرب من سید العالمین ام و این سید عرب است و حاکم این حدیث را در صحیح خود
 ابن عباس لفظا و ناسیقا لادم و علی سید العرب روایت کرده و حکم بصحت آن نموده
 و حال آنکه بخاری مسلم تخريج این حدیث کرده اند و چند شاهد دارند که بهیمنیست چنانچه بعضی
 از محققین محدثین بیان کرده و گفت بکافی حکم بوضع این حدیث کرده و بر فرض صحة حدیث
 سیادت علی یا از رکنها نسبت یا از آن پس مستلزم افضلیت بر خلفا زلامه نیست چنانچه
 دلائل هر چه ذکر کردیم حدیث صحیح روایت کرده و ترمذی و حاکم صحیح کرده و آنرا از زبیده که گفت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و ان الله لکالی امر فی شئک بعث و اخبرنی انه یجیرهم مستحق
 خدا بیگانه امر کرده و احبب کس خبر داده ام که این چهار کس را دوست بدار و اصحاب گفتند
 یا رسول الله این چهار کس پیش ما بگو که بهیمنی آید و اگریم هر یک او شانرا انگاه رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و علی از ایشان است آنچه ترمذی لفظا فرمود و بر زبان را ندان
 گفت ابو ذر و مقداد و سلیمان و علی حدیث صحیح روایت کرده و احمد و ترمذی و شافعی و
 ابن ماجه از جثنی بن حبان که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که عاصی و انان علی و لایق دینی غنی
 الا علی از من است و من از علی و او ای انان کند از جانب من مگر علی را حدیث صحیح
 بهیمنی هر ویست بر روایت ترمذی از ابن عمر که گفت رسول صلی الله علیه و سلم میان اصحاب عقد
 مواخات فرمود و انگاه علی را آمد و اشک از چشمه بارید و فرمود یا رسول الله میان اصحاب عقد
 مواخات شد و بر او و بنی کید گیر گشتند و مرا هیچ یک از اصحاب برادر شناختی رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود انتاخی فی الدنیا و الاخره یعنی بر او و منی و رونا و آخرت حدیث صحیح
 بر روایت مسلم و لیست از علی که فرمود و الله فانی الحبه و الله فانی الحبه و الله فانی الحبه و الله فانی الحبه
 المنی که علی از کلامی منی که لا یفینفک الا منافی باخذای که منشق ساخت جنوب
 از جهت رویانیدن و خلق کرد و فرمود و الله فانی الحبه و الله فانی الحبه و الله فانی الحبه و الله فانی الحبه
 است بمن که دوست ندارد و مگر مومنی و دشمنی ندارد و مرا اگر منافقی هر ویست بر روایت ترمذی

حدیث صحیح

حدیث صحیح

حدیث صحیح

از ابو سعید خدری نقل است که گفت من رفتم را با این شش تن که امیر المومنین علی را در دمشق دیدم و من سید
 منهم مروست روایت باز و طبرانی در او سبط از جابر بن عبد الله و بروایب طبرانی و حاکم و
 در مستدرک و ابن عدی از ابن عمر و حاکم و ترمذی از امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود انما مدنی العلم و علی باجهما من رزقه علم و علی در روایت
 و غیر آمده که فرمود من اداد العلم فلیات الباب هر کس که علم خواهد که آید که از در آید و در روایت
 و غیر نزد ترمذی از امیر المومنین علی رضی الله عنه و لیست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود انما دار الحکمة
 و علی باجهما من دار حکمت و علی در آن و در روایت دیگر نزد ابن عدی علی باب علی علی باب
 علم من است مصنف گوید علما و در حدیث اضطراری و خبری است جماعتی که از آن جمله ابن جریج
 و امام نووی و جمیع المذاهب فقهی گفته اند که این حدیث صحیح است و کافی است ترا معرفان جویری امام نووی
 در حدیث و در طرق مختلف از بعضی محققین و محدثین گفته اند که بعد از امام نووی کسی نیامده که در
 علم حدیث مثل او باشد خصوصاً مسامی بوده باشد با و حاکم خانیچه عاده و طبرانی و سنن علم حجة
 او کرده و بعضی از متأخرین محققین متطلع از اهل حدیث حکم بصححت آن کرده و بعضی گفته اند
 حدیث حسن است و کلامی در بیفهام وارد شده مذکور شد حدیث و هم مرویست از حاکم که گفت
 صحیح است از علی الرضی که گفت رسول صلی الله علیه و آله مرا بهین فرستاد که گفتم یا رسول الله مرا
 منفرستی و حال آنکه من جویم و علم قصار نمیدانم که در میان ایشان حکم کنم انگاه رسول صلی الله علیه
 و سلم دست مبارک خود را بسینه من زد و گفت اللهم اهد قلبی و تب علی ساد بار خدایا
 دل او را هدایت ده و زبان او را ثابت دار امیر المومنین علی کرم الله وجهه گوید بخدای سوگند
 که بعد از آن در هیچ حکم مر اشک واقع نشد و بعضی از علما گفته اند سبب آن رسول الله صلی الله علیه و آله
 اقتضای علی که در احادیث ابو بکر صدیق به سبب آن بود که رسول صلی الله علیه و آله با
 جماعتی از اصحاب نشسته بودند درین اثنا می دو شخص کسی با یکدیگر دعوی داشتند نزد رسول
 صلی الله علیه و آله می آمد یکی از آن دو کس گفت یا رسول الله مرا خری بود و این مرد را گادی بود
 خرم بکتسابی که بخاطر کی از احضار مجلس گردید و گفت بر بهائم عثمان نیست بلغد
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای علی الرضی حکم کن میان ایشان امیر المومنین علی از آن دو
 کس پرسید که آیا این دو دیوانه و دیوانه بود و یا کسی که ستاده بود و چه حال داشتند
 گفتند خربسته بود و گاو کتاده همراه بود حضرت علی فرمود بر صاحب گاو عثمان است باید که

نزدیک بود

در حدیث

تا و ان خرقه شده بدید حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آن علم را مقرر داشت آن قضا را
 نافذ گردانید یعنی در آن روز اقصا کرم علی فرمود و الله اعلم بحديث پانزدهم روایت این
 از امیر المومنین علیه السلام که گفت باو گفتند که سبب چیست که روایت حدیث شما از رسول صلی
 الله علیه و سلم بیشتر است از باقی اصحاب گفت من هرگاه که ساکت میشدم رسول صلی الله علیه و سلم
 بنفس نفس خود شروع در تکلم با من مینمود حدیث و و از و هم روایت کرد طبرانی در واسط
 السندی الضعیف خود از جابر بن عبد الله که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود الناس من
 شتی و انا و علی من بنیة واحدة مردمان از درختان مختلف اند و من و علی از یک رختیم حدیث
 سیم و دهم روایت کرد بر از از سعد که رسول صلی الله علیه و سلم علی المرتضی گفت که هیچکس احد
 ان یجیب فی هذا المسجد غیری و غیرک حلال نیست مگر کسی که جنب باشد و برین مسجد غیر من
 و تو بنابر آنکه راه ایشان از مسجد بود و الله اعلم حدیث چهارم و دهم روایت کرد طبرانی در حاکم
 و گفت صحیح است از ام سلمه وقتیکه حضرت صلی الله علیه و سلم غضب مینمود و میخس و میری نمیکرد
 که باحضرت تکلم کند مگر امیر المومنین علیه السلام که در آنوقت باحضرت تکلم مینمود حدیث
 پانزدهم روایت کرد طبرانی از حاکم با شد حسن ابن مسعود که پیغامبر صلی الله
 و سلم فرمود انظر الی علی عبادته و یدرک علی عبادت متعجبم گوید و چهیک در معنی
 این حدیث در بنایه چیزی حتمه الله علیه و سلم بعضی علمای نقل کرده است که وقتی علی المرتضی
 شدم مردم بروی مبارک او نظر میکردند از شرافت نسب حسب علم و زهد و تقوی و شجاعت
 وی رضا تعجب کرده میگفتند لا اله الا الله چه شریفی ستاین جوان لا اله الا الله چه
 عالم ستاین جوان لا اله الا الله چه شجاعت دارد و این جوان پس بنابر این روایت علی کرم
 الله وجهه تکلم بکلمه توحید بود و فرموده که نظر بروی علی کردن عبادت است لیکن این وجه
 جاریست حتی کسانی که در وقت نظر متکلم باین کلمات شده باشند در حق جمیع ناظران
 زیرا که میتوانند بود که بروی علی نظر کرده باشند و اینکله از وصا و نشده باشد مگر آنکه
 تعظیم مقام کنیم و گوئیم اعلم از آنکه ناظر تکلم کرده باشد باین کلمه در آنوقت یا در خاطر گذرانید
 باشد و درین هنگام بیان مذکور مستقیم است حدیث شانزدهم روایت کرد ابوی حنیفه
 و بر از سعد بن ابی وقاص که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من اذی علیا فقد اذی
 هر کس که علیه را بر بخاند تحقیق مرا برانجامیده حدیث سیم و دهم روایت کرد طبرانی با شد حسن

از مسلم از امام مسلم از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت من تحت علیا فقد اجتنی ومن احبته
 فقد احب الله ومن ابغض علیا فقد ابغض الله فقد ابغض الله هر کس که علی را دوست
 دارد و مراد دوست دشمن و هر کس که علی را دشمن دارد و مراد دشمن دشمن است از دشمن
 است روایت کرده ام و گفت صحیح است از امام مسلم شنیدم که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود من است علیا فقد استی هر کس که علی را است کرده است تحقیق مرا است کرده است
 حدیث پیشتر و هم روایت کرده اند و حاکم بسند صحیح از ابی سعید خدری که رسول صلی
 الله علیه و سلم فرمود انک تقابل علی القرآن کما قال علی علیه السلام بدینکه تو کارزار را خوا
 کرد و بگو قرآن همچنانکه کارزار بر نازل شدن قرآن میکردی حدیث نو و هم روایت کرده
 بر از ابی یعلی و حاکم از علی بن ابی طالب که گفت رسول علیه السلام و الصلوة مرا خواند و گفت در تو مثل
 عیسی علیه السلام است که بود و او را دشمن داشته اند بر تبه که بهتان در حق او گفتند و نصاری
 او را بر تبه داشته اند که فرستادند از بر سر او را زدند باز علی گفت آگاه باش که
 دو طائفه پلایک خواهند بود باب من یکی دوست مسخره که روح و وصف کند مرا بخیزی که در
 من نیست و دیگر کسی که از دشمنی بر من بهتان بند و حدیث پیشتر روایت کرد و طبرانی در
 اوسط صغیر از امام مسلم که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود علی با قریش و قرآن با علی است جدا
 نمیشوند از یکدیگر و او قتی که وار و شوند بر من و حوض حدیث است بکرم روایت کرده اند و حدیث
 صحیح از معمر بن یاسر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را گفت انتقی الناس رجلا من احبهم و الله یحب
 فیضربک یا علی هذه شقی ترین و بد بخت ترین نام و کس اندا حمیر شود که ناله علی علیه السلام را
 کرد و دیگر آنکه ضربت تو بر من یعنی ابن ابی نعیم لغته الله علیه و لفظ به در اول اشارت بقر
 سر مبارک امیر المومنین علیه السلام که در و زانی اشاره بوجه فرمود یعنی چنان زد که جان
 را بچنان بر آید و الله تعالی و انحدیث از طریق علی کرم الله وجهه جابر بن کبره و غیر ایشان دارد
 بنده و ابی یعلی از عائشه روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم علی را معانقه کرده بود و گفت
 یا ای الوجد الشهد یا ای الوجد الشهد استعمال النظم یا ای الوجد الشهد بر دو قسم است از برای
 تعلیم است در مصیبت اگر قصد نم کنند نهی است چرا که غیر خدا هیچکس را نیست یا از برای تاک
 کلام مسکن بر عادت کلام عرب از غیر قصد نم و یا یا ای متعلق بمجذوف است یا فعل یا اسمی بود
 حدیث از مقدس بن کلام حاصل نهایی از بخیزی فی الوجد الشهد طبرانی و ابی یعلی روایت کرده اند و حدیث

که جمیع رجال و ثقات اندر گری از ایشان که او را ثور و شد و دست بوثاق و نیز مرویت که
 رسول صلی الله علیه و سلم روزی امیر المومنین علیه را گفت که من اشقی الاولین علی گفت اشقی
 الاولین کسی است که عقر ناقه صالح کرد و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود درست گفتی باز فرمود که
 اشقی الاخرین کیست امیر المومنین علیه فرمود عالم باین نیستیم یا رسول الله انگاه رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود الذی یضربک علی هذه یعنی اشقی الاخرین کسی است که ضربت رساند بفرق سر
 مبارک تو این حدیث بود که امیر المومنین علیه و قتیله از اعمال و افعال اهل کوفه منترجرو و لکن
 میشد میفرمود و ذلت انه ابغضت لشقاکم فحضرت هاشم من هذه و دست میدارم که
 شقی ترین شمار را بر انگیزه شود و رنگین سازد و محاسن مرا بخون سر من بجهت رسید که عبد السلام
 علی ابن ابیطالب گفت ای امیر المومنین بجانم که نه قدم رنجی فرامی بر تحقیق که من میترسم
 که در باب بیعت یعنی ضربت بشیر ایشان بتورسد علی جواب گفت والله لقد اخبرنی به
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بخدای سوگند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم از آن امر که تو میگوی خبر کرد
 است ابو الاسود و میگویی هرگز مثل او امر و زحار بی ندیدم که بقتل خود و پدر و حدیث بیست و دوم
 روایت کرد و حکم و گفت صحیح است از ابی سعید خدری رحمه که گفت بعضی مردم از امیر المومنین علیه
 رحمه شکوه کردند انگاه رسول صلی الله علیه و سلم برخاست و خطبه خواند و بعد از فراغ خطبه فرمود
 لا تشکوا علیا فوالله انه لا خشیة فی ذات الله و فی سبیل الله شکوه از حضرت علیه کنید بخدا
 سوگند او اخیش است در ذات خدا و راه هدایت و اخیش نصیر اخیش است از خشی خشی که ذاتی الهیه
 حدیث بیست و چهارم مرویت بروایت احمد و ضیاء از زید بن ارقم که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود انی اهرت بسبب هذا الا ابواب غیر باب علی فقال فیء والله لا شئ الا ففتحته و لکن
 اهرت بشیء فانتجت بهر تنیکه من امر کرده شد بحد ابوابی که مفتوح بود و مسجد غیر باب علی
 پس یک از شما در شیین گفت و حالا که من الله که سبب ابی و فتح بابی نکردم لیکن بچیزیکه مامور
 شد متابعت آن نمودم و مشکل میشود این حدیث سجده که در باب خلافت ابو بکر رضی الله عنه
 گذشت که بسبب جمیع خواهی یعنی درامی کوچک امر فرمود غیر خود ابو بکر رضی زیرا که در آن حدیث
 تصریح امر بسببست و در ایام موت مرض بوده و در حدیث آن تصریح آن نیست پس حال آن
 حدیث بر امری میکنم که بر مرض مقدم باشد و این بجهتست که حدیث سلمان و در ایام مرض الموت
 بوده و علماء گفته اند در آن شانست بجلالافت ابو بکر رضی بآنکه آن حدیث صحیح و شهرت از حدیث

لا خشیة

و فی سبیل الله

و فی سبیل الله

و فی سبیل الله

و فی سبیل الله

حدیث بیست و پنجم روایت کرده از ترمذی حاکم از عمران بن حصیب که رسول الله علیه وسلم فرمود
 که مریض و من عاقل و انا مائة وهو على كل مؤمن بحدیث که میخواند از علی سه وقت گرام
 این لفظ کرده گفت ستریکه علی از من من از وی ام و او و الی هر مؤمن است بعد از من بیان
 معنی اخیرش آنچه در دست و رتبه یازدهم مذکور ساختیم حدیث بیست و ششم روایت کرده و طبرانی
 از ابن مسعود و نه که رسول الله علیه وسلم فرمود ان الله امرني ان ازوج فاطمة من علي
 در سبکه خدا ایچا ام و ساخت مرا که تزویج فاطمة الزهراء علیها السلام ابن ابیطالب کنم حدیث بیست و هفتم
 روایت کرده طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس که رسول الله علیه وسلم فرمود ان
 الله تعالی جعل ذلک کل شیء فی صلبه جعل فی ذی نبی فی صلبه ابن ابیطالب در سبکه خدا ایچا
 گردانید ذی نبی هر سبکه را در صلب و گردانید ذی نبی را در صلب ابن ابیطالب حدیث بیست و هشتم
 روایت کرده و طبرانی از عایشه که پیغمبر فرمود صلوات الله علیه وسلم خیرا خیرا علی و خیرا عامی
 حمزة بن حذافه برادران من علی ... است و این معنی عام من حمزه است و در سبکه
 عبادت حدیث بیست و نهم روایت کرده و طبرانی از عایشه که رسول الله علیه وسلم فرمود ان الله
 رسول الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل فی ذلک کل شیء فی صلبه جعل فی ذی نبی فی صلبه ابن ابیطالب
 الی علیه صاحب لیل و السابو الی محمد بن ابیطالب سبقت گیرندگان سبقتی بوشع بن زید
 که پیشتر از همه کس بجانب موسی علیه السلام سبقتی شد استیوم علی ابن ابیطالب که بجانب محمد مصطفی
 علیه السلام سبقت نمود و ایمان تقدیم حدیث سی و هم روایت کرده از ابن عباس که رسول الله علیه وسلم
 ابن عباس گفت رسول الله علیه وسلم الصد یفون ثلاثا خیر قبل مؤمن ال فرعون
 و حبیب النجار صاحب لیل و علی ابن ابیطالب منی الدعة حدیث سی و یکم روایت کرده از ابن عباس
 عساکر از ابی سنان که رسول الله علیه وسلم فرمود صدیقان سه کس اند یکی حبیب النجار که مؤمنان
 نیست که یا قوم اتبعوا المرسلین ای قوم متابعت پیغامبران یا رسولان ایشان کنید از ابن
 عباس که عساکر اخبار و حبیب بن مبره و لیست که حبیب مردی بخاریا قنار بود و در غاری که نزدیک
 بقربة الظالمیه بود عبادت میکرد و مردی کثیر الصدق بود چون شنید که قوم قصد قتل رسول
 الله علیه وسلم میکنند و شنیدند که ده اند از ان غار بیرون آمد و قوم خود را نصیحت کرد و
 شنید رسولان شود و ملک آن قریه و اکثر مردم او بعیثی ایمان آوردند بعد از ظهور
 عبادت قبل مؤمن ال فرعون للکتم ال تقتلون و جلا ان یقول و الله

بعضی نصیحت فرمودند و قوم او کرد و نصرت موسی از باطن آن یکی این بود که چون فرعون با
 قوم خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا تا موسی را بقتل رسانم او گفت میشنوی را که میگویی
 که پروردگار من هذاوند است و پس پیغمبر علی بن ابیطالب حدیثی و دو هم روایت
 کرد خطیبی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و عثمان صحیفه فرمود علی بن ابیطالب حدیث
 سی و بیستم روایت از امام که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود علی ایها المومنین و قال
 الفجرة منصوب من نصرة محمد بن عبد الله علی بن ابیطالب و کشته و کشته و کشته و کشته
 او را یاری کند و نصرت را داری کرده شد و کسی که ترک نصرت و اعانت او کرد و نخد و اول من
 گشت حدیث سی و چهارم روایت کرد و جبرانی و در قطنی و در افراد از این عباس که پیغمبر
 فرمود و صلی الله علیه و سلم علی باب حطه من دخل منه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا علی بن
 مغفر گفت حدیثی روایت کرد که از این در وارد و متابعت او کرد و مومنین است و هر کس که از او
 بیرون رفت و پشت کرد و اندید و عصیان و زید کافرت حدیث سی و پنجم
 است بر روایت پیغمبر و ایمنی علی از آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و علی بن ابیطالب
 از آنست حدیث سی و ششم روایت کرد و ایمنی پیغمبر و ایمنی از آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم که علی نورانی خواهد بود و در پشت مثل ستارای صبح از بر آن دنیا حدیث
 سی و هفتم روایت کرد و ایمنی از علی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و علی بن ابیطالب
 المومنین و طالع العرب المنافقین علی بن ابیطالب و مومنان است و مال مشیوای منافقان است یعنی
 تمام محبت ایشان نیست که جمع مال نمایند و بر همه چیز و همه کس مقدم دانند و بر شش آن کنند و زبانی
 حال ایشان ناطق است با آنکه مال هرگز زوال نخواهد یافت و متوجه گوید بلکه صاحب گشاد و در
 تفسیر آیه قال ما ظن ان تبید هذا ابداء آورده اند که اکثر اغنیای آل اسلام اگر چه لسان ایشان
 عدم فنا و زوال مال ناطق نیست لیکن حال ایشان آن طاق است و منادی میزند بر آن حدیث
 سی و هشتم روایت کرد و روایت از آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و علی بن ابیطالب
 فصار دین منکست و خواهد کرد حدیث سی و نهم بر و ایمنی از آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و الحجة تبتل فی النار علی و عمار و سلماء و سنی و سنی که
 بهشت مشتاق دیدار است و عمار و سلمان قاری تجاری و مسلم روایت کرده اند از آنست که
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی را در مسجد دید که در مسجد

علی بن ابیطالب از آنست که

خواب رفته بود و روی او بیک طرف رفته بعضی

گفت تم یا اباتواب بر خیز ای ابو تراب از سجده بود که علی ابن کسیت از جمیع کنبه‌دار و ستر
 میردشت بوسط آنکه از جانب رسول صلی الله علیه و آله می‌گفتی این کسیت شده بود و قبل ازین منکر
 ساختم که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کس از کتب مجتبی و دوستی ایشان در دل
 منافق و دوست سیدار و ایشانرا مکر موشی ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیهم الرضوان و تا کم آنکه
 رز و دین کرد که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله هر پیغمبر که را بهشت رفیق بهشت صلی
 کرد و علی قاطره حسن و حسین و جعفر و قمر و ابو بکر و ابن ابی بنار از ابو سعید خدری روایت کرد که بود
 صلی الله علیه و آله و را یام مرتضی فاته روزی بیرون آمد و فرمود در حالی که مادر نماز صبح بود و گفت
 ای ترکیت فیکم کما ب الله و سنته فاستنطقوا القرآن بسنته فانه لن یقبه ابداکم
 ولن یزک فذاکم ولن یقصر ایدیکم و ما اخذتم قال ابو صیکم یهذبن خیرا و انشاه
 الی علی و العباس لایکف شاحدا لا یحفظ علی الا اعطاه الله نور احتی و ذاب به صلی
 یوم القیامة برکتیکم من از دنیا انتقال کرده میگذازم در میان شما قرآن و سنت خود را
 نظم از قرآن کشید بهشت من شبیه تاویل تفسیر قرآن از حدیث من بگوئید به تحقیق که چه شما
 بصیرت شما تا ما بنما نخواهد شد و در میان شما بخیر و در شما شاکو تا ه نخواهد شد و او امیکه دست
 بقرآن و سنت من بنمید و فراگیرد آنرا بعد از آن فرمود و ینکی و وصیت میکنم شما را در حق این
 دو کس صلی و عباس و زبان خود باز ندارد از ایشان حفظ سیرت و حرمت من نکند
 احدی مگر آنکه حق بجا نه و تکا و را از وی عطای فرماید که بان نوز فرد من آید روز قیامت
 من ابی شیبه از عبد الرحمن بن عوف روایت کرد که چون رسول الله صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود
 بجانب طائف عثمان غزنم متعلق گردانید و گاه خطیب بلوغ کرده حمد و ثنای خدا را می‌گفت
 آور و گفت اوصیکم بقرت خیرا و ان موعدکم المح من الله نفسی بید لتقیمن
 الصلوة و لش تن الزکوة و لا یصننکم دجلا منی یضربا عنقکم ثم اخذ نید
 علی ثم قال هو هذا وصیت میکنم شما را ینکی با این بیت و ذریت من و وعده شما در حق منست
 نزد من بیا نید بخدای که نفس من به قدرت اوست که هر آنکه اقامت صلوة و ادای زکوة
 خواهد کرد و آنکه مردی از من یا همچون نفس من بر شما مسلط می‌آزم تا شما را گردن زند بعد
 از آن و سب علی را گرفته فرمود آنکه که گفتم نیست و رجال انجید شایع از ثقات اند مگر
 یکی از ایشان که علما و تصنیف و اختلاف کرده اند و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله

ابو تراب

عنه

او

علیه السلام در مرض فوت گفت ایها الناس نزد یک بان رسیده که مقبوض میشود و از میان
 شما بیرون روم و قبل ازین با شما گفته بودم این زمان نیز میگویم تا عذر نیارید بدانید که
 من کتاب پروردگار و این میت خود را در میان شما خواهم گذاشت انگاه دست علی بن
 گرفته بلند ساخت و فرمود هذا علی مع القرآن القرآن لا یفترقان حتی یردا
 الحوض فاسئلهم اکیف خلقت فیها اینست بقرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا
 نخواهند بود تا وقتیکه در و نشوند بر من بر حوض پس حال ایشان خواهم پرسید که با ایشان چگونه
 سلوک کردید بعد از من فامام احمد و مناسیب از علی بن ابیطالب روایت کرد که گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا حبست و حاطی میبایستی مبارک بر من بود و گفتم فم فوالله لا
 انت اخی و ابوی و کذلک فتقاتل علی سنتی من مات علی عهدی فهو فی الجنة و من مات
 علی عهدی فقد قضی حبه و من مات یحبک بعد موتک ختم الله باله من
 الايمان ما طلعت الشمس و غربت بر فیض بخدا سوگند که ترا خشنود و خواهد کرد و امید یمنی
 با خدیث که تو برادر منی در دنیا و آخرت و پدر فرزند منی یعنی حسن و حسین و بر بستن
 مقاتله خواهی کرد هر کس که بر عهد من بمیرد یعنی ایمان بر سالست من آورده و وصیت بر او
 کند او در بهشت خواهد بود و هر کس که بر عهد تو میرد بدوستیکه دفا باشد در عهد خود
 نموده باشد و هر کس که بعد از موت تو محبت و دوستی تو میرد خدا شما ختم کار او با من و ایمان
 خواهد کرد و تار و زقیامت و بروایت ارقطی مرویست که علی با شش تن که از اهل شوم
 بودند حدیثی طویل گفت و از تجمل آن بود که فرمود از شما سوال میکنم آیا در میان شما
 غیر من کسی است که رسول در حق او گفته باشد انت قسیم النار یعنی القیامت تو قیمت کنی
 و وزخ باشی و قیمت استیجاعت گفتند غیر تو کسی نیست در میان ما که باین بیفت موصوف
 باشد و مراد از قیمت آنست که انسان و و فرقه خواهد شد فرقه که با تو دوستی کند و همراه
 تو اند ایشان بر هدایت اند و فرقه که دشمن تو اند از تو دور اند ایشان بر ضلالت اند پس
 با تو در بهشت خواهد بود و آن نصف دیگر که با تو دشمن اند و مقاتله خواهند نمود یعنی خارج
 بقات و امثال ایشان و در وزخ خواهند بود و کذا قال فی النهایه و در معنی این حدیث
 حدیثی که از علی بن موسی کاظم امام الحنوف و الامام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
 گفت انت قسیم الجنة و النار فیوم القیامة یقول النار هذا لی و هذا لک تو قیمت

علی نازل شد ایضا ابن عباس را از ابن عباس روایت کرده که گفت سید آیه و نشان علی را
نازل شده ایضا بروایت ابو یعلی از ابو هریره رضی عنہ روایت کرد که گفت عمر ابن الخطاب را
حضرت است که حاضر شدند و اگر کسی از اینها من میباید که حق است حق است حق است حق است حق است حق است
از آنکه شتران سرخ من و این شتر است که در میان لقاست ایشان میگویند
زیر آنکه عرب شتر سرخ بهترین اموال از ابو هریره رضی عنہ پرسیدند که آن سه حضرت چیست گفت
یک تن روح و حق رسول صلی الله علیه و سلم دوم ساکن شدن او در مسجد چنانچه حلال نیست بر آن پنج
بروی حلال است یعنی با جنب در آمدن استیوم اعطای لواحق و خیر و انام احمد بن حنبل از و تبس
از ابن عمر نند این حدیث روایت کرده و ایضا از انام احمد بن حنبل و ابو یعلی بسند صحیح از علی را
روایت کرده اند که گفت از آن روز که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسیح فرمود و آب من مبارک
خود چشم من بالید و در وقت عطای لواحق خیر و در چشم ندیده ام و اینقا و ایضا مرویست
علی و قتیقه در کوفه نزول اجلال فرمود حکیمی از عرب نزد وی آمد و گفت و السلام ای امیر المؤمنین
خلافت زمین از تو یافته نه آنکه ترا زمین داد و نه آنکه از دست تو یافتی و احتیاج خلافت تو
بیشتر بود از احتیاج تو بخلافت ایضا مرویست بر وایت سیلفی از عبید بن احمد بن حنبل که گفت
از حال علی رضی الله عنه و معاویه از پدر خود سوال کردم گفت آن علی را که کثیرا اعداء
ففتش له اعداءه شیئا فلم یجدوا فجاؤا الی رجل قد جارب و قال له فاطمه کیدا انهم
بدانکه علی را کثیرا اعداء و قتیقه کردند شاید که خطا در اجتهاد یا منقضی می شود
بیانند آنرا یافتند نگاه نزد وی آمدند که چهارم فقهی که در کوفه کثرت با لغو و در آن مرد و در کوفه
که در وی فقهی چهارم در بعضی کرامات علی را صاحب کم مولای امیر الامم و فضایل و فضائل
وی و کلماتی که دلالت میکنند بر قدر و علم و حکمت و معرفت می بخدای تبارک و تعالی آن
روایت کرد از علی رضی الله عنه که گفت و السلام ای بیت نازل شده مگر آنکه دانستم که در چه باب نازل شد
درستی که خدا تعالی مرا قلی سلیم و حق طلق بخشید است ایضا ابن سعد و غیره از ابو یعلی روایت
که گفت علی بن ابیطالب فرمود و سوال کنید مرا از کتب الله درستی که بیستم که نیست مگر آنکه
میباشم که ثبت نازل شده یا بر زبان نازل شده یا در جبل ایضا ابن و او از محمد بن
روایت کرده که گفت و قتیقه رسول صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت فرمود علی رضی الله عنه
در بیت ابو بکر رضی الله عنه و چون ابو بکر رضی الله عنه ملاقی او می شد گفت آیا امارت مرا کرده

۳ و ایضا بر وایت کلر از ابن عبد کبیر بر وایت کرده گفت علی رضا را نیز در شفقت بود که پیچک سیاه را از او بپزد

۴۰ ولسوالیہ مناطق

۷ در طبع و بیان خود م

پیشانی پر

داستی ملایم گفت کرده نهند ششم و لیکن سوگند سجای کرده ام که رسد آبروش بگیرم و بر سر
 صلوته تا وقتیکه قرآن را جمع کنم و بعد خیمیت که زخم کرده اند که قرآن را بروی من نازل نوشت
 ایضا محمد بن سیرین گوید که اگر آن کتاب التبیان را که می بینم علم من و آن بود و از جمایران نظام
 علی بن ابی طالب که وقتیکه سر مبارک حضرت سالت پناه در کنار او بود و بر آن حضرت و خنی ماران
 شد و علی نماز عصر گذارده بود و از خدمت بمنبر فارغ نشده تا وقتیکه آفتاب غروب کرد و آن
 آنحضرت فرمود اللهم انک انما فی طاعتک و طاعت رسولک فادع الله علیه فطاعت
 بعد ما غریب بار خدا یا علی م اگر در فرمان بر او بود و در فرمان بر واری رسول تو بوده
 آفتاب باز بر سر او بار گردان افکاه آفتاب طلوع کرد بعد از آنکه غروب کرده بود و ایضا محمد بن
 وفاشی در شفا گوید که حدیث رسد آفتاب بجمع است و شیخ الاسلام ابو ذر غفاری گوید حدیث
 حسن است و خبر از علماء رسالت او نموده رد کرده اند قول جمعی را که گفته اند این حدیث در سنن
 ست زیرا که وقت فوت شد بغروب آفتاب در محل صلوته مانع شد فایده در رد آن نیست
 گوید بک جواب قول آنجماعت میدهم همچنانکه در خصوص صیغی کرامتی است با آنکه در تفسیر لغوی آنکه
 غروب کند باز عود کند آیا با عادت آفتاب وقت باز میگردد و بانی نزد وی هست بیان آنچه
 بر آن منوجه میشود و در شرح مفسر در اوایل کتاب کرده ام ایضا سبط ابن جوزی گوید برین
 باب حکایتی عجیب است که بعضی از مشایخ مرا خبر داده اند در عراق که ایشان ابو منصور مظهر ابن
 اردشیر عبادی و اعظم را دیدند که بعد از عصر این حدیث را مذکور ساخت و بالفاظ منین و غیر
 میداد و ذکر فضائل الهییت مینمود و برین اشارت قطعاً بر ظاهر شد و مآل آفتاب گشت چنانچه مردم
 ظن غروب آفتاب کردند و شعر انشاک کردند و شعر که تعجب بود یا همسخت بنده مدحی کمال
 المصطفی و الخاله و آیتی عنانک از ادب تنانهم + انیست ذکاکان الوقوف کاجاله
 انکان للموت فوفک فلیکن + هذا الوقوف الخیکله و کجالیه خطاب آفتاب کرده
 میگوید غروب کن پس شمس زانی که روح من از برای آل منسفه و اولاد تمام شود و عثمان خود را باز
 گردان اگر تمامی ایشان خواهی شنید مگر فراموش کرده که وقوف و رجوع نور آنوقت از بر سر
 چه کس بود اگر در آنروز وقت باز گشتن و ایستادن تو از جهت مملو بود باید که در بنوقت از بر سر
 دوستان و یک جهان او توقفت کن و در نوع منهای تراوی گوید بعد از اتمام انشا شعر آفتاب
 از تحت سحاب می نمود و روایت عبد الله و عبد الرزاق از جریر بن ریحی که گفت

فطاعت

عبد الله

عبد الرزاق

چگونه خواهی بود و وقتیکه ترا امور سازند آنکه برین لعنت کنی

..... گفتیم ای این بر بوقوع خواب و آنجا میر علی من گفت بے واقع خواب شد گفتم علاج
 من در آن وقت چیست گفت لعنت کن لیکن تیرا از من مکن بعد از آن
 در وقتیکه محمد بن یوسف برادر حجاج برین امیر شد مرا امر لعن علی رفقه فرمود من گفتم
 ان لا امیر اهری ان العن علی العنوه بدستیکه امیر یعنی محمد بن یوسف امر کرد مرا آنکه علی
 لعن العنیم پس لعن کنی یعنی امیر العنہ الله را وی گوئد بچکس از حفا
 مجلس یعنی بآنکه من امیر العن کردم و علی با حق لعن نکردم شفقظر
 نشد مگر یکم در آنجا و ایرنا ذکر مات علی من بود که از امور آئینده خبر داد و ایضا از محمد کرارا
 علی من آنکه وقتیکه سخن گفت و شخصی مرا تکذیب کرد امیر المؤمنین گفت اگر در وقوع میگفته باشی
 بر تو وعای کنم گفت بلی عا کر کن چون علی رفقه وعای کرد از جای خود و جنبید تا وقتیکه کور شد
 و ابن ندائنی را وایت کرده که گفت رضی الله عنه بیت المال را پاک بیاخت و در آنجا نماز
 میگذازد تا گو ارجی و جسد او را آن مسلمان نکرده نقاست که دوم را یکدگر طعام میخورد و زیاده
 از آن دو کس پنج کرده نان بود با دیگر سه عدد و در آنشای عور و ن مردی دیگر نالناشایان
 شد و از هشت دینان با اتفاق تناول کردند هر سه با یکدیگر وقت رفتن آن مرد ثالث هشت دینم
 نزد این دو کس از هشت اجوف طعامی که خورده بود از نگاه میان این دو کس نزاع شد صاحب پنج
 عدد نان گفت پنج دینم از من است و سه دینم از صاحب عدو نان او میگفت که نصف هشت
 دینم که چهار عدد است گیرم چون این محاکمه را و علی رفقه بر دین صاحب عدد را فرمود که سه دینم که
 میرد بگیر که قیمت شحال تو خوب است او گفت راضی نمیشوم مگر آنچہ حق من باشد از روی
 حساب آن شخص از میان آن سوال کرد و فرمود که این هشت عدد نان که شما خورید و بدینست چها
 ناست و چون زیاده و کم خودون شما معلوم نیست حل بر شما وی میگفت چنانچه تو هشت
 ثلث خورده باشی حال آنکه نه ثلث حق تو در میان است و صاحب پنج دینم نیز هشت ثلث خورده
 و حق او پانزده ثلث است پس او را هشت ثلث باقی مانده در هم عوض آن میگردد و برای یک
 ثلث باقی مانده یکدینم عوض بگیر چنانچه این هشت دینم یکدینم حق تو باشد و هشت دینم
 دیگر حق صاحب تو از نگاه آن شخص گفت این زبان راضی شدم مرا و نیست که دو کس نزد
 علی رض آمدن بیک گفتایم و زعم آن دارد که با و در من محکم شده در ماده او چه حکم میفرمائی

در علمای کلام گفتن از این کلام از احوال

بسم الله الرحمن الرحيم

علی گفت اورا در آفتاب بازوار و سالیه و زارین از جمله کلام علی رضی الله عنیه بیان می نمود
 انتبه و اینست مردمان در خواب غفلت اندرین دنیا فکر آخرت و احوال قیامت میکنند
 همچنانکه حواس خفتگان ادرک درکات ظاهری در غفلت عقول دنیا پرستان از معرفت
 حقایق بسیار محجورند الناس بزمنا ظلمت سیه عندهم با باطن مردمان بروزگار شبیه نراند از لیثان به
 پدران خود یعنی مردمان پیر روزماند و روزگار میگذرانند و از متابعت آیای الهی بمانند
 فرمود و لو کشف الغطاء عما اذددت بقسا یعنی چندان معرفت خدا تیکم و علم بحقائق
 انبیاء را حاصل نکند اگر پرده از روی چیزها دور شود زیاده میشوم از روی و انفس بازو
 سازم دانش را و مضمون لم اعدت باکم ادرک سالوی صادق صادق و العرش فوقها که از حق
 علی کرم الله وجهه روایت دو شا پدران از سر این سخن فرمود و ما هلكنا هراء عرفت قدیم
 بلاک شد از بلاک مباد آنکه اندازد خود را بشناخت و باوید از بلاک صوری سخاات یافت
 سخاات باوید بتفاوت فرمود و قیمت کل اهرام ما یحسب من فضل الله من یحسب من فضل الله
 یعنی نیکو دانستن یعنی بهائی مردان چیز نیست که آنرا امید اندام از آنکه نیک باشد باید بداند
 که آنرا نیکو میداند فرمود من عرفت انفسه فذبح عرفت ذبیه هر کس که شناخت نفس خود را شناخت
 پروردگار خود را باین صفت که بعد از آنکه خود پیدا شد شناخت شناختن پیدا کننده ذات
 عظمت لازم آید این کلام را نسبت بعلی داده اند لیکن مشهور است که عیسی بن معاذ را از پیوسته
 اعلم و فرمود المرء حیث یختلسانه مرد پوشیده شده است و وزیر زبان خود بیت نامرد
 سخن نگفته باشد عیب نهش نهفته باشد و فرمود من عذب لسانه فقد کثر الخواص
 هر کس که خوش شد زبان او بسیار گشت برادران او یعنی هر کس که قول و فعل او نیکو باشد و از روی
 تواضع و خلق با خلق خدا سلوک نماید خلائق نیز ویرا آید و باو بی برادران معاش کنند
 بیت بشیرین باقی لطف و خوشی + توانی که بملی مویی کشی + و فرمود و بالبر مستعمل محو
 اگر طبیعت مجهول خوانیم معنی کلام نیست که بسبب نیکویشی به بندگی گرفته میشود آزاد و تواند بود
 که معروف بخوانیم معنی کلام نیست که به بندگی بنده گردد و آزاد و مرد یعنی میوسلت مع و غرار
 مردم را لازم خود بسیار و فرمود بشر مال البخیل بحادث عظم و وادث مژده بیان مال
 بخیل را بجا و ثبات جهان مثل نیست غارت و ظلم و ستم و غیر ذلک یا مبررات خواران
 و درین کلمه که فعل بشارت را واقع گردانیده اشارت است که مال از صحبت بخیل ملول و پشیمان

بسم الله الرحمن الرحيم

५

۱۰۰

پاکستان

امر فرموده که با صیحات امور مشاورت نماید قال الله تعا و شاورهم فی الامر و چون حضرت
 با علم مرتبه مخاطب این خطابه و راجع باینکه ما ساجد است آنحضرت نماز و بیعت
 آنحضرت علی بن ابی طالب از خطای و در عمل خلاصی بایم فرموده و لا حرقه لکن و بیعت نیست و
 مرد و مرغ گوارا و دمت دروغ و دروغ و غوی در قرآن و احادیث بسیار مختصر جامی آن
 که بیان کنم الا کرم اعرف من الله هیچ جو انزوی از جبهه و پادار تر از پر پرکاری نیست
 جناحه خداست و فرمود ان کرم عند الله الفیکم بدرشتیک گرامی تر شما نزد خداست و پر پر
 ترین شماست و فرمود لا یشراف علی من الاسلام هیچ بزرگی از اسلام اطاعت خداست
 تعالی نیست و فرمود لا یخرج من التوبه خواستگاری فیروز و شادمان کننده از بازگشتن بخدا
 تعالی نیست و فرمود لا لباس اجل من السلامه پوشیدن خوبتر از سلامتی نیست پس کس
 لباس از تندیده بپایان زندگستی نمالده اداء اعیان من الجمل در دوشوار تر و کوفتیک تر از
 جمل و ناوانی نیست و فرمود لا هر من افنا من قلتر العقل بسیار ناغر کننده تر از کم خردی
 فرمود المرء علی جهله مرد و دشمن است بر چیزی که نمیداند فرمود و حم الله امره عرفه قد
 لم یعد طوره و بخشاید خداست مردی که شناخت اندازد خود را و از حد خود تجاوز نکند اعدا
 الا اعتذار تذکیر الذنوب معذرت خوشتن اید او ان گناه است التفت بین الملک تقریر بیند
 و ادن در میان مردم سزاست نعل الجاهل که وضعت علی مذبله مال ادا ان چون مرد در
 ست و در سر گین یعنی نعمت مال بر معرفت کمال و بال است الجنع العقب من الصبر بی صبر
 رنجاننده برستان صبر است گر بپوشد بپوششک دولت بتواید اندک اندک + فاصبر
 کما صبر اولو الغم من الرسل و فرمود المسئول حد حتی یجد کسیکه از چیزی میخواهد ادا
 تا نوید نداده است و چون غده او موتی بر خود نهاد و سائل را در طمع انداخت در دوش خود
 ناست ساخت و فرمود اکبر الاعداء اخفاکم بزرگترین اعدا دشمنی است که مکر او پوشیده
 باشد و فرمود الحکمة ضالة المؤمن بحسب ما یعنی عدل است و علم و حلم و سنون و قرآن و انجیل
 عدل یا علم یا قرآن کم کرده شده ان کس که سجده استیا کرده یعنی همچنانکه کسی که میگوید
 است سبحان الله است سبحان الله سبحان الله علم و علم و قرآن و انجیل و در بعضی نسخ السبح
 جامع المساوی العیوب یعنی حرم بسیاری تمام عیبهای است با یعنی که چهره مندر
 اذا حلت النقاد بر ضلالت التداید و قتیکه فرو و آید آنچه خداستیا تقدیر کرده است کم شود

این خطابه
 در روز
 جمعه
 در شهر
 مدینه
 منوریه
 در روز
 شنبه
 در ماه
 رجب
 در سال
 ۶۱۰
 هجری
 قمری

تربیر مخلوقات و فروقضای فلک چون فرومشت + همه عاقلان میشوند کرد کر + عبد الله
 ازل من عبد الله الوق بنده لذت خوار ترست از بنده بندگی یعنی از زرخیزه الحاسد معتاد
 علی من لا ینب له اسم فاعلم است شوق از اغنیای معنی خشم گرفتن و در بعضی نسخ غضبان
 واقع شده است که مشتاق است از غضب یعنی بدخود و مانند شتم گیرنده است بر کسی که بیگناه است
 کفی بالذم شنیعاً للذنب بسند است بزم شنیع مرگنا به کار را یعنی بزرگتر از خود و غیره
 یابی باید که از دور گدازی و در مقام کشیدن نشانی السعیدین من وعظ بغیرة نیک است
 آن کسی است که پند گرفته شد بسبب غیر خود و الاحسان بقطع اللسان هر که با نیکان مروت
 کند و با بدان احسان کند زبان ایشان را به بزرگواری بوسیله مروت احسان زبان خود را
 بزم است نگاه میدارند آفقر الفقرا الحق و حش الوحشته العجب اغنی الغنی العقل
 الطامع و فی ثاق الدل بزرگترین برویشی حماقت است و نادانیت و بدترین وحشها
 کبر است و بهترین تو گری عقل است بهیت عقل و دولت ظهیرین یکدگر اند و هر کرا عقل
 نیست و لست نیست + و مرد امیدوار و در بند خواری است لیس العجب من هکک کیف
 هکک العجب من بخا کیف بخا شکفت نمی آید و کسی از آن کسی که در مهمله و طبیعتی و قلم
 میشود و هکک اگر خلاصی یافت کسی از آن مهمله کیفیت خلاصی او مرد و شکفت می آید
 چنانچه در مکارم و غیره میفرماید شعر لیس البلیه فی ایامنا عجب + بل السلام فیها العجب
 العجب + به بر پند از آنکه دولت عثمان بر تابد بازش نیاید فرمود اکثر مصارع العقول
 تحت جود الاطاع یعنی عقل چون در تاریکی حرص افتاد و سحاب طبع او را بر سر بزدن
 اگر چه بروشنایی برق طبع قدس بر آید و بر جای پای نمی بندد اما آخر بهر درمی آید فرمود اذ
 وصلت الیک النعم فلا تنفد اقتضاها بقله الشکر و اذا قدت علی عرک فاجعل
 العفو عند شکور النعم القدرة علیه چون بشمارسد طریقههای نعمت پس مرا نیت
 آن نعمت را بقلت شکر زیرا که اگر شکر کنی نعمت را آن نعمت زیاده خواهد شد از برکات شما و هرگاه
 بر دشمن قدرت یافتی پس بگردان در گذشتن از گناه شکرانه آنکه بر تو قوت یافتی و فرمود
 ما اضمحل شیئاً الا ظهر فی قلبک لسانه و علی صفحای وجهه یعنی در دل خود و بر
 مکر و پیچیدن چهره را اگر آنکه ظاهر شد در آئینه ای که سخنان بی اندیشه بر زبان میراند و
 علامت از بوی ظاهر گشت آنجا که نشان ضرب عشق است از چهره او چون نور پدید آید

مربط از آن است

احذر و انذار النعم فما کلک

و فرمود البتة تسجل المصير بعين في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب الحساب
 حساب الاغنياء بل استدلالا غنيا يعني سجل شتا بنده است بر رویتن زین و دنیا
 مثل زین بر رویتن است لیکن در آخرت در شمار توگران است و حساب عقاب مثل
 ایشان خواهد بود و پاک سخت از آن بواسطه بخند که در زبانت لسان العاقل و داء
 قلب و فساد اخلاص و داء لسانه زبان خرومند و رسد دل شسته دل بخرد و در پس آن
 یعنی هر کس که بدین خروست و در اول حال نال در سخنان میکند و بعد از آن بزبان می آید
 و بخرد و نادان عکس است که نال کرده سخن میگوید همیشه سخندان بر رویه میرکین
 بیندیشد اگر گویند سخن در العلم بر رفع الموضع و البخیل بصلح الرفیع العلم بجهل و
 استخس المال العلم حاکم و المال محکوم علیه علم یس را بلند می سازد و جهل نادان
 بلند ریست می سازد و علم از مال بهتر است زیرا که علم میاقت میکند مر ترا و محافلست
 و علم حکم کننده است و مال بر کس حکم نمیکند و فرمود قطعهم طعمه عالم متکبر و جاهل
 مستک که لذت یافته و تنقل الناس به تنک و هذا یصل الناس است لیست مراد آنانی که
 و نادانی متعبد بواسطه تنک پیش برده درسی مردم را در فتنه می اندازد و متفکر
 می سازد این بسبب جهل در عبادت مردم را بلای گمراه میگرداند و فرمود اهل الناس همه
 اهل هم علماء اذ همته کل امرء ما یحسن یعنی کسکه علم او کمتر باشد از مردم بهر که خواهد بود
 زیرا که بهای مردم چیرست که از او میداند کلام حضرت علی کرم الله وجهه درین است
 بر لیع بسار سن از خوف طالبت اختصار فرمود کلام علی علیه السلام که فرمود و کون للناس
 كالنحلة في الطير و انه ليس في الطيور شيء هو مستضعفها و لو علم الطير دما في
 اجوافها لم يفعلوا ذلك بائس و در میان آن همچون زنبور نخل در میان مرغیان که مرغیان او را
 ضعیف و حقیر میدانند و این بواسطه است که خیر و بر کنی که در جوف است مرغیان نمیدانند
 و اگر میدانستند تحقیر او نمیکردند و فرمود و خالطوا الناس بالسنتکم و اجسادکم و ذایلوهم
 باعمالکم و قلوبکم فان المرء ما اکتسب یوم القیمه من احب بامر و ملاقات و خلد
 بر بانها و جسد اخو و مفارقت ایشان کنید باعمال و ثبات خود یعنی اگر صاحب محال
 علی صداد شود که خدا و رسول خدا آن را فنی نباشد اگر قدرت دارد بدین و زجر کنید
 تا از آن عمل باز آید و اگر بدین قادر نباشید باید که باو نشان مخالفت کنید در عمل و باطن

و مال محاکم عید است

من

خود بدستیکه مردم را او آنچه میکند خواهد یافت و آنچه دوست میدارد و رقیامت او
 خواهد بود و فرموده که کونوا بقبول العمل اشد اهما منکم بالعمل فانه لن یقبل عمل مع
 التقوی فکیف یقبل عمل متقبل باید که اهتمام شما بقبول عمل نایده باشد از عمل سبتریکه
 تقوی قلمت میکند یعنی در کیفیت عمل کوشید تا بدرجه قبول رسد و مودیا حمله القرآن
 اعلموا به فانما العالم من عمل بما علم ووافق عمله وینکون اقوام یحکمون
 العلم بما ورتاقیه یخالف شرفهم علانیته و یخالف علمهم بحسب خلق
 فیاهی بعضهم بعضا حتی ان الرجل یخض علی جلسیه فی مجلس غیره اولئک لا یقعد
 اعمالهم فی حساب الله تعالی حالان قرآن بقرآن عمل کنید چرا که عالم کسی است که
 بعلم خود عمل کند و علمش بعلم موافق باشد و بعد ازین قومی خواهد بود که حامل علم باشند
 و مخالف باشد سر ایشان با علانیه و عمل ایشان موافق علم نباشد
 و طفره تنویشیند پس باید که گرفتار و مبادات کنند و گاه باشد که مردی غضب کند
 بر هم نشین خود اگر او را گذشته با دیگر می نشیند نگر و می که باین صفت باشد عمل ایشان که در آن
 مجلس کرده باشند نزد خدا نیکو نخواهد رفت یعنی بباطل عمل ایشان خواهد شد و بتوابع جزا
 آن فائز نخواهند گشت بواسطه حسد و مبادات باید که رواد از آنچه اگر فرموده لا یخاف احد
 منکم الا ذنبه و لا یجوا الا ربه و لا یستجی من ان یعلم اذا سئل عما یعلم ان یقول
 الله اعلم الصبر من ایمان بمنزلة الداس من المحسد نرسید یکی از شما از کس که از گناه
 خود و امید ندارد و کسی که از پروردگار خود و هر کس که از شما علم
 اعلم و صبر از ایمان بمنزله سرت از حسد فرموده و الفقیر کل الفقیر من لا یقسط الناس
 من حکمة الله تعالی و لم یحضر لهم فی معاصی الله تعالی و لم یؤمنهم من عذاب الله تعالی و لم
 یدع القرآن و غنیه عنه الی غیره انه لا خیر فی عبادة لا علم فیها و لا فی علم لا فهم
 معذرا و لا قراءه لا تدبر فیها عالم کامل کسی است که مردم را از رحمت الهی نا امید سازد
 و در معصیت رخصت نبرد و مردم را از عذاب خدا بیگانه این سازد و قرآن را از دست
 گذارد و که سبزی و دیگر میل کند که به تحقیق خیر در عبادت نیست که بیان علم نباشد و همچنین
 خیر و علم نیست که آن فهم معانی نباشد و خیری در قرآنی نیست که قاری تدبر و نظر
 در آن نکند و فرموده و ابجد الکلام علی کسب اذا سئلت عما لا اعلم ان یقول الله اعلم

و دیگر عالم از عالمی صد و شصت بخار

لا یعلم احد منکم الا ذنبه و لا یجوا الا ربه و لا یستجی من ان یعلم اذا سئل عما یعلم ان یقول الله اعلم الصبر من ایمان بمنزلة الداس من المحسد نرسید یکی از شما از کس که از گناه خود و امید ندارد و کسی که از پروردگار خود و هر کس که از شما علم

علم نخواهد شد از او متقین علم شریف نشود و در کس از شما عالم

باشد و او را نیز خیر پرسند که از اندر شرم نکند

یعنی دوست ترین اقوال بر کبریا یعنی نزد من فتنه سوال کنی مرا از چیز است که ندانم و گویم
 الله اعلم فرمود من اراد ان یکتف الناس من نفسه فلیجت علیهم صایب النفس هر کس که
 خود را نقصان دهد مردم را از نفس خود باید که دوست دارد و بر کسی ایشان آنچه از بر نفس
 نفس خود دوست میدارد و فرمود و سبع من الشیطان شد الغضب شد العطف و
 شد القتا ب الفی والعاف فی الخوف والنوم عند الذکر همت جز نیست که از شیطان
 یک سدت غضب و دم شدت تشکیلی بجز نباشد که هر چند آب است شامه سیر نمیشود و آفرینش است جیم
 شده فانه فتره و کسالتی است که در اعشار پدید می آید بواسطه کثرت اکل چهارم کثرت قی
 چهارم خون بی شتم راز دل گفتن مقتم خواب وقت ذکر فرمود و آخر هم سوء الظن معنی بد
 ست و لفظ این حدیث من الحکم سوء الظن احتیاط کردن بگمانی است التوفیق خیر قال
 وحسن الخیر قرین العقل خیر صاحب الادب خیر مبررات و اکو حشمت اشمن
 التوفیق بودن اساس موافق مطلوب بهترین راه برهت خوش خلق
 بهترین رفیق است و عقل بهترین معاصرت و ادب بهترین ارشی است و بیچ حشمت سخت
 از عجب نیست مرقولین که شخصی از امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه از مسله در سیر
 بواب فرمود و طریق مظلم لا تسلكه و بحقیق لا یلجیه و سأل الله تعافد خفی علیک فاد
 فستراه السائل ان الله تکا خلقک انما استت قال بل لما یشاء قال فیستعملک
 کما یشاء الله بزرگ تاریک است که هر دو و درای بی پایان است در آن عوطه محو و مرقه
 بر تو پوشیده است فستامی آن کس که سائل خود خدا را میخواست ساخت است از بر سر آنچه
 تو خواهی گفت بلکه از بر سر آنچه خواهد پس میشود آنچه میخواهد فرمود و پس العمل میدارد و چنانچه
 خود خواهد فرمود و حوادث و مسامحات را نهایتی است اگر کسی حادثه پیش آید البته بمنتهی علم
 شد پس خدا و از نیست که عاقل و فتنه او را کمبختی و حادثه روی دهد معبر نماید و بر همان باقی اند
 تا و فتنه بدت او بهر آید و اگر قبل از انقضاء بدت دفع آن کوشش نماید سوگند هر یک که روتا
 آنرا از باوه میگردد و از مروت است از امیر المومنین حضرت علی بن ابی طالب که پرسیدند که شما نیست فرمود
 ما کان منه ابتداء فاما ما کان عن مسئلة تخیاء و تکون سخا که در اول حال عطا کند با
 سوال اما عطای که بعد از طلب سوال باشد از خدا و مکرمت نقل است که علی از خدا
 علی بن ابی طالب گفت بجز آنکه در و بنو و از بر سر کذب و غا امیر المومنین در جواب

۳ و نازه

و نازه

فما یستعملک

گفت ای نسبت که انما نقول و انا فوق و ما فی نفسک من در آن وجه نیست که تو بزبان میبری
و گفتی و زیاده از آن نام که در دل خود نهفتی فرمود و جزاء المعصية الوهن في العباد و
الضيق في المعيشة و التخص في الذخيرة جزا گناه یعنی در دنیا ضعیف و سستی کردن در عبادت
است و تنگدستی در معاش و نقص در لذت بر سبب نقص در لذت نیست فرمود و نقص در لذت
است که مشهور فی حلال در سبب و مکرر ظاهر گردد و از اینرا منخص گرداند و از آن مشتبهای که
حلال از دور و نقل است که یکی از اعدای امیر المومنین علیه السلام گفت بتک الله علی المظفر
در جواب فرمود علی صد دیک غرض این عدو عامه الله و غضب علیه از اطلاق این لفظ
با حقیقه و عای ثبات است بحسب طلب هر نسبت بعلی رضی و چون نزد وی نه مستحق بود
که آن شخص دشمن و نیست و این سخن بنابر فریب میگوید از منجبت در جواب گفت که خدا است
هر چه نسبت تو ثابت و او را انتقام از تو بکشم یا آنکه مرا و کنایت بوده است از دعا بدین
علیه رضی زیرا که ثبات در لغت عرب بمعنی مرگ که عاجز سازد از حسن و حرکت آمده است
چنانچه در قاموس آورده و ثبات انفس معجز عن الحركة و ثبت بکسر الباء الذي يقال
ثبت النفس بنابرین امیر المومنین علیه السلام که در اندر جهلین دعا می کرد و گفت علی
صدرک و الله اعلم مرویست که جوان بن الحکم خذله الله ویر از خم شمشیر رسانید در آنوقت امام
حسن رضی گریه گمان بکند دست پدر خود شتافت امیر المومنین علیه السلام فرمود ای سپهر چهار چیز
از من یاد دار و چهار چیز دیگر امام حسن گفت ای چهار چیز اول آنست که هست بهتر از
غنا عقل است و بدترین فقر حق نیست و بدترین حشتمای محبت و بکبر است و بیکو ترین گریه
حسن خلق است باز امام حسن فرمود چهار چیز دیگر که ام است فرمود و به پریمیزید از مصاحب حق
اگر چه خواهد که منفعتی تو رساند و به پریمیزید از دوستی و مصاحبت و رو غلوی چرا که او
نزدیک از تو دور میگردد و دور را بنزدیک بسیار و به پریمیزید از دوستی و خدای
سجیل زیرا که او منقطع میبازد از جزیکه احتیاج با و زیاده از همه کسست و همچنین
بهریز از مصداقت فاجر زیرا که او ترا خواهد فروخت بچیزیکه حقیر و خبیث است و از مصداقت
او ترا ندامت خواهد شد و مرویست که پیوسته از حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسید که برادر
آیه زمان بود و در کجا بود امیر المومنین متغیر شده گفت لم یکن فکان هو کان و کان
کیونکه کان بلا کیف ایس له قبل و لا غایه انقطع الغایه دونه فهو غایه کل غایه

نقل از ابن حنبل
در کتاب
الاصول

نقل از سراج الاخبار

نقل از ابن حنبل

[illegible]

از دنیا و زینت آن و موافقت با او و بیلیات و وحشت آن شک بسیار از چشمان میر سخت قفسه و تیر
می نمود و بطعام و لباس خویش قناعت میفرمود و خود را یکی از امانیت اگر می پرسیدیم
جواب میداد اگر میخواهید من اجابت میفرمود مثل اولی و الله با وجود قربتی که بوی میدادیم نزدیکی
آن بود که از بهیبت بوی نکلم نمیگفت و این را تعلیم میداد و بمساکین نزدیک میشد قول
باطل گوئی را طاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او بایوس نمیکشت و من در بعضی از مواضع که
میچاکس حاضر بودی در شبی تاریک ملاحظه کردی که در دست در محاسن مبارک خود میمالید
و گریه خیزین میفرمود و میگفت ای دنیا من تو مغرور نخواهم شد و فریب از تو نخواهم خورد
و دیگر کسی غیر مرا مغرور گردان تو بمن شوق داری من از تو بیزارم بیبایات بیبایات محبت
تو از من دور است و تراسته طلاق دادم بطلاق با من که رجعی ندارم و عمر تو کوتاه است و خطر تو
بسیار آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه آنگاه معاویه را اگر دیدی دست و
خدا بیجا رحمت کناد بر ابوالحسن و الله که او باین صفت موصوف است آنچه گفتی بیان واقع است
آورده اند که علی رضی الله عنه بر آورد خود و عقیل را هر روز مقداری جو که قوت عیال و طعام
ویرا و فاکند میداد و اتفاقا اولاد او حرم طعامی داشت که شیزه و خرماسیاز از آبروی میبردند
بنابرین هر روز قلیله از جو ذخیره کردند و این مقدار جمع شد که خرا و دروغن آن خرید نموده انعام
مهنیا کردند امیر المومنین نیز طلب نمودند که از آن تناول فرماید چون طعام حاضر کردند علی را
فرمود که طعام از کجا بهر سید گفتند از قوت خود و مقداری خیره میگردیم تا قیمت این طعام
جمع شد علی فرمود که این مقدار که از قوت خود باز گرفتید آن صبر تو نیستید نمود و گفتند بے
ادگانه این مقدار جو از آنچه هر روز میزدی گفت شما اینقدر می توانید کرد و طلال نیست که من زیاده
ازین بشمارم چندان هم زیادتی کرده بود و در وقتی عقیل خواب غفلت بود و به پیشانی بوی نزدیک
ساخت عقیل اکنون سید ارشد امیر المومنین علی را گفت باین مقدار چیزی جمع میکنی و حال آنکه
میخواهی که مرا بهشتی جهنم گرفتار سازی باینکه حق دیگران نبودیم عقیل گفت اگر تو ندی نزد
کسی میروم که مرا تبر طلا و نقره غیر مسکوک دهد و مرا خوراند بخت و بعد از آن بختش نقل
ست که روئے معاویه را گفت اگر عقیل کالم بخورد باینکه من از برادر او بهترم میگردانم باینکه
علی را که نزد من است عقیل گفت برادر من در دین بهتر بود از برادر من و تو در دنیا بهتر
از برادر من و الحال من اختیار کردم بر پروردگار خود و عیالتانم نعم و الا لعید میبارم که ختم

از سر طلال
و در
عقیل

واقع

از سر طلال

عقیل از پیش از ختم شد و روزی از طلال

کرده

دارم و اسلام قبل از اذان بلوغ بود که هنوز فضل مصوم بودم و هرگز نذات عبادت و نماز
 مبتلا گشته بودم که حفظ این اشعار واجب است بر هر کسی که در اعتقاد او قصور و فتور نسبت
 علی کرم الله وجهه باشد تا مفاخر و آثار ویرا در اسلام بماند و اعتقادش در حق من قوی گردد
 انتی فیما نزل من انبیا علی زیاده از نسبت که عدد و کصافین تواند کرد امام شافعی رحمه الله
 و مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه سخنان بسیار از دین ابیات از انجمن است بشعر
 اذ انحر فضلنا علیک انما + و افضل بالفضل عندنا و الجمل + و فضل ابی بکر اذا ما
 ذکرته + و ضیت یحیی ذکر المفضل - فلا زلت ذاری فضل و نصب کلاهما +
 بحسبهما او شیئا بالمثل یعنی هر گاه که میان فضل و مفاخر امیر المومنین علی کرم الله وجهه می
 جتال مرا رافضی میخوانند و هر گاه که آثار و فضائل امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اعتقاد
 مینمایم مرا ناصبی می نامند پس من بسبب دوستی امیر المومنین علی و ابوبکر همیشه بر فضل تمییز و
 خلاص ندارم تا و قتی که از عالم رحلت کنم در ملکی که گاه من گرد و چرا که دوستی ایشان هرگز از
 دل من بخوابد رفت اینها از کلام شافعی رحمه الله علیه که همیشه قالوا ان فضیلت قلت کلام
 ما الوفضل فی + ولا اعتقاد + فانی از فضل العباد + یعنی مردم مرا میگویند که تو رافضی شدی
 من در جواب ایشان گفته معاذ الله که من رافضی نیستم پس تحقیق فضل من از پیندگان خدا زیاده
 تر است و در قضیه دیگر گفته است شد حیران کا زحمت ال محمد فضا + فلیشهد بالفضل
 انی افض + اگر فضل دوستی آل محمد صلی الله علیه سلم باید که جن السن بر فضل گویای منند
 گوید شافعی هم انتشار این ابیات در وقتی نمود که خوارج از کس و حسد بغی نسبت بر فضل با و او
 و مزوی با و گفت که محبت اهل بیت اری اگر دین باب چند بیت گوی خوب خواهد بود بعد از
 انتشار این شعر نمود و شعر و ما از ان کما تمیز کل شیء + بر دو جواب السائلین که کتب
 و اکتم و کدی مع صفاء مؤد + بالتسليم من قول الوشاة اسم + همیشه سخنان خود را در باب
 فضائل اهل بیت و دوستی ایشان از تو پنهان میشدیم اما آنکه کمال محبت و اخلاص اهل بیت است
 و این کتمان من از محبت بود که من و تو هر دو از زبان بدگویان سالم مانیم فضل من در وفا
 امیر المومنین علی اسد الغالب سید الانبیا بود که چون نزاعی گری کرم الله وجهه و معاویه
 انجا میدسته کس از خوارج عبدالرحمن بن لخم و مبارک و عمر و تمیمی در که مجتمع شدند و با یکدیگر عهد
 نمودند امیر المومنین علی و معاویه و عمر بن العاص با قتل سبایم و مقرر و شهادت بن لخم گفت

کتاب الفوائد فی مناقب ائمه و اولاد ائمه و انصار ائمه و اصحاب ائمه

و نصب

کتاب الفوائد فی مناقب ائمه و اولاد ائمه و انصار ائمه و اصحاب ائمه

یعنی این که من نیست و اعتقاد در فضل ندارم لیکن دوستی که از انصار امیر المومنین

و اگر دوستی این نوع کسی رافضی است

نارنگ

من امیر المومنین علیه السلام را قتل میرسانم و هر کس که از عمر بن العاص را قتل رسانم و مبارک گفت من معاون
 را قتل رسانم و مقدر باشند که قضایست کم یا بعد از ماه مبارک رمضان افضل آید و آن
 دو کس متوجه بشام و بصره شدند و این لمحج لغنه امیر بجانب کوفه توجه نمود و با صاحب خود خارج
 ملاقات کرد و این داعیه در خاطر سیاه نمود و نگاه میشدند و از همه کس پنهان می نمود مگر از شیب
 بن عجمه اتبعی که او را صاحب بر خود گردانید و با خود موافق ساخت و چون شب تبعه بنفید هم
 رمضان سنه اربعین از هجرت نبوی رسید علی کرم الله وجهه در وقت سحر از خواب بیدار شد
 و بایسر خود حسن بن گفت است شب رسول علیه السلام را در خواب دیدم و از آنچه از امیر باری
 بود گفتم فرمود بر ایشان دعا کن اللهم انزلی تمییدی منکم و ابد اللهم شراکم منی بار خذایا
 بل ایشان چیزی من ده که از ایشان بهتر باشد و بدل من بکنند ایشان گماشت گردان که
 از من بدتر باشد بنسبت ایشان و در آنوقت بر وی صیحه زدند فرمود که گذارید ایشان را که من
 لوحه میکنند و مؤذن اخبار بوقت صلوة نمود چون از خانه بیرون آمد و رخانه منادی کرد
 ایها الناس الصلوة الصلوة درین اثنا شیب خابجی شمشیر بر کمر انداخت شمشیر او بدر و از خانه خود
 انگاه ابن لمحج فدا الله شمشیر بر پیشانی و سر مبارک آنحضرت زد و چنانچه مغز رسید چون این
 قتیبه واقع شد شیب خابجی لغنه الله که شمشیر بر نزلت و یک از بنی امیه از پی او رفت
 او را قتل رسانید این لمحج مردم او را در میان گرفتند و مردی از همدان قلیف بر روی او انداخت
 و او را بر زمین دو و تمشیر زد و سگ او گرفت او را نزد علی المرتضی آورد و امیر المومنین چون
 دید فرمود ان النفس بالنفس اگر من فوت شوم او را مقتول سازید و اگر حیات من بماند
 ماند آنچه من تقاضا کند در بابی عمل خواهم نمود و در یک روایت است که فرمود و
 بالجرح قصاص و مرویست که امیر المومنین علیه السلام روز جمعه شنبه حیات بود و در شب یکشنبه
 از عالم رحلت فرمود و حسن بن علی علیه السلام و عبداللہ بن جعفر با عسل قیام نمودند و
 بن الحنفیه آب میر سحمت و در اتواب که بان قیسم نمود و بر کفن کردند و امام حسن بن علی را
 گذارد و هفت کبیر گفت بشب در دارالاماره یا در قری موضع که الحال مردم زیاده است
 و یا در بابین و جامع اعظم علی اختلاف الاقوال موقوف گشت بعد از آن نظرات ابن لمحج را
 مقطوع ساخته او را در قوسه کرده و سوختند و بپختند گفته اند فرمود ناگرون او زنده
 و امیر المومنین علیه السلام را لا سواد و لا شه مردار او بسوختن نقل است که امیر المومنین علیه السلام کرم الله وجهه

در این

عبدالمعین

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

و راه رمضان المبارک که شهید شد بکشتب نرد و امام حسن را افطار فرمود و شبی نزد عبداللہ
 جعفر رضی اللہ عنہما و زیاده از سہ لقمہ تناول نموده و میگفت دوست من میدارم که سجدہ اشیا
 و اصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح آنشب نجم بومی سجدہ و خون بسیار بیرون
 آمد نظر بجانب آسمان میکرد و میگفت واللہ ما کذبت ولا کذبت و کذا الیل الی
 و کذا سجدہ ای سوگند که دروغ نگفتم و امن دروغ نگفتم اندام شب شبی است که وعدہ قتل من
 است و چون قریب بصبح شد این نجم زخم موعود برسانید چنانچه گذشت در بیان احادیث
 فضائل و قبر وی هر ظاهر ساختند از خوف آنکه مبادا خوارج ویران از قبر بیرون آورند و از
 شر یک منقول است که امام حسن رضی اللہ عنہ پدر خود را کرم اللہ وجہہ بدمینہ طبعی قتل فرمود
 و در لیست از ابن عساکر که چون علی رضی اللہ عنہ شهید شد و برابر شترے بار کردند که بدمینہ آورد
 بنزد یک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم داخل نمایند و از انسانی را شتر غائب شد و ندانستند که بکدام
 طرف رفت و پیچیدن آن شتر قدرت نیافت بنابراین است که اهل عراق میگویند که او در سنج
 است و بعضی دیگر میگویند که آن شتر بلا وطنی رفت و در آن بلاد ویران رضی اللہ عنہ مدفون
 ساختند و در سہ شصت و سہ لکی بود که شترت شہادہ چشمه و بعضی گفته اند که در آن
 شصت و چهار سال داشت بعضی گفته اند شصت و پنجاه بود و بعضی پنجاه و شصت و
 نیز گفته اند مرویست که در وقتیکه بر منبر کوفه من المؤمنین جال صدقوا ما عاهد اللہ
 علیہ فذم من فقه خبیث و منهم من یستظرو ما بدلو بالتبذیر
 در جواب فرمود که بار خدا یا این امت را بیاور این بیت نازل شده است و نشان من و نشان
 عم من حمزہ و ابن عم من عبیدہ بن الحارث بن عبد المطلب علیہ مدت او بسر آمد و بنزد خود و قاف
 کرد و زمانیکه شهید شد روز اخذ و من منتظر اشقی الاخریم یعنی ابن نجم لعنہ اللہ که سر و محاسن
 مرا بخون تر خواهد کرد و چنانچه حبیب بن سیدین ابو القاسم محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرما
 از جیفه خبر داده است نقل است که چون ابو الحسن را زخم رسید سیران خود و حسن و حسین
 المحبتہ را طلب کرد و گفت میت میکنم شما را بتقوی و طاعت خدا ایضا و آنکه و نیاز طلب
 کنید اگر شما را طلبد گریه و زاری کنید چیزی که باز گرفتند و قبض نمودند از شما و سخن گوید و
 یتیمان رحم کنید و در حال ضعیفان نمایند و کار آخرت را بسازید و بر طلب حضومت نمایند و
 مظلوم را یاری دهید و آنچه خالصا لوجه اللہ کنید و در راه خدا ایضا از هیچ ملامت کنند و تضرع

و در این کتاب
 از امام حسن
 علیه السلام
 نقل است که
 او در سنج
 مدفون است

و در این کتاب
 از امام حسن
 علیه السلام
 نقل است که
 او در سنج
 مدفون است

باز بجانب محمد بن الحنفیه التفات نموده فرمود که ویستی بر برادران تو نیست کردم و آنکه
 تقسیم و توقیر برادران خود نمایی بواسطه آنکه حقوق بر تو دارند و آنکه اعتمادی کنی بر کسی
 که خیر ایشان باشد باز بجانب حسن بن علی الله عنها التفات نموده گفت و نیست
 شمارا بوسی زیر انکار و برادر و پسر پدر شاست فمیدانید که بر شما اوراد دست میبشت و
 بعد ازین و نیست نکم نکرد و گویا آله الا الله و فیکر حلت نمود کرم الله تعالی وجهه علی سیده
 انا لله وانا الیه رجوع کردیت که ابن محمد رسیده نزد ابوالحسن کرم الله وجهه و مرگش طلبید که
 بایحتاج خود نماید ابوالحسن کرم الله وجهه جانی بر آورد و بعد از آن این بیت الشار فرمود
 شجره اید حیات و یزید قتل ^{عزیزه من خلیله من مرادی} من حیات و را میخواست
 و اوقتل من میخواست و را میخواست و خلیل عذر خواه من است و گفت این شخص قاتل من خواهد بود و من
 موایان نزد ابوالحسن کرم الله وجهه بود گشتای امیر المؤمنین چراقتل او را میخواست
 و او را بقتل آوردم گیت که بقتل آورد و مراد و دست در کار مصری منقولست که گفت این علم
 لعنة الله علیه کلمه خوارجه که نام او قطام بود لعنة الله علیها عاشق بود و او را کتاک
 کرد و پسر از درم و قتل او تراب علی کرم الله وجهه درین باب فرزدق چندیتی گفته است
 شجره فلام حمر اساقه ذ و سماخه + کرم قطام بین عرب حیم + ثلاثه لایف
 و عن و قینه + و من علی الحسام السهم + فلا همرا علی ... و ان علا + و
 لا فیک الا و دقت بن بلجم + یسه بزم میچکن مثل هر قطام در میان عرب هم کرم
 در هم و غلامی فکینک خوانده بود و قتل علی ابوالحسن بشیر بریده یا شمشیر زهر آلوده چرا که در
 بکروایت بالسيف السهم السین المله و اوشده پس هیچ مهر گران تر از علی کولی نیست
 هر چند که گران بها باشد و هیچ گناهی بزرگتر از گناه ابن محمد نیست ^{ابن محمد} باب هم در خلافت
 امیر المؤمنین امام الحجت و الانس امام حسن و صفیاء و کرامات و معجزات و درین چند فصل است
 فصل اول در خلافت امام حسن و آنکه خلفای الراشدین من بعد رسول الله علیه و آله
 و سلم بعد از شهادت پدرش مابیت اهل کوفه و اهل مر خلافت گشت و مدت شش ماه و چند
 روز بمان مر قیام نموده خلیفه برحق و امام و صدق و عادل بود تحقیقا بدلیل قول جده
 رسول الله علیه و آله و الصادق المصدقا خلافة من بعدک ثلاثا و سنة خلافت حق
 بعد از من سه سال خواهد بود و پیش خلافت تمام و مکمل سه سال بود منصوص علیه و آله و جمیع مذکور

عند یزید

گفت اگر در بقتل آوردم

نیز بر آن قیام شده و در حقیقت آن هیچ شک نیست بنابرین معاویه رضی الله عنه و بنی معاویه
 با یمنی اقرار نموده بودند چنانچه بعد ازین خواهی هست در خطبه حضرت امام حسن رضی الله عنه
 عشر فرمود معاویه نزع میکند بام و در حقی که از من است و ویرا و ان دخلی نیست معاویه
 درین امر ساکت شد و نیز در سلح نامه نوشت و از خلافت تارک گشت و معاویه سپرد
 معلوم تو خواهد شد بعد از آن که ششماه در امر خلافت قیام نمود و با چهل هزار کس بجانب
 توجیه نمود و معاویه نیز با لشکری تمام از شام بیرون آمد و چون تلاق و یقین دست داد
 امام حسن رضی الله عنه و نیست که ازین دو فرقه که غالب نمیشود مگر آنکه اکثر آن فرقه که
 آئینه و فتنه عظیم در میان اقبه شود بنابرین معاویه رضی الله عنه نوشت و ویرا خبر داد و آنکه
 امر خلافت و امارت معاویه باز گذار و بشیر و طیکه بعد ازین خواهد آمد و در صلحنامه شرط
 دیگر آنکه دیون دیر تمام او اکتفا ایل عراق و حجاز مطابق آنچه بناید معاویه در جواب تو
 که مطالبی غیر عشر از ایشان نگیرد و امام حسن رضی الله عنه تکرار دعا خود میکرد تا وقتیکه معاویه رضی الله عنه
 شد و ورق ابیض را نیز و امام حسن رضی الله عنه فرستاد که هر چه دعا واری در صلحنامه بنویس که من قبول دارم
 و التزام آن بینایم این روایت که بیان کرد کتب میرد کورست و امار وایتی که در صحیح
 بخاری از حسن رضی الله عنه ایراد کرده شده است که گفت امام حسن رضی الله عنه تمام انبوه
 مثل کوه در مقابل معاویه و در آید نگاه نمودن العاص معاویه گفت لشکر می بینم که پشت بخواب
 و او تا وقتیکه امثال اقران خود را بقتل آرد معاویه با او گفت و او یعنی عمر و الله که خبر
 الرجلین بود اگر این دو گروه یکدیگر بقتل آرند کسی نخواهد ماند که بامر مسلمانان قیام نماید و محافظت نشا
 و ضیاع ایشان کند بنابرین دو کس از قریش بقبیله بنی عبدالمطلب یکی عبد الرحمن بن سمره و یکی
 عبد الرحمن بن عامر نزد امام حسن رضی الله عنه فرستاد و گفت آنچه من میگویم برین مرد عرض کنی و مر
 سخنان نیکو گوئید و طلب حاجت من از وی نمائید و او را رعیت و مهد و صلح چون در محضر
 آمدند و از هر باب سخنان گفتند و عرض داشت نمودند حسین رضی الله عنه در جواب ایشان گفت که ما
 بنوعبدالمطلب ازین حال فرار نمیکنیم و در میان اینست خونها و فساد با واقع شده
 ازین نوع سخنان عذر آمیز گفتن و شخص گفتند معاویه چنین و چنین بر شما عرض میکند
 و حاجت خود بشما القای مینماید و از شما سوال میکند آنچه گوئید قبول نماید امام حسن رضی الله عنه
 گفت کیست که از عهد این اختلاط و مشروط بپایان آید یا از عهد آنچه گویم بیرون آیم و

صلحنامه
 حضرت امام حسن
 رضی الله عنه

و قبول اقراریم و از عهد که پیشتر و نخواستیم و برین نهیم مصالح قرار یافت است و هر یک مستحق
 روایت کتب سیر و روایت سجاری با بنی طبرستان گنیم که معاویه و در اول حال سولان خو را
 نزد حضرت امام حسن فرستاده باشند بعد از آن حضرت شانه را ده حسن صلوات الله علیه
 بحکم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه الحسن بن علی رضی الله عنهما معاویه بن
 ابی سفیان صالحه علی ان یسلم الیه ولایه المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و
 رسول الله و سیره و مذهب الراشدین المهدیین و یسرع معاویه بن یسفیان ان یهدی
 الی احد من بعد محمد ابل یكون الا من یؤدیین المسلمین و علی ان الناس امنوا
 حیث کانوا من رضی الله تعالی فی شأهم و عراهم و جازهم و یمیتهم و علی ان اصحاب
 و تبعه امنوا علی انفسهم و اموالهم و نساءهم و اولادهم حیث کانوا و علی معاویه
 بن یسفیان بذلک عهد الله و میثاقه و ان لا ینفی الحسن بن علی ولا لایه
 الحسین رضی الله عنهما ولا لاحد من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم غایله و اولاد
 حرم او لا یخیف احد منهم فی اقل من الا فاق اشهد علیه فلان بن فلان و کفی بالله
 شهید یعنی این صلوات الله علیه بر حسن و معاویه بن یسفیان مصالحت نمودند بر آنکه ولایت امام
 مسلمانان بمعاویه تسلیم کند بشرط آنکه عمل نماید در میان ایشان بکتاب الله و سنت رسول الله و سیر
 خلفاء الراشدین و بشرط دیگر آنکه معاویه را نیز پسندد که بعد از وی کسی و الی عهد خود سازد
 بلکه امارت موقوف بر مشورت مسلمانان بود که هر کس را خواهند بر خود امیر گردانند و بشرط دیگر
 این شهید از وی میگوید هر مکانی که باشند از ارض الله تعالی و شام و عراق و حجاز و یمن و اقصای
 و شیع و ذریه هر جا که باشند بر نفس و مال و اولاد خود ایمین باشند و بر معاویه بن یسفیان عهد و میثاق
 خداست که برین نهیم که نسبت بحسن بن علی رضی الله عنه و برادرش حسین بن علی رضی الله عنهما
 کس از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم غایله و کس که در سر و نه در جبهه و شسته باشند و
 زسانند احدی از ایشان را در هر ناحیه و احوالی که بود و شهید بشهادت فلان بن فلان کافی است
 بشهادت حقیقانه و تعالی و درود بر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ایها الناس من اشدکم عاقلین
 مردم کسی است که تقوی و پرهیزگاری دارد و احمق ترین مردم کسی است که فحش و بیجا میکند
 و بسیار از مواظف و حکم بیان فرمود و اسحق بن عقیل بن یساکم میگوید که گفتند ایها الناس من اشدکم عاقلین
 در ایت و او را زگرایی و جهالت آزاد گردانید بسبب جد من محمد رسول الله صلی الله علیه

و سلم بعد از فو گشت و خوار می شماراغریز گردانید و بعد از گفت شما را کثرت گردانید بدین معیار و
نزاع کرد و باین چیز که خنجر بود و من در صلاح امت نظر کردم و فتنه را منقطع ساختم و حال آنکه
شما باین بیعت کرده بودید که صلح کنید با کسی که با او صلح نمایم و حرب نماید با کسی که من حرب
نمایم با و حال آنکه من باین قرار یافته هستم که با معاویه صلح کنم و جنگ که میان من و او واقع
بر طرف نمایم زیرا که مردم از کشتن خلاص می یابند و محافظت خون ایشان نمودن بهتر است از
خون ایشان و بخیانت او راه نروم باین صلح مگر صلح و بقا
شما و از ادله فتنه لکم و متاع الحین و عنیدایه که شاید که ازین صلح آزمائشی
شمارا و شاید که بر خور واری باشد شمارا تا هنگامی که صلح موعود بآید و هست که انشراح صدر
امام حسن فرمود و صلوات الله علیه سلم از این هَذَا سَيُذِلُّ سَيُصِلُ اللَّهُ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنْ
المُسْلِمِينَ تَحْقِيقُ بَيْنِ سَيِّدٍ مِنْ سَيِّدَاتِ وَزُوِّهٍ وَبِاشِدْ خَدَائِشِ سَبَبِ وَصَلَحِ مِثْلِ دَوِّ الشَّكْرِ
عَظِيمِ اَزْ مُسْلِمَانِ خَوَارِجِ مَوَدِّعِ مَرْتَجِمِ كَوِيدِ وَرَهْمَانِ جَزْزِي آدِرْدِه كِه بَعْضِ اَزْ عُلَمَا رَگَفْتِه اَنْدِ
كِه سَيِّدِ وَرَیْجِیْتِ بَعْضِ حَلِیْمِ اَبْرَهْمِیَّةِ مَثْنِیَّةِ حَدِیْثِ كِه اَسْلَاحِ بَيْنِ الْمُسْلِمِیْنَ كِه نَشَارْ اَنْ حَلْمِ وَوَقَارِ اَمِ
حَسَنِ بُو دَرِضِ وَفِیْهِ بَعْدُ مِنْ حَبِشَةِ اللَّفْظِ وَاللَّهِ اَعْلَمُ وَوَلَا بِي رَوَايَتِ كَرْدِه اَزْ اَمَامِ حَسَنِ بِنِ كِه
فَرَمُو دَجَامِ الْقُرْبِ بَيْنَ الصَّالِحِیْنَ مِنْ عَالَمِیَّتِ اَمِ حَادِیْثِ مِنْ حَادِیْثِ فَتَرَكْتُمْ اَبْنَاءَ
اَوْجِهِ اللَّهِ تَعَالَى وَحَقِّقْ مَاءَ الْمُسْلِمِیْنَ لَیْسَ سَادَاتِ وَاشْرَافِ عَرَبِ حَكْمِ مِنْ بُو دَرِضِ صَاحِبِ كَرْدِ
بَاكْسِ كِه مِنْ صِلَحِ كَمِ وَحَرْبِ مَعْمُودِ بَاكْسِ كِه مِنْ حَرْبِ نَایِمِ لَیْكِنْ تَرْكَ اَمَرِ كَرْدِ اَزْ بَرْكَ اَمَرِ
حَقِیْقَتِ اَزْ رَیْجِیَّةِ كَاثِبِ خُونِ مُسْلِمَانِ وَنَزْدِ حَسَنِ رَضِیْ اَعْنَهُ اَزْ خِلَافَتِ یَسَارِ اَمِ اَمِ اَمِ اَمِ
اِمْجَرْتِ بُو دَرِ اَمِ رَیْجِیَّةِ الْاَوَّلِ نِیْزِ رَگَفْتِه اَنْدِ اَصْحَابِ كِه رَضِیْ اَعْنَهُ كَاسِیْ مِیْگَفْتَنْدِ یَا اَكْبَرُ
المُسْلِمِیْنَ حَفَرْتِ اَمِ حَسَنِ وَرَجَوَا اِیْشَانَ مِیْغَرْمُو اَعَادِ خَیْرَ مِنَ النَّارِ عَابِرِیْنِ
سَتْ اَزْ اَقْتِشِ دَوْنِ مَرُو سِیْتِ كِه مَرُو اَزْ اَمَامِ حَسَنِ بِنِ رَگَفْتِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَمِ اَمِ اَمِ
وَ رَجَوَا بَا وَفَرَمُو كِه نَزْلِ مَوْصِلَانِ نِیْسْتِمْ وَ لَیْكِنْ مَكْرُو دِه وَ اَشْتَمُ كِه بِسَرْمَلَكِ شَتِ اَقْتِیلِ اَوْرَمِ و بَعْدِ
اَزْ دَفْعِ صِلَحِ اَزْ كُوفَه رَهْلَتِ فَرَمُو دِه مَبْدِیْنَه رَفْتِ وَ و رَ اَتَجَا اَقَامَتِ فَرَمُو دَرِ فَصْلِ وَرَمِ
وَ رِ فَصْلِ اَمَامِ حَسَنِ بِنِ وَ دَرِ بَيْنِ فَصْلِ وَ اَزْ دِه حَدِیْثِ نَدُ كُورْ خَوَارِجِ حَدِیْثِ اَوَّلِ مَرُو سِیْتِ
سُجَارِیْ مَسْأَلِ اَبْنِ عَزَابِ كِه رَگَفْتِ سَوَّلِ صَلَواتِ اللَّهِ عَلَیْهِ سَلَمُ رَا دِیْمِ وَ رِ حَالِ تَلْكِه حَسَنِ بِنِ رَگَفْتِ
مَبَارَكِ اَنْحَضَرْتِ بُو دَرِ فَرَمُو دَرِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُحِبُّهُ فَاُحِبُّكَ بَارِ خَدَا اَمِ حَسَنِ رَا دِیْمِ

بسم الله الرحمن الرحیم
رواه البخاری

و در بعضی گفته اند در ماه ربیع الاول
و در بعضی گفته اند در ماه ربیع الاول

و در بعضی گفته اند در ماه ربیع الاول

پس تو ویرا دوست دار حدیث و حکیم مرویست بروایت بخاری از ابو بکر رضی الله عنه که گفت
 شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم در حال التکیه بر منبر بود امام حسن و علی بن ابی طالب و حضرت
 یحیی بن یزید و دیگران بر او ایستاده بودند و می گفتند ایضا و این فشتی که از مسلمانان ترمیمه بخیریت
 گذشت حدیث سی و نهم مرویست بروایت بخاری از ابن عمر رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرمود هماره ایما من الدنیا یعنی حسن و حسین متولد و گل خوشبو می من انداز دنیا و
 ریحان یعنی رزق نیز آمده است یقال سبحان الله و یحیی فی السجده سزدقه حدیث
 چهارم بروایت نزدی حاکم از ابو سعید خدری مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود الحسن و الحسین سید الشبابت اهل الجنة حسن و حسین بزرگ شریف جوانان این
 خواهند بود حدیث پنجم روایت امام بن زید کرد که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 که حسن و حسین بر کتب تنجیست بودند و فرمود و هذا انبلی و ابنا ایمنه اللهم احبهم
 فاجبتهم و احب من یحبهم این هر دو پسران من اند و پسران من از منند و از خدا یادوست
 میدارم ایشان را پس تو ایشان را دوست دار و دوست ار کسی را که ایشان را دوست دارد حدیث
 ششم روایت کرد نزدی از انس رضی الله عنه که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید که کلام
 یکبار از الهیبت خود دوست میداد فرمود حسن و حسین من را دوست میدارم حدیث هفتم
 روایت کرد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم می آمد در حال التکیه چنان که از گن
 خود سوار کرده بود و درین هنگامی هر دو ملاقی آنحضرت شد گفت نبکو مریستی ای نبی
 سوار می میکنی پس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نعم الا که جوی ای بن پسر نیکو سوار هستی
 حدیث هشتم روایت کرد ابن سعد از عبد الله بن زبیر که گفت شبیه ترین الهیبت رسالت
 پناه صلی الله علیه و سلم حسن بود و دیدم که در آمد در حال التکیه رسول الله صلی الله علیه و سلم در مسجد
 و برگردن مبارک آنحضرت ای بر پشت آنحضرت سوار شد و آنحضرت او را پائین نیاورد تا
 و قبیله پائین آمد و تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم در رکوع با پیکر مبارک کشاده گردانید
 تا حسن بن علی از میان آنحضرت بیرون رفت حدیث نهم مرویست بروایت ابن سعد از ابی
 سلمه بن عبد الرحمن که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم زبان مبارک خود را حسن بن علی می نمود و چون
 آن کوکب شیر زبان را مشاهده میکرد و نشاطی و خوشحالی میکرد حدیث دهم مرویست که
 حاکم از زید بن اسلم که گفت حسن بن علی رضی الله عنه را بر خاسته از منبر و درین هنگامی بر خاست

وگفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم کہ حسن را بر دوش خسته بود و در حالتیکہ میگفت من احببتہ
 فلیجب علیہ لیبلغ الشاہدۃ العاقبۃ ہر کس کہ مرادوست دارد باید کہ حسن را دوست دارد و باب
 کہ این خبر حاضر بنائب برساند را وی گوید اگر بگوئید ہست پیغامبر بود این حدیث را از ابوہریرہ
 نقل فرمودم حدیث یازدہم روایت کرد ابوہریرہ در حدیث ابوہریرہ سے اسد غنہ کہ گفت رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم با نماز میگذارد و وقتیکہ سجہ رفت حسن را چون طفل بود آمد و بر پشت آنحضرت
 نشست یکبار گردن آنحضرت نشست انگاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بر ابرق و استیگرہ
 و چون از نماز فارغ شد اصحاب گفتند یا رسول اللہ سلوک باین کودک کہ میکنی با سچا میکنی
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انھذا النبی عسی ان یصلح اللہ تعالیٰ بہ
 فتبین المسلمین تحقیق این کودک مثل سچان من است کہ اورا می بونید این سپر من است
 نزدیک شد ہست کہ آشتی دہد حدیثی سبب کو میان لشکر عظیمہ اہل اسلام حدیث و وارجم
 مرویست بروایت بخاری و مسلم از ابوہریرہ رض کہ گفت کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
 انی احبہ و احب من یحبہ یعنی حسن را دوست دارم بار خدا یا تو دوست دار و ابوہریرہ
 گوید بعد از آنکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را شنیدیم فرمود و یکس نزد من دوست تر از حسن نبود و
 حدیث ابوہریرہ ایضا بروایت حافظہ نقلی از دوست کہ گفت ہرگز حسن این علی را ندیدم
 اگر آنکہ در جہنم من میرحبت و سببش آن بود کہ روزی رسول صلی اللہ علیہ وسلم قدم مبارک فرمود
 و من در مسجد بودم انگاہ دست مرا گرفت و تکیہ بر من داشت تا رفتم در بازار قیقا و دور آن
 باز از نظر فرمود باز گشت و در مسجد نشست گفت سپر مرا طلب کن انگاہ حسن بن علی رضی اللہ
 عنہا ویدہ آمد و در کنار آنحضرت نشست رسول صلی اللہ علیہ وسلم دامن و بر ابر کشود و بعد
 از آن دامن مبارک خود را در دامن می کرد و گفت اللہم انی احبہ و احب من یحبہ و احب
 من احبہ ثلاث مرات یعنی توبت فرمود بار خدا یا من او را دوست میدارم تو او را دوست
 دار و امام محمد روایت کرد کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من احببتی و احب ہذین
 ایاہما و امم مصلحتی فی درختی یوم القیامۃ ہر کس کہ مرادوست میدارد و دوست دارد
 و حسن را ویدر دامن ایشان را و در ہر من خواہد بود روز قیامت و نزدی باین لفظ روایت
 کرد کان فی الجنۃ و گفتہ کہ این حدیث غریب است ازین معنی من حیث المقام است
 بلکہ معنی از ہمت من حجاب است میان ایشان نظیر قول خدا شیخا و من یطیع اللہ و رسولہ

۱۴ او را دوست دارد کسی کہ او را دوست دارد

عناحبہ

و اگر کسی از او را دوست دارد و او را دوست دارد

فاو کائن مع الدین انعم الله علیهم من المتبیین والمصدقین التمهید و حسن اولی الامر
در جمعا قائل این است آنکه هر که امر و کس را دوست دارد و در او با و خواهر بود و المراسع من احبنا
مفضل سیدیم و بعضی از آثار و مناقب امام حسن علیه السلام را نام من رضی الله عنه
و علم کرد و زاهد و باسکینه و وقار و صاحب حشمت و جودت و مبروح خلایق بود و دنیا و آخرت
این خواهد آنکه مرویست بر و است ابو نعیم که حسن رضی الله عنه فرمود که مرا شرم می آید از آنکه
بیر و در کار خود و بیم و پشیمان و در رفته باشم با برین بیاد و تبتیح گزارد و ما که از سیدان
عمران وایب کرد که حسن رضی الله عنه بیست و پنج حج گزارد و و عیبهای بسیار همراه میکشید و ابو نعیم
حسن رضی الله عنه دوبار از مال خود بیرون رفت و تصدق فرمود و دست نوبت مال خود را بسمت خود
براه خدا بجا نماند و در غلبین و کس بفقیر میداد و دیگری نگاه میشد و اگر دو موزه بود
یکی میداد و یکی میشد نقل است که حسن رضی الله عنه که مردی از خدا بجا و نه هزار در هم طلب
نماید فی الحال این مبلغ جهت وی فرساده و مردی دیگر نزد وی آمد و از حال خود و فقر
و فاقه خبری شکو کرد و بعد از آن که صاحب مال بود حسن رضی الله عنه در جواب و گفتنای فلان چش
سوال تو عظیم گردانید نزد من معرفت با آنچه ترا واجبست از نفقات و دست من باز است
از رسانیدن چیزیست که تو اهل آنی و کثیر در ذات حق سبحانه و تعالی قلیلست و من اهل انقیاد
غیرم که بشکر گذاری تو وفا کنم اگر آنچه میسر باشد قبول میکنی و من است اهتمام و تکلف از من میدار
ما حضری خواهیم رسانید آنرا و گفت ای پسر دختر رسول صلی الله علیه و سلم من قلیل را قبول دارم
و عطار اشکر گذارم و بر منع سطا عذر میگویم اگر نگاه حسن رضی الله عنه وکیل خود را طلب نمود و حساب از او
کرد و بعد از حساب نیجاه هزار درم فاضل شد گفت این فاضل را حاضر ساز و وکیل چون نیجاه
هزار درم فقره حاضر گردانید و حسن رضی الله عنه گفت آن پانصد دیار طلا که نزد تو بود و کجاست گفت
نزد من است آنگاه با حصار آن امر فرمود چون بجنوره و رو با نیجاه هزار درم منضم حشمت
آنمرد و او نقل است که عجزی بهانی کرد و حسن رضی الله عنه و عبد الله بن جعفر طیار را رضی الله
عنهم حسن هزار و سیار طلا و هزار گو سفند نیز آن مجوزه داد و امام حسین رضی الله عنه و عطا فرمود
و عبد الله بن جعفر طیار و در هزار دینار و گو سفند عطا نمود و مر ویست برادر و غیر او که چون امام
حسن رضی الله عنه خلافت قیام نمود و در انشای ادای مسلوته و فتیکه السجده رفت مردی زخم خنجر
بوی زد و بعد از آن برخواست و خطبه خواند و گفت ای اهل عراق هر سید از خدا بیگانه است و حق ما

و این خطبه را در روز شنبه ۱۲ شعبان ۴۰ هجری قمری در مسجد کوفه خواند

که با امر او ضیق شایم و ما را ز اهل بیتیم که خدا شایع و حق ایشان فرمود و اما برید الله لیس حبس
 عنکم الرجس اهل البیت و بطاهر که قطعه را و امثال این سخنان میگفت ایچکس از اهل مسجد
 نمازگاه آنکه گریه افتاد و این سعد از عمر بن اسحاق وایت کرد که گفت که فحش از امام حسن
 نشنیده ام مگر بگویند که میان و عجم بن عثمان بن عفان بواسطه زینب خصوصت واقع شد گفت
 لیس له عندنا الا که غم افند یعنی عمر را چهره زرد و بایت گردید و خواری و اینک سخته
 ترین فحش بود و نزد وی که مثل این بزرگ از وی شنیده بود و وقتیکه مروان غافل درین بود
 رسولی نزد وی فرستاد که ویراست کرد و هر جمعه امیر المومنین بشیر پروردگار علی کرم الله
 وجهه را بر منبر سب میکرد و حسن بن گفت که ای رسول مروان بگو که من ترا نیز سب نمیکند که گنای
 را از تو محو کنم و لیکن وعده داد و تو روز قیامت سب نزد خدا آید اگر آنچه میگوئی راست خواهد
 بود جزا صدق خواهد داد و اگر دروغ گفته عذاب خداست سخته تر است از همه چیز زور
 مروان مبنی خود را بدست رست خود پاک کرد و حسن هم او را سزانش کرد و گفت ای
 اینقدر رشیدی که دست رست از بر سر و جهت و دست چپ از برای فرج است چو مر و
 را جوانی نبود و ساکت شد و نقل است که حسن بن زنان با بسا طلاق میداد و هیچ زن را مفارقت
 نمیداد مگر آنکه حسن بن دوست داشتی و منو زن رسید بود و این سعد از علی کرم الله وجهه روایت
 کرده که گفت که ای اهل کوفه عقد و مزاجت با حسن کنید که او کثیر الطلاق است انگاه مروان
 از اهل مدائن حاضر بود گفت ما و خزان بودی تزویج میکنیم اگر آنرا راضی است نگاه میدار و اگر
 نکرده طبع است طلاق میدهد نقل است که مروان بعد از فوت حسن بن میگرفت و فقیکه و حنا
 او بر دست حسین بن گفت ای مروان بروی گری میکنی و حال آنکه در ایام حیات چه مقدار از او
 وی میکردی و چندان مجرم عطف می نمود از تو مروان گفت اینها که من بکس میکردم که
 علیه ترا زکوه بود و این عساکر روایت کرده که حسن بن را گفتند که ابوذر رحمة الله علیه میگوید فقر
 نزد یک من دوست تر است از غنا و من نزد من دوست تر است از صحت حسن بن گفت رحم الله
 اباذر من میگویم هر کس که توکل کند بر حسن اختیار خدا شایع را او نمائیکند بستی که او در غیر حالتی
 که خدا شایع برای او اختیار فرمود و نقل است که عطاء الله البیت المال حسین بن میبرد
 هر سال صد هزار درم بود و در بعضی سالها معاویه آنرا مضاعف نمود و حسن بن ازین مخرج و شک
 میکشید و میگفت وقتی قلم و دوات طلبیدم که رقع درین باب مجاویب بنویسم باز خود را نگاه

مروان

مروان

مروان

مروان

داشتم و آن داعیه بر طرف کردم چون خواهم در ربود رسول الله
صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که مرا گفت ای حسن چه داری گفت می بینم که در حال من بجز
و شکوه تاخیر مال آنحضرت کردم فرمود آیا دوات طلب می نمودی که مخلوق تو در بیابان
گفتم بله یا رسول الله من چه کار کنم فرمود که این دعا بخوان اللهم اقدر فی قلبه رجالک
واقطع رجائی عنک سواک حتی لا ارجوا احدا غیرک... اللهم ما صدقت فی فو
عنه عملی ولم تدنیه الیه رب غیبی ولم تباعد مسئلتی ولم یجرب علی لسانی مما اعطیت
من الاولین و الاخرین من یقین شخصه به یا ارحم الراحمین حسن نه گوید و الله که بخت
روز که این دعا را بخواند و در وقت نماز در هر جهت من فرستاد من گفتم
الحمد لله لا یسیر من دونه و لا یجزم کمن عاباه حمد و ثنای هر خدا را که فراموش نکند کسی
که یاد میکند او را و فرمود منسیا و کسی را که او را بخواند و در همان شب رسول الله صلی الله علیه
و سلم را در خواب دیدم فرمود ای حسن چوئی گفتم بخیریت مقرون یا رسول الله و حکایت از فرستادن
معاویه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتم آنحضرت فرمود یا نبی که از رجب الخالق و لم یسیر
المخلوق ای پیغمبر بچنین است که کسی که امید از خالق دارد و از مخلوق منیا نمیکند او رده اند که چون
حسن نه بحالت نزع رسید بر او خود حسین را گفت ای برادر پدر تو یا مرفلافت مشرف شد و در
تعالی از وی صرف نمود..... و ابوبکر و الی ان
امر شده و مشرف بان گشت و ظرف شد از ویو عزم و بعد از عزم وقتی که شوری شک نه شد و در
سجاده و زخواب کرد و آخر از وی و در گذشتند بستان فی الدینه در رسید و بعد از قتل عثمان بن
بابر لو بیت کرد و بعد از بیت مردن نزع کرد و در و منقر آن شد که شمشیر از غلاف بیرون
آورد و چند آنکه سعی فرمود از که درت صاف گشتند تا آنکه شربت شهادت چشید و من و الله
که گمان نداوم خطای هیچ کند درایت و خلافت و هر آنکه میدانیم که سفهای کوفه استخفاف تو خواهند بود
و ترا بیرون خواهند برد و دیگر آنکه قبل ازین از عائشه صدیقہ رضی الله عنها طلب کرده بودم که
یا رسول الله بفون شوئم قبول اینجی کرده بود و باید که بعد فوت من باز از آن اعاده کنی چرا که
گمان اینست که قوم ترا منع خواهند و ازین امر اگر منع کنند سبانه و دین امر کن و چون طاعت
فرمود حسین نه از عائشه رضی الله عنها و عائشه نه گفت نعم و امر کرد و بیارید ویرا و بکن
مروان منع کرد و حسین رضی الله عنه با کسانیکه اتباع وی بودند سلاح پوشیدند که با مروان را

حسن نه گوید

نکته

نمانند آنکه ابوهریره رضی اللہ عنہ در میان افتاد و بنابر صلح وقت میراد بقیع پہاڑی راوش
 و فن کرد و در رضی اللہ عنہا و وفات حسین رضی اللہ عنہ آن بود که زید پسر ابی رحم و بی حیا از او
 و بی حیا و بنت اشعث بن قیس کندی قرار داد که حسن را مسموم سازد که من ترا بکشتن نخواهم کرد
 صد نفر از مردم بمقتضای آنم و چون زهر و طعام و گوشت و حسن را در چاه و روزی پس از آن
 روز بعالم بقرار حلت نمود و آن زن که زید دستار که بشرط خود و فاکند زید گفت
 من ترا از جهت آنرا بکش گفتم و درین بقتل که زید مقتول سازی و از بس که مقتولین
 مقتول است مثل قتاده و ابوبکر بن حفص از متاخرین مثل زید الحراقی که در مقدمه شرح
 تقریب آورده که وفات وی رضی اللہ عنہ در سنه احدی و خمین بود و اکثر بقول ثعلبی
 اند چنانچه جمعی بر این معنی قائل شده اند و غلط کرده است و اقلی که قول اول از ترجمه داده
 کسیکه است و خمین و کسیکه بیع و خمین قائل شده باشد فضل است که برادرش حسین را در
 بسیار نمود که ویرا اخبار کند که چه کسی است که ویرا زهر داده است حسن را قبول این معنی نمود و ویرا
 خبر کرد و گفت اگر آن شخص است که ظن من در حق و است عقاب خدا استیجاب سخت تر است از
 عقاب شما و او را بخدا استیجاب گذاشتم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کسیکه میگناه است چرا گشته
 شود و در کبر و است قول نیست که فرموده ای برادر من ایام وفات من رسیده است که از تو
 مفارقت نمایم و بروردگار خود وصال شود و می یابم که جگر من بریده شده و به تحقیق
 که از کجا آمده است لیکن درین باب بکلم من چون رحلت کنم غسل و تکفین من بکن بر سر میری
 حمل کرده بقبر جد من رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نزد و بکنا سجد میکنم و نگاه مرا بقبرستان خود
 فاطمه بنت اسد نقل کن و درین مقام مدفون ساز و سوگند میدهم ترا بخدا استیجاب که در امر من کفر
 خون نریزی و دیگر وایت از عبد البر آنکه امی برادر من فوت زهر من داده اند و این نوبت
 از همه سخت تر است حسین گفت کیست آنکه ترا زهر داده است گفت مگر میخواهی که با ایشان
 مقاتله کنی من ایشانرا سجد استیجاب باز گذاشتم و بر وایت دیگر گفت چند وقت مرا زهر داده اند
 مثل این وقت نداده اند گویا که زهر جگر مرا زده اند چنانچه سجاد میگوید که سچوب ویرا بگردانم
 حسین هم گفت ای برادر کیست که ترا زهر داده است گفت مگر میخواهی که او را بقتل آری گفت
 بی حسن و اگر آنکس است که گمان من در حق او است سجد ای گذاشتم که عذاب خدا استیجاب سخت
 است و اگر غیر او باشد میگناه را بسبب من قتل ساز نقل است که حسن را در خواب دید

حکایت
 از حسین و بنی هاشم
 در روز قتل و کربلا

محمدرضا استیجاب او را فاصحت نخواهم کرد و حق که زید را بکشت

که در بیت اولی او قل برایتی نوشته اند با نحو آیت ایهیت خوشحال شدند و مژوم را بشمارش دادند
 و چون نزد ابن مسیب این نقل کرد و در وی گفت اگر رو یا صا و قه است از اجل تلبیلی مانده است و
 بعد از چند روز دیگر از حیث کتابت از عالم رحلت فرمود و سعید بن العاص که در آن روز جانب
 معاویه والی مدینه بود بروی نماز گذارد و بنزدیک فاطمه شبت اسد و رقیه که مشهورند مذکور است
 و عمر و بنی جهم و یحیی بن یحیی و دوسی سالان بدش غلظت کرم الله تعالی وجهه بود و شتاه خلیفه بود و
 سال نیم دیگر در مدینه طایفه قات گذرانیده رضی الله عنه و الله اعلم بالصواب مانع و هم
 و در فضائل او ما اثر ایهیت نبوی صلی الله علیه و سلم و در آن چند فصل است **فصل اول** در روایات
 قرآنی که در شان ایشان آیت **اول** انما یرید الله لیدفع عکم الرحمن اهل البیت و
 یطهرکم نظیر اجز این نیست که منجوبه خدا است یا منجوبه را ای ایهیت گو پاک گردانده است
 شمار از معاصی پاک گرداندنی اکثر مفسرین برین گفته اند که این آیت نازل شد در شان امیر المؤمنین
 علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیت نازل شد در شان از ولج مطهر است
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دلیل قوله تعالی و اذ کن مایته فی بیوتکم و از پنجست بود که موسی
 ابن عباس علیه السلام سوال الله صلی الله علیه و سلم آمده است و بعضی گفته اند که در سوال الله صلی الله علیه
 و سلم است مهابا و جمعی بگفته اند که در شان از آن پیغمبر است زیرا که در بیت سکنا می رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بود و دلیل خطاب اذ کن مایته فی بیوتکم و در شان ایهیت است آنحضرت و آن
 کس که صد و بروی حرام است بعضی مفسرین برین قول اعتماد کرده اند ترجمه این در بیت آمده اند و آن
 گفته نشود انقول کرده اند که ایان سبب نزول این رسول صلی الله علیه و سلم یکی سنت جبرائیل
 اوست بیک قول یا بقول اعم و احادیث بسیار درین اقوال آمده بعضی ملاحضات آن دارد که دلیل
 اول بعضی ملاحضات دلیل آن دارد و درین اکثر بنا برین معتقدند غلیب چنانچه مقرر شد و باید که
 بعضی ازین احادیث مذکور سابقیم در اثبات اول مرویست بروایت احمد از ابو سعید خدری که این
 آیت در شان پنجکس نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و این خبر
 مرغوب ما بن لفظ روایت کرده است **ثانی** هذه الالهة فی حشره فی التی صلی الله علیه
 و سلم و فاطمه و حسن و حسین و طبرانی نیز روایت کرده و مسلم باین طریق روایت کرده
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را در زیر کسان می بعضی عبا می که بر او در آورده و این آیت بخوان
 و بجهت رسید که رسول الله صلی الله علیه و سلم عبا را برین چهار کس می شایند و فرمود اللهم هؤلاء

در این کتاب است سالان ایهیت نبوی

در این کتاب است

در این کتاب است

در این کتاب است

ایشانرا از آتش و نزع همچنانکه مسدود داشته اند ایشانرا این قرب انگاه چو بهائی مستانه
 و دوارائی خانه آیین گفتند سید زینب و در زوایای که از جمله رواة او کسیست که در
 معین او را نقد داشته و عمر او را ضعیف داشته است که تم جعل القباثل بیوقا شخصه
 چه هم بیتا فذلک حوله تکالفا و لیکن الله و رسوله الی آخره باز قبایل را بیوت حست
 و گردانیدم بهترین موت ایشان را اینست قوله تکالفا انما یبیدا لله لیدهب عنهم اهل البیت
 و یطهرهم که قطعه را و حاصل کلام آنکه این بیت شکنی داخل اند در آیت زیرا که ایشان را مخاطب
 و چون مخفی بود اراده الیهیت نسب از آیت بنابرین رسول صلی الله علیه و سلم سبب ساخت
 از انقبیل و قول خود بآنکه قولی که گذشت که مراد باهل بیت و در عین حال عام است میان اهل سکنه
 مثل ازواج و میان الیهیت سبب جمیع بنی هاشم و بنی مطلب از حسن من از جمله طریقی سناو که
 بعضی از آنها حسن است و از روضه که فرموده اند ما من اهل البیت الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم
 نقله یلاد من از جمله اهل بیت که خداوند برده است از ایشان گناه را و پاک گردانیده است ایشانرا
 پاک کردنی پس الیهیت نسب مراد است و این آیه همچون اهل سکنه و مسلم از زمین را در وقت
 کرده که چون از وی رسید که آیا از ورج میخامبر صلی الله علیه و سلم الیهیت و می انداختند بآیه
 میخامبر صلی الله علیه و سلم الیهیت بر و حرام است پس ایشا رت کرد و بآنکه سائر آنحضرت از اهل بیت
 نیستند و اهل بیت کرک که مقدر در آیه اند که این آیه منع فضائل الیهیت بودی است بواسطه آنکه سبب
 سبب بر غیر اهل بیت احتیاط نشان ازین بیهیت که امتداد کرد و بآنکه مقید حضرت
 اوست تعالی شان و در امر ایشان بر اذای که آن اعم است اشک و جبری که ایمانی واجب است از ایشان
 و تطهیر ایشان از سائر اخلاق و احوال فرموده خواهد کرد و بعضی طرق تخریم الیهیت بر آتش و این فاکه
 و غایت تطهیر است زیرا که الهام امامت بجهت سبب و تکالیف و ادامه اعمال فاعلم از جمله تطهیر است و
 از جهت بود که چون خلافت ظاهر از دست الیهیت رفت بواسطه آنکه ملک انتقال افت که
 حسن معنی السعده ترسانید عیوض آن خلافت ایشان چنانچه خودی برین رفته اند که قطب الاولیاء و زمام
 نباشد مگر از الیهیت و بعضی رفته اند که قطب الاولیاء از غیر میتوا مد که باشد سنا و اولیاء
 میسبب است چنانچه شاگرد وی تاج بن عطا نقل از و س کرده از جمله اهل تطهیر الیهیت تخریم
 فرمنست بلکه صد و نفل نیز نزدیک ملک بر ایشان زیرا که همه توجیه گنهای مرمومت و
 گرفتن بجال ایشان لایق نیست اما آنکه دال است بر ذلت کسی که از او بر عزت کسی که میاید

در استحضار حضرت امام زین العابدین علیه السلام

عوض صدقه خمس و غنیمت که دال است بر عزت گیرنده و بر ولت مهند بهشان عطا کردند
 و از جهت معتد در دخول البیت نسبت و بنا بر این قصاصین بافته اند بمشارکت رسول صلی الله
 وسلم در تحريم صدقه فرض نكوة و كفارت و غیر اینها و بعضی از متأخرین مخالفت گفته اند که نذر حکم
 نقل دارد و لیکن سنجین است که ایشان گفته اند بلکه حکمش فرض است و رسول صلی الله علیه و آله ممتاز
 تحريم صدقه نفل ایضا اگر چه بر وجه عام باشد یا غیر مقدم بر ذی شرف و با و روی گرفته است
 حلیت صلوة آن حضرت صلوات الله علیه و آله و السلام در مساجد و شرب از سقاییه زمزم و غیره
 و استدلال کرده است شافعی و حنبلت نفل از برای البیت بقول امام باقر ع و فنیکه معاتب شد
 در شرب از سقاییه که در میان که و درین طبعه واقع است گفت حرام نشده بر اگر صدقه مقرر
 و شافعی و حنبلت بقول می استدلال نمود و وجهش آنکه مثل امام محمد باقر رضی الله عنه نمیتوان گفت که
 قبل از رس خود این مسله را بیان کرده زیرا که این مسله بخلاف نقل و روایس حدیث
 مرسله خواهد بود و نیز آنکه امام محمد باقر ع از کبار تابعین بوده با آنکه مرسل و بقول اکثر علماء اهل علم
 قوت یافته است این تحريم عام است میان پیغمبر و بنی مطلب و بنی ایشان و بعضی گفته اند
 از وراج بنیامیر آن ضعیف است اگر چه ابن البرکات برین کرده و لزوم نفقه از وراج مجاز
 وفات آنحضرت حرام سازد اخذ صدقه که از جهت فقر و مسکنت بخلاف اخذ از جهت دیگر مثل
 و یا سفری همچنانکه مقرر است و رفقه و در حدیث آمده که صدقه حلال است که بنی هاشم از یکدیگر گرفته
 باشند لیکن آن حدیث ضعیف و مرسل است پس در حدیث محتمل نباشد و اما شرب رسول صلی الله علیه و آله
 از سقاییه زمزم احتمال دارد که آنی که در آن بوده رسول صلی الله علیه و آله بیرون آورده باشند
 مستحق نیست که از صدقه عباسی بوده و حکمت در ختم آیت تطهیر مباهات در رسیدن البیت
 بر تیره اعلی از تطهیر و دفع... تجوز و تفریق تطهیر از شرب و تطهیر و تکبیر و عجايب فائده انفعالی
 که این تطهیر از جنس متعارف و مؤلف میان مردم نیست باز رسول صلی الله علیه و آله آنجا در آیت
 است تمام آن و مکر ساخت بقول خود اللهم هؤلاء اهل بیتي تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت
 عبار دور عدد و اخل ساخت تا برکت اندراج آنحضرت با ایشان عائد گردد و بکفر و ولایت دیگر چنین
 وارد شده که جبرائیل و میکائیل علیهما السلام را با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو
 ایشان و ایضا مکر ساخت بطلب صلوة بر ایشان بقول خود فاجعلنا تا آخر حدیث و بقول خود
 انا حارب بنی نضالهم تا آخر حدیث و دیگر وارد شده که بعد از آن فرمودوا لا مراءى قرابتی

مستقیم

حکایت

در روایت

فقد اذني ومن اذني فقد اذني الله تعالى آگاه باشد هر که رنجانید قرابت را تحقیق مرا رنجانید
 و هر کس مرا رنجانید خداوند استیلا را رنجانید و در روایتی فرمود و الله نفسی سید لا یومر بحسنه
 یحیی لا یحیی بحدیج استیلا که نفس من بید قدرت است و من سبب هر بنده تا آنکه مرود
 دارد و دوست ندارد و ذوق القربی و الهیست مرا بسبب ایشان را تا مقام نفس خود ساخت از حجت
 که بصحت سید از رسول صلی الله علیه و سلم فرمودانی تارک فیکم ان تمسکتم بکف فصلوا
 الله و عترتی سبب و رستی که من میگذازم در میان شما چنانکه اگر دست بان رسید که راه نخواهید
 و آنچیز قرآن مجید است این است در دو فضیله بسیار بفضل تعالوانع اینها بنا و اینها هم که الی الخ
 که رسول صلی الله علیه و سلم حسن را در برگرفت دست سبب گرفته و ظاهر از عقب ظاهر فی الله عزهم
 آمد امر او از جماعت انداز الهیست چنانچه از جمله کسانی که روایت نماید برید الله الی آخره پس
 بذا الهیست برین است هر جا که ذکر و فضل ایشان در فضل و القربیه شده باشد جمع ال سبب است
 آنموشان بنی هاشم و بنی مطلبه و اما حدیث الی کل مومن تقی ضعیف است و اگر بصحت سید
 مؤید قول کسی است که جمیع میان احوال کرده با من طریق که در دعای مثل صلوة شامل هر مومن
 است و او را در تحریک مدته برایشان مخصوص است بیان بنی هاشم و بنی مطلبه و تأیید داده اند که
 شمول با سجد بنی که بخاری روایت کرده که فرمود ما شیخ ال محمد من جنود ما هم لنا
 اللهم و ذق ال محمد بنی سدره و در قول نهنت که مراد بال ازواج و ذریه است فقط و الله
 اعلم آیت و هم از آیات فضائل این است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
 یا ایها الذین امنوا سلوا علی رسول الله و سلوا علی سیدنا محمد و سلوا علی ائمه و سلوا علی اولاد
 در و میفرستند بر پیغمبری آنکسانیکه بخدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ایمان آورده یا صلوة
 فرستید بر او و سلام گوید بالقیام و کند امر او را القیام و کردنی صلوة از تحقیق الهی رحمت و از غیر
 او طلب رحمت بصحت سید از کتب خبره که گفت چون آیت نازل شد گفتم یا رسول الله کیفیت
 سلام بر تو میدانم اما نمیدانم که صلوة چگونه بر تو فرستم کیفیت آن بیان فرما رسول صلی الله
 و سلم فرمود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و ذریه و در روایت حاکم است که گفتم
 یا رسول الله صلوة بر شما و آل بیت تو چگونه گوئیم گفت بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
 الی آخره دلیل ظاهر است بر آنکه از صلوة بال این بیت بقیه ال رسول الله صلی الله علیه و سلم مراد است
 درین آیت سوال از صلوة بر آل بیت و آن نمیکند رسول صلی الله علیه و سلم نیز جواب نیکند

دری که در این باب است

در این باب است

در این باب است

در این باب است

در این باب است

با آنچه مذکور شد پس جواب ایشان از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب
 علیه السلام و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را در نیایب قائم مقام نفس خود ستا
 است زیرا که عرض از صلوة بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرید تعظیم است آنحضرت و تعظیم است
 نیز از جمله تعظیم آنحضرت است و از غیبت وقتی که ایشان را در عبا آورد و گفت اللهم اظمک
 و انا منهم فاجعل صلواتک رحمتک و مغفرتک و درصواتک علی علی و علیهم بار خدایا این
 جماعت از من و من از ایشان ام و قضیه استیجاب است این عالمی آن بود که حقیقتا صلوة فرستاد
 بر ایشان بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و این هنگام از مومنان طلب صلوة بر رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم بایشان میکنند بقول خود یا ایها الذین آمنوا الا یمرو لیست که فرمود لا تضلوا علی صلوة
 التبتیر الا صلوة تبیر من فرستید گفتند صلوة شبیر کدام است گفت نه است که میگوید که الاصل
 علی محمد و علی ال محمد و اثبات آل در حدیث صلوة منافات ندارد با حذف چنانچه در
 حدیث یحیی بن یزید نقل شده که گفتند یا رسول الله چگونه بر تو صلوة فرستیم گفت ایضا بعد اللهم صل
 علی محمد و علی ال محمد از واجبه و ذریه که ماصلیت علی ابراهیم الی آخره زیرا که ذکر او بر تو
 دیگر ثابت شده و از صحیحین و غیر آن معلوم شده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم ذکر جمیع نیکیات را
 از وراج و ذریه و غیر ذلک کرده لیکن هر یک را از حفظ میری حفظ کرده اند که دیگر آنرا حفظ
 نکرده اند بجز حفظ از وراج و ذریه آن نباشد و این در از وراج واضح است بنا بر مذکور
 اول که ایشان نبواشم و بنو مطلب و اما ذریه از جمله آل است بر سائر اقوال پس در ذریه بعد از
 آل شارح است اینهم و شرک ایشان بر وایت بود و او در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 ان یحیی ال اکیال الا فی اذ اصلى علیه الا فلیقل اللهم صل علی محمد و النبی و از واجه
 و اهل بیت المومنین و ذریه و اهل بیت که ماصلیت علی ابراهیم انک حمید
 یعنی کسیکه او را محبت ثواب بسیار باشد و قتی که بر او اهل بیت نبوت را صلوة فرستد باید که یا از
 طریق صلوة فرستد اللهم صل علی محمد الی آخره و اما آنچه اصحاب گفته که کیفیت بر تو میدارم ایشان
 کرده اند آن سلام که در تشهد بروی میفرستند چنانچه پیغمبر و غیر او گفته اند و لالت برین معنی
 میکند خبر مسلم که روایت کرده که اصحاب گفته اند یا رسول الله ما مورشده یم که صلوة بر تو فرستیم
 کیفیت آن بیان فرما نگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ساکت نشد تا آنکه یکی از آنکه شکسته سوال نکرده
 بودیم بعد از آن فرمود اللهم صل علی محمد و علی ال محمد و از آنکه در آخر حدیث آنکه گفتند

این حدیث
 صحیح است

از وراج و ذریه آن نباشد و این در از وراج واضح است بنا بر مذکور

و بنا بر این علم یعنی کیفیت سلام برین پنجان است که تعلیم شما کردم و این دوایب نیز وارد
 شده است زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم تشبیه با تعلیم اصحاب میکرد و همچنانکه سهوت قرآن را تعلیم
 میکرد و بصیحت رسیده که مردی گفت یا رسول الله ابر تو سلام میدهم لیکن بیان فرما که صلوة بر
 تو چگونه فرستیم آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم سکوت اختیار فرمود و چنانچه صحابه گفتند که ای رسول
 نکرده بودی بعد از آن فرمود اذ انتم صلیتم علی فقولوا برگاه که شما برین صلوة فرستید گویند
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الحسین کسی نگویید که این اسحاق این حدیث
 منقول است و مسلم حدیث او را روایت کرده که میتا لبتا زیرا که میگویم این حدیث او را
 نقلیه دانسته و او نبود مگر در کتب فقط و غلط تدلیس نیز از وی ظاهر شده به تصریح او در حدیث
 پس آنچه مذکور ساختم واضح شد که ورود و این حدیث در محل بیان بود چرا که در این امر صلوة وارد
 شده چون صیغه امر است و امر از هر دو وجوب است موافق تمام روایث و موافق ایضا با روایحی که از
 ابن مسعود و در بعضی از حدیث است تدلیس الرجل فی الصلوة ثم یصل علی النبی صلی الله علیه و سلم
 ثم یصل عول نفسه یعنی باید که در نماز یعنی در وقت نشستن اول کلمه شهادتین گوید باز صلوة بر
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد باز از بر سر نفس خود دعا کند و چون این ترتیب از ابن مسعود و
 از جانب ابی خودش نیست در حکم حدیث مرفوع و ایضا بصیحت خود که رسول صلی الله علیه و سلم
 شنید که مردی در نماز دعا کرد و حمد و ثناء خدا را گفت و صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نفرستاد آنگاه فرمود و عجل هذا انیر و شتاب کرده بعد از آن که در اطلاب و باغیر او گفت اذ
 صلی احدکم فلیبد بالتحمید و التناوی الله ثم یصل علی نبيه ثم یصل علی ابی و بعد بمباشه
 برگاه که یکی از شما نماز کند باید که ابتدا از سجده و ثناء خدا را بگوید یعنی در وقت طویس در تشهد بعد از آن
 صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد باز دعا کند یا تحیه خواهد گفت منفرد گوید یا تحیه مادر مقام که
 کردیم و واضح شد قول شافعی که بوجوب صلوة بر پیغمبر فرموده است صلوة وی در تشهد این
 نیز بان آن نموده پس قول شافعی که در وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم شش مرتبه
 صحیح است قواعد اصولیین در شرح ارشاد و در شرح سبب این روایت صحیح در ثناب که
 کردیم بایمان که تشبیه بر شافعی کرده و ایضا بیان نموده ایم که شافعی در بیان قول منقول
 نیست بلکه قبل از وی جامعنی از صحابه مانند ابی بن مسعود و زید و ابن عمر و جابر و ابی سنان و ابی
 و غیر ایشان مثل اسحاق بن ابی یوسف و امام احمد و غیره بوجوب صلوة و کیصول امام مالک و موافق قول شافعی

در بیان

در بیان

و جمعی از اصحاب با آنکه نمی‌توانستند قبول کرده اند با یک شیخ اکظم خاتمه الحظاظ شیخ بن حجر سقلائی
 گفته که ندیدیم کسی از اصحاب تابعین که تصریح بعد از وجوب صلوٰه کرده باشد مگر نقل کرده اند از ائمه
 متبحری کرده اند آنکه اشعار را می‌نویسند کرده که غیر او قائل است بوجوب نیت ظاهری که قول شافعی
 موافق قول صحابه تابعین و علماء سلف است آنکه شافعی در این قول منفر دست و مخالفت نموده
 امضا کرده باطل و دعوی فاسد است لکن علی بن ابی حمزه و معتزله و غیره این را می‌گویند گفته که اجماع
 بر مشروطه بر محمد رسول الله علیه سلم و تشهد خواندن نیست مگر در وجوب استسقاء و سبکه
 واجب نمیدانند و این متبکی میشود و درین مسأله نظر است زیرا که سلف در نماز صلوٰه بر رسول
 علیه السلام صیغه می‌فرستادند و اگر ادا کرده شود بعد از سلف اعتقاد ایشان دارد باشد از ایشان نقل کرده
 یافته نخواهد شد و اما آنچه شافعی می‌گوید که مرفوع درین باب نیست و درین باب بر ائمه تشیع کرده اند
 این گفتن می‌نماید و در آنجا که ادا نمائیم در بعضی مخالفت است یا اجماعی یا قیاسی یا مصلحت یا خبری
 که موجب تشیع بوده باشد با آنکه می‌تواند از محاسن درین باب است و می‌گوید گفته است شافعی درین باب
 تشیع را از اصحاب سلف نقل کرده است و صحت آن را نقل کرده است که کیف اعتقاد است یعنی زمانی که
 بنیکبهای من که آن حدیث را می‌گوید و مگناه شد با من گوید چگونه عذر خواهی کنم از گناهان خود و
 بدانکه امام نووی رحمه الله علیه از علماء نقل کرده که کرده است حدیثی از مسلم و برکت
 یکی از حفاظ حدیث گفته که کتاب حدیث می‌روم و چون در روشن بر نام رسول الله علیه وسلم می‌رسیدم
 صلوٰه فقط می‌نوشتم و سلام نمی‌نوشتم آنکه رسول الله علیه وسلم را و جواب دیدم گفت ای فلان
 چرا صلوٰه بر من تمام میکنی بعد از آن هرگز صلوٰه را بی سلام نمی‌نویسم و اما آنکه سابقا ذکر شد که
 کیفیت صلوٰه تعلیم اصحاب بود و بعد از سلام آن حجت نمیشود بواسطه آنکه چون کیفیت سلام
 در تشهد بیان فرمود پس از آنکه در حدیث حجت نباشد و ذکر صلوٰه مقرون بسلام در حدیث
 از مواضع آمده و از آنجا که در وقت سوار شدن برداشته چنانچه خبرانی مرفوعه را و این گفته
 در دعا و غیر دعا و در مواضع بنا بر اختصار حذف کرده همچنین حذف آله بنا بر اعتقاد است
 و یکی روایت کرده آنکه رسول الله علیه وسلم فرمود که دعای می‌نویسید تا وقتی که بگویند
 به بیائید و ایستاد و نفرستد اللهم صل علی محمد و آل محمد و آله و ظاهر احادیث سابقه است و در حدیث
 در تشهد آخر میکنند چنانکه قول شافعی است بخلاف کلام روفه و اهل آن بعضی از ائمه و اصحاب
 این قول را ترجیح داده اند و بهیچیکه با آن این قول و کسیکه دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده است

اصحاب مشهور و اخبار نقلی از اصحاب و تواتر حدیث

شانه ۲

در حدیث و اخبار

گویند باز دارند ایشان را در موقت یا در سوسی بل که ایشان شدگان نخواهند بود یعنی عقاب
و اعمال از ایشان خواهند پرسید برای یادتی توچ و سبزش ایشان از ابو سعید و کثرت
کرده گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و قفوه هم انهم مسئولون یعنی از ولایت
علی بن ابی طالب سوال کرده شده خواهند بود زیرا که خدا ایشان را مقرر فرمود که خلافت را بگویند
که تبلیغ رسالت اجر می فرموی از شما میخواهد مگر مودت و دوستی دوستی
بنابرین از ایشان خواهند پرسید که آیا حق مودت و دوستی چنانچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم
ایشان را وصیت کرده بود بجا آورده اند تا بصواب آن برسند یا آنکه او را انصاف کردند
و در آن امر اهل مال نمودند تا عقاب ببال آن تبلیغ ایشان نمایند و انتهی و رفق و احوال
یعنی در آنچه گفت چنانچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم ایشان را وصیت کرده اشارت است بحدیثی
که در میان بار و شده و در فضل آنست که خواهد بود از آنجا حدیث مسلم است که از زید بن ارقم روایت
کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و شروع خطبه کرد بعد از حمد و ثناء ببارک و
تعالی گفت ما بعد از مردمان جزین نیست که من مثل شما بسرا راه ام و نزدیکان شده که رسول
پروردگار بطلب من آمده و من اجابت کنم به تحقیق که من میان شما میگذارم تفلیس یعنی
خیز تفلیس عظیم در میان شما میگذارم یعنی کتاب الله که نور و هدایت و رحمت باریک بان است که
جوئید و قرار گیرید و دیگرے ابلت اهل بیت که الله فی اهل بیت یعنی منیر سامع شمارا بامید است
تعالی ملاحظه فرمایند ابلت من و این که نوبت تکرار فرمود و نقل است که زید رضی الله عنه را
گفتند که ابلت رسول الله صلی الله علیه و سلم کیست یا از دواج آنحضرت ابلت نیست گفت بل
یعنی از آن ابلت نیست لیکن ابلت کسی است که صدقه بروی حرام است گفتان آن علو
حسن عزیمت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود تحقیق میگذارم در میان شما و چیز که بان
است که ثوب بعد از من گمراه نخواهد شد یکی از آن دو عظم است از دیگرے و آن کتاب
است عز و جل که از آسمان بر زمین کشیده و دیگری عزیمت و ابلت من اند علم ایشان از
یکدیگر جدا نخواهد بود تا وقتی که وارد شوند بر عرض من پس نظر کنید بعد از من در تقطیع و تفریق
و امام احمد در سند خود همین معنی را روایت کرده و لفظ آن منیر سامع است که
آن ادعی فاجیبانی تارک فیکم المتقلین کتاب الله عز و جل است و من السماء اکل و من

از شما و من اهل بیت من تمام علیهم الصلوات

وعدی اهلنہ واللطیف احقری اعمال بہر قاحتی سودا علی الخوض فانظر الیہ
 مختلفہ فی افہما ودر سند این حدیث تصویبی نیست و دیگر روایتی است کہ این حدیث
 در حجتہ الوداع - در مشکوٰۃ نبوی ص ۱۰۷ و در تفسیر قرآن است اینست کہ فرمود و مثل کسب ہر
 سعیدہ نوح ہر کس کہ بران ہوا شد نجات یافت و مثل البیتین مثل اب خطہ است ہر کس کہ در آن
 اب داخل شد گناہ وی آمرزیدہ گشت این جوہری و در علل متناہیہ کہ وہم غفلت از استحضار بقدر
 طریق ایحدیت کردہ ملک رسول در مدینہ را رقم روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم ایحدیت
 در غدیر خم کہ موافق نیست و در حجتہ الوداع چنانکہ نقل از ابن کثیر و رسول صلی اللہ علیہ وسلم را از کرم
 اہل بیت و آئمہ زید را کہ ہم کہ البیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم کیست قرآن آن حضرت البیت
 لب الہم اللہ یعنی زنان البیت ایستادہ زن ما روگاہ ہست کہ بے میانشد بعد از آن او را
 طلاق دہد و اقدام خودی شود البیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کسائی اند کہ بعد از این حاجت
 است بعد از وقتی دیگر صحیحہ را روستہ کہ فرمود میان شما و ما کہ میگذارم اگر متابعت آن
 روایہ کنید گمراہ نخواہید شد و آن دو امریکہ کتاب اللہ عز و جل است و دیگر البیت و عزت من
 و طبریانی زیادہ کردہ آنکہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت کہ تحقیق من سوال کردم این را
 از برای انسان باید کہ سبقت بگیرد بر احکام قرآن و بر علماء البیت و ترک کنیہ ایشان را
 کہ در ملک مفتیہ و تعلیم ایشان کنید چرا کہ ایشان عالم اند از شما بکتاب و سنت و در دیگر دین
 البیت کہ فرمود میگذارم در میان شما کتاب اللہ و سنت خود و قرآن و سنت من و فیما اطلاق میکنند
 در صرح احادیث کہ در آن عزیزان ناظر شدہ از او امر و نواہی مولا و خلا از رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم و ریافتہ چرا کہ مطابق سنت گیرم چون سنت میں کتاب اللہ ذکر کتاب اللہ است
 مسبب اصل کلام آنکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عریض فرمودہ است خود را بقرآن و سنت
 کسایک عالم اند بکتاب و سنت ہا البیت ہست کہ شوند و آری مجموع اخبار بقای این امور را و در حجتہ
 می شود تا زید کہ حدیث مسکت طریق ہما و سنت و از شدہ از بیت و دو روایت
 و سند صحابی و طریق مسوط آنی در تفسیر آدم مذکور شد و در بعضی از طرق دیگر و از شدہ کہ
 این حدیث در حجتہ الوداع و در رقم صمدیہ و ریافتہ و طریقہ دیگر آنکہ در مذنبہ بود و در وقت مرگ
 کہ حجرہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از اصحاب ملو بود و طریقہ دیگر آنکہ در وقیفہ از طاہت ابابکر
 خطبہ خواند و در این خطبہ این حدیث فرمود و ہر منافقانی لسان بنظر من روایات نیست

در روایت

در سند این حدیث

اقبلوا ذی الہیات عشر اتم قبول کنید از فرمودہ این شہادت ایشان را و مراد از ذی
 الہیات کسانی اند کہ نسبت بہ حالت حسنہ ایشان لازم ایشان است و حالت دیگر انتقال
 نمی یابد و اتم میگوید آنکہ از فی الجبروت و شافعی رحمۃ اللہ علیہ تفسیر کرده است ایشان را کہ سلیک
 شمرند و نیز بقول است آنچه دیگران گفتہ اند کہ ذی الہیات اصحاب صفات اند نہ کبار و تعجب
 گفتہ اند کہ چون گناہ کرد و توبہ نکرد و اللہ اعلم آیت پنجم از آیات فضائل الہیت قوله تعالی
 واعتصموا بحبل اللہ جمیعاً چنانکہ زنیذای مہاجر و انصار تمام شما بدین خدا شہادت بدهید
 خدا شہادت بقرآن یا مینماست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا اہل بیت چنانچہ تعبیری در تفسیر خود
 از امام الحنفی والاشعری امام جعفر الصادق رحمہم نقل کردہ و قتیبہ کتبت یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ
 و کونوا مع الصادقین بر سبیل دعای طولانی کہ مشتمل بود بر طلب حقوق برہمہ و ما و قس بخواند
 و ذکر افعال و اقوال و اعمال اہل بدعت کہ بغارت ائمہ دین و شجرہ نبویہ نمودند و آنکہ گفت
 دیگران نیز تفسیر کردند و در امر ما و تشابہات قرآن با حجت خود ساختند و چہ خود تاویل کردند
 و اخبار را تفسیر متہم ساختند تا سخن باینجا رسید کہ گفت پس نیست برای من سلیک این امت اجد
 ازین باب و متفرع شوند و حال آنکہ اہل امامت مندرج شدند و تفرقہ و اختلاف در میان امت افتاد و یکدیگر را
 تکفیر کردند تا آنکہ حبشیانہ و عجمیہ را بدو لا یکنونوا کالذین تفرقوا و اختلافوا من بعد ما
 جاءہم البیتا و مابینہای مسلمانان مانند آنکہ متفرق شدند بعد از امت یکدیگر چون یہود و نصاری
 کہ در ہر یک فرقہ ہای پیدا شدند چون عمامیہ و سامریہ و موشکانیہ از یہود و کانیہ و نسطوریہ و عفریہ
 از نصاری و دشمن یکدیگر شدند و اختلاف و افتراق کردند در دین یہود بعد از ابوسفال از
 موسی علیہ السلام و نصاری بعد از سیف سال از رفیع عیسی علیہ السلام من بعد ما جاءہم البیتا
 بعد از آنکہ حجتہائی روشن بایشان و کتابہائی ایشان آردہ بود و گفت پس کیست کہ متوجہ باشد
 بر ابلاغ حجت تاویل حکمت الالہی و قرآن و انبار ائمہ ہدی و مصباح و یحیی کہ خدا شہادت ایشان را بپس
 بندگان حجت ساختہ و خلق را ہمہل و بی حجت نگذاشتہ و نیستند مگر از فروغ شجرہ مبارکہ و خلافت
 و صفوت الہیت کہ خدا شہادت ببردہ است از ایشان جس و گناہ و پاکیزہ گردانیدہ است ایشان را
 و مبرا ساختہ است از آفت عذاب و فرس گردانیدہ و دوستی و موودت ایشان را و کتاب آیت
 ششم از آیات فضائل اہل بیت قوله تعالی انما یحبہ الذین انعم اللہ علیہم اللہ یفضلہ
 پس خدا محبت ببردہ و ان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بدینچہ خدا شہادت دادہ است ایشان را

رفتن خود که آن نبی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و در این کتاب
 و اعراض است چنانچه در تفسیر صفاتی که در این بیان آورده است یعنی آنکه هرگز نبی
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و برادر از و نشود و معاینه یعنی آنکه نبی از او نباشد
 البته در روایت کرده که گفت و الله لیرا نبی من بعدی نیست و این است که نبی رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم نیست و از این آیه فسائل الیه است و ما کان الله لبعث بعده نبی
 فیما مضی کما و هو شیطان ناسی الاشیاء یعنی قریش امانت دادند و حال آنکه در کتب
 در میان ایشان اگر چه عذاب را جزوت میکنند و استعجال را نه نمایند چرا که سنت الهی بر این
 شده که مستأجل گردد و از قومی که پیغمبر ایشان در میان ایشانست خصوصاً آنکه در زمان
 و در جسد از او روایت دارد و است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اشارت باین معنی است که همچنانکه
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امان اهل ارض است البیت تخمیرت نیز امان اهل ارض از او خواهد بود
 است آنکه جماعتی ایشان باینکه نبی نیست روایت کرده اند که نجوم امان اهل آسمان از او نیست
 و این است انما یصلحوا و روایتی ضعیف و آورده که البیت من امان اهل ارض از او نیست
 و اهل بیت من ملائک خود خواهند رسید تا آنکه اهل ارض از او و دیده کرده اند و در کتاب
 احمد چنین آورده که زمانیکه نجوم در شمال آسمان نیز خواهد رفت و هرگاه که البیت در شمال
 زمین خواهد رفت و در روایتی که حاکی از این خبر است بخاری مسلم صحیح که در کتاب اهل بیت
 از عیسی و البیت من امان است از او خواهد رفت پس هرگاه که قبلیه از شمال بیت اختلاف در میان
 است واقع شده و از جمله لشکری باشند و از جمله طرق متجدد که گفته اند از آن قومی یعنی
 حدیث آورده که مثل البیت من در میان شما مثل کشتی نوح است هر کس که ران سوار شد بجا
 یافت و روایت مسلم نیست و من تخلف عنها عرق و هر کس که تخلف کرد عرق شد و در روایت دیگر
 هر که از او بگذرد و از او نیست که مثل البیت در میان شما مثل آب حیات است در میان اهل بیت که
 هر کس که در آن آب درآید مرده شود و بعضی از علمای گفته اند که احتمال دارد که مرده و این
 که امان اهل ارض از علمای ایشان هستند زیرا که علماء ایشان ادا این راه حق اند که مثل نجوم مردم ایشان
 درایت می یابند و زمانی مفقود شود و علمای آنی که معذور اهل ارض نیست ظاهر خواهد شد و این در روایت
 نزول مهدی خواهد بود و چنانچه در روایت خواهد آمد که نبی علیه السلام بوسی ائمه اکتد و از راه و در آن
 در آنوقت کشته شود بعد از آن حقیقتاً ما وی سمر در از جانب نام بقرستند و در روایتی از احمد
 بعد از آن که قیامت پی در پی ظاهر گردد در مسلم روایت کرده بعد از آنکه عیسی و جال را مقتول سازد و مردم بخت

تصحیح

و در اول او مقدار حبه از خیر یا ایمان باشد گذارد و همه را قبض کند و هم در مسلم است که باقی ماند بعضی
 اشهر را ناس در منازل طبر و مسکن سیاح کلامه لا امر معروف نکتند و ندانند و انکار منکر نمی نمایند
 و احتمال آن گیر که اظهار است که مراد سراسر اهل بیت باشند و چون حقیقتا نه و تنها دنیا را بطیفه حضرت
 رسالت پناه علی علیه السلام آفرید و و ام و دنیا را بدو ام و آنحضرت و اهل بیت آنحضرت قرار داد
 زیرا که اهل بیت رحمت خیر که از امام زین العابدین یعنی از آن روایت کرده ام مساوی آنحضرت اند و وسیله
 دیگر و حق ایشان فرمود و الله اعلم منی و انما منهم بار خدا یا اهل بیت از من اند و من از ایشانستم
 و دیگر آنکه چون فاطمه رضی الله عنه که در ایشان است بقضیه مندر یعنی خبری از رسول صلی الله علیه
 و سلم است ایشان نیز خبری از رسول اند صلی الله علیه و سلم بنابراین قائم مقام آنحضرت اند و در
 انتهای و اما و تشبیه اهل بیت جنتی نوح است که هر کس که اهل بیت پیغمبر را دوست دارد و دوست
 ایشان کند و پیروی علماء ایشان نماید و شکر نعمت خدا و رسول او بجا آورد از ظلمت محض
 نجات خواهد یافت و هر کس که از بیعتی تخلیق کند و در بحر کفران نعمت غرق خواهد بود و در میان
 طغیان هلاک خواهد گشت بدلیل حدیثی که قبل ازین مذکور شد هر کس که محافظت حرمت اسلام و حرمت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حرمت رحم آنحضرت کند خدا استیلا درین دوزخ را و دنیا و آخرت
 دیگر که وارد است که اهل بیت و دوستان ایشان بر حوض کوثر وارد خواهند شد مثل این دو و اولاد
 تشبیه اهل بیت باب حطه است که خدا استیلا دخول باب ریحایا یا ایها المقدس با تواضع و استغفار
 سبب مغفرت بنی اسرائیل ساخت چنانکه درین است دوستی ایشان سبب مرزش ایشان
 گردانید چنانچه عقرب خواهد آمد آیت هشتم از آیات فضائل اهل بیت و ای الغفار الذی اناب
 و امن و عمل صالحا ثم اهتد و بدینیکه هر آینه نیک مرزنده ام هر کس که توبه کرد و ایمان آورد
 و عمل نیک کرد یعنی فریضهای او سجانه و تنها داد نمودم است پس راه راست یافت و در
 تفسیر حسین آورده است که بر سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مواظبت نمود و یا طریق سنت و جماعت
 گرفت و با حیا راه سنت گیر گر خواهی اصرار مستقیم کن سنن را می بود سوی رضای ذوالنورین
 هر مرزده در چشم وی همچو سنان نیزه باد و زندگانی که خواهد یافت بی سنن و سنت
 بنیانی گفته یعنی برای ولایت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یافت و از ابو جعفر باقر
 روایت وارد شد و می فرمود عار وایت کرد که فرمود جزین نیست که نام دختر من فاطمه واقع
 شده است بواسطه آنکه خدا استیلا او را و دوستان او را از آتش منقطع و جدا ساخته و فقط منقطع

محافظت خواهد کرد و هر کس که محافظت ایشان میکند خدا نجات دهد و او را کس

اهل بیت

الحاکم

ست درخت میگویند لطم الصبی یعنی او را از سر باز گرفته اند و شیر وی منقطع ساخته اند و احکم
 روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم دست امام حسن و امام حسین را گرفته فرمود که هر کس که مرا
 دوست دارد این دو فرزند مرا و پدر مرا و ایشا را دوست دارد و او با من در درجه من خواهد
 بود و روز قیامت بر من می بایست لفظ روایت کرده و گمان می نمی آنجست و گفت که خبر
 غریب است و معنی معیت چیست و بهر دست نه معیت مکان و منزل الله اعلم و آن بعد از علی که تمام
 وجه روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه و سلم مرا خبر داده است که اول کسی که در پیش من حاضر
 شود من خواهم بود بعد فاطمه و حسن و حسین و آنکه نگاه کنند پس دوستان من در پیش من
 خواهند رفت قبل ازین در فضائل ابو بکر رضی الله عنه ذکر شده که اول کسی است که در پیش من حاضر خواهد
 بود و حدیث عمر رضی الله عنه که در شریک هر یک از این اعدا است همان است که قبل ازین در افتاد
 فضائل عمر رضی الله عنه یعنی اولیت نسبتی است و الله اعلم و در این متن و شیعه لو هم نگنند از حدیث که
 ایشان از صحبان این است اندر آنکه ایشان افراط کرده اند و محبت بر تبریکه منجر شده اند تکفیر
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و تفنیل ایشان بلیت نبوت است این محبت با افراط نیز از او خوب
 عار ایشان است چنانچه گفته که رسول الله و جهه فرمود که بلاء خواهد شد در باب من کسی که دوستی
 و محبت با فراط با من داشته باشد و دوست کند مرا بجزیر که در من نباشد ایضا فرمود که هر چه میشود
 محبت من با بعضی ابو بکر رضی الله عنه و در دل هیچ مومن و لفظ اینجاست قبل ازین ذکر شد و تبریکه است
 منعیست روایت کرده که در روز جنگا بشهره زرمی چند نزد علی رضی الله عنه حاضر ساختند علی رضی الله عنه آن
 زخم کتاب کرده گفت ای مردم و دنیا رنج و سفید فرفتی شود و در لفظ تو ای شام ایشان را مغرور
 ساز چرا که من تو مغرور نشوم چون اصحاب او این سخنان شنیدند و تلبیه گفتند بستی که فلیکن
 صلوات الله علیه علیه السلام هر گفت که ای غلّه زود باشد آنکه نزد خدا آید خواهی آمد باشی خود
 در حال نیکو یا منی مرضی باشی و دشمنان تو مغنوب باشند و منتع و برای ایشان در بخوا
 مانده و چشمهائی فرو بسته باشند از تنگی قلعه و دستهای خود را بر گردن خود جمع آور و تمام
 اقلح با مصحاب خود نماید و تشبیه علی است و جماعت اندر آنکه ایشان علی را دوست میدادند
 و محبت می دادند چنانچه خدا تعالی رسول او را امر کرده و ما غیر از این نیست عجمت
 که خود را محبت می گویند و حقیقت دشمنی است اندر آنکه محبتی خارج است از سترع و داخل
 در سنت هر یک از طرق القیاد و در کتاب نیست و حقیقت آن عداوت است که برست و لهذا این محبت

عار ایشان و بگفتن کسی بگفت که در کتاب نیست و در حدیث آمده است که در روز قیامت او را
 دین کرده که اگر امان و احسان او را که در روز قیامت او را که در روز قیامت او را که در روز قیامت او را

با فراط سبب هلاک ایشان است چنانچه حدیث پنجمین صلی الله علیه و سلم در بیان آن فرمود
 و قبل ازین علی نیز باین معنی اشارت فرموده که دو کس در باب من هلاک خواهند شد یکی دوست
 مفراط که در حق من گوید چیزهای که در من نباشد و یکی دشمن که عداوت من را در برین دارد که بر من
 بهتان بندد و ایضا قبل ازین مذکور شد از امام زین العابدین ابن الحسین رضی الله عنه فرمود پس انکار
 دوستداران را بحسب اسلام و این دوستی با فراط پیشما بر تیره رسید که بر اعارت و سبب نقص
 شد یعنی بواسطه کذب بهتان که بر ما بستند در باره اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد
 ایشان خارج ... اند و امثال ایشان از اهل شام نه معاویه و امثال او از صحابه زیرا که ایشان را تا ویست
 بود و چون در اجتهاد و از ایشان خطا واقع شد بر ایشان کبریا علی کرم الله وجهه اتیانج او را و او جرئت نیکو
 و راجبها و مصیب بودند که حق سبحانه می بود و مؤید آنچه مذکور شد که روافض و امثال ایشان
 از شیعه علی و فریت می هستند بلکه اعدای ایشان اند حدیثی که صاحب طباطبائی
 از علی رضا روایت کرده از آنجا که نیست که علی رضی الله عنه فرمود قتیکه از جهت ما من قوم محمد
 تو به میفرمود و حدیب بن تغیر و ربیع بن خثیم و برادر زاده وی همام بن عمار بن خثیم که از اصحاب
 بن انس مقید بودند از آنکه بر قومی گذشت و ایشان چون واقف شدند بر سخته سختی می
 شتافتند و آن قوم بهم آمده السلام علیکم کردند علی کرم الله وجهه بعد از رد سلام سوال کردند که این
 قوم چه کسانی اند گفتند ما از شیعه شما ایم ای امیر المؤمنین انگاه با ایشان تواضع کرد و مرا حجت فرمود
 و بنواخت و بعد از آن فرمود و ای قوم چه حالتیست که علامت محبان و علیہ شیعیان خود در شما
 نمی بینم آن قوم ساکت شدند و حیا بالغ ایشان شد که در جواب چیزی بگویند بگفتند
 ای امیر المؤمنین علامات شیعه چیست علی سکوت اختیار کرد و بعد از آن همام که از جمله عابدان
 مجتهدان و محبان بود گفت با سخنانی که شمارا الهیت نبوت بفرامست داشته مخصوص گردانید
 خبر ده ما را از علامات شیعه و موالیان خود بعد از آن دست مبارک بهام قنهد و از راه نالید
 فرمود که شیعه عارفان اند بخدای مطیعان اند و از غر و جل اهل فضائل و کمالات بلا ارتیاب
 صفت ایشان است لطف بصواب و کمال ایشان قوی است حلال و ملبوس ایشان بشیر
 اعتدال و مشی بنواضع و ابتهاج و خشنوع و متابعت پنجمین صلی الله علیه و سلم میکنند از هر
 خدایتی و طاعت و خضوع و تذلیل نمایند از برای او در عبادت و خشم می پوشند از محرمات
 خداوند آمرزگار و گوش میدارند بر علم پروردگار نازل شده است از آن نفسها در برابر

اور کیا ہے ہمارا دلوں و سواں سنگین ہوا تو غارت کریں کہ کردار ای الیبت و فاعل کلمہ و شاعر در زیر بیضا را خبر و ما را هم

آسمان نازل شده در میان ضاوه بقضای حق جل و علا و گردن اجل ایستان معرر بودی که
 لسته از رخ و راجا و قرار می یافت بنابر شوق لغا حق و ثواب بنابر خوف و بیم از الهی عذاب
 عذاب باقی نزد ایشان عظیم است و با سویی او در نظر ایشان مغیر و حقیر است و ایشان در جنت
 مثل جنان کبیر از دیده بسر سارند عذرا به تنده صبر کرده اند و در جنت ایامی قلیل پس
 منعم خواهند شد ایشان را راحتی طویل دنیا ایشان را خوش است و ایشان در آن خوش هستند و آن را
 عجزه انگا ستند شب گاهی در مقام عبودیت اساده تلاوت قرآن بتبریل میکنند و خوش
 آیات قرآن بند داده شفای در و از آن میجویند و گاه میبانی و دست خود را فراش ساختن
 است که از چشمها میریزند و تجید جبار عظیم کرده با وی می اند و برای فلک قلاب خود و لشکر و
 زاری کند که از خوف باریکیا غنیست و خفیف شده اند چنانچه مریض پس از ایشان از حال آنکه
 مریض ندارند و گمان می بری که در عقل ایشان اختلاطی پیدا کرده و حال آنکه چنین نیست بلکه عظمت
 پروردگار و شدت سلطان او جل و علا ایشان را بیرون ساخته و بنابر خوف حقیقتا مبارک است
 کرده اند آنکه از آن راضی میشوند بقلیل و جزیل آنرا نمایند کثیر لک نفسهای خود را میفروشند
 مسازند و از اعمال خود همیشه نماند می بینی که هر یک از ایشان راست قوه در دین خرم
 ریس و ایمان ریقین و حرم در علم و فهم و رفقه و علم و علم و گیاست در عمل و اعتدال در غنا و تحمل در
 قافه و قهر و رنده و خنوع در عبادت و رحمت بر ناوان و بخشش در راه بزدان و رفیق در کسب
 و طلب حلال و نشاط در هدایت و اعتصام در شهوت استقامت میکند و در عمل یک چرا که از اسباب
 خود اندیشه میدارد و هیچ شغل او در ذکر است و در شام مهت او تکر شیب و در بیم ستاز خفیت
 و صبح خوشحال آنکه باور رسیده ساز فضل و رحمت رغبته او در دار بقا است زیادتی
 و در دار فناست مقرون ساخته ثلث علم و علم را با حلم و ابر است نشاط و ابریت کس از دین
 اهل و قلیل است زل و متوقع اهل و شوق است قلب او بشکر پروردگار است و شکر میکند و شکر
 خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میدارد و خشم و غیظ خود فرو برد و همسایه او را دوست
 و تکبر و عجب از معدوم ظاهر است صراحت ساریست و اگر چه چیز را از بهال و افعال غیر بریا
 نمیکند و ترک خیر از روی حیای نماید که شیعه و دوستان ما که از ما باشند این نوع کسانی که
 شوق و مدار ایشان را از میران ساخته آنگاه همای بن عماد این خشم که از جمله منعبدان بود
 صبح زود بر زمین بیوش افتاد چون او را متحرک ساختند از دنیا رحلت کرده بود و او را

این ایشان را که میگویند که از آن است و در میان ایشان است و در میان ایشان است و در میان ایشان است

غسل کردند انگاه امیرالمومنین با حجاب خود بر سر نماز گذارد پس تامل کرد و فکاستد استقامت
 و این اوصاف ببلید رفیع کماله یافته نمیشود و در اکابرین عارفین و ائمه
 و ارشین و ایشانند که شیعه علی و اهل بیت وی اند رضی الله عنهم و اقارب و افض و شیعه و ائمه
 ایشان که اخوان شیاطین اند و اعدای دین و سفهای عقول و مخالفان فروع و
 اصول و مستحان فلال و مستحقان عذاب و کالند شیعه اهل بیت که میر از حبس و مظهر از نور
 نفس و دلش اند میسند زیرا که ایشان افراط و تفریط کرده اند و در امر خدا بیجا و بنابرین حق
 آن شده اند که در مالک فلال و اشتباه متخیر و سرگردان باشند بلکه شیعه اهل بیت عین و خفا و اولاد
 و اخوان متمدن دین وی اند چگونگی دعوی محبت کسانی میکنند که هرگز بخلفی از اخلاق ایشان حق
 نشده اند و در جمیع عمر خود بقولی از اقوال ایشان عمل نکرده اند و متابعت فعلی از افعال ایشان
 نموده اند و نخواهند اند که فهم چیز از حالات ایشان کنند و دعوی این محبتی که
 از در حقیقت محبت نیست بلکه عداوت است نزد ائمه شریفه و طریقه زیرا که حقیقت محبت
 اطاعت محبوب است و ایثار محاسبه منزهات خود بر محاب مرذات و تواذیب با و سبب اطلاق
 او و در اقوام هیچکدام از اینها نیست و از هیچ است که علی المرتضی و موه که محبت من باعد او
 البکر و عمر و تقیبن کیدگر اند و اجتماع یقینین محال است آیت تمام از آیات فضائل اهل بیت
 تعالی حاجت فید من بعد ما جاء من العلم فقل تعالی و انذع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا
 و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نتهل فنجعل الله علی الکاذبین پس هر که خصومت و مجال
 نماید با تو امی محمد صلی الله علیه و سلم و رختی عیسی علیه السلام بعد از آنکه معلوم نموده که عیسی علیه السلام
 رسول مبعود است پس بگو ایشان را بیا مید از مباحه بخوانیم پس از آنرا و پس از آنرا و زنان ما
 و زنان شما را و نزدیکیان ما را و نزدیکیان شما را پس گویم لعنت خدا بر دروغگو و یان یعنی نفرین
 بر اهل کذب که تمترجم در تفسیر جامع البیان آورده که مراد با فتنار رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و علی ابن ابیطالب زیرا که عربیان غم خود را فتن میگویند و مراد با بنی ناسخ و حسین و مراد از نساء
 فاطمه و سبب نزول این آیت آن بود که وفد بخوان در باب عیسی م مجاور که کردند بعضی گفتند که
 او خدا تعالی است و بعضی گفتند که پسر خدا تعالی است و بعضی گفتند قوم نصاری که ثالث ثلاثه است
 انگاه حقیقتا صد و این سورت تا بهشتا و چند آیت نازل ساخته و رسول صلی الله علیه و سلم بر او
 امر و علی و فاطمه و حسن و حسین بنی الله عنهم آنحضرت بودند و نصاری را مباحه خواندند و ایشان

سینه تا بالای آفتاب

در این شان

در زمان خود

و اینجاست

تقصین

محال

[illegible]

و پیشانی ویرا بوسه داد و بر سینه عمر رضی الله عنه انگاه عباس رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که علی را دوست میدانی نام کلثوم بن رسول صلی الله علیه و آله سلم فرمود ای عمر بزرگوار قسم بخندم که صحبت اخذ ایشان با او بیشتر از صحبت من است و بدستیکه خدا ایشان را فرستاده و بر عینا مبرک را در صلب من نهاده و فرستاده من در سلب غیر نهاده یعنی علی رضی الله عنه را و ای ثانی در روایت خود زیادت کرد آنکه گفت در روز قیامت هر کس خوانده میشود بنام مادر ایشان یعنی نسبت به هر کس مادر میدهند تا اولاد از آنکه فضیلت فرسوان شوند مگر علی رضی الله عنه و فرستاده وی که ایشان را بنام خود خوانند بنا بر صحبت و اولاد ایشان بر روایت ابویعلی و طبرانی و اروشنده رسول صلی الله علیه و آله سلم فرمود که هر کس از اولاد آدم بعضیه پدر خود منسوب میشود مگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من و لعنه الله علیها و عصبه بقرابت پدر و مطلق قرابت اطلاق میکنند و در فرائض گفته میگویند که در کتاب الله هم اومنین ندارد و اگر بعد از فرائض چیزی باقی ماند میگردد کذا فی القاموس و این حدیث چند طریق است که بعضی از آن تقویت بعضی میکنند و اما آنچه ابن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست بعد از آنکه در علل متناهی پیدا کرده نیکو نیست زیرا که کثرت طرق این حدیث و او را بدرجه حسن رسانیده بلکه بصحت رسید از عمر رضی الله عنه و وقتیکه ام کلثوم بنت علی بن ابیطالب را خوشه نگاری کرد و علی رضی الله عنه در اول حال جواب داد که دختر من صغیره است از برادر پسر برادر خود و جعفر گذشته ام عمر گفت غرض من حفظ نفس نیست بلکه از رسول صلی الله علیه و آله سلم شنیدم که هر چه بنسبی در روز قیامت انقطاع می یابد بغیر سبب و نسب من ... و هر بنی و بنی را عصبیت پدر خود میدهند غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه ایشانم و در روایتی که نهیقی و وار قطنی مروایت بسندی که رجال آن اکابر اهل بیت اند که علی رضی الله عنه بنات خود را از جهت اولاد برادر خود و جعفر گذشته بود و عمر با وی ملاقات نموده گفت ای ابوالحسن نکاح کن من و دختر خود ام کلثوم از فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله سلم علی رضی الله عنه گفت چه دختران خود را از برادر خود و جعفر طیارم نگه داشته ام عمر گفت بعد از آنکه زین میگویند از انتظار حسن صحبت نکشیده که من کشیده ام و ایشانرا گفتند و فرمود یعنی جهت تزویج من بگوئید بالفاد و البنین و عادت عرب این بود که چون یکی از ایشان تزویج میکرد بالفاد و البنین یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکور او را و باش گفتند ای عمر اگر اخوسته گفت تمام کلثوم بنت علی را نظر انگاه بیان این حدیث نمود که از رسول صلی الله علیه و آله سلم

از عمر
در کتاب
در کتاب
در کتاب

در کتاب
در کتاب
در کتاب

باریک قوم مشورت

و سلم شنیدم که فرمود کل شهر و سبب از حد استیجاب یوم القیامة که هر چه در سینه
 و سینه هر سبب نسبت به صبرته القطاع خواهد بود بر روز قیامت که سبب و نسبت و هر چه
 من و اگر چه من تهرت محبت رسول صلی الله علیه و سلم بافته ام که بگویند دوست میدارم که در این محبت
 نه روده باشد مصدق گوید با آنچه میشد که از اکابر این محبت که نیست زیاده الهیست
 که کار ترویج عمر رضی با ام کلثوم رضی میکنند و بکن حجی نیست از ایشان چرا که اینها عسا با علمای
 کرده اند و مع ذلک جمله و افق بر موقوف است باینکه در عرض او در این دنیا کرده و نیاید اند که
 این ترویج و روضه است هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب اقامت
 و سن کرده باشد بالضرورت میداند که علی رضی ترویج ام کلثوم با عمر کرده و انکار این ترویج حل
 و عداوت انکار چنین بتصلان و فساد در دین نفوذ بالند منهار و ایت بهیچ جنبه
 شد که چون عمر رضی گفت و شهادت در سبب و نسب از رسول صلی الله علیه و سلم بوده باشد علی با
 حسین رضی الله عنهما گفت از من است از زمان جهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند انگاه
 علی رضی خضبت نمود و از پیش چنین بر خاست حسن رضی پدر خود را ملاحظه و امنش بگرفت
 گفت ای ما طاقبت حیران شما نیست آنچه فرمای آن عمل کنه انگاه عهد ترویج بود و عمر رضی
 و در روایتی دیگر آنکه عمر رضی بر منبر بر آمد و گفت یا ایها الناس و الله که الحاح بر علی ابن ابیطالب
 جهت خود نگارم خضری وی نمیکند مگر جهت آنکه رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود هر سبب
 نسب و صهریت من روز قیامت خواهد آمد از برای صاحب خود و شفاعت خواهد کرد و در
 روایتی دیگر آنکه چون ترو و عمر رضی رضی الله عنهما در بناب بسیار شد حیدر کرار الله الله
 العالب علی رضی عذر خواهی بسیار کرد و فرمود که این دختر صغیره است عمر جواب داد که کثرت تراود
 من و درین باب نیست مگر آنکه از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که میگفت هر سبب و نسب
 و صهریت منقطع میشود و روز قیامت هر سبب و نسب صهریت من انگاه علی رضی فرمود و از خود
 ام کلثوم رضیست کرده نزد عمر رضی فرستاد چون عمر رضی او را دید بر خاست و تعظیم بجا آورد و او را
 و زکما گرفت نشانیده بوسه داد و دعای ابرو کرد و چون بر خاست که بخانه خود میرود
 با و گفت که پدر خود را بوقد حصیت اقل حدیث یعنی عمر رضی گفت من با منی و خوستن و شنیدم از
 ترویج با آنکه صغیره است چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی رضی الله عنه پرسید که عمر با او چه
 گفت ام کلثوم بیان عمر آنچه کرده بود و از تعظیم و تکریم آنچه گفته بود نام نه و پدر خود تفر کرد

و اگر چه من تهرت محبت رسول صلی الله علیه و سلم بافته ام که بگویند دوست میدارم که در این محبت
 نه روده باشد مصدق گوید با آنچه میشد که از اکابر این محبت که نیست زیاده الهیست

و هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب اقامت و سن کرده باشد بالضرورت میداند که علی رضی ترویج ام کلثوم با عمر کرده و انکار این ترویج حل و عداوت انکار چنین بتصلان و فساد در دین نفوذ بالند منهار و ایت بهیچ جنبه شد که چون عمر رضی گفت و شهادت در سبب و نسب از رسول صلی الله علیه و سلم بوده باشد علی با حسین رضی الله عنهما گفت از من است از زمان جهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند انگاه علی رضی خضبت نمود و از پیش چنین بر خاست حسن رضی پدر خود را ملاحظه و امنش بگرفت گفت ای ما طاقبت حیران شما نیست آنچه فرمای آن عمل کنه انگاه عهد ترویج بود و عمر رضی و در روایتی دیگر آنکه عمر رضی بر منبر بر آمد و گفت یا ایها الناس و الله که الحاح بر علی ابن ابیطالب جهت خود نگارم خضری وی نمیکند مگر جهت آنکه رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود هر سبب نسب و صهریت من روز قیامت خواهد آمد از برای صاحب خود و شفاعت خواهد کرد و در روایتی دیگر آنکه چون ترو و عمر رضی رضی الله عنهما در بناب بسیار شد حیدر کرار الله الله العالب علی رضی عذر خواهی بسیار کرد و فرمود که این دختر صغیره است عمر جواب داد که کثرت تراود من و درین باب نیست مگر آنکه از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که میگفت هر سبب و نسب و صهریت منقطع میشود و روز قیامت هر سبب و نسب صهریت من انگاه علی رضی فرمود و از خود ام کلثوم رضیست کرده نزد عمر رضی فرستاد چون عمر رضی او را دید بر خاست و تعظیم بجا آورد و او را و زکما گرفت نشانیده بوسه داد و دعای ابرو کرد و چون بر خاست که بخانه خود میرود با و گفت که پدر خود را بوقد حصیت اقل حدیث یعنی عمر رضی گفت من با منی و خوستن و شنیدم از ترویج با آنکه صغیره است چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی رضی الله عنه پرسید که عمر با او چه گفت ام کلثوم بیان عمر آنچه کرده بود و از تعظیم و تکریم آنچه گفته بود نام نه و پدر خود تفر کرد

بعد از آن نکاح کردند و زید ابن عمر رضی الله عنهما را از وی متولد شد و بعد از آنکه مردی بزرگ نشد
بود وفات یافت دیگر آنکه عمر رضی الله عنهما چون ام کلثوم را از سینه رضی الله عنهما گرفتاری کرد و علی اسد گفت
تا مشورت با ولاد فاطمه کند بعد از آن ایشان نکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن حسین
طلبان نمود حسین رضی الله عنهما سکوت اختیار فرمود و حسین رضی الله عنهما بعد از حیدر و شامه ای عزوجل
گفت یا لیتاه من بعد عمر صحیح رسول الله و یوثق و هو عندی ثم فی الخلافه
فذلک ای پدر من کسیت بعد از عمر که در پی مصاحبت رسول الله علیه السلام کرد و آنحضرت
از عالم فناء ملت نمود حال آنکه و منشی از عمر رضی الله عنهما بود باز و الی امر خلافت شد و بشرط
عدل بجا آورد و آنگاه علی رضی الله عنهما گفت صدقت و لکن کوهستان آن قطع اهرام و بکما الله
گفتی صدق و رست گفتی و لکن گروه و شتم که نزد غیر شما همه فیصل در همه رضای بعد از آن
ما ام کلثوم که نزد عمر رضی الله عنهما بود و گو که پدر من شمار اسلام میرساند و میگوید که آنجا از مالک به بود
قضای حاجت کرده ام و چون ام کلثوم آمد و پیغام رسانید عمر او را بخود منضم ساخت و اعلام
حضار مجلس کرد که او را از زوج میکنم ایشان گفتند که این صبیغ غیر است چگونه از زوج میکنی
عمر حدیث سابق بیان نمود که غرض من اینست که رسول الله علیه السلام سبب صهریت با
و بدانکه بوسه دادن و منضم ساختن بخود ام کلثوم را بجهت اکر ام بود زیرا که بواسطه صغر سن و بجهت
شبهت ز سید بود که حرام باشد و اگر نه صغیر بود پدرش علی رضی الله عنهما وجه او را با بی نظری
نفرستادی باز بدانکه این حدیث که از عمر رضی الله عنهما روایت کرده ایم از جمعه دیگر از اصحاب مثل
مسئور و ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمر رضی الله عنهم وارد شده و بهی گوید که این حدیث صحیح است و این
احادیث مذکوره عظم منفعت انتساب بر رسول الله معلوم شد بیچ منافاتی نیست میان این احادیث
مذکوره و احادیث دیگر که پیغامبر رسول الله علیه السلام ترتیب اهل بیت کرده بجهت خدا و دنیا و اطا
او عزوجل و آنکه قربت حضرت حق تعالی حاصل میشود و مگر تقوی و آزار آنجا است حدیث بیچ که
چون آیت و اندر حشیرتک الا قدین نازل شد رسول الله علیه السلام قریش را طلب
فرمود چون نزد آنحضرت مجتمع شدند بر سبیل عموم و خصوص با ایشان گفت که انفسها خود
از آتش و دوزخ دور سازید و ایشان را بیداد و لطف فرمود و تا سخن با بنی ساند که گفت
یا فاطمه بنت محمد یا صغیرة بنت عبد المطلب اصلک لکم من الله شیءا غیر ان لکم دجوما
سأبکم یایها ای فلان فلان من الیک انیشوم بر کسی شما یعنی منم نمیکند از کرم خدا شیءا

نکاح کرد و زید ابن عمر رضی الله عنهما را از وی متولد شد و بعد از آنکه مردی بزرگ نشد

بود وفات یافت دیگر آنکه عمر رضی الله عنهما چون ام کلثوم را از سینه رضی الله عنهما گرفتاری کرد و علی اسد گفت

تا مشورت با ولاد فاطمه کند بعد از آن ایشان نکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن حسین

جبریا غیر آنکه شمارست قریبی با من و منج روزی صایه رحم نگاه میدارم و قطع آن میکنم و بلال حبیب
 بکسب و عیب طلاق میکنند بل و ندانست که ترسیت بر او نکلد و بکسب سب بر قطع بکسب نمود
 بواسطه آنکه اشیا واقع میشود بسبب پوست که زانی آنها نه الجزیه و در روایت گردانید
 از ابن جبران که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا بنی هاشم یا بنی النّاس بیع القیامه
 بملوک یا علی ظمّمکم لا اغنی عنکم من الله متعمدا ای بنو هاشم هر آنکه مردم بیایند روز قیامت که
 عمل آخرت را بر گردوش بپوشانند بر پشتها می آید این غیر نیست بختی نهی یعنی در روز قیامت این نظر
 در وقت حساب نبر شوند که مردم اسمال خود را وسیله نجات خود می ساخته باشند و شما نخواهید
 که است و ایتی که در دنیا است آنرا وسیله خلاصی خود سازید بلی آنکه در دنیا عمل آخرت کرده است
 و حال آنکه من منم میکنم از شما پیوسته از حکم خدا و تجارتی را و ب مغرور و روایت کرده است
 اولها اجمع القیامه المتقون و ان کان الله سبب اقرب من نسب یا بنی النّاس یا اعمال
 در دنیا و نواز دنیا و محتلوها و انما بکم فتقولوا یا محمد فاقول هکذا و انما منی کل
 عظیمه بدستیکه او بیافزاد در روز قیامت بر پیرگار اند اگر چه بسته نزدیگر از نسبتی دیگر بوده باشد
 چنین باشد که مردم آن ایوان بملکها خود کنند و شما اتیان دنیا کنید و هر گردنها خود بار کرده
 میکنید محمد بن جنین و چنین خواهم گفت آنحضرت اعراض نمود در هر جانب خود و قلمبر
 روایت کرد که فرمود ان اهل بینه هکذا یرون انهم اولی الناس بلی و لیس كذلك ان اولی
 منکم المتقون من کافوا و حش کافوا بدستیکه گمان الپیت من ایت که اقربا الحش شدند
 من از دیگران حال آنکه انجین نیست بختی که اولاد من بر پیرگار ان اند هر کسی باشد و هر جا که
 باشد تجارتی مسلم روایت کردند از عمر بن العاص که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم آشکارا
 نه بیان که گفت ان ال بینه فلان لبسوا باولیائهم و لی الله و صالح الیومین بیکه
 ال بینه فلان دعوی قریبی من کنند ولی من نیستند جز این نیست که ولی من خدا تعالی است و شما
 صالح و تجاری زیادت کرد آنکه لکن اللهم کما یبلاها یبلاها یعنی لیکن ایشانست
 خویشی و قریبی با من من صله رحم و قریبی را نگاه خواهم داشت و قطع نخواهم کرد و چه فایده
 احادیثی که دال است بر آنکه نسبت بر رسول صلی الله علیه و سلم نفع میدهد با حادیه که والد بزرگ
 نفع بطریق محراب و غیر او از علماء گفته اند نسبت که رسول صلی الله علیه و سلم مالک نیست که چیزی
 از نفع و ضرر بکس رساند لکن خدای عزوجل مالک گرداند او را بر نفع و اضرار بکس را جمیع است

و قالوا انما الله سبب اقرب من نسب یا بنی النّاس یا اعمال

بشفاعت عامه و خاصه پس آنحضرت مالک نشینود که با فزونند ایشان چنانچه اشارت کرد بقول
 مؤو غفرانکم سائلها و همچنین قول رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اغنی عنکم من الله شیئ
 یعنی بمجر و نفس خود مغنی نیسازم از شما از حکم خداستعالی چیز بزرگتر از شفاعت بمغفرته مرا این
 گرامی داشته است و اقارب خود را در اول بانجی نیست مخاطب ساخت بنابر غایت مقام تحویل
 ترغیب بر حمل و حرص بر آنکه ایشان بقوی ترس از خدا استیجا از باقی امت و اهل انساب و اهل یقین
 و رثائی الحال و صیت فرمود و حقوق رحم و نفع انتساب تا ایشان را نوعی از اطمینان قلب حاصل
 گردد و از علمای گفته اند که صدور احادیث تحویلست عدم نفع از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قبل از علم نفع انتساب بود و قبل از علم اینکه قومی از امت بی حساب بشفاعت آنحضرت داخل
 میشوند در جنت قومی دیگر درجات و مراتب ایشان بلند میشود و قومی دیگر را از دوزخ خبر
 خواهند آورد و بعد از آن که عالم شد بامور مذکوره نفع انتساب بیان فرمود و چون همین
 الاحادیث مذکور بود بر بعضی از علمای بنابرین حمل حدیث کل سبب نسیبین کرده اند و حدیث
 که امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم در روز قیامت با آنحضرت خواهد بود و بخلاف امت باقی انبیاء که
 مشوب با ایشان نمیشود و آن حمل بعیت اکثر ذرر و منه وجهی ایراد کرده که برین معنی دلالت میکند
 زیرا که حرص عمر بر تزویج ام کلثوم بسبب جماع این حدیث افزای رض و جمیع مهاجر و انصار را بجهت
 و قبول ایشان و ذکر صهر و حسب یا سبب نسیب و حسب رسول الله صلی الله علیه و سلم بسبب گفته بود
 که قرابتی آنحضرت نفع نمیدهد جمیع این مذکورست قول بعضی میکنند بآنکه در حدیث بخاری غیر
 وارد نشده که نوح علیه السلام بامت خواهد آمد در روز قیامت انگاه حقیقانه نوح علیه السلام
 را گوید هیل بلغت یعنی رسالت کردی نوح علیه السلام گوید یادیت فقم ای پروردگار آری و
 رسالت کردم باز است ویرا سوال نماید هیل بلغکم الی آخر الحدیث و این معنی مقتضی نیست که بقیه
 ائم را با نبیا و خود نسبت دهند پس فهمید آن بعضی تعبیر باشد بدانکه از حدیث پیغامبر صلی الله علیه
 و سلم که سابقا مذکور شده اولیای من متقیان اند جز این نیست که ولی من خداست و صلح امامت
 اندستقا میشود که نفع رحم و قرابتی رسول الله صلی الله علیه و سلم و شفاعت آنحضرت از برای امت
 بسبب عصیان ایشان و کفران نعمت نسبت بارتکاب فعلی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اغراض خواهد کرد و از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از قرابتی آنحضرت که یا محمد چنانچه
 در حدیث سابق مذکور شد نقل است که حسن ابن حسن رضی الله عنهما بعضی از غلات

متبعه گفت و بیگم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا وارتعصينا الله فانعصوا
 وبيحكم لو كان الله نافعنا لبراهمة من سول الله بغير علم و طاعته لنفنع ذلك هو
 اقرب اليه منا والله اني اخاف ان يصاعف المعاصي منا العذاب من عفين وان
 يذوق المحن من اجرة هركان ورج كلمه ترجمه سبلكم ميگويند كه در مملكه افتاده شده باشد
 مستحق آن نيست يعني ايرودمان شما هر تني محبت اهل بيت نميدانند چاكي است كه ترجمه كند خدا
 حال شما دوستداريد يا اين حال خدا نديس اگر اطاعت خدا استيعا كنيم با او دوستي كنيد و اگر عيادت
 در زمين خدا استيعا با او دشمني كنيد اگر خدا استيعا نفع ميرساند بقرابتي رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عمل و اطاعت بهر آينه كسي را ميرساند كه نزديكتر بود با حضرت از ما و الله كه مامي رسوله از كدام ملي
 و بدكراري كه از ما بوده باشد خدا بجزا بر ديگران باشد و نيكو كاري كه از ما باشد اجر او در
 خواب بود و گويي كه اين معنى را از نيت يا نساء البني من نيات منكن بفا حشتمه صديقه يضا عفا
 العذاب ضعفين فرا گرفته است خاتمه بدانكه از احاديث سابقه
 شد كه آنچه صاحب تخفين از اصحاب است كه از جمله خصايع من بها بر سب كه اولاد بنات آنحضرت
 منسوب اند در كفارة و غير آن با اولاد بنات ديگران با جاداد ماري منسوب ميشوند در كفارة
 و غير ذلك قول از موهبت و فقال حمزة الله عليه السلام بغيره كرده ميگويد كه هم خصوصيتي در بين
 مقام نيست بلكه اولاد بنات هر كسي منتسب بجد دري ميشود وليكن حديث سابق كه فرمود و هر
 آدم منسوب بجد خود ميشود و مگر اولاد فاطمه زهرا عهدها كه پدر عهدها استا نم فرمود قول فقال
 و معنى انتساب رسول الله صلى الله عليه وسلم از خصوصيات آنحضرت است كه ميتواند انتساب
 كه آنحضرت پرايشان است و ايشان پسران آنحضرت اند تا در كفارة معتبر باشد چنانچه بغير
 اشميه كفومردى غير شريف نسبت و اما آنچه گفته كه ماشمي مطلبى كه قيد كند مگر از محل آن غير اين است
 چنانچه بيان او بنظري كه در آن است در فتاوى مسطور است و فائده ديگر از بجه انتساب بنات
 و ابوت آنحضرت است كه در اولاد بنات غير اين احكام در ايشان نسبت بجداد دري نيست بلكه
 جدا دري و پدرى و انتساب بركه مطلق فرزند است و عصب ساوى اند پس مراد صاحب
 تعيين خصوصيت احكام سابقه است و مراد فقال بعدم خصوصيت اين حكم مطلق است چنانچه
 حقيقه فلا في ميان ايشان نيست و از جمله فوائد اين انتساب است كه مى توان گفت كه حسن
 و حسين پسران رسول الله صلى الله عليه وسلم و آنحضرت بر ايشان اتفاقا و جابجاست

در هیچ قول ضعیفی گفته اند جایز نیست آنکه گویند رسول الله صلی الله علیه و سلم بدرمومنان است
و هیچ اعتباری نیست باینکه بعضی از بنی امیه که منع این اطلاق کرده اند حتی در باب حسن رضی فرمود
که این سیر من سید است و اما معاویه اگر چه این نقل عدم جواز اطلاق از وی کرده و لیکن گفت
هست از وی که مقتضی آنست که او صحیح ازین نقل کرده و اما آیه ناکان محمد الا نیر علی قولها آنست که سوا این آیه هیچ قطع حکم نیست
و در زمان جاهلیت سیر خوانده را حکم سیر صلی الله علیه و سلم میدادند و احکام شرع خدا بقایه باین است
آنچه از منقطع ساختند آنکه سواقی است منع این اطلاق است زیرا که مراد ازین اطلاق
نست که توان گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم بدرمومنان است و از قرام آیت
و هم از آیات فضائل اهل بیت قویای علی و اوسوف یعطیک ربك فتزنی زو و باشد که
عطا کند ترا از پدر گار تو ای محمد در باره گنه گاران امت فقر منی پس خوش خود شو یعنی
چندان تبو بخشد که گویی بس است و راضی شدم و این عباس رضی بر روایت ابی جری و ابی الج
حاتم مرویت که خدا بیگار تو را فقر در بهشت باحضرت رسالت بنامه صلی الله علیه و سلم عطا
فرمود که هر یک ازین مقصور از دواج و خدم باشد چندان که باید که اخی التفسیر جامع البیان
و قرطبی از ابن عباس رضی روایت کرده که از رضای محمد صلی الله علیه و سلم است که هیچیک از
او و زوزخ نرو و قسری نیز بهین نقل کرده و حاکم روایت کرده که بجهت حبش
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و عده کرده است مرا پروردگار من که هر کس که از اهل بیت من
اقرار کند بوحده اینست خدا بیگار و ادا می رسالت من می آید عذاب نکند و تمام روایت کرده که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت در خواستم از پروردگار خود که هیچیک از اهل بیت من در روز
نرو و پس در خواست مرا قبول فرمود و هر بن جنبل رحمة الله علیه رمنای و رسیده که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود ای معشر منی ما شتم با تخدای که مرا بحق بخلاق فرستاده است و قتی که حلقه
در بهشت گیرم ابتدا نکند که بشما و کبر الی علی مرتضی روایت کرده که گفت رسول
صلی الله علیه و سلم شنیدم که میگفت اول کسی که وارد میشود بر حوض اهل بیت من خواهند بود
و کسی که دوستدار ایشان باشد است و این حدیث ضعیف است و آنچه بعضی رسیده است
که اول کسی که بر حوض وارد شود و فقر را بجا خواهند بود و اگر حدیث او این صحبت است
آن کنیم که بعد از فقر را بجا بر ایشان اول کسی خواهند بود که بر حوض وارد شوند و خلص و
طهرانی روایت کرده اند که اول کسی که شفاعت خواهم کرد از اهل بیت خواهند بود باز

ص حسین رضی و در این حدیث عدم اعتبار ایشان حدیث صحیح را که در باب

تست ۱۴ است بعد از حکم

..... و حدیث دیگر روایت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و تو سابقان انزل
در روز قیامت خوشحال شوند ایشان گفتند آمان چه کسانی فرمود آمان شیعه و دوستان
تو اندازی شے لیکن در رسد این کذابی است باید که بصفت شیعه و پی منی الله عنه که سابقان ذکر
ساختم در همین باب مختصر باش تا معرفت ایشان از ان حاصل کنی و ایضا باید که
اخبار سابق در اول کتابی بابی افش بزرگ نائی تا فریقین بر تو آسان گردد و فرقی بین
و فریق فی السعیر و دار قطنی و روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم یأی بالحق اما تو با شیعه
خواهی بود و تحقیق قومی خواهند بود که زعم ایشان نیست که ترا دوست میدارند و حال آنکه
ایشان اسلام را خوار داشته بیند از مذاخر او بیرون روند از اسلام همچنانکه تیر از سبده بیرون
میرود و لقب آن قوم را فتنه است اگر ادراک نمائی ایشان را قبل از که ایشان مشرکان اند
و از قطنی گوید این حدیث نزد اهل قس بسیار دارد و از ائم سلم روایت کرده در شبی که نوبت من
بود و رسول صلی الله علیه و سلم نزد من بود و آن وقت فاطمه فرج بجهه من آمد و علی رهنما از عقب
وی آمد نگاه پنجه صلی الله علیه و سلم فرمود ای شے تو با صحاب خود در بهشت خواهید بود و
قومی خواهند بود که زعم و دوستی خود داشته باشند ایشان اسلام را خوار و حقیر شمرده اند و میدانند
از قرآن خوانند الله رسه نامی ایشان تجاوز نمیکند یعنی آن عمل نکنند لقب ایشان را فتنه
است اگر ادراک ایشان کنی مقاتله کن با ایشان که ایشان مشرکان اند گفت یا رسول الله
علامت ایشان چیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که نماز جمعه و جماعت حاضر
نمیشوند و طعن سلف میکنند بآبراکه این قوم شیعه گفته فتنه موسی بن شے ابن الحسین بن علی
عنه که نهایت فضل و کمالات داشت از پدر خود و از جد خود روایت کرد که فرمود و اما
شیعه گنا من اطاع الله و عمل مثل اعمالنا جز این نیست که شیعه کسی است که اطاعت خدا و
کند و عمل و عمل مثل عمل ما باشد آیت دو از و هم از آیات فضائل است قوله تعالی و الله
لعل الساعة فلا تمترن بها و اتبعوا هذا صراط مستقیم بدرستی که عیسی علیه السلام
ساعت را عیسی بداند که قیامت نزدیک است چرا که نزول عیسی هم علامت قیامت است
که بعد از تسلط و جلال بر سر زمین آنحضرت از آسمان فرو و آید نزدیک مناره مبینا در طر
شرقی و مشرق و جاسه رنگین پوشیده باشند و کف دستهای خود را به یکدیگر و فرشته نباده
خساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطره است از رویش نزلان

کمال

نکته اخبار

نکته اخبار

و چون سه بالا کند آن قطرات بر روی می چون مر و اید روان شود و نفس که هر کافر که
میرسد ببرد و هر جا که چشم وی برسد پس بطریق طالع روان گردد و در باب آنکه که موضع از ولایت
شام بدو رسد و او را بکشد آنکه با جوج و با جوج بیرون آیند و عیسی هم مومنان با کوه طور و
و آنجا استخص گرد دالی آخر الحادیث الله و اله صلعم و چون معلوم شد که عیسی هم
علامت آخر الزمان است فلا تمترضه یس شک کنید و جدل ننمایید بآید ان قیامت
و اتبعون و بیروی میکنید در شرع رسول مر اهد اصراط مستقیم اینست راه راست
که کسی گمراه نشود و مقاتل بن سلیمان و اتباع او مفسرین گفته اند که این آیه محمد نازل
شده و بعد ازین احادیث مصرح خواهد آمد که مهدی از اهل بیت نبوی خواهد بود و این
بنگام این آیه است و است بر یکت و کثرت در نسل فاطمه علی رضی الله عنهما و است بر آنکه
نسل مفتاح نکت معدن حمت است و ستر این معنی است که رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و
وریت او را در پناه خدا پیما داشته است از شر شیطان جیم و از جهت علی رضی الله عنهما
کرده است چنانچه شرح این از سیاق احادیث آینده معلوم خواهد شد و روایت بروایت
نسائی تسبیح صحیح که جمعی از انصار علی رضی الله عنه را گفتند که اگر فاطمه نزد تو باشد باینکه ویرانکاح
کنی خوب خواهد بود و آنگاه علی رضی الله عنه نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمد تا خوشنکار می کند چون
سلام کرد رسول صلی الله علیه و سلم بعد از رد سلام فرمود مرحبا و اهلای چون از خدمت رسول
صلی الله علیه و سلم بیرون آمد انصار که در بیرون انتظار میکشیدند پرسیدند که رسول صلی الله علیه
و سلم در جواب گفت علی گفتند استم که چه گفت الامین قدر فرمود مرحبا و اهلای انصار گفتند
انصد که کافی است ترا از رسول الله صلی الله علیه و سلم که عطا کرد ترا و داد ترا چه فراخی خواهد آنکه
تزویم کرد و فرمود ای علی در عرض ناچار است که ولیمه باشد سعد رضی الله عنه حاضر بود گفت نزد من
خوچی است و بعضی انصار چند صاع ارز آورند و از آن ولیمه نمودند و در شب عروسی
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای علی شتاب کن تا وقتیکه ملاقات کنیم بعد از آن رسول صلی
الله علیه و سلم نزد ایشان رفت و آب طلب نموده و وضو ساخت و آب وضو بر علی و فاطمه
باشد و گفت اللهم بارک فی ما و بارک فی طهار فی نسلاهما و در یک روایت بشلمها و در و شلمها
تجر یکسب معنی جماعت و در یک روایت بشلمها آمده و بعضی گفته اند که این روایت تصحیح است
صحت سدید منقول و لا شبه است و بنا برین از جمله مکاشفات و اطلاعات آنحضرت بوده شد

محمد باقر
با جوج و با جوج
بیرون آیند

محمد باقر
با جوج و با جوج
بیرون آیند

محمد باقر
با جوج و با جوج
بیرون آیند

محمد باقر
با جوج و با جوج
بیرون آیند

محمد باقر
با جوج و با جوج
بیرون آیند

محمد باقر
با جوج و با جوج
بیرون آیند

که از سینه رزم خنجر بیرون آورد و فرمود حال آنکه ایشان شگفتان بودند و با او بنام حسن بن شاهان و ولایت کرده که جبرائیل هم نزد رسول صلی الله علیه و سلم گفت که خدا شایسته امور ساخته است با منی فاطمه را با علی من تزویج کنی انگاه رسول صلی الله علیه و سلم جمعی از اصحاب طلب فرمودند که مشهور است خواند بعد از آن تزویج منم کرد و او رزم فاطمه بود چون حاضر شد حضرت فاطمه فرمود و گفت خدا شایسته امور ساخته است مرا که تزویج کنم فاطمه بنو مبر چهار مرتبه متقال القدر انگاه علی رزم گفت رافعی شدم باین بار رسول الله بعد از آن سربارک بر زمین نهاد و سجد شکر بخند رسانید چون سربار سجد بر پشت گفت بآل الله و بآل فاطمه و روايت شده است که از خارج مشکا الکثیر الطیب نشنیدم گوید و الله که از خارج کثیر از نسل انجیدیشا ابو الخیر فروید و روایت کرده و عقد نکاح آنکه علی کرم الله وجهه فاطمه بود و احتمال دارد که وکیل از او گوید باشد بخیر که خواهد کرد و قول من در حدیث یعنی رافعی شدم احتمال دارد که خبر داده باشد از آنکه دوستی رافعی سید بعد سابق که وکیل کرده بود و او را و او سجدت را و این که وکیل بود خوشننگاه فاطمه کرده بود رسول صلی الله علیه و سلم از وی اعراض کرد و باز عمر من خواستگاری نمود و همچنین اعراض نمود و انگاه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما هر دو نزد علی کرم الله وجهه آمدند و رافعی فرمودند که خوشننگاری فاطمه کند بعد از آن علی رزم نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمده و بر او انگاه کرد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که با تو چیزی هست گفت اسب زره من با من است گفت که اسب بر تو ضرر نیست لیکن زره خود را بفروش و قیمت آن نزد من آور و انگاه زره چهار صد و هشتاد و زرم بفروخت و در پیش رسول صلی الله علیه و سلم رحمت آنحضرت مشی از آن بلال داد تا خوشبویی خرید نماید و امر فرمود که چهار فاطمه رزم مهیا کند بعد از آن سرباری و وساده از پوست که حیوان از لیف بود و از جهت وی است که در دوزخ خانه را از تپشی داده امین را فرمود که جبرائیل فاطمه و رضی الله عنهما علی را گفت تعجیل کن تا وقتی که من نزد تو ام جوان نزد ایشان رفت ام امین را گفت برادر من اینجا هست ام امین گفت برادر شما هست و حال آنکه خبر بومی داده اند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که انگاه نزد فاطمه رزم بایستاد و گفت اللهم انی اعینک و ذریه ما من الشیطان الرجیم که از آن علی رزم را گفت آب مبارک علی من گوید و انتم که مرا و آنحضرت چیست آن قبح را بر آب کردم و نزد آنحضرت آوردم و آنحضرت از آن آب بر سر و میان کتفین من شهادت و گفت اللهم انی اعینک و ذریه ما من الشیطان الرجیم

نسخه

داعی خنجر

و این را در کتاب خود از آنکه در این کتاب

ما صاحب

و این کتاب در فاطمه زهرا

از آب آورده رسول صلی الله علیه و سلم آب دهن مبارک را در آن انداخت و از آن آب بر سر او کرد و میان زمین فاطمه پاشید

بعد از آن فرمود این بنام نزو اهل خور و بنام خداست که برکت و عای انحضرت است
ایشان برکت ظاهر شد از آنها که گذشتند و آنها که بعد ازین خواهند بود اگر چه از این گان
کسی دیگر نباشد مگر امام محمد ^{علیه السلام} و فصل نانی بعضی از احادیث که در آنها اشارتی به
باشد از آنجهل هدیست که مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و غیر ایشان روایت
کرده اند که مهدی از حضرت من خواهد بود و از و که فاطمه ^{علیها السلام} و روایت کرده اند
و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی نماند از و هرگز و هر آینه برانگیزد الهی
تعالی مردی را از حضرت من و در کیر وایت آنکه فرمود مردی را از ائمه است من

و دنیا را از عدل مملو ساز و همچنانکه از ظلم و جور مملو شده باشد و در کبر و استیلا از احدی بودا و
و ترندی نیست که دنیا نخواهد رفت و منقطع نخواهد شد تا زمانی که مالک دنیا نشود و مرگ از این است
من که اسم او موافق اسم من باشد و در کبر و استیلا از احدی بودا و ترندی نیست که دنیا نخواهد
رفت و منقضي نخواهد شد تا زمانی که مالک نشود و دنیا را اگر اهل بیت که اسم او موافق اسم من
باشد و در روایتی از ابو داود و ترندی آنکه فرمود اگر باقی نماند از دنیا اگر آب و دریا و دریا
گر و اند و برانگیرند در آن روز مردی را از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من باشد و اسم
پدر او موافق اسم پدر من باشد و احمد و غیر او روایت کرده اند که فرمود میهدی از اهل بیت
است خدا شکی اصلاح او کند و یک شب طبرانی روایت کرده که از ما خواهد بود و خیر وین بما
شود همچنانکه فتح وین با باشد و در صحیح خود آورده که فرمود و بر امت من فرو خواهد
آمد و آخر الزمان بلائی سخت از سلطان ایشان که سخت تر از بلایی نباشد چنانچه محکم را
طیای نباشد آنگاه حقیقتاً برانگیرند مردی را از اهل بیت من که روی زمین را مملو سازد و از عدل
و انصاف همچنانکه مملو باشد از ظلم و جور و دوست مرند او را ساکنان ارض و ساکنان آسمان
و در زمان او آسمان باران ببارد و زمین گیاه برویاند و هیچ چیز و نفس خود نگذارد و انبیا و
مہفت سال یا بیست سال یا نه سال از ایشان زیست نماید بنوعی که زندگان را مردگان بقینا
کنند بسبب هیز یکدیگر را بین رسانند و طبرانی و بزار روایت کرده اند نه سال دور

مگر وایت از ابو داؤد و حاکم نسبت که هفت سال خواب بود و در کبر و ایت ترمذی آنکه دست
من مهدی خروج خواهد کرد و هفت سال نه سال خوابد ماند و در آن ایام عدل و فرائض و سعادت
چنان باشد که مردی آید و گوید ای مهدی مرا عطا بخش مهدی آنقدر که تواند بود شتر تر

عم زین را بران عدل سا از جنانک از ظلم و جور بر شده باشد

501

من غفلت

مختار علی انور

مفتی

10

هفت سال یا بیشتر

که بخانه در ایشان
از آن زیاده بماند

2

و مال بدامن او برود و در مکر و ریت آنکه درنگ کند و در دنیا شش سال یا هفت سال یا هشت سال یا نهم
 ازین خواهد آمد که آنچه احادیث بر آن متفق است هفت سال است بلاشک و روایت احمد و
 مسلم نیست که آنرا از زبان کس خلیفه خواهد بود که مال نزد مردم میشت میر سخته باشد به آنکه
 بشمارد و او را و این ماجه مرفوعه روایت کرده که بعضی مردم از جانب مشرق خروج خواهند
 نمود پس به یکداس سلطان خواهند ساخت و تسبیح رسید که اسم مهدی موافق آن است
 علیه السلام و اسم پدرش موافق اسم پدر آنحضرت است و این ماجه روایت کرده که وقتی
 اصحاب نزد رسول الله علیه السلام بودند درین اثنا بعضی از جوانان بنی امیه آمدند
 چون رسول الله علیه السلام ایشان را دید اشک از چشمان مبارک میر سخت و رنگ آنحضرت
 تغییر یافت راوی گوید گفتند یا رسول الله که بر سر تو مبارک کوی میم که آنرا کرده سیدیم
 رسول علیه السلام فرمود که با این بیت ایم افشا کرده است خدا را بر سر ما عزت را بر
 دنیا و بدستیکه ابلیت من در بلا می سخت و پر کندگی خواهند افتاد و آنکه قومی از جانب مشرق
 بیایند و ایشان علمهای سیاه باشند انگاه طلب نمیکند و کسی ایشان را چر می نبردند
 مقاتله کنند و نصرت یابند انگاه واده شوند آنچه سوال کرده بودند و ایشان قبول نکنند و آنکه
 امر خلافت مروی از ابلیت من بسیار مذکور زمین پر سازد و از عدل و انصاف همچنانکه
 باشد از جور و ظلم پس هر که از شما آنرا در یابد باید که نزد ایشان بیاید اگر چه دست و زانو
 بنشیند ببرد و درین حدیث سوره الحفظی است آنکه در آخر عمر عقل مختلط شده بود
 و احمد از ثوبان مرفوعه روایت کرده که رسول الله علیه السلام فرمود که زانیکه علمهای سیاه
 بینید که از جانب خراسان بیرون آید پسند نزد ایشان روید اگر چه بسیار خود بر سر
 میرفته باشند بدستیکه خلیفه الله مهدی در میان ایشان خواهد بود و درین حدیث ضعیفی و
 بناگری است و بر وزن محبت در خجرت و حدیثی که قبل از دست حجت کسانیکه علم کرده اند
 که مهدی علوم خلفا عباسی است نیست و دلالتی بر آن ندارد و نصرا بن حماد روایت کرده مرفوعه
 که مهدی مروی از ابلیت من خواهد بود که مقاتله کند بر سخت من همچنانکه مقاتله کرده ام و
 و ابو نعیم روایت کرده که فرمود که خدا تیمار بگیرد مروی را که از قدرت من اقرب الشنا
 و اصل النجاة باشد یعنی و ذلها پیشین و مقارن مساوی یکدیگر باشند و موسی پیشین
 و صد غن و خفیف و رنگ شند که انی الهیای و مملو سازد زمین از عدل و مال را بسیار گرداند

تبرکات

تفصیل

تفصیل

تفصیل

و رویانی و طبرانی و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و در روایت
 او مثل کوه خستنده باشد و رنگ زنگار عربی باشد و چشم او چشم اسرافیل بر ساز وزین را
 از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم راضی شهند از خلافت او اهل زمین
 اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود بر کوزین و طبرانی مرفوعاً روایت
 کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی م را بیند که نازل شده از
 آسمان باین وضع که عرق از روی و موی می میچکد آنگاه مهدی عیسی علیه السلام را
 گوید که پیش شویز تا نماز بگذاریم عیسی ع م گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از بر شما گفتیم
 اند عیسی علیه السلام پس مروی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان و رامانیت
 مانند این حدیث مرفوعاً روایت کرده که عیسی علیه السلام بن مریم علیها السلام نازل شود و آنگاه
 امیر ایشان مهدی گوید امانت نماز کن تا اقامت کنیم عیسی گوید که من امانت نمیکندم که خدا بیعت
 این امانت را اگر می داشته است بعضی از ایشان امانت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن ماجه و
 روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زیاده نمیشود و رویا مگر او بار و در
 زیاده نمیشود و مگر بخل و قیامت قائم نمیشود و مگر بر سرشار ناس و هیچ مهدی نیست غیر عیسی علیه
 زیرا که آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و مخالفین ملت مراباک خواهد نمود و چنانچه احوال و بیست صحیح
 داروست بر شیعنه با آنکه تاویل بطریق میکنند که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام م روایت
 ابراهیم ابن مسهر طاوس گفت که ابن عبد العزیز مهدی است طاوس گفت نه او مهدی است
 زیرا که او کامل نموده همه عدل را پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جامه پدید
 چنانچه احمد و غیر او تصریح کردند با آنکه عمر عبد العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه
 و سلم علیه السلام و سنت الخلفاء الراشدین من بعدی یعنی بر شما باو که بیست من است و
 الراشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید باز بدانکه تاویل حدیث لا همید الا عیسیه نمیکند مگر بر
 تقدیر ثبوت آن حدیث و الا حکم چنین گفته که این حدیث مجهول است و در سنن مختلف عنه است
 بنا بر تعجب این حدیث آوردیم نه از بر سه حجت و بیستی گفت که محمد بن خالد با این حدیث منقوض است
 و نسای تصریح کرده با آنکه منکر است و غیر ایشان از حفاظ حدیث جزم کردند با آنکه احادیث منصوصه
 علیه بدانکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسناد و اند از این حدیث و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه
 روایت کرده که در قیامت برپا شود قائم آل محمد صلی الله علیه و سلم بر خیزد خدا بیعت اهل مشرق و مغرب

و رویانی و طبرانی و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و در روایت او مثل کوه خستنده باشد و رنگ زنگار عربی باشد و چشم او چشم اسرافیل بر ساز وزین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم راضی شهند از خلافت او اهل زمین

اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود بر کوزین و طبرانی مرفوعاً روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی م را بیند که نازل شده از آسمان باین وضع که عرق از روی و موی می میچکد آنگاه مهدی عیسی علیه السلام را گوید که پیش شویز تا نماز بگذاریم عیسی ع م گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از بر شما گفتیم اند عیسی علیه السلام پس مروی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان و رامانیت مانند این حدیث مرفوعاً روایت کرده که عیسی علیه السلام بن مریم علیها السلام نازل شود و آنگاه امیر ایشان مهدی گوید امانت نماز کن تا اقامت کنیم عیسی گوید که من امانت نمیکندم که خدا بیعت این امانت را اگر می داشته است بعضی از ایشان امانت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن ماجه و روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زیاده نمیشود و رویا مگر او بار و در زیاده نمیشود و مگر بخل و قیامت قائم نمیشود و مگر بر سرشار ناس و هیچ مهدی نیست غیر عیسی علیه زیرا که آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و مخالفین ملت مراباک خواهد نمود و چنانچه احوال و بیست صحیح داروست بر شیعنه با آنکه تاویل بطریق میکنند که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام م روایت ابراهیم ابن مسهر طاوس گفت که ابن عبد العزیز مهدی است طاوس گفت نه او مهدی است زیرا که او کامل نموده همه عدل را پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جامه پدید چنانچه احمد و غیر او تصریح کردند با آنکه عمر عبد العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه و سلم علیه السلام و سنت الخلفاء الراشدین من بعدی یعنی بر شما باو که بیست من است و الراشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید باز بدانکه تاویل حدیث لا همید الا عیسیه نمیکند مگر بر تقدیر ثبوت آن حدیث و الا حکم چنین گفته که این حدیث مجهول است و در سنن مختلف عنه است بنا بر تعجب این حدیث آوردیم نه از بر سه حجت و بیستی گفت که محمد بن خالد با این حدیث منقوض است و نسای تصریح کرده با آنکه منکر است و غیر ایشان از حفاظ حدیث جزم کردند با آنکه احادیث منصوصه علیه بدانکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسناد و اند از این حدیث و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه روایت کرده که در قیامت برپا شود قائم آل محمد صلی الله علیه و سلم بر خیزد خدا بیعت اهل مشرق و مغرب

عالم

عالم

جمع کند اما رفقا را از اهل کوفه باشند و اما ابدال از شام یعنی جماعتی از اهل کوفه زاد و عباد
 اهل شام ماوی بهیت کشند چنانچه بصحبت سریده که رسول الله علیه وسلم در وقتیکه فلیقه
 از خلفا بر سر و اختلاقی و مردم پیدا آید آنگاه مردی از مدینه میرود آن بجانب کعبه که گریزد
 پس جمعی از اهل کوفه را بر سر و آن در میان مقام با و بهیت کشند و آن مرد بهیت را کاره بود
 بعد از آن از جانب شام لشکر و سرک را داند کند و چون آن لشکر بموضع پیدا که در میان کوفه و مدینه
 واقع است بر سر خدایتجا ببر اهل علیه السلام را بفرستد و ایشانرا اهل کوفه داند و چون مردم
 این معنی را میشا بدیده کنند ابدال اهل شام و مصائب اهل عراق یعنی جماعتی از زاد و عباد
 از اهل شام و عراق و عرب با و بهیت کشند باز مردی از زویش که حشم و اتباع او از قبیلہ بنی کلب
 باشند ظاهر شود و لشکری از آن قبیلہ بروی فرستند آن مرد را و اهل عبارت از مهدی بوده
 باشند برین قبیلہ غالب شود و غنیمت بسیار بدست آید پس نصرت باید آنکس که در غنیمت کلب
 حاضر شود و آنگاه اموال را قسمت کند و رسان ایشان عمل کند بکشتن رسول الله علیه وسلم
 و سلم و در آنوقت اسلام بر کوفین قرار دیا بد طبرانی روایت کرده که رسول الله علیه وسلم
 با فاطمه رضی الله عنها گفت که چه میبایست که من میبایست است و آن پدر تو هست و بهترین پدرت
 شهید است و آن عم پدر تو هست حمزه و از است آنکس که و و جناح دارد و در بهشت پرواز
 میکند پدر جا که خواهد و آن ابن عم پدر تو هست جعفر طیار رزم و از است سبطین رضی الله عنها
 و آن دو پسران تو اند و از است آنکه در شان او لافه الاعلیٰ سیفنا لاذ و العقار
 و آن برادر پدر تو هست و شهید است از است مهدی من و آن جبروایت کرده که رسول الله علیه وسلم
 گفت که از دنیا باقی نماند مگر یک روز هر آینه خدا تیمار از او را سازد و تا مردی از اهل بیت من طایفه
 میشود و مالک جبل دیکم و قسطنطنیه گزیند و نزد حاکم بصحبت سریده از ابن عباس من که گفت از ما
 یعنی از اهل بیت چهار کس خواهند بود و سیفاح از ما خواهد بود و مهدی از ما خواهد بود و پس اگر اراده
 کرده است تعیین که شامل جمیع بنو هاشم و سبطین از نسل عباس اند و چهارمی از نسل فاطمه است من
 و منصور است و چهار کس است و اگر اراده آن کرده که این چهار کس هم از نسل عباس من خواهند
 شد ممکن است که حمل کنیم مهدی در کلام او بخلفیه سوم از خلفا بر بنی عباس زیرا که او در پیش عمر
 ابن عبد العزیز در بنی امیه بواسطه عدل تام و سبوت خوب اخلاق نبود که داشت از جبر
 آنکه در حدیث صحیح وارد است که اسم من است اسم پدرش موافق اسم پدر من است

و این تعریف مهدی عباسی صادق است زیرا که اسم او محمد بن عبدالمطلب منصوص خبر
 ابن عباس است که من لدن العباسی میگوید و مقول است لیکن سبب گفته که این حدیث
 صحیح و ولید مولى بنی هاشم مفرد است و او وضع حدیث می نمود و منافای این حمل نیست کلام
 ابن عباس مذکور در وصف مهدی که زمین را مملو سازد و از عدل همچنانکه از جور مملو شده باشد بپایم
 و سباج در زمان او این شهادت زمین گنجهای خود را امثال ستونهای طلا و نقره بیرون اندازد
 زیرا که این اوصاف ممکن است که تطبیق دهند بر مهدی علیه السلام چون ممکن است حمل کلام بر ابن
 عباس مذکور بر آنچه مذکور ساختیم مناقات ندارد و این حدیث مهدی آخر الزمان است که عیسی هم
 بوی اقتدا خواهد کرد و مهدی عباسی آمار و است کرده اند که بعد از مهدی دو دوازده کس امیر
 خلافت خواهند شد شش کس از اولاد حسن و پنج کس از اولاد حسین بن و یک و دیگر غیر ایشان
 و آن روایت و امی است چنانچه شیخ الاسلام حافظ نسل شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله تعالی
 گفت یعنی با آنکه مخالفان حدیث صحیح است که در آخر الزمان خواهد بود و عیسی هم بوی اقتدا خواهد
 نمود بدلیل حدیثی که طبرانی کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که بعد از من
 خواهند بود و بعد از آن ملوک خواهند بود و بعد از آن ملوک جبار خواهند بود و باز مردی از
 از اهل بیت من خروج خواهد نمود که روی زمین را بر از حدل سازد همچنانکه پر شده باشد از جور
 ظلم الی آخر الحدیث و در ثانی کلام ابن عباس بر آن حمل کنیم که مراد از آن مهدی عباسی بنابر
 ممکن است که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ملاک خواهد شد امتی که
 من اول آن باشم و عیسی ابن مریم آخر
 آن باشد و مهدی در وسط آن باشد حمل کنیم بر آنکه مراد از این عباسی است زیرا که موعود
 آخر الزمان است نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد از وسط درین حدیث با قبل آخر است
 مترجم میگوید از احادیث سابقه چنین ظاهر شد که اول مهدی خروج خواهد کرد و نزول عیسی
 بعد از خروج مهدی خواهد بود و مصنف نیز در تفسیر آئینه تصریح اینصورت کرده که ظاهر است
 و چون چنین باشد احتیاج نیست که حدیث را تاویل کنیم یا حمل بر مهدی عباسی کنیم زیرا که صحیح
 آنکه گویم خروج مهدی در وسط بعثت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نزول عیسی علیه السلام و حدیث
 بر ظاهر خود است بلا تکلیف احمد و روی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 بشارت بادشمار امهدی که مروی باشد از قریش از حضرت من خروج خواهد کرد و در اختلاف

بنا بر حدیث صحیح سابقه که مراد مهدی از ولد فاطمه است
 باشد زیرا که مراد مهدی از بنی هاشم است
 و این حدیث صحیح است

وزلہ لاپس مملو سازد روی زمین از عدل و انصاف جیانی از ظلم و ستم مملو شده باشد راضی و خشنود
باشد از وی اهل آسمان و زمین بال راقست نماید بتوبه و دلباهی است محمد صلی الله علیه و سلم
اننیاسازد و عدل او همیشه ایشان را فریاد و چنانچه منادی امر فریاد تا ندانند کسیک اعتباری برین
نزدیک آید هیچکس را اعتباری نباشد و نیاید نزد او و اگر یک مردم آید و سوال کند مہدی کیست
نزد خودم و در آنچه خواہی بگو چون نزد خودم آید بگوید کہ مرا نزد یک تو فرستاده است کہ امان
بود خودم گوید بگیر و چندان در دامن او ریزد کہ نتواند بردشت بواسطہ فعل بعضی از آن بربزد
و باقی را برداشته بیرون آید انگاہ بپیمان ستده بگوید خستوع من از باقی است محمد لارسل الله
صلی الله علیه و سلم زیادہ است و تمام است از این اہل خوانند و هیچکس قبول نکرد و غیر من بعد از آن انکار
رہ کردہ بر روی مہدی گوید اخیر یا کہ عطا کردیم باز نیکویم پس مہدی شش سال بعفت سال
نماید بعد از آن فوت شود بعد از وی ہجیر خیر را خوشی مرزندگانے نباشد تنبیہ بدانکہ اظہر از
کہ خروج مہدی پیش از عیسی م خواہد بود و بعضی از علماء گفته اند کہ خروج مہدی بعد از نزول
است و ابوالحسن اندی گوید کہ اخبار خواہد رسید از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم کہ مہدی خیر
خواہد کرد و بر قتل و قائل است این است خواہد کرد و واحد نیست ہجیرہ و دلائل میکند چنانکہ
دانشی و اما آنچه علامہ تفتازانی رحمہ تعالیہ فرمودہ کہ عیسی علیہ السلام افضل است از وی اما افضل
اولی است ہجیر شادی برین معنی ندارد و زیرا کہ قصد باباست مہدی از برے عیسی نیست گراہیتہ
آنکہ ظاہر شود کہ نزول ابوبسیل تبعیت پیغامبر است صلی الله علیه و سلم و حکم شریعت پیغامبر میکند و
ہجیرے از شریعت خود منسل نیست اقتدا و تحفیرت بمعنی ازین است تا آنکہ افضل است از ائمہ
و کند از ہب انانہ و اطہار است کہ مخفی نیست با آنکہ ممکن است کہ جمع کنیم قولین با این طریق کہ عیسی
عم در اول حال از بہت ظہار این غرض اقتدا کند مہدی را بعد از انانہ و با تحفیرت اقتدا کند
با بر قاعدہ اقتدا و بفضل ابی و ابو داود و حسن و خورش و ابیت کردہ کہ مہدی از اولاد حسن
رضی الله عنہ خواہد بود و سر این معنی است کہ حسن ہم ترک خلافت حالہ کند کہ بنا بر شفقت بر این
پس از بہت خدا تھا در وقت حاجت قائمقام با مظلومت حق با ولادوی بگرداند کہ از عدل
اوروی زمین مملو شود و آنچه روایت کردہ اند کہ از اولاد حسین رضی الله عنہ خواہد بود و آن روایت
و ابی است و مع نزاع و افضل است کہ مہدی امام ابوالقاسم محمد مجتبی بن طہر کی سہ راست است
در ہجرت میشود چرا کہ بعثت رسید از رسول صلی الله علیه و سلم کہ اسم پر مہدی ہم موافق است با ہم

وایک اور خود کذبہ میسے نہیں
یاری و دہوارا
۲۹۶

بهیست فرق متفرق گشته با یکدیگر نزاع دارند و در امام منتظر و جمہور غیر امام برین مفسد اندک
 غیر محمد حجت است زیرا کہ بعد از آنکہ عمر شریف بنویسند بودہ باشد خرق عاوت است دیگر اگر امام
 بودی چنانکہ بر مسلم علیہ السلام و این صفت کہ طول است و صفت دیگر کوزیرا کہ وصفت
 او این صفت افہر بود از وصفت او بعد از آنکہ دیگر کہ قبل ازین مذکور شد و در صفت بعد از آنکہ
 در شریعت منظره مقرر است کہ ولایت من غیر من نیست پس چگونه انجماست ثانیاً تجویز امامت
 کرده اند چنانکہ امام بودہ باشد و آنکہ او را عطای حکمت کردند و در حالت کودکی با کہ بنی مسلم اند
 و سم ازین منظره غیر مذکورہ است و درین اقوال و افعال ایشان غیر خرافات و جرات بر شریعت غیر
 چیزی دیگر نیست چنانکہ از اہلبیت نبوت گفته اند کاشکے سید الشہداء کوئی با حقانیت و از کجا این غیر
 با ایشان سید و منشا این چیست بدستیکہ ایشان باین خبر و بایستادن ایشان با بیان
 برین سرواہ با نگنند و ایشان را در بیرون آید خود را منتحکہ عقلا ساخته اند و چونیکہ گفتند
 شاعر و برین باب شعر ما ان اللہ ربنا ان اللہ ربنا ان اللہ ربنا ان اللہ ربنا ان اللہ ربنا ان اللہ ربنا
 العباد فانکم + تلثم العنقا یعنی مرا این سرواہ است کہ بزرگوار کسی را کہ شما میگوئید و اعبات آن
 میکنند بسبب چہل و عنادی کہ در پدیس بدانید کہ عقلاً شما محو و مندرس گشته است کہ در اثبات
 این نوع مہدی اصل وجود پیدا کرده آمد و اندام و فرقہ دیگر از شیعیان مذکورہ اند کہ مہدی
 ابو القاسم محمد بن حسین سبط است معتقد کہ یکے از سائر خلفاء عباسیہ بود و او را محبوب مساختہ بود
 و شیعیان و اتباع او لقب رده او را از حبس خلاص کردند و او را بر دزد و معلوم نشد کہ کجا بر دزد و کجاست
 و فرقہ دیگر مذکورہ اند کہ امام مہدی محمد بن حنفیہ است یعنی میگویند بعد از برادر خود حسین
 رضی اللہ عنہما و بعضی دیگر میگویند قبل از ایشان میگویند کہ او زنده است در جبال منوی در و شام
 زیر علی بن الحسین بن علی علیہ السلام بود از طبقہ سیوم از تابعین از ائمہ اہلبیت بود از جملہ تنی شیعہ اند
 و دعوی امامت کرد و چون ہزار کس از اہل کوفہ باو بیعت کردند و در وقت بعضی از بیعت باو
 گفتند کہ ای پسر عم من در نشوی با این جماعت کہ ایشان با تو وفاداری سخوامند کہ باید کہ بہر
 گیری از آنچہ کہ ایشان با پدرمان و با اہلبیت شما کردی ترک نصرت ایشان کردند همان ترکانی
 کہ با تو نیز چنین سخوامند کہ و زید از آن سخن باو استماع نمود و خرچہ کرد و درین اثنای را گفتند
 با او گفتند کہ تو از ابو کر و عمر بنی اللہ منہا تہرا کن تا ترا نصرت دہیم زید در گفت من از ابو کر و عمر
 رضی اللہ عنہما تہرا سخوام کہ و بلکہ ایشان را دوست میدارم و بدوستی فرا گرفته ام و افض گفتند

حالت امام

تاریخ حشر و مجاد

اذالم ترفعهما پس چون تو ترک این هر دو میکنی دفعه اول ترک تو خواهم کرد و زید گفت اذهبوا
 فانتم الی اقصی و دید که شمارا فضا خواهند بود و از آن روز ایشان را از فضا میگویند و رفتن
 معنی ترک است پس چون ایشان ترک دین و ایمان خود کردند ایشان را از فضا خوانند و بعد از آن
 جمعی دیگر که معیت کرده بودند ایشان نیز از خدمت اتفاقه بقتند و گفتند جعفر الصادق که برادر
 زاده آقا امام است باو هیچکس نماند مگر دو لیست بیست کس انگاه حجاج بن یوسف با لشکری در
 مقابل وی آمد و چون زید رضی الله عنه قوت مقاومت ندیشت منهنز شد و در اثنا جنگ
 تیر بر پیشانی مبارک وی زد و بهمان شیرت شهادت چشید ان الله وانا الیه راجعون و در آن
 نهر و آن دیر او دفن کردند و آب بر قبر آن جاری کردند که علامت قبر زائل شود و انگاه حجاج نیز
 معنی خبر یافت و آن قبر را پیدا کرده او را بیرون آورد و در بریده دریا او ریخت و پسند
 احدی یا اثنین و عشرین مایه همچین بدقی مزید آویخته بودند از آنیکه بشام بن عبد الملك و لیث بن
 یزید بن عبد الملك سجائی بنیست چشمه زید را شهید را دفن کرد و بعضی گفته اند که در نیکر
 خود نوشت عجل الی اقصی و اذهب الی عجل اهل العراق فخرقه ثم انشقه فی الیم نسفا
 دشمن است مرا پس قصد بسوی او کن و برو بجانب کوساله ایل کوفه و بسو
 و در وریای پرانگنده سازانگاه آن عامل همین عمل کرد و نقل است که در زمانیکه زید را در
 آویخته بودند رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدند که بر ساق نخله که ویرا آویخته بودند تکیه
 زده نشسته بود با مردم میگفت هكذا یفعلون و بعضی همچنین میکنند بفرزند من جمعی از رؤسا
 روایت کرده اند که زید را بر منهن ساخته آویخته بودند و بر همان روز غنیمت بر عورت او بر تکیه
 تا نظر مردم و آن بنیفته و در اقصی ایضا اسحاق بن امام جعفر الصادق رضی الله عنه اند
 آنکه جلالت قدر و رفعت او بر تکیه بود که سفیان بن عیینه و قتیله از و سوادیت میکرد میگفت چندی
 نقضه از قتیله و فرقه از شیعه با امت می قائل شده اند و از عجائبات تناقض و افضل است
 که میگویند که هر کس که از اهل بیت دعوی امامت کند و خوارق عادت از وی سرزند بر صدق او دلالت
 میکند امامت از برای وی ثابت است و این مسئله از قواعد ایشان است و معنی ازید و اسحاق
 امام معینه اند با آنکه زید دعوی امامت کرد و محمد حجت امام منتظر میدانند با آنکه دعوی نکرد و محمد
 ایشان بسبب غیبت ادا زید خود در جعفر یا بسبب خفی شدنش بخدی که ندید او را مگر برادرش
 کردند ردینه او را و فکری که ایشان را غیر ایشان در آن و گفته اند که اصلا وجود ندارد و همچنانکه بیان کردیم

و در این کتاب
 در بیان این کتاب
 و در بیان این کتاب

و در بیان این کتاب
 در بیان این کتاب

و عای برایشان بکثرت مال و عیال آنست که اعدای پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اعدای اهل بیت
 آنحضرت را پیچ باغنی بر عداوت نیست غیر محبت مال و اولاد و عیال و میل دنیا که مجبول شده اند
 بر آن پس از آنجهت آنحضرت بهین کثرت مال و عیال برایشان و عای فرمود و لیکن با نظر
 که این مال و عیال از برهه ایشان نعمت نباشد بلکه مال باشد بواسطه کفران نعمت که
 بدست آورده اند یا فتنه از پیغمبر رسول صلی الله علیه و سلم بخلاف کسیکه آنحضرت از برهه او عار
 کرد بکثرت مال و عیال مثل انس رضی الله عنه چه قصداً آنحضرت آن بود که این مال و عیال و میل
 امور اخروی و امور دینی نافع سازد آیت چهارم و هم از آیات فضائل البیت قل لا
 اسالکم علیہ اجر الا المودة فی القربی ومن یقرض حسنة نزد له فیہا حسنا الی قوله
 تعالی و هو اللہ یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات و یعلم ما تفعلون و بر تبار
 از ابن عباس رضی الله عنہما نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بدین آیه اکابر انصار بخت بردند
 شما بر خواهر ما نید و در راه دین بهر باریدا اخراجات شما بسیارست و داخل کم است اگر فرما
 قدری از اموال بطیفس جمع کرده بیا ریم تا خدمت تو در ضروریات خرج کنند انگاه این آیت
 نازل شد قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودة فی القربی بگو ای محمد من منی طلبم از شما برسانید من
 اجر یعنی مزدوری بگو آنکه دوست دارد برادر حق خویشی من باشم یا آنکه دوست قرابتی بخوان
 مراد من بقرض حسنة نزد له فیہا حسنا و هر کس که کسب کند نیکی را یعنی طاعتی از یاد کنیم
 مراد و از آن نیکی یعنی تصاعت سازیم ثواب آن نیکی را ان الله غفور شکور بدینیکه خدا
 تعالی آمرزنده است مگر نگارگار این و شکر پذیرنده است اطاعت فرمان بر داری را قلبه در تفسیر
 خود آورده از ابن عباس رضی الله عنہما اگر گفت قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودة فی القربی
 نازل شد و در شان قومی و ردل آنقومی افتاده شد که آنحضرت اراده کرده است از این آیه
 مگر آنکه ترغیب کند ما را بدوستی خویشان خود بعد از آن جبرائیل علیہ السلام را
 خبر داد که مرا ایشانرا امتهم داشتند بعد از آن آیت نازل شد اجم یقولون افتقر علی الله کذبا
 بلکه میگویند که امان دروغ را بر خداست و دعوی نبوت با نزل فان یشاء الله یمتحن علی قلبک
 پس اگر خواهد خدا امتحان هر نهد بر دل تو اگر افترا میکنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا هر
 بر دل تو صبر و شکیبائی دهد تا از اندازی و جفا بی کفار مفر گردی و میجو الله الباطل
 و محو کند خدا امتحان کج و ناراستی و بیجی الحق بکلماته و آشکارا کند حق سخنمان خود یعنی حق

مستند

برای با خبری بنده

با حکم قضا که میچسبند و نم آن خواندند و آنکه علیم بذات العبد و بدستیکه خداست و دانست
 بهر چیز که در دلهاست و نمیرود و ضمیر ایشان را میداند و بعد نزول آیت امر بقولونالی اخره انقولوا
 توبه کردند و نگاه این آیت نازل شد و هو الله یقبل التوبة عن عباده و اوست آنکه هر که توبه
 کرد قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی وقتیکه با او باز میگردد آن بازگشت را دور پذیرد
 و یعفو عن السیئات و فرو گذارد و بدین ایشانی و بعلم ما تفعلون و میداند آنچه شما میکنید از
 گناه و توبه این آیت قل لا اسئلكم علیه اجرا الا خیرات من قبل است بر چند مقصد و چند تالیف مقصد
 اول تفسیر این آیت مرویست بروایت امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس
 رزم که چنین آیت نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله خویشان تو که واجبست بر او و بی
 ایشان چه کسانی رسول الله علیه سلم فرمود که علی و فاطمه و پسران ایشان یعنی حسن
 و حسین رضی الله عنهم در سینه خیز شدیدی غالی هستند لیکن ستمگوی است و ابوالشیخ و غیره
 رزم روایت کرده اند که فرمود در شان آل حسنه آیتی نازل شده و حفظ مودت ما کند مگر منوی بعد
 از آن این آیت خواند قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و نیز طبرانی از حسن رزم
 روایت کرد از چند طریق بسنا و که بعضی از آن بسنا و حسن است که وی رحمه الله عنه خطبه
 خواند و از آنجمله این بود که گفت من عرفنی فمن لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد صلوات الله علیه
 و سلم هر کس که مرا میشناسد و هر کس که نمیشناسد پس من حسن بن محمد ام سلمه علیه سلم بعد از این
 آیت برخواند و اتبعتم صله ابراهیم الایه و گفت انا ابن البشیر و انا ابن المنذر من اسیر
 آن کسم که بشارت و هشدار و بیم کننده بود و من از آن اهل بیتیم که خداست و فرض ساخته است مودت
 و موالات ایشان را زیرا بر من نازل شده قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و در روایت
 آنکه گفت من از آن اهل بیتیم که خداست عز و جل فرض ساخته است مودت ایشان بر هر مسلمانی در شان
 ایشان نازل گردانیده است قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقرب من حسنه نزد
 فیها حسنا و اقرب حسنات دوستی اهل بیت اسلام است طبرانی از امام سجاده سادات امام
 زین العابدین رزم روایت کرده که چون بعد از واقعه پدرش حسین رزم ویرا السیر کرده بجا نشام
 بردند شخصی از اهل طواف شام در شهر با وی ملاقات کرده گفت الحمد لله که خداست شما را مقبول
 و مستأهل گردانید و قطع قنده شد امام زین العابدین مر آن شخص را گفت اما خوانده قل لا
 اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی آن شخص گفت فری و رین آیت شما اید گفت بلی

روایت کرد

مقتضی

مراد ازین قریبه ما ائمه و تعلی این عباس بن ابی طالب را روایت کرده از تفسیر و من یقیر من یقیر حسن و زین
 فیها حسنا گفت کتاب حسنه درین آیه مودت آل محمد است صلی الله علیه و سلم و قرطبی و غیره
 از سببی می بیند عباس بن ابی طالب را در آیه قل لا اسکلم علیہ جراحا من غموم کرده چنانچه در سجده
 و غیر آن روایت که سعد بن جبیر چون تفسیر قریبه را با ل محمد کرد ابن عباس رفت و دیگر گفت
 که شتاب کردی زیرا که هیچ بطنی از بطون قریش نیست آنکه رسول صلی الله علیه و سلم را بایشان
 قرابتی و خویشی نیست پس ابن عباس هم تفسیر چنین کرد که آنچه شما را دعوت میکنم اجری و فرمود
 منیخو اجم مرا آنکه صله رحم که میان ما و شماست بجا آرید در روایتی از وی است که گفت ای محمد
 صلی الله علیه و سلم مرقوم خود را آنچه شما را میبخشیم مرقوم خودی منیخو اجم مرا آنکه دوستدارید پس
 خویشی که میان ما و شماست و محافظت من کنید درین خویشی و در روایتی دیگر از ابن عباس
 آنکه گفت چون قریش با و افتخار نمودند از آنکه بار رسول صلی الله علیه و سلم بیعت کنند خدا را
 عزوجل این آیه نازل گردانید نگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ای قوم با و افتخار
 نمایند از آنکه با من بیعت کنید باید که حفظ خویشی کرده مرا مر سخنانید و اگر مدبرین تفسیر میباشند
 ابن عباس کرده گفت قریش در زبان جاهلیت قطعاً محافظت صله رحم نمیکردند و چون رسول
 صلی الله علیه و سلم ایشان را مامور ساخت صله رحم که میان آنحضرت و ایشان بود اگر در آنچه
 شما را دعوت میکنم محافظت من نمیکند بسبب قرابتی که مرا بر شماست محافظت من بکنند و در
 تفسیر قتاده و عبد الرحمن بن زید بن اسلم و غیر ایشان نیز برین پنج جاری شده و مؤیدین اقوال
 آنکه در آنکه نازل شده و آثار و آیه نزول این آیه در مدینه در وقتیکه انصار مفاخرت عباس
 و بر پسرش میکردند آن روایت ضعیف است و بر فرض صحت میتوان بود که دو نوبت از
 آیه نازل شده و مع ذلک جمع این روایت منافاتی ندارد و با تحفیض چنانچه ابن جریر
 رفته زیرا که او اقتصار بر احضار افراد قریبه کرده و بیان جمیع نموده که تاکید و حفظ آل
 و اهل بیت مستفاد میشود که حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق اولی است چرا که حفظ
 مودت اهل بیت بجهت آنحضرت است پس آنحضرت باین حفظ اولی و احری باشد از ایشان
 و اینجهت تفسیر ابن جریر ابن عباس رضی الله عنهما منافاتی ندارد و بنابرین مودت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اولاً با ائمه است از مودت اهل بیت و مؤید آنکه میان تفسیر ابن عباس رضی الله عنهما
 تفسیر باین طریق کرده و ثوبتی دیگر باین طریق تفسیر کرده و ازین فهم میشود که هر دو تفسیر صحیح

۴۳ کفر کرده اند و در تفسیر قول قرآن ان الله غفور شکریه گفتند غفور ستمگر است ان الله کفر با شکریه است ان الله کفر با شکریه است ان الله کفر با شکریه است

ص (محمّد) که در خلافت عاقلانه و نیکو و در صلح و رحمت و در دین با برین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایستاد

۱۸ ابن عباس بن خطابه بن جبیر مکرده بلک نیست مکر در تفسیر

به یکباره گفتند و قصه را تمام کردند و آن

در این رساله...

است و در روایت دیگر موافق تفسیر این جبر است که قبل ازین مذکور شد در حدیثی که گفته شد
آن معنی غالی است ایضا جبر این تفاسیر منافاتی ندارد و آنچه از این عباس بن حمزه
روایت کرده اند مرفوعا که تفسیر چنین نکرده که گویا میگویند شما آورده ام از پیش
و پدری مژدی میخواهم مگر آنکه خدا تبتکار را دوست دارد و بدعاست قربت با وجود و عدم
منافات است که از جمله مودت رسول صلی الله علیه و سلم و اهل بیت است و ذکر بعضی از
معانی لفظی نفی چیز است که خداوند نباشد از معنی میکند خصوصاً در آن بعضی اشارت و ایمانی
بقیه معانی نبوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است زیرا که آیه در که نازل شد
و در آنوقت مشرکان اندکی رسول صلی الله علیه و سلم میکردند بنابرین حدیثها فرمود ایشانرا
به دوستی آنحضرت و حفظ صلح و چون بدین هجرت نمود و انصار آنحضرت را جامی دادند و نصرت
نمودند خدا تبتکار را باخوان خود و انبیاء الهی ساخته این آیت فرستاد و قل الله اعلم بحجراته
فی القربی یعنی منم مژدی میخواهم از شما نیست مژد و دوست من مگر بر خدا عز و جل و تقوی قول
قائلین پسندیده و کرده است این نظر است که مودت آنحضرت صلعم و باز داشتن آنرا و انباده از ایشان
حضرت و مودت اقارب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قرب خدا تبتکار باطاعت و عمل صالح از آنرا
وین است و باقی است ابد این جزای نیست آیتی که دال است بر معنی لا المودة فی القربی است
منقطع است یعنی لیکن با و میدهم شما را دوست دارد و قرابتی که میان من و شماست این
مژدی نشد که در مقابل او می رسالت با شما این آیت منافاتی باشد بابت مذکور که آن است
بیش کرده اند و ثعلبی مبالغه کرده است و در رد قائلین بیش و گفته که در قیاس حول ایشان کافی
است که میگویند که تقرب بخدا تبتکار باطاعت مودت پیغامبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت پیغامبر
صلعم منسوخ است انتهی صحیح است آنکه گویند لا المودة فی القربی استشار متصل است و صلح منی
که ملا در سیرت آورده که پیغامبر فرمود و تحقیق که خدا تبتکار گردانید اجر مرا بر ایشان یعنی بر امت
مودت در قریب من خواهم رسید احوال شما را صلعم اهل بیت و اقارب من و سلوک که با شما کرده اند
از ایشان در روز قیامت و تلمیذ این مودت با جبر برین تقدیر مجاز است مقصد دوم این
اهمیت منضمین است بر طاعت اهل بیت نبوت آنکه این محبت از کمال بیان است و باید که افشاح
این مقصد بآیه دیگر که بعد از آنکه ما در آنجا درین باب روایت ایراد ناهیم قال الله تعالی
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سنجعل لهم اجرهم و قد استیکر ایمان آورده و عمل

پسندیده که فرزند دوست که پدیدار داند برای ایشان خدا استیلا دوستی در دل خالق یعنی محبت
ایشان در دلها افکند بی اسباب و سبب چنانچه در صحیح مسلم آورده است که حضرت سید
بناباه صلی الله علیه و سلم را گوید که من فلان را دوست میدارم و نیز دوستدار پس جبرئیل علیه
السلام او را دوستدار و نگاه محبت او را وضع کند و اهل بیت تا ایل زمین نیز او را دوست دارند و تو را
که روحا فظ سلفی از محمد بن حنفیه رضی الله عنه که تفسیر این آیت گفته که باقی نماز مومنی یعنی هیچ مومنیست
مگر آنکه در دل او دوستی با اهل بیت وی صلی الله علیه و سلم است و صحبت سرید که رسول صلی الله علیه
و سلم فرمود و دوست دارید خدا استیلا را بشکرانه نعمتی که شمارا داده است مراد دوست دار یک
برادر دوستی خدا عزوجل و دوست دارید اهل بیت مرا بر سر دوستی من و ابرار و این جوهری است
در علل متناهی هم هست و پیوسته ابوالشیخ و دیلمی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم
مومن نیست هیچ بنده تا آنکه من دوست ترا باشم نزد او از نفس و عفت من دوست ترا دردی
از عفت وی و اهل بیت من دوست ترا دردی از اهل بیت و بدار من دوست ترا از اهل بیت او و دیلمی روایت کرده که آنحضرت
فرمود تا بگوید که اگر در اهل بیت اول بدست پیغمبر خود و دوم دوستی اهل بیت آن حضرت صلوات الله
تعالی علیه و آله و سلم است که عباس رضی الله عنه شکوه کرد و از قریش در وقتیکه ملاقی ایشان میشود رسول صلی الله علیه
و سلم در هم میکشند و چون سخن میگنید و قتیکه او رسد ترک سخن میکنند رسول صلی الله علیه
و سلم از استماع این سخن غضب فرمود و غضبی شد بد چنانچه رنگ آنحضرت صاف شد و رنگ
پیشانی آنحضرت برآمد گشت و گفت بدان خدای که جان من بید قدرت اوست که دل
نمیشود و ایمان در دل هیچ مومنی تا زمانه که دوست دار و شما را بهجت خدا و
رسول می و در روایت دیگر که آنحضرت رسیده و اردیده که فرمود و حیث حال قوم می سخن
میکند و چون سخن از اهل بیت من رسد قطع سخن مینمایند که ایمان در دل هیچ مومن داخل نمیشود
تا وقتیکه دوست دار و خویشان مرا از جهت خدا استیلا خویشی و قرابتی که با من دارند و در ریخت
و بگریخت که فرمود و استخدا می که جان من بید قدرت اوست و بهشت در دنیا بدیع است تا
تا وقتی که دوست دارند شما را یعنی اهل بیت را بهجت خدا و رسول و آیات شفاعت من چنان
و آید که بنوعی المطلب امید آن ندارند و در روایت دیگر آنکه فرمود که ایشان بخیر نمیخواهند
رسید تا وقتیکه دوست دارند شما را بر سر خویشی من و در روایت دیگر آنکه فرمود مومن نیست احد
از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شما را بهجت دوستی من یا شما امید و تحول بهشت دارند و شفاعت

عمر و شادی کند در میان اهل بیت

و زمین که خدا استیلا فلان را دوست دارد و تمام او را دوست دارد پس اهل آسمان او را دوست دارند

بوقتی که ایاکان او را دوست دارند

امیدوار که خدا استیلا کند از این گمان خود دوست دارد و در میان

من که بنوعی المطلب امید دارند و طرق انجیث بسیارست تمامه آنها را بیان کردیم نقل است
 که دفتر ابوالله بیجرت کرده بدین آیه نشسته از مردم ویرا گفتند که این حجت بر ما ندارد
 زیرا که تو نبی طلب از بی انگاه و خیر این سخن بعضی بیانیست و بعضی است علیه السلام
 از استماع این سخن غضبناک شد و زمانی که میسر بود گفت چه قصه واقع شده است قومی که مرا میخوانند
 در باب خویشان و قرابتان من برانید که هر کس که خویشان و قرابتان مرا بخوانیده است گوید که
 مرا بخوانیده است و هر کس که مرا بخوانیده خدا را بخوانیده و او را بخوانیده است این بی نام و
 طبری و این شده و بعضی با الفاظ متقاربه کرده اند و نام من دختر در یک روایت دره و در
 و در روایت دیگر ستمی بر او است که هر دو اسم یک شخص است یا آنکه یکی ازین دو لقب است و
 دیگر اسم یکی اسم دوزان باشد که این قضیه متعارفه باشد و مرویست بروایت احمد و ابن
 عساکر که هر اسمی که از اصحاب عظیم بود و بر فاخت علی رزم بجانب من رفت و از وی فاطمه دیده
 چون بمیدان آمد شکوه او فاش کرد و نزد مردم انگاه میفرمودی گفت که والله تو مرا بخوانیدی
 عساکر که پناه بخدا میکنم از آنکه زبیر بخاتم رسول الله فرمود بی هر کس که علی را دوست دارد و او را
 دوست داشته است و هر کس که علی را بخوانیده است مرا بخوانیده است و هر کس که مرا بخوانیده است مرا
 خدا بخوانیده است و همچنین بریده را این قضیه واقع شد که در عین بیعت علی رزم بود چون بمیدان
 آمد بر علی رزم غضبناک بود و میخواست که شکوه ظاهر سازد و بسبب کنیزی که از خمس گرفته بود و بعضی
 ویرا گفتند که این حکایت رسول الله علیه السلام را خبر کن و عرض ایشان بود که علی را در کربلا
 علیه السلام گفتند اتفاقاً رسول الله را و را می باب این حکایت شنیده و غضبناک بیرون گفت
 چه حالت است قومی که منقیص علی میکنند هر کس که منقیص علی کرده است و هر کس که مفارقت علی
 کند مفارقت من کرده است که هر تنی علی از من است و من از علی ام و علی رزم از من مخلوق شده
 است و من از طبیعت ابراهیم مخلوق شده ام و من افتم از ابراهیم قول الله تعالی و بعضی از بعضی
 بعضی الله سمیع علیم یعنی برگزیده اولاد پیغمبران را از آباء برگزیده ایشان یعنی از بعضی
 و خدای شنوا است با قوال ایشان و دانست با اعمال ایشان برگزیده شنیدانی که علی میفرمود
 کنیز که بود که گرفته است از احدی است از او الطبری در سند انجیث چنین استمرست قبل ازین
 گذشته است که وی شیعی است و در شیخ خلوص دارد و در حدیث ضعیف وارد شد که پیغمبر علیه السلام
 علیه السلام گفت که لازم دانید بر خود مودت تا که اهل بیت نبوت ایم بر تنه هر کس که بخدای و اهل

این حدیث را از شیعه و دیگران روایت کرده اند و بعضی از آنها را با سند معتبر روایت کرده اند

شود حال آنکه در دوستی بوده باشد در بهشت داخل خواهد شد بشفاعت ما بان خدا که
 بان من بید قدرت است که غم بنده میرساند و نمیداند مگر آنکه معرفت حق و موافق اخیریت
 است که گفت که بسیار و غم عبد العزیز گفته اند که هیچ یک اهل بیت نیست مگر آنکه او را شفاعت
 هست و ابوالفتح و علی روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس که حق عشیرت من و
 حق انصار و عرب نداند پس او یکی از سه پیر نیست یا منافق یا ولد الزنا یا مرویست که مادرش غیر
 طهر بومی حامله شده است و علی روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس
 که خدا آتش را دوست دارد و هر کس که قرآن را دوست دارد و مرد دوست دارد و دوست دارد و دوست دارد
 بیشتر بسیار از احادیثی که تعلق با سخن فیه دارد و گذشته باید که رجوع کنی بان آیت ابو بکر خوارزمی
 روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی بیرون آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی
 بود و مثل دایره قمر یعنی منبشیر خوشحال بود و انگاه عبد الرحمن بن عوف رفا از سبک پیرید
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که بشارتی بمن رسید است از جانب پروردگار من و ربانم
 و این غم دور بابت ختم من که خدا آتش را غرض از تو و بیج فرمود علی ابی طالب رضی الله عنهما و رسول
 خازن اجنان امر فرمود تا درخت طوبی را بنباید انگاه درخت طوبی خجسته بار آور و بعد و در
 اهل بیت و در زیر آن درخت فرشتهای از نور آفریده و بدست هر فرشته یکی از آن فرشتگان
 و او پس چون قیامت قائم شود آن فرشتهها در میان غلاتی منادی کنند و بجا از دست
 اهل بیت مانند مگر آنکه آن نامه از او ای ابی القاسم و رخ بدست او بدهند پس را و در او این غم
 من و دختر من باعث خلاصی بسیار از خلائق مردوان و زنان امت من خواهند بود از آتش و درخ
 و روایت کرد ملائکه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که دوست ندارم و را این نبوت مرا که
 متقی و دشمن ندارم و مرا که منافق و حدیث احمد و ترمذی قبل ازین مذکور شد که فرمود هر کس
 مراد دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین و پدر و مادر ایشان را دوست دارد و این دو را
 بود و در بهشت و در بکر و است در درجه من خواهد بود و زیاده کرده بود او و آنکه فرمود و تابع
 سنت من باشد مگر آنکه این روایت معلوم میشود که محروم است اهل بیت بی آنکه تابع سنت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم باشد و اجتناب از معاصی نماید این نوع محبتی است فائده بران منترتبه
 شود بلکه موجب عذاب و وبال و نکال الیم است در دنیا و آخرت و در آیت هشتم از آیت
 فضائل اهل بیت در صفات شیعیه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت ایشان را سود

در این کتاب از حدیث
 و روایت
 و در این کتاب از حدیث
 و روایت

مقام آن را دوست دارد

در این کتاب از حدیث
 و روایت
 و در این کتاب از حدیث
 و روایت

باشد و بان عصا منافقان را از حوض منم میکوه باشی و امام احمد بن حنبل روایت کرده که آن حضرت فرمود عطا کرده شدیم در بابی که در میان چیز که نزد من دوست ترست از دنیا و دنیا داران که آنکه از نزد خدا میمانی باشد در روز قیامت تا وقتیکه از حساب فارغ شود یعنی در موقف حساب از اول تا آخر حاضر خواهد بود و دوم آنکه لوی احمد در دست او باشد و او را او هم در زیر او باشند سیدم آنکه نزد حوض خواهد پستاد که هر کس که از امت مرا بپستاد ویرا آب با حدیث و حدیثی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اعدای تو که بر حوض وارد شوند حال آنکه تشنه باشند و غلی در گردن و دستهای ایشان بشهد قبل ازین مذکور شد...

... و و یلمی هر فو غار وایت کرده که فرمود و بغض بینه باشم و انصار کفرست و بغض عرب نفاق است و بصحبت سجده زده حاکم که رسول صلی الله علیه و سلم گفت ای بنی منم در خواستم از خدا اینک از برای شماست چیزی که آنکه قائم شماران است و اردو دوم گمراه شماران است و بدستیدم جاهل شمارا عالم گرداند و در خواستم از خدا اینک بخیر شمارا جواد کند و دیگر روایتی شجاع و شجاعه الباس و نجیب رحیم گرداند پس اگر سر و قدین خود را جمع سازد و در میان کن و مقام و صلوات و سیام سجا آورد و انگاه سجده اشکبار میل شود حال کوئی که اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را دشمن دارد و در دوزخ خواهد رفت و بصحبت سجده ایضا که رسول صلی الله علیه و سلم گفت من کس اند که ایشانرا لعنت کردم و خدا اینک ایشانرا لعنت کرد و پیغمبران آیین گفتند اول کسیکه زیاده کند در کتاب الله که چیز را دوم کسیکه اعتقاد و قدرت نداشته باشد و کذب کند و کسی که آنکه تسلیط باید بر امت من بجزرت تا و لیل گرداند کسی را که خدا اینک او را عزیز ساخته است عزیز سازد و کسی را که خدا اینک او را ذلیل گرداند کسی را که خدا اینک او را عزیز ساخته است عزیز حلال اند چیز را که خدا اینک او را حرام ساخته است و در یکروایت و المستحل حرام السیخ کسیکه طلال و اند از عزت من آنچه خدا اینک او را حرام ساخته است ششم کسیکه ترک سنت من میکند و در یکروایت هفتم آنکه در غنیمت کسی را منفر و سازد و بنسب و تقسیم نکند و امام احمد ابو جانه نقل کرده که او میگفت که ای مردمان سب علی بنی السعنه و الهیت میکند بر سنی که مروی از مسایله از کوفه آمد و گفت ایام دیده ای این فاسق این فاسق را که خدا اینک او را کشته و مرا و وی حسین بن علی را بدو زن ایشانرا خدا اینک او را کسب بر چشمها و ی انداخت و بصرا و را محو و مندرس ساخت و تنبیه قاضی عیاض رحمه الله که در شفا عبارتی ایراد فرموده و حال انصارت است که هر کسیکه

قال ابن حجر
الله علیه و سلم
الله جل جلاله
بجای از این
و کتاب الله
و بکتاب بقیه
الله و المستحل
بجز از این
المسلطه الجبره
بجز من از الله
مذیل من الله
و المستحل
الله و المستحل
من عذبت ما حرم
الله و النار
بسنه و هذا
بفضله اللعن

وزیر را کشی در آمدن واقعه اندگاه عمر را گفت ایامیدانی که عبادت بنی هاشم فرست
 و زیارت ایشان را قلیعنه تا کبیده میخیزد در ایشان زیاده از غیر ایشان حقیقت فرست را او
 نکرده است پس بنقول از وی برسد قول رسول صلی الله علیه و سلم است که فرمود غسل جمع
 واجبست خطیب مرفوعاً و روایت کرده که مردم از برای مردم بر میخیزند مگر بنی هاشم که ایشان
 بر میخیزند از برای کسی قطب را مرفوعاً و روایت کرده که هر کس وی نعمتی و عطای ربی را از او
 عیب المطلب کرده باشد و در دنیا خیر او مکافات نیافته است برینست که فردا قیامت بر
 مکافات و هم زمانیکه من بشود و تقبلی نه اید که گفت که حرامست بهشت بر کسیکه ظلم کرد بر مردم
 اهل بیت من و بر بخانید مراد باب عزت من لیکن در سند آنچه نقلیه روایت کرده که ابی است
 و در حدیثی ضعیفست وارد شده که گفت چهار کس اند که روز قیامت من شفیع ایشان
 خواهم بود اول کسیکه دریت مرا گرامی دارد و دوم کسیکه حاجت ایشان بر آورد و سوم کسیکه
 در امور ایشان کند و قتیکه مضطر باشد چهارم کسیکه بدل و زبان محاسبان باشد و اولی
 کرده که رسول صلی الله علیه و سلم ابوذر را فرستاد و بطلب علی رضی چون سجانه وی آمد و بر کتفها
 میگردد و آن سچایس نے چون بیرون آمد رسول صلی الله علیه و سلم را از بیعنه آگاه گردانید آگاه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ایامیدانی ابوذر که خداوند را فرستگان اند که سیاحت میکنند
 در روی زمین و موکل اند بر امتون آل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و ابولشیخ روایت کرده
 از جمله حدیثی طویل که ایها الناس برستیکه شرف و منزلت و ولایت مر رسول الله است و ذی
 آنحضرت را پس شما سبحان باطل از راه نزدیک مقصدی بخم در آنچه اشارتست بان از فرید و غیر
 تعظیم و شناسی اهل بیت از بیعت است که سلف تعظیم و توقیر اهل بیت بسیار میکردند و بنا بر آنکه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که بنواشم را بسیار از آن چنانچه گذشت و خلفا را شنیدند بعد از ایشان
 بوده اند برین نهج عمل نموده اند چنانچه بخارے در صحیح خود آورده و از ابو بکر رضی الله عنه روایت
 که گفت آنحضرای که جان من بید قدرت است که خویشان رسول الله صلی الله علیه و سلم و سید
 نزو من این که خویشان خود پیوندند و در یک روایت دو سفر اند نزد من از قرابتان و در یک روایت
 گفت و الله که اگر بر شما پیوندم احسان شما که جزا که قرابت اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم
 اند و از جهنت آنکه حق تعالی که خدا تعالی است و لازم گردانیده است از برای آنحضرت بر مسکن
 و اینکلام از ابو بکر رضی و قتی که اها و ر شده که فاطمه رضی را میگوید که از ترک آنحضرت منع کند این

کمال
 در حدیث

در حدیث

یا ایا الحسن بیا اینجا بنشین انگاه علی بن میان آنحضرت میان ابوبکر نشست و رسول
الله صلی الله علیه و آله از منبر مسرور و مبتهجه گشته گفت ای ابوبکر فضیلت اهل فضل نمیداند
اهل فضل و این شما ذان روایت کرد از عائشه صدیقۀ زهرا که ابوبکر مثل همین از بر عیاس
بفضل آورد و درین پیروی آنحضرت صلی الله علیه و آله که در دنیا پیروی از عائشه نقل کرده گفت
امیر عیسی از آنحضرت در بیان فضیلت عیسی بن مریم مشاهده کردم و در قطنی روایت که رسول
زانیکی من نشست ابوبکر بجانب من نشست و عمر بن از جانب یسار و عثمان بن
که کاتب آنحضرت بود و جانب مقابل آنحضرت من نشست زانیکی عیاس بن سائبه از ابوبکر
روایت می نمایند و ابی بن شامه و ابن عبید المر روایت کرد که اصحابی می آمدند
عنه ففضل عیاس بن مریم علی بن مریم بسیار میکرد و وقتیکه عائشه از سبب این سوال کرد ابوبکر گفت
از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت نظر بر رسولی کردن عبادتیست و قبل ازین
چندین گذشت و مذکور شد که حدیث حسن است و بروایت ابن سمان مرویست که چون ابوبکر
و عمر و عثمان شش روز بعد از وفات آنحضرت بجهت زیارت قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله
آمدند علی گفت ای خلیفه رسول صلی الله علیه و آله پیش شو ابوبکر عرض گفت تقدیم نمیکم بر رسول
که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که در حق وی گفت منزلت علی منزلت زون من
منزلت من است و در روایاتی در قطنی از شعبی روایت کرد که گفت و راثنای که ابوبکر نشسته
بود و علی هم از دور پدید شد چون ابوبکر ویرا دید گفت ای مردمان هر کس که خوشحال میشود و آنکه
کسی را که منزلت او از منج عزم زیاد باشد باید که نظر کند باین شخص که می آید و ایضا و آن
کرد که عمر هم مرد را دید که نزدست علی بن مریم و او انگاه با وی گفت و یحیی العقیف علیاً
هذه ابن عمه و اشارت کرد به عائشه صلی الله علیه و آله و الله ما اذیت الا هذا فی فیه
چهار شده است آنرا که درین جمله افتاده آیا علی را می شناسی اشارت بقبر آنحضرت کرد که این بسیرت
و نیست و الله که باین مذمت منی بخجانی گریختن می رسد که درین قبرست و در یک روایت آنکه گفت
اگر علی را دشمن میداری ایذا بگریختن صلی الله علیه و آله کرده باشی و قبر و سند این روایت ضعیف
است و ابن عبیدر روایت کرده که عمر گفت باید که محبت و مودت اشراف و شسته باشد و
بهر بهتر از محبت سلفه و از ایشان اعراض کنید و بدانید که شرف تمام نمی شود مگر بولایت
و محبت علی و در بخجانی آورده که عمر در وقتیکه خط و کم بارانی میشد لعباس توجه می نمود و میگفت

فضیلت علی
رضی الله عنه

روایت

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انك انت اول من اهلك بنينا احملنا خطانا واكلنا اننا نوسل اليك بعنينا فاستقنا
 بارخدا يا قبل ازين اينجا مير محمد رسول الله متوسل ميشويم وراي نام خط بسبب شفاعت آنحضرت باران
 عطا مي فرمودي بيا و الحال علم بنما مير خود عباس را وسيله ميسازيم و اميد عطا ي باران بدگاه
 تو داريم بعد از آن وقتي كه نهايت مي فرمود و در تاريخ و مستحق آورده كه در سال هفدهم از هجرت
 در مدينه طيبه خط و كه باراني واقع شد و مردم كمر بر دعا و استقار خواهم نمود كه خدا شيئا را
 او را قبول مي فرمايد و باران حمت بفرستد چون وقت صبح شد عمر بنجاه عباس رفت و گفت
 التماس است كه بهر او بنماز استقار بيرون آيي عباس گفت بشين كس را زود بني باشم فرستاد
 كه طهارت كرده جاها بنوشند و بيايند چون آمدند عباس من خوشبوي طيب فرمود و خود را مطلق و
 و بيرون آمد و پيش من مي ميرفت و من از جانب راست و حسين از جانب چپ باقي بنواشتم از عقب
 و مي مي بودند و گفت اي عمر ديگر از ابا ما مخلوط ساز چون نماز آمد بستا و حمد و ثنای خدا بجا
 بجا آورد اين دعا بخوانه اللهم انك خلقتنا ولم تترنا و سلمت .. ساخن عالم
 قبل از خلقتنا فلم يمتنع علمك فينا ففنا اللهم فكما تفضلت علينا في اوله ففضل
 علينا في اخره بارخدا يا ما از كم عدم بوجو آوردی بے آنكه ارا تفرني و قدرتي بوده باشند و
 باعمال ما عالم بودي پيش از آنكه ارا بيا فريدي اين علم تو باعمال ما منع رزق ما نكند و بارخدا اينجا بنما
 و در بداء خلقتنا برفضل فرمودي در آخر نيز برفضل افرجا برگشتن منور فرستد بوديم كه باران بيا
 بر سخت جناح مهازل خود و در میان آب ميرفتيم نگاه عباس گفت اين المستسقي ابن المستسقي
 ابن المستسقي ابن المستسقي خمس مراتب يعني من خود دعای باران کردم خدا ايتي عالي
 دعای ابراهيم قبول فرموده باران فرود فرستاد و پسر اكمل ام كه ويرا همين همقت بود و اين كلام
 ارشاد است بآنكه مرويت كه عبدالمطلب پنج نوبت دعای استقار كرد و با حاجت مقرون شد
 و حاكم روايت كرد كه چون عمر عباس نش استقار نمود خطبه خواند و گفت يا ايها الناس بمانيد كه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم عباس بن حنانه ميديد كه والد خود را مي بيند و تعظيم و توقير نموده و سوگند
 او رست مي نشست اي مردمان بايد كه شما اقتدار كنيد بر رسول الله صلى الله عليه وسلم و نشان علم آنحضرت
 عباس و ويرا و سبله خود سازيد و رين بپيئي كه بشما نازل شده است و ابن عبد البر جند و جواز عمر
 رن روايت كرد كه چون عباس استقار نمود و گفت بارخدا يا ما بسبب علم بنما مير خود را بگويم و
 ويرا شفيع خود ميسازم ليس محافظت مي فرما بسبب بنما مير خود همچنانكه حفظ علما من يتبين في مود

بسبب صلاح پدران ایشان را روی بدرگاه تو آورده ایم طلب امرزش میکنیم بیا مزار او و در آن
 ابن قتیبه که گفت ای بار خدا یا تقرب بنویسم چه جویم بوسیله عم پیغمبر تو و بقیه پدران و کثرت
 رجال سے چرا که تو در قرآن مجید فرموده و اما الحداد فکان الخلاء میزینتین فی
 المدینه و کان تحتہ و کان ابوہما صالحا پس چنانچه حفظ علامین بصلی الله علیہ و علیٰ آله و سلم پدر ایشان فرمود
 محافظت فرمای عم پیغمبر و راضی الله علیہ سلم و ابن سعد روایت کرد که کعب الاحبار عمر فرمود
 گفت بنی اسرائیل وقتی که در میان ایشان قحطی افتاد و بقرابت پیغامبری از برے خود را
 دعا و استغفار میکرد و عمر فرمود گفت عباس حاضر است بیایید تا نزد وی رویم انگاه عمر نزد
 عباس آمد و گفت ای ابو الفضل بی بی که مردم بچه لیبی گرفتار شده اند و دست عباس گرفت
 او را پهلوی خود بر منبر نشانید و گفت بار خدا یا نبوی تو متوجه شده ایم بوسیله عم پیغامبر تو
 باز عباس حاضر آمد و فرمود و روایت ابن الزبیر که عباس میگذشت بر عمر و عثمان و عقیقه سوار
 میبودند مگر آنکه فرود می آمدند تا زمانی که عباس از پیش ایشان میگذشت بعد از آن سوار میشدند
 بنا بر آنکه کرده میباشند که عمر رسول پر او باشد و ایشان سوار روند و زبیر از ابن شهاب
 روایت کرده که ابو بکر و عمر فرمود و زمان خلافت هیچکدام از ایشان سوار در راه ملاقاتی عباس نشدند
 مگر فرود می آمدند و رکوع خود را بکسی داده که میکشند اسب و خود همراه عباس می آمدند تا منبر
 وی یا مجلس سے بعد از آن مفارقت می نمودند و ابن ابی دینار روایت کرده که وقتیکه عمر را
 ابرو و تقیم غنا و تعینات مردم میکرد و گفتند که استدبار بنفس خود کن عمر با و انتفاع نمی نمود و ابتدا
 پس از ب رسول میفرمود و ایشان را بقبیلہ خود نمیکرد و بعد از بجاہ قبیلہ از برے بدر میان نیخبرار
 مقرر شد برای کسان که در اسلام مسا و ایشان بودند در جنگ بدر حاضر نبودند نیخبرار در دم
 مقرر داشت و از برای عباس دوازده هزار قرار داد و از برے حنین همان مقرر نمود که از جهت پدر
 ایشان مقرر و تعیین کرده بود و از جهت است که ابن عباس گفته که عمر رضی الله عنہ
 حنین را دوست میداشت زیرا که در تعیین اموال ایشان را بر او و خود تفضیل و اولی
 ضعیف در ذکر احادیث فضائل عمر رضی الله عنہ بیان اینست که در دوا قطنی روایت کرده که عمر فاطمہ
 رضی الله عنہا را گفت که از طلائی که در دوست تراز پدر تو نمیداشتم و بعد از پدر تو نزد ما دوست
 الا تو ایضا دوا قطنی روایت کرده که روزی عمر فرمود که علی نجاست گفتند بجانب
 محراب نیست بزینی که لاک وی است عمر گفت بیایید که ما بجانب و قوجہ نایم چون فرستند

و اما استغفار از عم پیغمبر تو
 و بقیه پدران و کثرت رجال سے

۴ ابن زبیر

۴ ابن زبیر

و دیدند که علی در آن زمین کامیاب شدند ایستان لغز موافقت نمودند و ساعی آنکار که نزد خدا
 نشستند از هر جای سخنان میگفتند علی گفت ای امیر المؤمنین اگر رومی از سبب اسرائیل نزد شما
 آیند و یکی از ایشان گوید که من پسر موسی ام انا او را بر باقی اصحاب بسیار کند و تعظیم و
 مکرّم از جمیع ایشان بیشتر نمایم مگر گفت علی علیه السلام گفت پس من دانستم که را در رسول ام پسر
 من آنحضرت ام را وی گوید آنگاه عمر رضی الله عنه را و از دو سو بر دوشته بگسترانید و تکلیف تمام
 علی را را در دوشانید و گفت والله که در همین مقام خوابی نشست تا وقتیکه از یکدیگر جدا
 شویم و علی بر بالا در آلتسته بود تا وقتیکه متفرق شدند و با هم علی رضی الله عنه را ذکر اینکلام را بجهت
 کرد که بر حضا فحالی نگردد و اندک آن عمر نزد وی و کار کردن در زمین اتفاق علی و آنکه حلف
 و امیر مومنان بود جمیع اینها بواسطه قرابتی است که با رسول خدا و ولید عمر رضی الله عنه و این سخن از
 علی رضی الله عنه در تعظیم و مکرّم وی میفرمود و بر برابر و ای خود نشانید ایضا و در قطعی و ایت کرد
 که وقتی عمر رضی الله عنه را سوال کرد و وی جواب داد آنگاه گفت سیه سجد میگیرم از آنکه عمر
 زنده باشم در میان قومی که الوالحسن در میان نباشد ایضا و در قطعی و روایت کرده که عمر را
 گفتند که تو با علی رضی الله عنه سلوک میکنی و با باقی اصحاب این نوع سلوک نمی نمایی مگر گفت سجد میگیرم از آنکه
 عمر رضی الله عنه را من است چنانچه جبل ازین گذشت ایضا و در قطعی روایت کرده که رومی امام حسن رضی الله عنه
 نزد عمر رفتند و اذن دخول خواستند و هنوز اذن حاصل نشده بود که عبداللہ بن عمر رسیدند اذن
 خواستند و اذن وی حاصل شد آنگاه امام حسن ازین رفت و بعد از آنکه عمر با نفس واقعت سدر اکرام
 حسن میخواست که اندرون داخل شود چون عبداللہ را اذن دخول شد ازینجهت باز رفت که
 اذن بر لب نیست و گیر یک اذن خواستند عمر امام حسن را طلبید چون آمد عمر از سبب باز
 رفتن پسرید حسن گفت ای امیر المؤمنین چون بدم که عبداللہ را اذن حاصل نشد با خود گفتم که مرا
 نیز اذن خواستند ازینجهت رفتم مگر گفت تو سزاوارتری از عبداللہ که پسر من است و ایما
 رو باید سوسه دیر خود بعد از خدا بیجا کس دیگر غیر از شما و در روایتی دیگر قطعی آنکه گفت
 ای حسن وقتیکه می آمدی اذن میخواهد که شما را احتیاج ما اذن نیست ایضا و در قطعی روایت کرده
 که ده اعرابی با یکدیگر منازعت میکردند و مراغب آن نزد عمر آمد که نزد عمر علی را اذن داد که
 میان ایشان حکم کند چون حکم کرد که از آن دو کس گفت این مردمان ما حکم میکنند ما حکم دوسه
 معول نداریم آنگاه عمر از جای خود برخاست و ردای از هر دو طرف دور کردن و بکشید و گفت

و گفت علی
 مولای من
 است

و یک منیدانی که این کیست این مولای من و مولای هر مومنی تو هر کس که او مولای منی نباشد
 نیست و امام احمد روایت کرده که مردی از معاویه مسئله پرسید معاویه گفت از امیر المومنین علی
 پرس که علم است از من آن مردی امیر جواب ترا دوست تر میدارم از جواب معاویه گفت
 برگشتی آیا کرده میداری مردی که رسول الله علیه و سلم عزیز گردانید او را بعلم و در شان او
 گفت انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعثک و عمر هرگاه که بروی
 مشکل میشد از علی فرامیگرفت و غیر از امام احمد و دیگران نیز مثل همین روایت کرده اند لیکن بعضی
 از روایات زیاد کرده اند که معاویه با عمر گفت برخیز ازین مجلس الا اقام الله و جلیک اسم او
 از یوان محو کرد و گفت عمر از وی سوال میکرد و مسائل فراموشی از وی و من حاضر بودم
 و قتی که مسئله بر عمر مشکل شده بودی می پرسید که آیا علی در اینجا حاضر نیست یا بی نقل است که زید
 ثابت نماز میگذارد و بر جنازه مادر خود همچنانکه ابن عبد البر روایت کرده بعد از نماز استیقام
 نزدیک او و روزه سوار شود و ابن عباس رض حاضر بود و رکاب وی میگرفت زید گفت ای
 ای سپهر عمر رسول صلعم ابن عباس گفت این چنین امر کرده اند اما
 که نسبت الی علم لفعیل آرم و ابن عباس از زیدین ثابت علم میگرفت از نگاه زیدین ثابت
 دست ویرا بوسه داد و گفت ما نیز این چنین با مور شده ایم که نسبت با اهل بیت پیغمبر خود صلعم
 علیه و سلم با این طریق عمل نمایم و صحبت سرید از ابن عباس که وی از برکت اخذ حدیث سجانه از بعضی صحابه
 و چون مشاهده نمود که او شغل دارد و یا بوی که سخنی میگوید روا بر در خانه او انداخته تکیه بر آن
 کردی چنانچه بواسطه کثرت ریاچ گرد و خاک بسیار بر روی نشسته بودی چون آن صحابه بیرون
 آمدی و پراویده گفتی ای سپهر عمر رسول الله علیه و سلم چه هم تشریف از زانی داشته اید چنان
 نفرستادید که من سجد می کنم ابن عباس گفت من بآدم بن عمرو شماسه اوار تر می نشینم بواسطه آنکه
 میخوام که علم از شما فرایم نقل است که ابن عباس ثل معاویه بفرج میرفت و معاویه را کعب و
 جماعت خود جدا بود و ابن عباس را جماعت خود نیز از طلب علم جدا بود و روایت است که چون عمر بن عبد
 البر مدینه والی بود و عبد الله بن حسن را فرستاد گفت که اگر شمارا حاجتی بوده باشد رقه بمن بفرست
 بواسطه آنکه شرم می آید از خدا و آنجا که شمارا در خانه من دیده و چون فاطمه بنت علی رض نزد وی رفت
 هر کس که در خانه وی بودی بیرون کردی گفتی که بروی زمین دست تر نزد من از شما
 نیست و شما نزد من دست تر از اهل بیت من و در شما از ابو بکر بن عباس نقل کرده

در این کتاب
 در این کتاب

که وی گفت اگر ابو بکر و عمر و علی علیه السلام بجا می نهند من آمیخته ای با خشنود حاجت عطا
میکنم قبل از حاجت ابو بکر و عمر و علی علیه السلام و اگر از آسمان برسند
می افتند بر آینه دوست تر است نزد من از آنکه مقدم علی را کنم بر ابو بکر و عمر و علی علیه السلام نقل است
که جعفر بن سلیمان عباسی آنیکه والی مدینه بود از جانب ابی جعفر منصور عباسی الک ربیع بنی امیه
را چند تازیانه زد و چنانچه هوشش شد او را بر پشتند از مجلس چون از بهر محل آمد گفت شما را گواه ساختم
که زنده خور و احوال کردم بعد از آن از وی سوال کرد و سبب چه بود که جعفر را حلال کردی
با آنکه آثار بسیار دارد بخورسند ما گفت غنی الله عنه گفت ترسیدم که میرم و مرا شرم می آید که خدمت
بنیامیر علیه السلام را بنظر تو که بعضی از اهل بیت آنحضرت سبب من بدو رخ رو نمودن منور
خلیفه مبدینه آمد با وی گفت که قصاص خود را از جعفر بگیر ما گفت چنانچه میگردم از آنکه
از وی قصاص طلبم هیچ تازیانه بر من بلند ساخت مگر آنکه حلال کرده ام او را از جهت قرآنی که
بر رسول الله علیه السلام و ترویت که علیه السلام متنی این سخن را می شنیدیم که در حدیث غریب بود و او
توفیر بود یعنی موسی و ابیابا گوشت رسیده بود نزد عمر ابن عبدالعزیز آمد در آن چون ویرا دید مجلس خود را
بر عجزده استقبال می نمود انگاه قوم ویرا ملامت کردند بسبب حد و ریشخند و این فعل از وی
عمر ابن عبدالعزیز در جواب قوم گفت سبب که از لقاات رواست بمن خبر داده چنانچه از زبان رسول الله
صلی الله علیه و آله شنیدم که انما فالطهر بضعه منی لیسرانی ما اینها جزین نیست که فاطمه رضیه
سپاس از من خوشحال باشند مرا آنچه ویرا شد از تعظیم و کبریم که نسبت به پیروی بجا آوردم
و خطیبی آیت کرده که امام احمد حنبل گفت هرگاه که پیروی یا جوانی از قریش یا از اشراف سادات
نبرون می آمدی ای امام ابو منیفه رضی الله عنه تعظیم و توقیر سادات بسیار میشود و اتفاق بسیار
با نانی که مخفی بود و ظاهر بود و نمیکرد چنانکه مرولیت که کمینوت و دوازده هزار دریم
جهت یکی از اهل بیت که مخفی بود فرستاد و اصحاب خود را بدین امر ترغیب و تحریض مینمودی ای امام
شافعی را رضی الله عنه بنا بر مبالغه و تعظیم و توقیر و دوستی اهل بیت مردم نسبت رفعت و تسبیح
بوی کردی بنا برین در جواب ایشان استعاره استاده کرده که قبل ازین مذکور سابقه و فضائل
علی کرم الله وجهه بن ابیطالب این شعر نیز از شافعی است و روح اهل بیت رضی الله عنهم الیه
در یعنی و هم المد و سبیل از جویهم اعطی علی ابید الیه مدح مخفی دلخیز اهل بیت بیضا میر علیه السلام
علیه السلام با عشق و سیاه من خواهند بود نزد و سبب الله علیه و آله و امید اندازم که بسبب ایشان درو

در حدیث غریب

زادوی می اندازد ایشان را شرم آورده است

قیامت نامه اعمال مراد است رستمن مبین و حساب من آسان بگذرد و نقل است که زهری
رحمة الله علیه از وی گناه می شنید و در میان او مال خود کرده و میران میگشت انگاره
العابدین و میگفت که نا امید شدن تو از رحمت و اسعه الهی که بزرگتر است از گناه تو و خود
ندارد زهری گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای و انارست انجامی نهد پیغمبرها خوش
بعد از آن رجوع با مال خود نمود و خاتم و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن خبر داده است
هر که مال الهیت من بکند و در دنیا و آخرت بسزای خود خواهد رسید و در آداب چند غیر آن قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من یصلی فیما بین قتل و تشوید و ان یصلی
قومنا لنا بغضنا بنو امیه و بنو المعویه و بنو مخنف و بنو مغیره و بنو مضر و بنو
با الهیت من خواهد رسید از امت من قتل و نافرمانی بر داری و تحقیق که دشمن تری قوم ما بر سر
از روی بعض بنو امیه و بنو مغیره و بنو مخنف و بنو مضر و بنو مغیره و بنو مضر و بنو
حدیث یعنی یکی از روایان این حدیث را سماعی است و جمهور بر آنند که روایت وی ضعیف است
زیرا که قوت حافظه ندشت نقل کرده است که سماعی ثقه و مقارب الحدیث است و حدیثی دیگر
قبیل ازین در احادیث مهدی ایراد کرده ایم که رسول صلی الله علیه و سلم از جوانی بپوشیده
اشک از چشمان مبارکش ریخت متغیر شده بود و بعد از آن گفت ما که اهل بیتیم که خدا شیخا اختیار کرد
است آخرت لبرائی ما بر دنیا بدستیکه الهیت من بعد از من بپار و تفرقه خواهند رسید این
روایت کرده که فرمود اول کسی که از مردم بپاراکت افتد الهیت خواهد بود و طبرانی و ابوالعباس
مانند این حدیث روایت کرده اند که تاکید دارد است و در حق الهیت بر بسیل خصوص که رعایت چند
نامید اول آنکه اتهام تحصیل علوم شرعیه نمایند زیرا که نسبت بمن که بغیر علم بوده باشد فضل نمیدهد و اول
اعتقاد با اتهام ایشان بعلوم و تبرغیب بر آن و آداب آن و آداب عالمان و متعلمان و جمیع
تفضیل آن در کتب ائمه معروف و مشهور است و تطویل نمینمایم بذكر آن و دوم ترک افتخار بپدر
و عدم اعتداد بآن نسبت از غیر کتاب خود بعلوم دینی و اعمال محمیه صلی الله علیه و سلم قال الله
تعالی ان اکرمکم عند الله التقوی و در بخاری غیر آن کتب حدیث مذکور است که پرسیدند از رسول
صلی الله علیه و سلم که اکرم الناس کیست فرمود که اکرم الناس من خذ شیئا کسی است که اتقی باشد
و این خبر و غیر آن روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بدستیکه خدا شیخا نمی پرسد
شمار از صفتها و ثبها می شمارد و روز قیامت لیکن از اعمال شمار میدان اکرمکم عند الله اتقکم

در حدیثی که در کتب معتبره است و در حدیثی که در کتب معتبره است

در حدیثی که در کتب معتبره است و در حدیثی که در کتب معتبره است

و امام احمد رحمه الله عليه و ايت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و انظر فانک لست بخیر من احمد
 لا یسود الا ان تفضل به بقو و حال خود نظر کن بین که تو بهتر هستی یا آنکه بر برهبر گاری
 دیگران تفصیل نامی ایضا امام احمد روایت کرده است که از جبهه خطبه آنحضرت که در منا خواند این بود
 که و مو و ایها الناس ان یکم واحد ان اکم واحد لا فصل لیس فی علی عجل و لا لایحرم علی
 الا بالتشویخ که عند الله القیام برستی که بر و در و گاری است یعنی از نسل آدم هم آمدید و علی
 بر عجمی هیچ زیادتی ندارد و مگر بتقوی و برهبر گاری بهترین شما نزد خداست برهبر گارترین شماست
 قوی و قضای و غیر آن روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و من ابطا آیه عملی
 فیما ع به تشبه کسی که پس از خشت و راعل سینه با آنکه تاخیر کرد و عمل نکند و روز قیامت شرافت
 سب نفی با و نخواهد رسانید و او را پیش نخواهند انداخت و در مسلم انجد شرافت از جمله جیدی است
 طولانی ایراد کرده و در همین قبل ازین مذکور ساختیم که بنیامبر صلی الله علیه و سلم شخص ص و ادان است
 خود را بر غیب بتقوی و خستیت خداست و تخذیر فرمود ایشان را که هیچ یک از ایشان در روز قیامت
 آنحضرت نخواهد بود مگر بتقوی آنکه اختیار نکنند دنیا را برای آخری بحر و نسب و آنکه اولیا
 آنحضرت متقیانند هر کس که باشد و در کتب که زید بن جعفر امام موسی کاظم رضی الله عنه کیسه
 از خلفا بنی عباس و در خروج کرد و دامن بر روی ظفر یافته او را گرفته نزد برادرش علی بن
 موسی الرضا فرستاد و علی بن موسی ویرا تو پنج و سرزنس کرد که از آنجمله این بود که گفت که آیا اگر
 تو خون مردم بریزی و راهبها را محو سازی مال مردم بناحق گیری و دانیاست چه جواب
 خواهیم داد اگر احمقان اهل کوفه ترا مغر و ساختند و دیگر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه فرار گفت
 ان فاطمه احصت فوجها فحرم الله دینها علی النار یعنی بواسطه عصمت و پاکدامنی فاطمه که
 تعالی حرام گردانید و ریت میرا با تشو این و رباب حضرت امین شریفین طیبین حسن و حسین
 که از یلین مبارکی بیرون آمده اند و مخصوص باشند با ایشان تنهاست نه از برک من و تو سجد
 سجد کند که ایشان مرتبه نیافتند و بطاعت خداست و اگر تو چنان خواهی که بعضیت حاصل کنی
 آنچه ایشان بطاعت حاصل کردند پس قوم بگویم نزد خداست ایشان گرامی تر باشد است
 پس اهل کن درینکلام عظیم الموع که از مذبحگان اهل بیت مکرر صادر شده تا مغر و رشوی نیاید
 گرد می سجد است با آنچه در آن و بزرگان اهل بیت بر آن بوده اند و زهد و تقوی و عبادت و
 تحصیل علوم سینه و تزکیه نفس و احوال و خوارق طایفه اربابها کن تا سجات یا بی اللهم احشرنا

این حدیث در
 صحیحین و
 دیگر کتب معتبره
 آمده است

فی حق المتخلفین باخلاصهم والمتادین باذیهم امین یارب العالمین و ابو نعیم از محمد بن ابی
 موسی از بنارشی اندر چهار روایت کرده اند که ویرا سوال کرد وند از حدیثان فاطمه احصنت
 فرجهایم که حالانکه در گذشت گفت از پدر خود شنیدم که گفت ای محمد بن حنفیه حضرت امین
 و حسین بنی اندر آنها آورده است که زید بن علی بن الحسین بن علی را در او حنوع و شست به پدر خود
 علی بن ابی طالب بن مشهور است که در پدر و برانهی کرده گفت میترسم که گفته شوی و در ظهر کوفه را
 بر از من که هیچ یک ز ولد فاطمه خروج نکند بیک از سلاطین قبل از خروج سفیانی بکرا که گفته
 شود آخر الامر چنان شد که پدرش چنانچه در همین اب قصه او بیان کرد و امام احمد و غیر آن
 کردند حدیثی که حاصل آن حدیث است که پیغامبر صلی الله علیه و سلم وقتیکه از سفر می آمد سجانه حضرت
 فاطمه را تشریف می برد و مکتبی تمام ز و می می نمود و بنی فاطمه و دوست بر بنی از فقره و گردن
 و دو گوشواره ساخته و برده بر در خانه او میخیزد و چون رسول صلی الله علیه و سلم از سفر آمد نزد
 فاطمه رفت باز بیرون آمد و آنرا غضب ناصیه مبارکش مشاهده شد تا وقتیکه بر منبر نشست
 فاطمه را یافت که غضب آنحضرت بواسطه حلیه است بنا برین جمیع آنها نزد آنحضرت فرستاد
 که در راه خدا جل و علا صرف کند آنحضرت فرمود کرد آنچه می بایست کرد پدر و مادر فدای او با
 و سه مرتب این لفظ را که ریخته گفت دنیا از محمد آل محمد نیست اگر دنیا خیر بر این جنانچه پیشه
 میکرد و نزد ائمه شریعت از ابی قریب می شناسید نگاه بر خاست نزد فاطمه آمد و ایضا امام
 احمد در روایت خود یاد کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم توان را امر فرمود که این حلیه است
 بعضی از اصحاب از فاطمه از عصب و دو دست آنرا بنی از فاج جهت فاطمه را خرید نماید فرمود که
 این جماعت با نیست من اندر میخوانم که ایشان خود را در حیات و دنیا بخورند و مترجم گوید که در لفظ عصب
 که در حدیث واقع شده چند قول است و در نهایت جزیری نقل آنها کرده میگوید که خطابی در معالم
 آورده که اگر عصب بر دیانی نباشد دیگر نمیدانم که چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاوه از
 بر دیانی کرده باشد و ابو موسی گفته که نزد من که روایت عصب است بفتح صاد و آن طباب
 مفصل حیوانات است احتمال دارد که عصب از بعضی حیوانات طاهره قطع کرده متشابه جواهر
 باشند بعد از آنکه خشک شده قلاوه از آن میگرد و بهرگاه که جایز میدارند که از استخوان
 سلحفاه که در این است اسوده میساخته باشند ممکن است که از عصب امثال آن قلاوه سازند باز
 ابو موسی گفته که بعضی از اهل من من گفتند که عصب از وایه بخری است که از افرس میگویند

در حدیث

از امشای جواهر ساخته و بر قلاوه می کنند و دسته کار و وغیره از آن می سازند و رنگ آن سفیدست
و از سکه ها اعلی تحقیقش پس آن کن در حدیث مذکور تا بر کوب و روشن گردان کمالات مال است
را میسر نشود مگر اگر آن سکه را که در بزر و ورغ و تقوی و تقب مشقت در طاعت و عبادت متجلی
شود و از سکه فالات و نولات و بر جمیع اموال محبت دنیا و ترفع بدان فایده نیست گریز
منعیت نقائص و کمالات اقبال از غلبه و ایتیه کرده ایم که وی نیارایه طایق داده بود بی آنکه
ویرا حجت نماید چنانچه از وی رینی اندر نه مروست که گفتن این روای که پوشیده ام رفو بر رفو
چندان دروخته ام که مرا از آن خیاطی که میدوز و شترم آید که دیگر امر بدو سخن آن بنمایم سلم
تعظیم و توقیر صحابه پیغمبر است زیرا که آنحضرت بهترین ائم سالکانه بشهادت قول
تعالی گفته خیر لاهیه اخر حین للناس این است از بشهادت قول خیر الافر و قرینه و در این
این کتاب ما ویت داله بر فضل و کمال و جوب محبت ایشان و برایت ایشان از جمیع نقائص و
ذکورش و اگر خدا بیگانه اراده توفیق برایت کسی داد و مبالغه فادیت چشمها او را روشن ساخته
و اعتقاد فاسده او را در باب حساب کبار و صحت و مبدل میگردد و مناعت سواد عظم
ازین است که المهندست جماعت از میناید و مخالفت اهل برع و هوا می و همی و جهالت بر خود
لازم و واجب میداند چهارم آنکه آنچه در روز عاشورا بحسین بن علی رض رسید چنانچه تفصیل
آن بعد ازین خواهد آمد بنمود مگر شهادتی که دال است بر مزید رتبت و رفیع و درجه آنحضرت نزد
پروردگار و الحاق می بدو درجه از اهل بیت مطهر خود پس آنکه اگر کسی آنروز مصیبت او را بد
سزاوار نیست که در آن روز مشغول نشود مگر بصوم و طاعت و استرجاع بنا بر اعتقاد امر و طاعت
الهی تا مشرب شود و بر آن مغفرت و رحمت تنهایی که اقال الله تعالی و بشر الصابین الذین اذا
اصابتهم مصیبتة قالوا ان الله وانا الیہ لرجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و
اولئک هم المهندون و البشارت ده صبر کنندگان از آنکه چون بر سزایشان حادثه و بلتی از
جوع و خوف و نقل اموال و نفس قالوا ان الله وانا الیہ لرجعون صابران وقت وقوع مصیبت
ما بعد از آن خداوند جهانیم و ما بسوی حق گردانیم و این اقرار است با تقیاد و حکم قضا
و اعتراف است بمصیبت و جزا اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمتهم آن گروه که در
مصیبتها رجوع نکنند برایشان است مغفرتها از پروردگار ایشان و رحمتها که
بهشت میم بهشت است و اولئک هم المهندون و آنکسان ایشانند غیر ایشان را دافعه

و اولئک هم المهندون

بخوی از خاک روایت کرده است که سائر احادیث و فضائل و سوره و قرآن و
 و اتفاق و حنا نهادن و روغن مالیدن و سیرمه کشیدن و طبع جنوب و غیر ذلک تمام مؤمنین است
 و مغتری است غیر حدیث و فضل و موم ایضا ابن سیم چون که در حدیث سیرمه کشیدن و طبع
 بستن و خوشبوی بکار بردن و در روز عاشورا از وضع گذاشتن و کلام و رباب کیست
 که از روزها مخصوص ساز و سیرمه کشیدن و غیر ذلک و آنچه ازین گفتیم که حدیث توسع و در روز عاشورا
 الصلح دار و واقعی است زیرا که شیخ الاسلام زین الدین عراقی در امالی از طریق بیقری روایت
 کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر کس که توسع بر اهل عیال خود کند در روز عاشورا حدیثی در تمام
 سال او در توسعه و فراخی و در رزق کرامت فرماید و عراقی بعد از روایت حدیثی گفت این حدیث
 که در سنن او آن ریش است لیکن چنانچه ابن حبان و ابن خضام و ابن ماجه و غیره روایت کرده است که
 ماصر از الصحیح کرده لیکن در روایت او زیادتر است ظاهر کلام بهیچ وجه است بر آنکه توسع حسن
 است برای غیر این جهان نیز زیرا که از چند طریق از جافانی از این باب
 مرفوع روایت کرده بعد از آن گفته که ایسا کنید اگر چه ضعیف اند لیکن هرگاه بعضی از این ایسا
 با بعضی دیگر منضم سازیم احداث قوتی میکند اما انکار این قیوم نیست که در باب توسع و در
 عاشورا خبر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم دارد و نشده و هم سنن چنانکه در آنچه امام احمد گفت که این حدیث
 ضعیف است یعنی لذت پیچیده نیست پس گفته ایم معنی نمیکند بغیر حسن باشد اما حدیثی است که در حدیث
 باشد چنانکه در علم حدیث همین شد حدیث سنن او اینست که هر کس بر ریش پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 غیرت بوده باشد که قدرت و وسع و طاقت ضبط آن نماید تا مردم بغیر حق خود را با حضرت منسوب
 نسا زداگر چه انساب المپیست نبوی علیه السلام همیشه بوده است بطاول ایام انساب ایشان که
 بان متمیز اند از عوام انساب محفوظ بوده است از آنکه دعوی کنند جلال و ایالات و خدایگان در هر زمان
 کسی را ملهم ساخته است از ایشان که با هر قیام انساب تفاسیل آن مقام نماید خصوصاً انساب طایفه
 و سبطین و لهذا اصطلاح چنین شده است که مخصوص سازند و ریت فاطمه طاهره را از میان اشرف
 مثل عباس و جعفر و آنکه لباس سبزی پوشیده باشند از جهت اظهار عز و شرف ایشان
 و سبب این چنانچه بعضی علیه گفته اند که مامون عباسی چونست که امر خلافت را بر پی فاطمه مقرر دارد
 چنانکه بعد ازین در ذکر خواهد که مامون اراده آن داشت که علی جوادی را و امجد خود سازد
 بنا برین علامت سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز

حدیثی است که در سنن او آن ریش است لیکن چنانچه ابن حبان و ابن خضام و ابن ماجه و غیره روایت کرده است که ماصر از الصحیح کرده لیکن در روایت او زیادتر است

بر ایشان پوشانید زیرا که لباس سیاه شعار بنی عباس بود و لباس سفید شعار دیگر مسلمانان بود
 که در ایام جهالت که جمعیات و مانند آن می پوشیدند و لباس سبز و در تحریم آن اختلاف بود
 و را و آخر لباس زر و شعار بهیو شده بود باز مامون ازین عزیمت خود را بر طرف ساخته و
 خلافت بر بنی عباس کرد و علامات سادات فاطمه بحال خود باقی ماند لیکن اختصاص کرد از
 پوشیدن لفظه از نو جامه سبز که بر عاتق می بستند باز آن بر طرف شد تا و آخر قرن ششم و درین
 ثلاث و سبعین و سیما سیاه سلطان فرسفیان بن حسن بن ناصر بن محمد بن قلاوون باز امر کرد که سادات
 ممتاز باشند از مردم آنکه عصاب سبز بندند بر عاتق و باریزه و لسی و برین باب شعر گفته شعر
 جَعَلُوا الْاَبْنَاءَ الْاَوْسُولَ عَلاَمَةً + اِنَّ الْعَلَامَةَ نَتَانُ مِنْ اَلْمُنْتَهَرِ + لَوَدَّ النَّبِيُّ فِي كَيْفِ
 وَجْهِهِمْ + يَعْنِي الْمَشْرِيفَ عَنِ الطَّرَازِ الْاَخْضَرِ + يَعْنِي قَرَارِ الشَّاهِ وَعَلَامَتِي جِهَتِ فَرْزَنْدَانِ
 بِنَا سَبَرِ خَرَادَه اَنْدَکَ بَانَ اِنْ سَا تَرَسَاسَ مَتَّازَ بَاشَنَدُ اَلَمْ اَنْکَ عَلاَمَتِ اِنْ سَبَرِ کِی هُزُورِ سِتِ کَ مَشْهُو
 نبوده باشد و اولاد برینا سبز هیچ علامتی اعتبار نمیست و باین علامتی سبزه و سبزه نور نبوت که در
 روی ایشان است از همه کس منفرد و ممتاز اند همین علامت ایشان را که فی سِتِ اَرَزْدَ اَنْکَ در سِتِ
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بخندید عظیم از انتساب بغیر آبار و اهداد خود وارد شده اگر کسی این کار
 کند کافره ملعون است چنانچه در هیچ بخاری نکرده است از ابن عباس رضی که رسول صلی الله علیه و آله
 فرموده من انتسب الی غیر ایه اَوْفَى لِي غَيْرِ وَلِيهِ فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ
 اجمعین هر کس که خود را نسبت دهد بغیر پدر خود یا آنکه بنده فراگیرد و مولای غیر مولای خود پس
 بروست لعنت خداوندی و لا آنکه جمیع مردم و درین باب حدیث بسیار و مشهور است و اگر ذکر آنها
 کنم سخن بطول انجامد خداوند تعالی هر چه او را در پناه خود نگهدارد از آنکه سبب بر خدا بیجا و بر جمیع انبیاء
 و اولیاء و محشور سازد و ما را از زمره این اهل بیت محظوم و کفریم زیرا که ما و پیوستگان آن ستمانیم و هر کس
 که قومی او است دارد امید آن است که حشر او بایشان باشد مَن تَحِيْمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ
 بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْاَكْرَامِ وَاصْحَابِهِ الْعِظَامِ كَمَا اَنْعَمْتَ عَلَيْنَا بِمُزِيْلِكَ الْغَمِّ فَصَلِّ وَوَمَزِدْ
 اَحَادِيثِي که در فضل اهل بیت وارد شده و اکثر این احادیث در فصل اول بتقریب آیت مذکور شد
 لیکن مصنف میخواست که احادیث فصائل اهل بیت را یکجا بیانی ایراد نماید تا حفظ و استحضار آن آسان
 گردد بنابراین بر سبیل تنای و قولی درین فصل ایراد و اعادت نماید حدیث اول بروست
 برو است و بیانی از ابو سعید رضی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اَشْتَلَّ غَضَبُ اللَّهِ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى

در این کتاب در بیان کارهای ستم و غیره

در این کتاب در بیان کارهای ستم و غیره

من اذله في عتقني سخت تر خواهد شد غذايش را بيشتر بر كسيكه مرا رنجاند و در باب اهل بيت اقرار است من
 وايضا دارنده كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود هر كس كه دوست دارد در رازي عمر را خواهد
 كه بر خرد و اري بايد از نعمتي كه خدا بيشتر بوي عطا فرمود بايد كه بعد از من در باب اهل بيت من سلوك
 نيكو كند و ايشان را دوست دارد و چنانچه من ايشان را دوست مي دارم و اگر در باب ايمان ايشان بعد از
 من سلوك نيكو نكند و سخن من نشنود عمر او کوتاه گردد و از عقاب او هم نماند و در روز قيامت
 شود بر من مال كويي كه روي او سياه باشد حديث دوم مرويت بر روايتي حاكم از ابو ذر
 رضي الله عنه كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود **الاهل بيته فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها**
شاد ومن شاكلها غمها هلك مثل شان اهل بيت من در میان شما مثل كشتي نوح است علي غينا
 و عليه الصلوة و السلام كه هر كه بر آن كشتي سوار شد نجات يافت هر كس كه تخلف در زيد و ثقات حسب
 از آن پلاك شد و در روايت حاكم از ابو ذر نيز وارد شده باين طريقي كه مثل اهل بيت مثل كشتي نوح
 است هر كه بر آن سوار شد نجات يافت و هر كه تخلف در زيد غرق شد حديث سيم مروي
 از ابن عمر ربه روايت كرد كه ميفيما بر صلي الله عليه وسلم فرمود اول من اشفع له اهل بيته ثم الاقر
 فالاقرب من قرين ثم الاقرب من اهل بيته و المتبعي من اهل البيت ثم شاور العرب
 الا عاجم و من اشفع له اوله افضل اول كسيكه شفاعت ايتان كنم اهل بيت من ازين
 كسانيكه نزديك است از من در قرين از انصار باز از كسانيكه ايمان بيم آورده اند و تابع من شده اند از
 اهل من باز سائر عرب باز اهل عجم و هر كس كه اول شفاعت از براي من كنم او افضل است حديث
 چهارم روايت كرد كه ابو هريره روى كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود **خيركم خيركم خيبر** و
 بهترين شما كسي است باشد با اهل من بعد از من **خيركم** از عبد الله بن ابى اوفى روايت كرد
 اند كه ميفيما بر صلي الله عليه وسلم فرمود **سالتني ان افوض اليك امرى و لا يفرح الي احد**
اصي الا شكان معي في الجنة فاعطاني ذلك طلب كردم از تو و گفتا خود كه جنت نشوم
 با كسي از امت خود و جنت نشود و كسي از امت من مگر آنكه با من در بهشت باشد پس فاضل
 از اعطاء فرمود من و دماي من با بابت مقرر گشت حديث ششم مرويت بر روايتي
 در العابد ابن عباس رضي الله عنه كه رسول صلي الله عليه وسلم فرمود **سالتني ان لا افوض**
الا من اهل الجنة و لا افوض الا ... من اهل الجنة و خواستم از
 در دكا خود كه جنت نمرم كسي را مگر آنكه از اين بهشت باشد و با كسي جنت نشوم مگر كسيكه اهل

روايت
 كند

روایت

در بیان

بهشت باشد حدیث معتبر مرویست بروایت ابوالقاسم بن بشر و راوی از عمران بن حصین که
 رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و سالت دینی ان لا ینخل احد من اهل بیت النافع عطایه
 و رخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهل بیت من در آتش و دوزخ نرود پس عای سر استجابت
 فرمود و او مرا آنچه در خواسته بودم حدیث معتبر مرویست بروایت ترمذی و حاکم از ابن عباس که
 رسول صلی الله علیه وسلم فرمود احبوا الله لما یفدکم به من نعمته و احبوا فی حب الله و
 احبوا اهل بیتی بحبی و دستارید فدا را از جهنم نعمتی که بر شما ارزانی فرمود و دستارید را
 از جهنم دوستی فدا تیمم و دوستدارید اهل بیت مرا بدوستی من حدیث مهم بروایت ترمذی
 و حاکم از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع الی اهل بیتی کافأته
 علیها یوم القیامة هر کس که نسبت اهل بیت من احسان و عطای کند و روز قیامت من خدای
 آن بان کس خواهم رسانید حدیث مهم مرویست بروایت خطیب ز غفران علیه السلام که
 گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع ضیعة الی احد من خلف عبد المطلب کافأته
 اذ الیقینی هر کس که عطای و احسان بسوی یکی از اولاد عبد المطلب کند پس نیست که خیر احسان
 او میدهم و قتی که ملا فی من شود و روز قیامت حدیث یازدهم مرویست که روایت کرد ابن
 از علی علیه السلام که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من ان فی شجرة بیتی فقد اذی ففقد
 اذی الله هر کس که بر بخاند کسی که بمن نسبت دارد و حتی که سرسوی بمن نشسته باشد تحقیق مرا
 رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانیده است خدا را رنجانیده است حدیث و او ازدهم روایت کرد
 ابو یعلی بن الاکوع که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود التجوم لمان لاهل السماء و اهل البیت امما
 لاصتی ستار تا امان و حافظ اهل آسمان اند و اهل بیت من حافظ و امان است من اند حدیث بیستم
 روایت کرد حاکم از انس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و عتک دینی فی اهل بیتی
 من اقومهم بالتوحید لے بالبلاغ ان لا یعدنهم و عده کرد و پروردگار من مرا
 در باب اهل بیت من که هر کس که از ایشان اقرار بوحانیت اهل بیت رسالت من نماید و اعدا
 نفرماید حدیث چهاردهم ابن عدو و یحیی روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود و عتک
 علی الصراط است که حبل اهل حبه و لا صحابی ثابت ترین شمار بر صراط کسیست که اهل
 بیت و صحابه دوست نزاد حدیث پانزدهم مرویست بروایت ترمذی از خذیفه رم
 که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا صلاتکم لم یزل الا رض قبل هذا اللیلۃ استناد

و من اذانی ۴۱۵
 و من اذانی ۴۱۵

و من اذانی ۴۱۵
 و من اذانی ۴۱۵

ابن مسعود روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و ان فاطمة احصت فروعها فخرها الله
 ذریعتها علی النادر تحقیق که فاطمه پرستگار و پاکدامن است پس حرام گردانیده شد استیغاف و ریت و رابر
 آتش و فرخ و اما احادیثی که در باب قریش و او شده متنازل نیست و جمیع خلفا را راجع است که ذکر
 ایشان گذشت زیرا که تمام ایشان از اولاد نضر بن کنانه اند و آنچه از بر سر اعم ثابت است از بر
 احض نیز ثابت است بنا برین آن احادیث مؤخر و مشتهر در مقام ذکر کرده و بار آن بر تعبد و بنا
 گفتیم حدیث نیست و چهارم مرسل است بر وایت شافعی و احمد از عبد بن اخطیب رضی الله عنهما
 گفت روز جمعه رسول صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و گفت ایها الناس قد موافقینا و لا نقدر علیها
 و تعلوا منها و لا تعلوها ایروان مقدم و اید قریش را و بر ایشان تقدیم کنید و تعلیم از ایشان
 و ایشان تعلیم کنید حدیث نیست صحیح از جبرین مطعم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود ایها الناس لا تقدموا قریشا فکما و لا تتخلفوا عنها فاضلوا و لا تعلوها فانهم اعلم
 منکم لولا ان تبطل قریشا خربت بالکمالها عند الله تکالی مردمان تقدیم بر قریش کنید که لاک
 خواهد شد این سبب مخالفت با ایشان کنید که باین سبب گمراه شوید تعلیم ایشان کنید بلکه ایشان
 تعلیم گیرید چرا که ایشان اعلم اند از شما و اگر خوف این نبود که قریش تکبر و تفاخر کنند هر آینه ضرر میدادیم
 از آن مرتبه که ایشان از زود خدا یتعالی است حدیث نیست و ششم بخاری مسلم از جابر روایت
 کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود الناس تبع لقریش فی هذا الشأن مسلمهم تبع لمسلمهم و
 کافرهم تبع لکافرهم و الناس معادن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام اذا اختلفوا
 مردمان تابع قریش اند و بین مسلمانان تابع مسلمانان قریش اند زیرا که قریش در اسلام بر همه کس
 مقدم اند و کفار قریش تابع کفار قریش اند زیرا که قریش اول کسی است که برود دعوت کرد و حقیقت
 وجود انسانی مثل کانهای طلار و نقره است چنانچه کاهنبا اگر چه بحسب ظاهر است یکسان بنامند اما انکه
 یاقوت از یکی محل و از یکی آهن بیرون آید اشخاص افراد غیر همچنین صدوق هم از ربه و بنیه اند لیکن
 هر چه جسمی است مطلع بر سبب و شهرت و مظهر حکمت است که در وعای عدل انجذب و نه میزان عقل آنرا
 بر سنجید یعنی بنده نفس و اسیر هوا و بیهوده و دام و دنیا و بیهوده و رفیق و بیهوده و عصبی و بیهوده
 خذلان مقید و یکی در مسند عرفان مؤید امید که بین اقبال این جعفر را بارگاه و غر و قل لسان بنده و جوه
 حدیث نیست مضمون بخاری روایت کرده اند معاویه که پیغمبر فرمود ان هذا الامر فی قریش
 لا یعاد یهم الا کبر الله علیه وجهه النادر بر تنبیه این امر خلافت در میان قریش است عدو و تائید ایشان

و تعلوها
 و تعلوها

وخلص في غير ايشان از عايشه صديقه زهرا روايت کرده اند که رسول صلي الله عليه وسلم فرمود
 که صراييل گفت من قلت مشارق الارض ومغاربها فله احد جلا افضل من حبه منكم و
 قلت الارض مشارقها ومغاربها فله احد يعني افضل من هاشم شرق ومغرب عالم ربيع
 يزوم وتخص منوم پس نيايم در روزين مروی افضل از محمد صلي الله عليه وسلم و همچنين شرق و مغرب
 را تقليب کند و من نيايم اولاد پيغمبر از بني هاشم و در روي بنين حدیث مني سیدم احمد و ترمذی و
 حاکم از سعد روايت کرده که پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود من بيدي اهان فزني اهان الله
 سبحانه و تعالی هر که اناست و خواری قریش خواهد خدایتها و اناست فرماید حدیث مني و
 چهارم احمد و مسلم از جابر بن زهرا روايت کرده اند که پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود والناس تبع لقريش
 في الخير والشر مردمان تابع قریش اند در خير و شر حدیث مني و بخاری و ابن مسعود و روت
 کرده که پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود لا يملك معشر قريش فانيك اهل الاخر ما لم تقصوا لله فلان
 عصية بعث الله عليكم من يليكم كما يلي علي القصب من هذا الشجر أي گروه قریش
 اهل امر خلافت رياست اید و ادم که عصيان نورزيه بخدا تویر گاه که عصيان و زيريد پس را نگه
 خدا تيبك بر شما که پوست از اعضا شما جدا کند چنانچه پوست از اين شجر جدا باشد يعني چنانچه
 و مجادله کند با شما و ملک التراج نماید از دست شما حدیث مني و مسلم و ابن مسعود و روايت کرده اند
 از معاوية که پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود ان هذا الاخر في قريش كذا كذا و كذا كذا
 علامت المؤمن الدين در شجره اين امر خلافت در میان قریش خواهد بود و همچنين ايشان
 خداوند نورزد و مگر آنکه خدا تيبك او را بفرزد اندازد و او اميكه قریش دين خود را بر پای دارند
 حدیث مني و ترمذی و احمد و نسائي و ضياء و از انس بن مالك روايت کرده اند که پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود
 الاثمة من قريش و اهلهم عليكم حتى و لكم مثل ذلك ما استرحوا و اتهموا و ان استرحوا و اتهموا
 و ان عاهدوا فوا من لهم ليفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين
 لا يقبل الله صرفا ولا عدلا اما ان از قریش اند و ايشان است بر شما حتى و او اميكه طلب حرم زينا
 كنيد رحم آرند و اگر حكم از ايشان طلب كنيد عدل نماند و اگر عهد كنند بعهده خود وفا كنند پس اگر کسی
 از ايشان اين مذکورات عمل کند بروی لعنت خدا تيبك او را و فرشتگان او در میان جبريم و خدا تيبك
 از و فرقيه و فله قبول نخواهد کرد حدیث مني و ترمذی و روايت کرده اند که پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود
 من يبيعكم منكم فليبيعهن منكم و من يبيعهن منكم فليبيعهن منكم و من يبيعهن منكم فليبيعهن منكم و من يبيعهن منكم فليبيعهن منكم

در حدیث مني

امیر خواهند بود که به ایشان از قریش باشند حدیث می نویسم مرویست بر وایت حسن بن سبیان
 که پیغمبر فرمود صل علی الله وسلم اعطیت قریش مالم یعطوا الناس اعطوا ما امطرت بالسماء
 وما جرت به الا نهاده و ما سالت به السیوال میخیزد مجمل است تفصیل و در جمیع این حدیث چهار
 و چهارم بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهارم در بیان عساکر از ابوهریره و در هر دو
 کرده اند که پیغمبر صل علی الله وسلم فرمود اللهم اهد قریشا عالمایا لا طباقا لا دون علیهم
 كما اذقهم عذبا فاذا قهیم فوالله انهم قد ایدیت ده قریش را بدستیکه عالم قریش بر سازد و روی زمین
 را از علم باز خدا یا همچنانکه فدا شود چنانچه می ایستازد نعمتهای خود را ایشان بچشان و این عالم
 شافعی است چنانچه احمد و غیره از علمای گفته اند زیرا که کسی بایندارد که علم دیگر از قریش مثل علم
 شافعی در آفاق منتشر شده حدیث چهارم و یکم مرویست بر وایت مرقی و حاکم که پیغمبر صل علی الله
 علیه وسلم فرمود الا نتم من قریش ابرارها ابرارها و فجارها ابرارها فجارها و ان اکثریت
 علیکم قریش عدا حبسنا محمد عا فاسمعو الله و اطعوا ما لم یخیر احدکم بین
 اسلامه و ضرب عنقه فان خیر بین اسلامه ای سرکه و ضرب عنقه فلیعلم عنقه ان
 از قریش اند بنکان قریش امیران از بنیکان بدان قریش امیران اند بر بدان و اگر امیران از بنیکان
 عساکر است چنانچه مقطوع الاطراف باید که سخن او بشنود و اطاعت او نماید و او امیران از بنیکان
 از شمار میان رک اسلام و گردن زدن خود و از امتیاز قریش چهارم و دوم مرویست بر وایت
 احمد و غیره که نبی صل علی الله علیه وسلم فرمود انظر و اقرئنا فخذوا من قوتهم و ذروا من فعلهم فیما
 جانب قریش کنید پس فرمود ای ایشان و بگذارید فعل ایشان یعنی اگر موافق شرع نباشد
 چهارم شیعه هم مرویست بر وایت بخاری و حاکم و مرقی از امام زین العابدین که رسول الله علیه و آله فرمود
 فصل الله تعالی قریشا بسبب خصال لم یعطوا احد قبلهم ولا یعطوا احد بعدهم فصل الله
 قریشا اتی منهم و ان النبوة فهم و ان الحجاب به فهم و ان السقاه فیهم و نصرهم علی الفیل
 و عبد الله عسر سبیل لا یعد غیرهم و انزل فیهم سودة من الزمان لم یذکر فیها
 احد غیرهم لا بلات قریش تفصیل و او خداست قریش را بر دیگران بهشت حصلت که هیچکس را
 پیش از ایشان و بعد از ایشان نداده تفصیل قریش را این داند که من از سیدانم و نبوت در میان اینان
 هست و حاجت خرم و مستغایه یاد زمره در میان ایشان است و نصرت و او ایستاد بر اصحاب
 فیل و بندگان خداست که کردند و در شان ایشان سوره از قرآن مجید نازل شده است که ذکر کرد

در این حدیث

در این حدیث

دیگر در آن سورت نصر و یعنی سوره لایلاف قریش در روایت طبرانی است که خداوند تعالی
 قریش را بر دیگران بهیفت خصلت داد بآنکه ده سال عبادت خداوند تعالی کردند و غیر ایشان در سال
 کسی دیگر عبادت نکرده بآنکه نصرت ایشان داد و روز فیل در حالتیکه مشرکان بودند بآنکه سورت
 از قرآن مجید در شان ایشان نازل ساخت که هیچکس از عالمیان داخل نبود در آن و آن سورت
 لایلاف قریش آنکه نبوت خلافت حجاب سقانیه در میان ایشان است **فصل سیم** در
 احادیثی که وارد شده اند در شان بعضی از اهل بیت مثل فاطمه و اولاد وی رضوان الله علیهم
 چون اکثر احادیث مذکوره درین فصل قبل ازین مذکور شد اکتفا بر جمیع حدیث **اول**
 روایت کرد ابو بکر از غیلانیات از ابوبکر که پیغمبر فرمود که زمانیکه قیامت قائم شود منادی ندا کند
 از طبقات عرش یعنی اهل قیامت تمام و جمیع سرهای خود پیش اندازید و چشمها بهم بندید که فاطمه
 رسول الله صلی الله علیه و آله سلم بر پسر اطا کند رکعت نگاه با و هفتاد و نه بار جاریه از حور العین بگذرند
 مثل گذشتن برق حدیث دوم ایضا از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرد که پیغمبر فرمود که در روز
 قیامت منادی ندا کند از وسط عرش که ایها الناس چشم بهم کنید تا فاطمه بنت محمد رسول الله صلی
 علیه و آله سلم بگذرد و سوزی بهشت و در حدیث سیم مرویست بروایت احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد
 بن مخمره که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود که بنی هاشم منبیره اذن از من طلبید که دفتر خود را بطن
 ابطالب نکاح کنند و حال آنکه من این ابن نمیدانم مگر آنکه ابن ابطالب داده آن کند که دفتر خود را بطن
 دهر و نکاح و دفتر ایشان کند بر سنی که فاطمه بطن من است و زات من و می بخاند مرا آنچه او را
 بخاند حدیث چهارم مرویست بروایت بخاری و مسلم از فاطمه رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم
 فرمود که جبرائیل علیه السلام هر سال یکبار مرا صحنه و مقابل قرآن با من میکرد و درین سال او مرا مقابل
 قرآن با من کرد و گمان ندارم بگر آنکه اجل من رسیده است و بر سنی که اول کسی از اهل بیت من
 من ملحق خواهم شد پس پیغمبر و جانشینان را بگذاشت و صبر کن که من نیکو سلف خواهم بود پس تو
 حدیث پنجم احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر رضی الله عنه روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 فرمود که فاطمه بطن من است از من اندامی میرساند مرا آنچه او را اندامی میرساند و در تفسیر اندازد مرا آنچه
 او را در تفسیر اندازد حدیث ششم بخاری و مسلم روایت کردند از فاطمه رضی الله عنها که پیغمبر فرمود که
 علیه و آله سلم دوست ترین من بسوی من اهل بیت است حدیث هفتم مرویست بروایت حاکم از ابو جعفر
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم فاطمه سیده نسا رحمت است الا رحمت عثمان حدیث هشتم

از اوسط عرش ندا کند

بر سنی که اول از من است و جبرائیل علیه السلام

در حدیث سیم از ابوداؤد

در حدیث سیم از ابوداؤد

حدیث ششم از احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر رضی الله عنه روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 فرمود که فاطمه بطن من است از من اندامی میرساند مرا آنچه او را اندامی میرساند و در تفسیر اندازد مرا آنچه
 او را در تفسیر اندازد حدیث ششم بخاری و مسلم روایت کردند از فاطمه رضی الله عنها که پیغمبر فرمود که
 علیه و آله سلم دوست ترین من بسوی من اهل بیت است حدیث هفتم مرویست بروایت حاکم از ابو جعفر
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم فاطمه سیده نسا رحمت است الا رحمت عثمان حدیث هشتم

برداشت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی بارم که فاطمه دست ترشست نزد من از تو و تو از من
 بر من از وی حدیث هم مرویست بروایت احمد و ترمذی از ابو سعید بروایت البراء بن عازب و ابن
 عباس از جابر و از ابو هریره و از اسامی بن زید و از برابر بن عازب بروایت ابن عدی مسجود
 رضوان الله عنهم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که حسن و حسین سیدان جوانان اهل حنت اند
 و خواهند بود و حدیث یازدهم مرویست بروایت ابن اجد و حاکم از ابن مسعود که پیغمبر فرمود
 صلی الله علیه و سلم که این دو پسر حسن و حسین سیدان جوانان اهل حنت اند و پدر ایشان بهترین ایشان
 است حدیث یازدهم مرویست بروایت احمد و ترمذی و سنائی و ابن حبان از حدیث
 رضی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که آید یری آن شخص را که قبل ازین عارض من شد فرشته بود
 از فرشتگان که قبل ازین هرگز بر زمین نیامده بود اذن از پروردگار خود
 خواسته بود که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا باینکه حسن و حسین سید جوانان
 اهل بهشت اند و آنکه فاطمه زهرا زهرا اهل بهشت است حدیث سیزدهم مرویست از فاطمه زهرا
 روایت کرد که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که آقا حسن مرا و رشت هستم و اگر کن حدیث
 چهاردهم مرویست از ابن عمر روایت کرد که نبی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن
 و حسین و ریحان من اند و دنیا حدیث شانزدهم مرویست بروایت ترمذی و طبرانی از اسامی
 بن زید که فرمود صلی الله علیه و سلم هذان یعنی حسن و حسین پسران من اند و پسران من خرم اند از خیر
 من ایشان را دوست دارم پس دستار ایشان را دوست دار کسی که ایشان را دوست دارد و دوست
 بهمندهم مرویست بروایت احمد و مسیحی بن ابراهیم بن حبان و حاکم از بریده که پیغمبر فرمود صلی
 الله علیه و سلم قال الله و صدق رسول الله انما اموالکم و اولادکم فتنه خداوند است
 گفته اند که جز این نیست که اموال و اولاد شما نیست من نظر کردم باین دو پسران یعنی حسن و حسین که
 می بیند بای ایشان لغز و پهن نتوانستم که از حدیث خود را قطع نموده برداشتم ایشان را حدیث
 شروهم بود و از مقدم بن بعد کرب روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هذان
 و الحسن علی یعنی حسن از من است و حسین از علی حدیث نوزدهم مرویست بروایت بخاری و ابن
 و ابن حبان و البراء بن عازب از ابو سعید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که حسن و حسین سیدان جوانان
 اند مگر دو کس که پسران خاله کید گیر اند یعنی بن مریم و یحیی بن مریم یا علیهما السلام و فاطمه زهرا
 السلام اهل حنت است الا مریم حدیث بیستم مرویست از ابن عساکر از مقدم بن بعد کرب و روایت کرد

ص م روایت ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و سلم

م حدیث یازدهم مرویست که روایت کرد ابن عمر که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که آید یری آن شخص را که قبل ازین عارض من شد فرشته بود از فرشتگان که قبل ازین هرگز بر زمین نیامده بود اذن از پروردگار خود خواسته بود که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا باینکه حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت اند و آنکه فاطمه زهرا زهرا اهل بهشت است حدیث سیزدهم مرویست از فاطمه زهرا روایت کرد که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که آقا حسن مرا و رشت هستم و اگر کن حدیث چهاردهم مرویست از ابن عمر روایت کرد که نبی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن و حسین و ریحان من اند و دنیا حدیث شانزدهم مرویست بروایت ترمذی و طبرانی از اسامی بن زید که فرمود صلی الله علیه و سلم هذان یعنی حسن و حسین پسران من اند و پسران من خرم اند از خیر من ایشان را دوست دارم پس دستار ایشان را دوست دار کسی که ایشان را دوست دارد و دوست بهمندهم مرویست بروایت احمد و مسیحی بن ابراهیم بن حبان و حاکم از بریده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم قال الله و صدق رسول الله انما اموالکم و اولادکم فتنه خداوند است گفته اند که جز این نیست که اموال و اولاد شما نیست من نظر کردم باین دو پسران یعنی حسن و حسین که می بیند بای ایشان لغز و پهن نتوانستم که از حدیث خود را قطع نموده برداشتم ایشان را حدیث شروهم بود و از مقدم بن بعد کرب روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هذان و الحسن علی یعنی حسن از من است و حسین از علی حدیث نوزدهم مرویست بروایت بخاری و ابن و ابن حبان و البراء بن عازب از ابو سعید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که حسن و حسین سیدان جوانان اند مگر دو کس که پسران خاله کید گیر اند یعنی بن مریم و یحیی بن مریم یا علیهما السلام و فاطمه زهرا السلام اهل حنت است الا مریم حدیث بیستم مرویست از ابن عساکر از مقدم بن بعد کرب و روایت کرد

اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن از من است و حسین از علی حدیث بیست و یکم
 مرویست بروایت طبرانی از عقب بن عامر که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم حسن و حسین و گوشتی
 عرش اند و معانی نیست حدیث بیست و دویم مرویست بروایت احمد و بخاری ابو داود و
 و نسائی از ابی بکر که پیغامبر گفت بدرستی که این پسر من حسین است امید آن هست که خدا را
 بسبب این فتح اندازد و میان دو لشکر عظیم از مسلمانان حدیث بیست و سهیم مرویست بروایت
 بخاری و راوی بقره و ترمذی ابن ماجه از ابویعلی ابن مره که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 که حسین از من است من از وی ام خدا را دوست داشته است هر کس حسین را دوست داشته است
 من حسین و وسط انداز اسباط قال فی النهاية سبط من الاسباط یعنی از من است و غیر
 و حدیثی دیگر حسن و حسین و سبط رسول الله صلی الله علیه و سلم اند یعنی دو طائفه اند و دو قطعه اند
 از آنحضرت و بعضی گفته اند که اولاد نبات است حدیث بیست و چهارم ترمذی از ابی بکر
 که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود دوست ترین البیت نزد من حسن و حسین است حدیث بیست و پنج
 مرویست بروایت احمد و ابن ماجه از ابویمره که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر کس حسن
 و حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است هر کس ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
 حدیث بیست و ششم مرویست از ابی جابر که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس خوشی
 بسیار داد و اگر نظر کند بسید جوانان این حبش باید که نظر کند بحسن حدیث بیست و هفتم مرویست
 بروایت بغوی و عبد الغنی در ایضاح از سلمان بن که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم مارون علیه السلام
 و و پسران خود را بشیر و بشیر نام کرد و من و پسران خود را حسن و حسین نام کردم چنانچه بشیران خود
 نام کرد و ابن سعد از عمر بن خطاب روایت کرده که حسن و حسین دو سهم اند از اسماء را این است
 و عرب در زمان جاهلیت کسی را این دو اسم نمی نهادند حدیث بیست و هشتم مرویست از عایشه رضی الله عنها
 روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود که جبرائیل خبر داد مرا که پسر من حسین
 خواهد شد و بعد از آن... خاک آن زمین نزد من آورد و خبر داد مرا که در آن زمین خوابگاه او خواهد
 گشت حدیث بیست و نهم مرویست ابو داود و حاکم از ام فضل بنت حارث که پیغامبر فرمود صلی
 الله علیه و سلم جبرائیل نزد من آمد و خبر داد مرا که است من پسر من حسین را خواهد گشت خاک سرخ
 از آن زمین که متعلق حسین است نزد من آورد و احمد روایت کرده که پیغامبر فرمود و فرشته نزد
 من آمد که قبل از این نزد من نیامده بود و گفته که این پسر تو حسین گشته خواهد شد اگر خوشی

روایت کرد

حسن و حسین

در حدیث بیست و یکم

در حدیث

در بیان حدیثی از امام رضا علیه السلام

و این حدیث

که خاک آن زمین که مقتول است بپایم تا وی گوید بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد و در خاک
 سی ام بقوی در محرابی است روایت کرده که فرشته موکل باران است از خداوند اذن
 حوس که زیارت پیغمبر باید پس باید و در آن روز نوبت ام سلمه بود و آنحضرت گفته بود که
 در وازه خانه را در میان افکند که هیچکس در میان نیاید پس ام سلمه بوز بر دوازه بود که چون آمد و در
 آمد و پیوسته انداخت و آنحضرت را و نشانیده بسرور و دلاوری او انگاه فرشته گفت ای رسول
 الله دوست داری چنین آنحضرت فرمود بپای او را دوست میدارم آنفرشته موکل گفت که
 زود هست که است تو او را خواهد گشت اگر میخواهی ترا مکان مقتول او بپایم و بعد از آن آن
 مکان را بنمود و شتی آن خاک سرخ آورد و ام سلمه آنرا در جای که نسبت ثابت گوید رزم که در آنوقت
 میگفتم که آن زمین که بلاست ایضا ابو حاتم حدیثی در صحیح خود روایت کرده و احمد مانند این نیز
 روایت کرده عبدالله بن حمید نیز حدیثی روایت کرده اند لیکن درین روایت مذکور است که آن
 فرشته جبرائیل بود پس اگر بصحت رسیده است که در واقع بوده باشد که آن فرشته بود و یک
 مشت خاک آورده آنحضرت او در روایتی ایضا مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن
 را بپوشید و گفت هیچ کربلا ازین خاک می آید و در روایتی ملا و ابن احمد در زیادة المسند آورده
 ام سلمه گفت کفی از تراب حمیر بن داود که این خاک آن زمین است که در آن کشته خواهد شد و هرگاه که
 میشتان این خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده است ام سلمه فرمود که آن خاک را در قرار دهم
 و نزد خود نگه داشته ام و با خود گفت روزی که این خاک منقلب بخون میشود روزی غم خواهد بود
 یروایت آنکه ام سلمه گفت روز قتل حسین را با منم که خون منقلب شود و در روایت دیگر آنکه جبرائیل
 السلام گفت تا من قتل حسین را بنایم سوگند می دهم که اگر سنگی از او بگذرد و او را در قرار دهم
 چون شب قتل حسین رسید شنیدم که تاملی میگفت شجره القاتلون جهنم است
 انشروا بالاعذاب القاتلون قتلهنم علی لسان ابن داود و موسی و حامل الاصل
 یعنی آنکسانیکه از روی جهل و عناد حسین را مقتول ساختند بشارت باد شمار العذاب عقاب
 ابرم و ملعون گشتند بر لسان ابن داود و یعنی سلیمان و موسی و عیسی و نگاه کردم و آن تبار و
 را کشادم و دیدم که سنگی از خون منده بود و آن سعد از شعبی روایت کرد که حضرت علی و فقی است
 میرفت بر زمین کربلا در گشت و چون محاذی بنیوی که وی پیران است بر سیه تبار و از نام
 زمین پرسید گفتند این کربلاست آنگاه که بسیار کرد و چنانچه زمین از آشک چشمان آنحضرت شد

و بعد ازان گفت وقتی که نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رفتم دیدم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گرم
 میگرد گفتنم که این چیست ای رسول اللہ فرمود کہ جبرائیل (ع) حالا نزد من آمده خبر داد مرا کہ ولید بن حسین
 در حوالی فرات در موضع کہ آنرا کربلا گویند کشته خواهد شد و جبرائیل قبضه خاک ازان زمین گرفتہ
 بمن داد کہ بمویم بعد آنکہ او را بگویم بے اختیار اشک از چشم من ریخت و آنحضرت از علی آوردہ
 روایت کرد کہ علی بموضع قبر حسین گذشت و گفت لشکر کے ازالہ فرمودین عرصہ کشته خواهد
 شد کہ آسمان زمین بر ایشان گریزند و اصحاب خود را نمود کہ این موضع جائے خوابیدن
 شتران ایشان خواهد بود و این مقام رجال ایشان است و این مقام جای سخنن خون ایشان است
 و ایضا ملام روایت کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حجرہ عائشہ غرہ دشت کہ وقت قاتل
 جبرائیل آن غرہ تشریف میفرمود چون بان غرہ تشریف برد عائشہ العر فرمود کہ بجای
 نگذار کہ نزد آنحضرت رو و انگاہ سین بے آنکہ کس را خبر داری ساز و باموضع رفت جبرائیل
 گفت این شخص کیست آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ این اسیر من است بیاں او را گرفته بر
 ران نشاند جبرائیل گفت زود کہ امت تو این را بقتل آرند و آنحضرت فرمود امت من جبرائیل
 گفت بے و اگر خواهی از زمین مقتل و سبے بنمایم ترا جبرائیل (ع) اشارت بر زمین گفت کرد یعنی کربلا
 کہ در کوفہ واقع است دست دراز کردہ مشتاق خاک سرخ ازان زمین گرفت و آنحضرت فرمود
 گفت این خاک آن زمین است کہ مکان قتل و سب خواهد بود و قریب از روایت کردہ کہ ام سلمہ
 در خواب دید کہ میگردد سپر و لحیہ مبارک خاک آلودہ است پرسید کہ سبب یہ چیست آنحضرت فرمود
 کہ الحال حسین با کشتند و همچنین ابن عباس آنحضرت را در نیم روز در خواب دید کہ سرور وی
 آنحضرت خاک آلودہ و قاریورہ در دست دارد کہ بر از خون است انگاہ ابن عباس سوال
 کرد کہ درین قاریورہ چیست فرمود کہ خون حسین و اصحاب است را وی گوید بعد ازان شخص کردند
 در بہان روز شہید شدہ بود و آنحضرت روایت کرد کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ لاکے شجاعت
 من آنکہ قبل ازین نبایہ بود نزد من گفت سپر تو حسین کشته خواهد شد و اگر میخواهی خاک زمین قتل
 وی بنمایم ترا و قبضہ خاک سرخ بیرون آورد و بمو و پس حسین همچنانکہ ازان پیغامبر صلی اللہ
 علیہ وسلم خبر داده بود در کربلا از زمین عراق در نواحی کوفہ کہ بلفظ نیز مشہور است شہید شد
 بدست سنان ابن انس نخه خدا اللہ تعالیٰ گفتہ اند کہ قاتل وی غیر سنان ابن انس لغتہ اللہ
 بود و روز و عم محرم احدی مستین از ہجرت پیغمبر صلعم در آنوقت سن مبارکش بہ پنجہ و شش

آنست کہ داخل شد بر پیغمبر تا آنحضرت

عائشہ را
بر شد

در شب شہادت

سوره مائده

سال سی و دو چون فی الدنیه را شهید کردند قتیله کرده سمر بار کشند و نیز فرستادند و کشت
بروایت منسوبین نما که در راه شام جمعی که سر حسین را می بردند در مرحله اول که نزول کردند
دیوار دستی بیرون آمد و قتل از آن است بود و انگاه بخون سطره لوست که از جوامع
قتل حسین است شفاعت حج و عید الحسین فی آیه است که حسین را مقتول ساختند و در روز قیامت
شفاعت جدوی بنی امیه میدارید چون مشاهده اینحال نمودند سر را گدشته روی گریه نهادند
مروست که این بنیت منیال قبل از لغت حضرت رسالت پناه در زمین روم در کتب
بر سنگ نوشته بود و کاتب از کسی ندانسته که کیسین ابوالفیم حافظ در کتاب دلائل
از منتر از در روایت کرده که گفت در وقت شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید
و چون صبح رسید دیدیم که جامه های و سبوه های کوزی از آسمان خون بود و بچشم در راه او
و غیر این عجیب و ارجح علامات که در روز شهادت حسین اظهار شد آنکه در آسمان سباهی غلیم دید
چنانچه در روز ستار امید میداد و هیچ سنگی را بر نداشتند که در زیر آن سنگ خون تازه بریدند
و ابوالشیخ رواست کرده که قافله ازین در آن وقت بجانب بیاضیه رفت چون لشکر نزدیک
میرفت بایشان مراقت نمود و بجزوین فاق بعضی از شتران اهل قافله که در شتران بودند
همه آنها را کشته مستلک گشته و آن عینده از بد خود روایت کرده که بعضی از شتر داران که در
ایشان در آن قافله خاکستر شده بود ویران میخیزد خبر دادند و در آن لشکر کشته شدند گوشت آن غیر افیه
بود و بعد از آنکه خنجر تلخ بود مثل علقه که گویا بیست و دلی و آسمان در آن روز سرخ شده بود و آفتاب
منکسف شده چنانچه در روز شکار دیدند و مردم ظن آن کردند که قیامت قائم شده و در شام هم
سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود و عثمان بن اشجیه وایت کرده که بعد از قتل حسین
هفت روز آسمان گریه کرد و اگر به او سرخ بود و بر تبه که از شدت سرخ آسمان دیوارها عمارت در
زمین شیهه طحافای معصوم شده بود و اشهب کواکب آسمان چندان نازل میشد که بیکدیگر می افتاد
و این جوئی از این سیرین و این کرد که گفت منیاسه و زنار بکشد و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر
شد و ابوسعید گفت که در دنیا هیچ سنگی بر نداشتند و ایام قتل حسین مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه بود و در آن روز آسمان خون بارید و اثر آن خون در جامه های باقی ماند و تا انقطاع
بافت و بلبی و ابوالفیم قبل ازین مذکور ساختم که خون بارید و ابوالفیم داده کرد و آنکه گفت چون
صبح بیدار شدیم دیدیم که جامه ها و ظروف تمام پر خون بود و در روایتی آنکه گفت بارانی

سوره مائده
بسم الله الرحمن الرحيم

در روز

بارید بر خا نهایی و دیوارهای خراسان و شام فکود از خا نهایی خون روان و ایضا نقلی
 گوید آسمان گریست و گریه اوسرخ بود و از غیر او مرولست که بعد از قتل حسین ^{علیه السلام} الله عنه افق آسمان
 ششماه سرخ بود و همان سرخی است که البقال اثرش باقیست بر طرف منیشود و آن سیر میگوید
 که خبر با چنین سیدی که شترش قبل ازین نبود تا وقتیکه حسین را شهید کردند بعد از آن ظاهر شد آن
 سعد مذکور ساخت که این سرخی قبل از قتل حسین ^{علیه السلام} الله عنه نبود و آن جوزی میگوید حکایت از
 است که اثر غضب از سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا تکیه منزه است از جسمیت اثر غضب
 خود بر قاتلان حسین در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار آنکه اینک با این امر خیا می بینیم
 و گناهی بزرگست و گفت از آنجا که قیاس کنید که روزی عباس را سیر کرده بودند و در جنگ به
 ناله او منع خواب پیغام بر کرد پس چگونه باشد حال آنحضرت بنا به حسین و دیگر آنکه وحشی که قاتل حمزه
 بود و چون مسلمان شد آنکه اسلام قطع نداشت کفر میکند بیغایم بر او گفت که مقابل من میا
 که دیدن قاتلان وستان بل دوست منیدارم پس چگونه باشد دل آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} میگویند
 کسی را که فرج حسین ^{علیه السلام} الله عنه کرده باشد و کسی که امر قتل و سیر کرده باشد و ابلت و ارجو
 کرده باشد و با سیر کرده باشد نفوذ باشد من نه الا فعل بعد آنکه قبل ازین روایت کردیم
 و شام سنگی نبرد داشتند و در زیر آن سنگ خون تازه بود و در روز قتل علی رضی الله عنه واقعه بود
 چنانچه بیعتی از زهری روایت کرده که چون بجانب شام باران آمد آنکه بفرار و نزد عبدالملک رفت
 که در روز قتل فلان برف حجری نبردند که آنکه خون و در زیر آن یافتند بعد از آن گفت کسی بقی
 نماند که این بخت را و اند غیر از من و تو باید که این خبر کسی نگویی زهری گوید که راز آن خبر را دم کردیم
 از موت عبدالملک ایضا از زهری روایت کرده که در غیر عبدالملک پرا خبر داده بود از معنی بیعت
 گوید آنچه از وی بجهت رسیده است که وقوع این امر درین قتل حسین بوده و شاید که نزو قتل الشیخ
 هر دو این امر واقع شده باشد البته کلامه و ابوالشیخ روایت کرده که جمعی با یکدیگر گفتند که بیحساب
 قتل امام حسین ^{علیه السلام} الله عنه گناهت کرده مگر آنکه خدا تکیه او را ببلای مبتلای ساخت قبل از موت اتفاقا
 پیر و در میان آنجا ساخت بود و گفت من اعانت بر قتل او کردم و هم بلامن بر سید و درین اثناء
 برخاست که اصلاح چراغ کند و حال آنکه در وی فتاد هر چند فریاد میکرد و سوگند داشت آنگاه خود را
 در آب فرو برد و از تحت موج فلک از آن خلاصی نیافت تا دقتیکه مرد و منصور بن عمار روایت کرد
 بر سینه از معاونات قتل حسین ^{علیه السلام} الله عنه بود و در بعضی تشنگی گرفتار شده اند بر تبه که هر چند که آب میخوردند و سیر

کلمه
 ششماه سرخ

کلمه
 ششماه سرخ

خلاصت بروی آمد تا وقت موت قلا از ارم سلمه رضی الله عنهما تفکر ده که دی شنید که جنیان بر
حسین نوحه میکردند و آب بر سینه او رده که ام سلمه بر حسین فریاد میزد که ای پسر من که میگویند
در صحیح آورده و ترندی از ابن عمر نقل کرده که گفت که تراز کجائی گفت از کوفه و عراق
بر بینی که ای در خون نیت سوال میکنند و حال آنکه ایشان پسر پسر گشته اند و من از پیغمبر صلی الله علیه
و سلم شنیدم که حسن و حسین بچانیتن من اند و دنیا و سلب خراج حسین من آن بود که یزید
پدید چون بمسند حکومت نشست رسول خود نزد عامل خود که در مدینه بود فرستاد که بیعت و
از حسین بگیر و حسین بر بنیخه اطلاع یافته بر نفس خود رسیده بجانب کوفه فرستاد و اهل کوفه چون
از قدم حسین خبر یافتند کسی نزد وی فرستاد و التماس نمودند که بجانب کوفه فرستاده تا ابر
بیعت وی قیام نمایم و جو رو خفته که بایشان شده همه تلافی کنیم چون ابن عباس از غمیت
حسین بصره واقف شد و راهی کرد و میان گذر اهل کوفه قتل پدرش را در ترک نشتره بر او ش
حسن را فرستاد و چون از نصیحت وی ابرار گفت پس اهل بیت خود را همراه مبر از آن نیز امان نمودند
ابن عباس را نگه داشت و گفت و احسین را و ابن عمر نیز امثال ایشان گفت که یزید را
منو و بروی او بوسه داد و گفت شما بخدای سپردم و ابن عمر نیز از بنیخه ویرانهی کرد و در جواب
وی گفت پدرم خبر داده که در کشتی خواهد بود که بسبب او حلال اند از حرمت انتقام را دوست
منیدرم که من آن کشتی باشم و قول حسن که ویران گفت بر من از سفاهتی کوفه که ناگاه تراز او می کنند
بر خروج و بقول خود وفا نکنند و موجب خفت پریشانی لوگر در دوزان ایشان قبل ازین مذکور
ساختیم چنانچه حسین بن علی در شب قتل از بنیخه تراز نموده گفت رحمت خدا بر او و من حسن را با و که
بآنچه او گفته بود رسیدم و محمد بن حنفیه چون خبر توبه حسین بن عباس کوفه شنید چندان گریه کرد
که طشتی که بهت و نوحه خن پیش و نهاده بودند از آب چشم پر ساخت و در کمال بیچسب نمود که بر
رفتن حسین محزون و غمناک نشد و با همه مسلم بن عقیل را قبل از خوار و ان کرد که از مردم بیعت نکرد
او چون آنجا رسید و دانه نهر را کس قبولی بیست بیعت نکردند و یزید چون بر خیال واقف شد از
کوفه با بن زیاد و دوا بشکر کوفه و آمده مسلم بن عقیل را بدرجه شهادت رسانید و سر او را
نزد یزید فرستاد و او را از حسین بن علی تهدید نمود چون حسین از کوفه بیرون آمد و در راه
ملاقاتی فرزدق شده که از جانب کوفه می آمد و با وی گفتند خبر مردم چیست فرزدق گفت اهل کوفه
سقطت یا ابن سیرال الله و لهما مردم با شماست و دشمنان ایشان با پیغمبر خدا را از آن

۱۳۱

۱۴۱

۱۵۱

از آسمانها و اندک فعل ایشار و حیوان بقا و ستمه نزد و گشت شد هنوز خبر منم ما و رسیده بود که در
 اسرار حضرت بن یزید قیمی ملاقی می شد گفت یا ابن رسول الله باز گرد و امید خیر از جمعی که من ایشان را
 گذر شده ام دار و خبر آمدن این بنیاد و کوفه و همداد و می و قتل مسلم بن عقیل با و رسانید حسین
 چون از این خبر آگاهی یافت میخواست که باز گرد و گوشت که با یزید و هم تا آنکه خون بر او ریخت
 نکند این کشته خواهم شد حسین خیر بعد از تمام در حیات سخاوت بود و روان شد عبد الله بن یزید
 چون شکست که حسین بنی سجواری کوفه رسیده است بیست هزار کس که اکثر مردم کتابت حسین بنی فرشته
 بودند و با وی هجرت کرده بودند لیکن بسیار بر آخرت اختیار کرده به هجرت ابن زیاد و یزید
 آمدند ایشان را جهت محاربه با استقبال می فرستاد و حسن بن یزید و ابی لنگر اسیر می شد و شجاع
 که بلا عدول نمود و در تمام محرم سده احدی ستین آنجا عبا عاقب نمود و چون تلافی و یقین
 دست داد آنجا عبا از حسین بنی التماس کردند که حکم ابن زیاد و کتابت یزید علیه السلام بجهت
 راضی شد حسین از حنیفان و اقلع نمود و آنکه زیاده از کشته شده و دو تنه کس از اهل بیت برادران خود
 همراه وی نبود آن لشکر کمتر محاربه نمودند در آن موقف تنه اقامه قدیم و زبید و از کثرت سپاه
 و سراج ایشان اصلا اندیشه بخاطر مبارک او راه نداد و جمله بر ایشان نمود و بسیاری از آنجا عبا
 مدوزخ فرستاد و در آثار محاربه این شعر میخواندند عبا ان علی الحارث من الالهاتم کها
 بهذا من احب انفسه و جنگ رسول الله اکرم من منسبه و نحن سرایح الله فی الناس نهض
 و فاطمه اخی سلاله احمد و یحیی و عی و الجناحید جعفر و و فیما کتاب الله اول
 صادق و فیما السلام و الحج و الحارث و کز و یعنی من سیر علی بن ابی طالب بهرین آل اشرف
 بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقت مفارقت کافی سب مرا این محضر و شرف که بعد من
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که بهترین خلق خداست و تا حکم جبرائیل و ارم در میان مردم و ارم
 فاطمه است خلاصه زبده آل محمد صلی الله علیه و سلم و هم من اعظم طهاره که لقب و الجناحید است و اما
 همه کس را هدایت و ارم و راه رست نمودیم بسبب آنکه و آن و وحی بر ما نازل شده از آسمان
 گوید اگر نه این بودی که آن ناله میان حسین و ابی طالب شده بود و منع شما میدن آب را و
 میکرد هرگز بر وی قدرت نمیدادند بواسطه کثرت شجاعت و مردانگی و شرف لعل
 که سه روز منع آب از حسن بنی و ابی طالب کردند و در آن امام شخصه از لشکر اعدا ویران میشد
 که خود را چنان میداند که گویا جگر گوسه آسمان است و قطره آب را آسمان نمی چستد تا چشمه

میداشتی که او را این قریب بود جز او را بقتل آوردی و الله که ازین خبر است و بخوابید و تبارک
 الحق با و خواهم ساحت انکاه گردان بزرگوار است که با حسین بن نوزده کس از برادران با سپردن
 برادرش حسن و داد لا و جعفر و عقیل شهید شدند و بعضی گفته اند که میت و یک کس حسن بن علی
 گوید که در روز زمین مثلان در کر بلا شهید شدند کس خود و ترندی و غیره و این کرد چون سر
 حسین نزد این زیاد آوردند از اهل رستی بهنا و چوبی در دست و شب دندان مبارک او را
 چوب سبز و میگفت نمکپوری مثل این ندیده ام چه دندان نمیکو دارد و آنس روز نزد وی حاضر
 بود او گریه کرد و گفت حسین شبیه ترین مردم است بر رسول الله علیه السلام و این بجه دیار روستا
 کرده که زمین را هم نزد وی حاضر بود گفت ای ابن زیاد چوب خود را برادر که بسیار داشت
 ام که سید الکوین همان شبین دیر ابو سید و بعد از آن گریه بسیار نمود این زیاد و بعضی بهم
 گفت ای الله تعالی عینک اگر نه این بودی که میر شده و خرف گشته ترا گردن بمنزوم زمین
 از قم از مجلس رخا ب و گفت ای یار من روز شما بنده و ذلیل خوا سید بود که سپردن رسول را گشته
 اید و این فرجانه بخود و امیر گردانید و الله که یکان شمارا خواب گشت و در آن ستار بنده و ذلیل
 خود خواهد نمود و لاک است که باین نداشت عا راضی باشد اگر گشت ای ابن زیاد و را چهره گویم
 غیظ تو ازین زیاد کرد و بد آنکه رسول الله علیه السلام را دیدم که حسن برادران سید و حسین
 برادران خجسته دست مبارک خود بر ایشان نهاده بود و بار خدا یا انسان هر دو را بسو سیردم و بفرست
 صالح پس بین که و ولایت و امانت رسول الله علیه السلام نزد و بگویند سهای ابن زیاد
 نقل است که در اندک زمانی خدا بیجا انتقام اعمال از این زیاد گشتید چنانچه بجهت سید نزد
 ترندی که وقتیکه سر بر این زیاد و اصحاب در کوفه آورده و مسجد نصیب کردند ماری پیدا شده
 در میان آن سر ماری رفته بسورخ تنه این زیاد رفت زبانی مکش نمود و حرون اهل از نوبته
 دیگر آمده همان فعل سجا آورد و قاتل این زیاد و مختار ابو عبیده بود و میان این سخن آنکه از شعیبه
 بشیان شدند از ترک نصرت و معاونت امام حسین و منجوستند که این عمار را از خود و سازند
 فرقه ایشان مختار این بجه عبیده نقض نمودند و مالک کوفه شده شش هزار کس از
 مقاتلان حسین را بقتل آوردند با قبح و جرم رئیس ایشان عمر سعد غلام الله گشتند و سحران
 ذی الجوشن پاکه بیافول مباشر قتل حسین شده بود و محضه من ساختند غیر بد کمال عقاب او را
 درینا بجهت و یا لایسته زیر یا و بهیمان انداخته هلاک گردانیدند ویرا که با حسین همین

آنکه

مقتول و کشته شد و او را در میان

کشته شد و او را در میان

کرده بود و مردم ازین رهگذر شکر مختار را بی عصبه بسیار کردند لیکن آخر الامر عمل قبیح از سر زده
و دعوی کرد که وی بوی ازل میشود و آنکه محمد بن حنفیه مهدی است و این زیاد که باسی بنابر
کس در موصل نزول کرده بود لشکر عظیم از جانب مختار بر سر آورفته او را با جمیع اصحاب در درو غارت
بر کنار ذات بقتل آوردند و سر را بر ایشان را نزد مختار فرستادند و مختار همان محل که ابن زیاد
سر مبارک حسین بن علی را نصیب کرده بود و سر ابن زیاد و نصیب و بعد از آن از آنجا نقل کرد و نزد بجای
که قبل ازین گذشت و را تختا مار در بینی می داخل شد و از جمله اتفاقات عجیب است که در آن
کوفه رختم نزد ابن زیاد و مردم نزد او صفت زده بودند و سر حسین بر سپر نهاده بود
از دست راست او بعد از ایامی نزد مختار رفت و در همان موضع دیدم که سر ابن زیاد نزد وی نهاده
و مردم بهمان طریق صفت زده اند باز بر مصعب ابن زبیر داخل شدم دیدم که سر مختار و در همان
موضع نهاده از نزد عبد الملک بن مروان رفتم سر مصعب همچنان دیدم آنگاه عبد الملک
مروان را از اینجا خبردار کردم گفت خدا بیعتی که نمیکند ترا نماید و امر کرد که از خانه را خراب کنند
تا آنجا چون سر مبارک حسین را نزد ابن زیاد آوردند آنرا با سیاهی آل حسین جمعاً نزد یزید
فرستاد و بصفه گفته اند که یزید منکر این زیاد شد ازین عمل قبیح که او بفعل آورده و دعای رست
و مغفرت کرد و در حق حسین و سر مبارک او را با بقیة اولاد بمیدینه فرستاد و سبط ابن جوزی غیر
او گفته اند که مشهور است که یزید اهل شام را جمع نموده خبر کرد و سر حسین را در میان مجلس نهاده
عصا در آن چوب خیزان که در دست داشت در آن میکوفت و جمع میان این دو قول این طریقی
کرده اند که احتمال آنکه یزید بحسب ظاهر انکار بر این زیاد و ترجم حسین کرده و اما در خلوت علی
از وی صادر شده بقرینه آنکه مبالغه تمام و تعظیم و ترفع این زیاد کرده است آنکه دیر ابا نذر در
خانه خود که زنان میبودند طلب نمود این جوزی گوید که هیچ تعبیر قتال این زیاد نیست و چون
زنان یزید بختا یا رخ و بسن آن نجس علیه السلام مثل سیاه بر شتران و سرای و در و
ایشان بر منته و ظاهر ساختن و غیر ذلک از افعال قبیح او که بود سر مبارک حسین در
خرمینه بر نید بود زیرا که سلیمان بن عبد الملک که یکی از ملوک بنی امیه بود پیغام بر داد خواب
دید که ملاطفت و ملائمت بوی میشود و تغییر از حسن بصری بن بر سیدند حسن گفت شاید که حسن
در حق ابلت آنحضرت کرده باشی عبد الملک گفت بے سر حسین را در خرمینه یزید یافت آنکه
آزاد و بیچ جامه پیچیده با جماعته از اصحاب و بر وی نماز گذاردم و دفن کردم حسن بصری حمله

۹۹
عبد الملک بن مروان

عبد الملک بن مروان

عبد الملک بن مروان

اسد علیه السلام نقل سبب برنار میخاست از تو بعد از آن سلمان بن عبدالمطلب خانه عیسی است
 بصری دستا نقل است در زمانیکه یزید نسبت بسرمه مبارک حسین این نوع بله او کی مگر
 بفعل می آورد اتفاقاً شش از جانب قیصر رسالت نزد یک یزید او را نزد خال تعجب نام کرد
 گفت در بعضی از جزایر خوار میسر علیه السلام در دیری مدتی است و او هر سال از راه
 دور زیارت آن میسر میم و نذورو و خالفت میسر و تعلیم آن میکنند بطریق که شما تعلیم کنید
 کس در ستان بفرزدان میخاست بر خود این نوع سلوک مینماید گواهی میدهم که شما باطل اند و مجنون
 مردی میگوید که من از نسل او علیه السلام در میان من و او هم افتاد و بشت است و بهود و غایت
 تعلیم و حرمت من بجائی می آورند و شما بسرمه میسید خود را مقتول میسازید و ایضا میگویند
 است که جماعتی که در راه محافظت سر حسین بن مسک و نذرون در منزله نزول میکرد و سر را بر سر
 مدد امیران میباشند و در بعضی از منازل را همی اندوختند خود را میخاستند مشاهده نمود پس مدد کرد
 سر کشت گفتند که سر حسین این علی ابن ابیطالب یعنی اسد است را میسید گفت شما بدو می
 مسیح علیه السلام را فرزند بودی هرگز نه او را در چشم خود جا میدادیم تا بدو ماناید که فرزند بود
 خود را مقتول میسازید هزار دینار از من بگیرد و امشب بگذارد که سر نزد من باشد آنجا نیست
 ایمنه کردند را میسید آن سر مبارک گرفته غسل داد و خوشبو میسید و در کنار خود نهاده میل بجای
 آسمان دست و آدم مسیح ششست گریه میکرد و آنگاه مسلمان شد باین سبب که نوزی و این
 سر بیرون آمد بجانب آسمان ساطع شد و بعد از اسلام از ویر بیرون آمد و بقیع فرود آمد
 ابلت رسول الله مسفل شد نقل است که آنجا جماعت سر حسین را برداشته و بجای چند از آن
 که غارت کرده بودند بدست ایشان فتاد و در ثنائی راه میخواستند که زرا قسمت نمایند
 چون سر کباب کشادند تمام خرفت و سفارش شده بود و در کیفرت آن نوشته بود که لا تعجلن
 عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر و سبعل الذین ظلموا انی منقلب یتقلبون و در خانه کتاب
 خواهد آمد که حسن یزید جائز است یا منتهی است آورده اند که چون حرم حسین را می بردند
 بنوعی که اسیر را می بیند باین وضع کوفه رسیدند اهل کوفه بر حال ایشان ترحم نمود
 میکردند آنگاه زمین العابدین بن الحسین گفت آنجا جماعت بر حال میگردید پس گریه
 ابرار و اجداد و ابلت را بقتل آوردند و حاکم از طرق متعدد روایت کرده که پیغمبر
 اسد علیه السلام فرمود که جبرائیل علیه السلام گفت که حق بانه و تلح میفرماید که بعوض خون

شد که رین العابدین بن علی الحسین صاحب کشف است این معنی بود گفت شده آنگاه در لوت
 دست داده و او یکبار چو از قماش و زبر همراه غلام امام کرده جهت وی فرستاده التماس نمود
 که از و عاقیر او را فراموش کند ابو نعیم و سیفی روایت کرده که هشام بن عبد الملك در زمان حیات
 پدرش با در زمان ولید باراده گزاردن حج بکلمه از غایبه اثر و عام نیت نوشت که تقبیل حجر
 الاسود کند و در جانب کعبه ای از جهت او نفس بکشد و در آنجا نشسته تا شش ماه بگذرد و
 حوالی او جمعی از اکابر و اعیان شام شسته بودند و رین ابن العابدین بن علی الحسین
 چون نزد یک حجره رسید مردم دور شدند تا او استیلام حجر کرد و اعیان شام از مشاهد آن حال
 نبوده از هشام پرسیدند که این شخص کیست هشام از خوف آنکه مباد اهل شام بوی نبوت کنند
 گفتن این شخص را منیثا سم فرزوق در آن مجلس حاضر بود گفت که او را منیثا سم و قصبه
 انشا ذکر و بعضی از آن قصیده است شعر هذا الله يعرف البطحا و طاعة و التبت الخ
 و الحمد لهذا ان خير عباد الله كلهم + هذا التقى النقي الظاهر العلم + اذ لم يكن
 قال قائلها + الى مكادم هذا ينبت لكم + له الدجور والعزة التي قصرت + عن طبع
 عرب الاسلام والعجم + يعني اين کسی است که اگر بر زمین طبعاً قدم نهد زمین قدم نهان
 می شناسد و خانه کعبه محل حرّم جمیع او را میشناسد و میداند که این فرزند بهترین بندگان خدا
 است این صاحب تقوی طهارت احسان مروت و درسیان قریش معروف بکرام
 اخلاق است و گاهی که دیر می بیند قائل اند بآنکه کرم منته بکرام او میشود و عزت و شرف او
 درجه است که نه عرب نه عجم هیچکدام با او درجه نمیرسد و حاضر اند از او را که آن از حلیه
 است آنکه گفت شعر هذا ان كنت جاهلا + محمد انبياء الله قد خفوا
 فليس خولا من هذا بضارة + العرب تعرف من اكرت العجم + من بعشر حرم دين
 بغضهم كعشر + وقد هم ليضي معصم + لا يستطيع جواد بعد ثنائهم ولا يد اعيهم
 قوم وان كمواد بذا که او کسی است که ختم پیامبران بجد او شده است و اگر معرفت آنجا
 نمانی در شان او کسری نخواهد شد جمیع عرب عجم ویراسید اند و اگر وی است که در این
 دین است و دشمنی ایشان کمر نیست و قرب ایشان سبب نجات است و کرم ایشان به نجات
 چنانچه در بناب پیغمبر قومی مثل ایشان نیست آورده اند که چون هشام این قصیده شنید کرد
 تا فرزوق را محبوس ساختند و در میان بعضی در میان عفوشت و امام زین العابدین و وارث

نیت در لوت

هزار و درم جابر و داد و عذر خواهی نمود که در بیوقت چیزی سے حاضر نبود الا از یاده از سیدم
 فروز و در بدو حال قبول نکرد و گفت من بدج شما از برای خدای کردم نه از برای عطا
 امام گفت ما این بنیم که آنچه بخشیدیم از منی ستانیم نگاه فروز و آن عطا قبول کرد و در
 حبس ششام را بجا آورد و هشام چون واقف باین معنی کسی فرستاد تا او را بیرون کرد
 و امام زمین العابدین عفو بسیار میفرمود از کسانی که با وی خصومت می داشت میگردیدند
 مرویست که شخصی در اسب کرد و اخلاقی نموده او را بروی خود مباد و از وی اعراف نمود
 آن شخص نابر از روی گفت تراست کردم امام فرمود من نیز از آن اعراف نمودم و این اثارة
 است بقول خدا *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا الْعَفْوَ وَأِمَّا بِالْأَعْيُنِ وَالرَّسْمَانِ* نیست که
 گفت اگر ندانست و خواری بیایم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است شرح موی بیایم و تقا
 وی رضی الله عنه ... بود و قتی که بخواه و بهفت سال از سید شریف است و می گفتم
 بود از آن جمله دو سال با جد خود علی بن اسباط است و دوه سال با عم خود حسن و یازده سال با پدرش
 حسین بن جعفر است و آنکه ولید بن عبد الملک اخذ الله علیه را از سر و او در بقیع مدفون است و
 عم خود که چهار دختر و یازده پسر از وی از جمله پسران ابو جعفر و محمد باقر هم دارند علم و عبادت
 و زهد از امامان انبی عشر بود و با قدر لغت از بقره الارض گرفته اند یعنی سنگا که بین او و خفایا
 از ابیرون آورد و ظاهر ساخت و او را با قرآن بخت میگویند که اظهار خفایا کنوز معارف
 و حقایق احکام و لطائف حکم فرمود و چنانچه مخفی نیست که بصیرت و منط و بصیرت و
 فاسد شده باشد و از بیخه و در شان می گفته اند که وی با قرآن جامع و مشایخ و رافع علم و صفای
 و کار حرم و طهارت نفس و شرافت خلقت و شرف خود را در اطاعت خدا استعاضه نمود و در
 مقامات حار فین چند آن رسوخ و شرف که البته و اصفی این وصف آن گنگ و است و در
 و معارف سخنان بسیار دارد که این عجاله تاب بیان ندارد و همین شرف ویرا کافی است که
 جابر روایت که ابو جعفر باقر گفت در وقتیکه صغیر بود که پیغامبر ترا سلام میرساند خدا مجلس
 گفتند ای جابر کیفیت از بر سر ما واضح کن جابر گفت نزد رسول الله علیه السلام شسته بودم
 و حسین در کنار آنحضرت بود و مرا گفت ای جابر حسین را بپرس خواهی شد که نام او علی باشد
 و چون روز قیامت در آید منادی ندا کند را بید که سید عابدین بر خیز و پسر حسین که نام او
 علی است بر خیز و باز فرمود که این علی را پسری خواهد شد نام او محمد خواهد بود و اگر زمان او را

در حدیث

در حدیث

در حدیث

کتاب
تاریخ
چهارم

تاریخ
چهارم

در بابی سلام من ادبانی و قات و منی رسنه سید مشر و مایه از بخت بد رس شهر پیش نجاه
 و هشت سال بود و در ازیر و اند مثل بی رش می علوی بود و از جانب پدر و مادر بود و در
 حسن و عباس در بیعت مدفون شدش فرزند از وی باغی نقل ملک ایستان امام جعفر بود
 ویرا غلبه و دمی خود ساخت و در علوم ظاهر و باطن کمال بود و علم او در جمیع بلاد مستار یا
 و اکابر علما مثل بنی بن سعد و ابن جریر و مالک و سفیان و داود حنفیه و شعبه و ابو حبتانی
 رحمهم الله تمام ایستان نقل علم از امام جعفر صادق علیه السلام کردند و در علم او فرموده است قاسم
 بن محمد بن یزید بن ابی اسحاق که چون منصور عباسی کسی که از خلفای منی کسان
 بود و زیارت بیت امام شریفه بدو گویی و نامی جعفر بن محمد بن زید منصور کرد و چون صادق آن
 شخص را دید و در مجلس حاضر شد صادق می گفت که سوگند کن که آنچه گفتی رسیده است چون تمام
 در سوگند خوردن کرد و بالله العظیم صادق می گفت ای امیر المؤمنین بطریق که من میگویم ویرا
 سوگند ده منصور گفت بهر نوعی که خواهی بیان کن صادق بآن شخص گفت بگو درشت من چون
 الله و قوته و الجبال الحوله و قوته لقد فعل جعفر کذا و کذا و قال کذا یعنی بگو که کبر
 شد من از حول و قوت و التجا حول و قوت خود آوردم که جعفر حسین و چنین کرد و چنین حکایت
 آن شخص را و الله اکبر و یاد ثانی حال بهین طریق قسم یاد کرد
 و هنوز تمام نکرده بود که در جای خود و بیفتاد و بمبر و آنگاه منصور با امام جعفر صادق گفت تو
 مبر از منزلی از آنچه در حق تو گفته اند ویرا عذر خواهی تمام کرد و در وقت رفتن رسید که خادم
 خلیفه بود خطبه فاخره و جایزه میگوید و شش ماه امام جعفر صادق آمد و با او و خانواده بمنزل خود
 تشریف آورد و این حکایت آمده است بنا بر بطویل نیاوردیم و نظیر این حکایت که در بعضی کتب
 المحض ابن الحسن المشتهر ابن حسن سبط را واقع شد چنانچه مرید است که شخصی زبیر سعادت و بدو یکی
 یحیی نزد دارون الرشید کرد و از انوشته با و داد و یحیی خود متوالی آن امر شد و ویرا قسم داد
 را وی گوید که هنوز قسم تمام نکرده بود که منظر رسید و بیک پهلوان افتاد و چون پای او رسید
 بیرون آورد و زنده کرده بود و دارون الرشید سر این یعنی از یحیی پرسید یحیی گفت تعجید و تعظیم
 خدا اینجا در قسم منع تعجیل عقوبت میکند و درین صورت چون فانی از تعظیم است عاجلا عقوبت
 میفرماید و سعودی روایت کرده که این قسم بر باد و یحیی که بمبوسی الحون بود و واقع شد که در
 معایت وی نزد دارون رشید کرد و سخن میان ایشان بطول انجامید ابد از آن موسی گفت

۴ پس طلب کرد موسی حلیف او

الله اكبر خبر داد مرا پدرم از جدم و از پدر خود و از جد خود خلی نه که پیغمبر فرمود که هیچکس
 یار نمیکند باین صیغه یعنی از حول و قوت خدا هیچگاه در عقوبت او تعجیل فرمایید بیشتر از سه روز و از
 که دروغ نگوید و دروغ با من نگفته اند و درین نقل ای امیر المؤمنین کسی را بر من موکل ساز اگر
 سه روز بگذرد و حادثه پیشین بخیر نیاید خون من بر تو حلال است آنکه مار و کبک را بر تو
 گماشت و سه روز وقت عصر همان روز گذشته بود که زبیر بر من حرام گرفتار شد و اعفای او هم
 کرد مثل مشک که پرازا با کرده باشد و در اندک وقتی قوت شد چون او را و قبر نهادند قبر او
 نزد قوت و آنچه مضطر و القتن از آن بیرون آمد انگاه چند خوار از حس و خاشاک آدوده
 در آن قبر انداختند از در مرتبه ثانی فرو رفت چون این خبر بهار و ن شید رسید تعجب و شادی
 شد و دیگر روینار طلا جهت موسی فرستاد و از سر آن سوگند رسید موسی بن عبدالله خدا را
 خود از پیغمبر نفکار و که فرمود و ما من احد یحلف بعین فحمد الله فیها الا استجبت من عقیقه
 و ما من احد یحلف بيمين کا ذبة نافع الله و فیها اجماله و قوته الا عجل الله له العقوبة
 قبل ابتلا ث نیست کسیکه سوگند یاد میکند و در آن سوگند تجبید تعظیم خدا هیچگاه نماید مگر آنکه شر
 دارد که بر این عذاب نماید و هیچکس نیست که سوگندی دروغ بگردد و نزاع کند و در آن سوگند دروغ
 و قوت خدا هیچگاه او را عقاب فرماید قبل از سه روز نقل است که یک از طائفتان مولا امام
 جعفر را بقتل رسانید امام رضا تمام آنشب نماز گذارده و در وقت سحر بر کوه عمار کرد و بهما
 محظوظ فرماید و بر و ند که آن شخص وفات یافت حکم بن عباس کلبه در شان عموی زید بن
 علی رضا این شعر گفته بود و شعر صلیک الک زیلا علی جیح نخلا و ولم نهديا علی الجحیم
 چون امام جعفر الصادق شنید گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک بار خدا یا سکه را از
 سگان خبر وی مسلط گردان بعد از آن در همان روز شبی او را دو پاره کرد و از جمله مکاشفات
 امام جعفر الصادق آنکه این عموی عبد الله کشین بنی هاشم بود پسری داشت محمد نام طلق بن قیس
 در راه و آخر دولت بنی امیه و ضعف ایشان بنو هاشم میخواستند که بجهاد بر او بیعت کنند و از
 جعفر الصادق التماس بیعت کردند و از بیعت ایشان ابا کرد و مردم بیعت بوی کردند که از در
 حسد بیعت نمیکند امام جعفر الصادق گفت والله که خلافت نه بن خواهر رسید و نه بایشان کلبه
 خلافت آن صاحب قبای زد و خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بآن بازی میکرد و کشته
 و منصور عباسی و از روز حاضر بود و قبای از روی پوشیده بود و چون این سخن از امام جعفر الصادق

۴ برای شود و در حول و قوت خود فرمایید و در این نقل ای امیر المؤمنین کسی را بر من موکل ساز اگر

۱۲ حشر او را بقتل رسانید امام رضا تمام آنشب نماز گذارده و در وقت سحر بر کوه عمار کرد و بهما

۷۹

شنید همیشه در خاطرش بود تا وقتیکه خلافت ایشان رسید و الدام جعفر امام محمد باقر علیه السلام
 عنہما نیز قبل از وی از منیته بنزد او بود که منصور عباسی ملک شرق و غرب رو زمین خواست و در
 بطول خواہد انجامید منصور گفت اقبل انما الکاختم شد گفت بے باز منصور گفت کہ کسی از
 اولاد ملک خواہد شد گفت بل از پرسید کہ دست بنی امیہ گفت دست شما و بنیان شما ملک است اسند
 بازید همچنانکہ برگرمی باز ندوین سخن بحدیث کہ از پدر خود یاد دارم از آدمی گوید چون ازین
 خلافت منصور عباسی سید از قول محمد باقر جبکہ و ابوالقاسم طبرانی از طریق تلمیذ و سبب روایت
 کہ از لیلی بن سعد شنیدم کہ گفت در سنہ ثلاث عشر و مائتہ از ہجرت بارادہ گزاردن چہ کہ
 رفتیم رسول نماز عمر در مسجد گزارده بگوہ بوقیش بالا رفتیم دیدیم کہ شخصے نشسته بر عمار مشغول گشت
 و یارب یا رجب پندار گفت کہ نفس بے منقطع گشت یا حی یا قیوم جہان گشت
 کہ نفس می قطع یافت باز گفت الہی شہتہای انگور دارم بچشان مراد این دور بود کہ
 ام ہر دو کہنہ شدہ بنوشان مرا کثیت گوید کہ ہنوز کلام نمی گشودہ بود کہ سکہ را انگور رسید
 با آنکہ در روی من در آن روز انگور نبود و دوبر و دیگر دیدم کہ مثل آن دروغا زیدہ بودم بعد
 از آن شروع در خوردن انگور کردیم من نیز شریک تو ام گفت بچہ جہت گفتم بر سر آنکہ
 تو دعا کردی من این کردم گفت پیش ہی تناول نمایی چون پیش فتم انگور بی دانہ دیدم کہ
 لذت آن انگور بخورده بودم من و او ہر دو سیر شدیم ہنوز بجای خود بود با من گفت چہ
 ازین ذخیرہ بکن چہ نہاں ساز آن گاہ آن کج تر در گرفت یحیی از انہا بمن داد و گفت اے یحیی از
 ندارم بعد از آن یکے را از خود ساخت و دیگر را در وان دو کہنہ کہ بر دو پوشیدہ بود
 برداشت و انان کوہ فرود آمد و چون رسید مرد سے ملاقی وی شدہ گفت بنوشان مرا
 یا ابن رسول اللہ از آنچہ خدا آید چہ کہ بر منہ دعا کنم آن گاہ ہر دو را بوی داد و من را
 کردم از آنکہ کہ این چہ کست گفت امام جعفر الصادق است باز چون تفحص سے نمود کہ ہر
 بشنوم قدرت بروی نیافتہ و قات وی رہم در سن اربع و ثمانین مائتہ بود و از رضی اللہ عنہ
 نیز مسموم ساختند مثل پدر و جدش چنانچہ از اتحکامیت کردہ اند و سنہ مبارک شصت و
 سال بود و در قبہ مذکور نزد ابی خود مدفون گشت از وی وضو و غسل بہر انداز انجام امام
 موسی الکاظم بود کہ وارث علم و فضل و کمالات خود گشتہ و دیر کاظم آنہ بخت خوانندہ گشتہ
 کہ علم بسیار داشت و خشم فرو میبرد و از مردم تجاوز و عفو می نمود و در زوایل عراق مشہور

و در باب قصه خروج از خدایتعالی و اعلم ان ما ان خود بود و سجد
 نیز از همه ایشان زیاده بود و نقل است که بارون سید دیر گفت چگونه شما میگوئید که اوست
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که اولاد علی ابن ابیطالب امام موسی کاظم این است خواند
 و من ذریه داود و سلیمان این قول را گفتند و عیسی چون پیام عیسی رسید گفت عیسی علیه
 السلام را میگوید و حال آنکه خداست و او را ورینه خوانند خداست که فرمود و من خلائک فی
 بعد اجاء لکم من الله فقل تبالوا نذع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم الا نبی الله
 در وقتیکه خداست که امر کرد که پیغامبر صلی الله علیه و آله سلم با نصاری میباید که آنحضرت را عالم فاضل
 و حسن و حسین را بخواند پس حسن و حسین بن پسران رسول الله صلی الله علیه و آله سلم باین حجت گفتند
 و ما از اولاد حسینیم و از جمله کرامات ظاهره امام موسی کاظم است که ابن جوزی و زهری و غیره
 از تحقیق سنجی روایت کرده اند گفت در تاریخ شیع و اربعین و ماهیه از هجرت بداعیه گذاردن
 حج بیرون آمدیم چون بقاوسی رسیدیم او را دیدیم که از مردم جدا شده گوشه گرفته است با خود
 گفتیم که این شخص کی از صوفیه خواهد بود و چو او را دیدیم که و ابال مردم شود و درین راه بروم و او را
 سر زدنش نمایم تا باز کرد چون نزد وی رفتم قبل ازینکه من ایچکامی گویم با من گفت ای شیخ
 اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن الخیضه پر میرید و گذارید بسیاری از گناهان را که در حق
 از گمان براه گاریست و گمانی بر آن مترتب شود و تحقیق گفت چون این آیت را زوی شنیدیم
 و بر اشنا ختم میخواستیم که فذر خواهی کنیم و علت از وی طلبیم فی الحال از نظر من غایب است و ویرا
 ندیدیم مگر در منزل و دیگر که او فقهیه گویند در حالتیکه نماز میگذارد و اعضایی او مضطرب بود
 اشک از چشمان مبارک میریختند چون ایستاد که اعتذار از مردم تخفیف مسلوته نموده این بیت بخواند
 وانی لغفا و لمن تالیس و عمل صالحا تم اهدتک من نیک امر زنده ام کسی که تو بگرد و ایمان آورد
 و عمل ستوده کرد و براه رست مستقیم و ثابت ماند تحقیق گوید باز در منزل دیگر که آنرا میگویند
 ویرا بر سر جای دیدیم که رگوه افور جا افتاده بود و انگاه و عای کرد تا آب بالا برادر کوه
 خود را برداشت و وضو ساخت و چهار رکعت نماز کرد و انگاه بجانید و ده از رمل میخواند
 و قدس از آن گرفته در کوه انداخت و آشامیدیم گفت از رفتی که خداست که او را میفرستد
 و امام موسی کاظم را فرمود ای تحقیق همیشه خداست که ظاهر می باشد بر این که او را فرمود
 باید که ظن تو به پروردگار خود نیکو باشد بعد از آن رگوه بدست من دارد و آن شریک

از تسبیح و شکر بود که لذت خوشبوی آن شرب هرگز نیاشاید بمرم چنانچه از آن شیر
 و چند روز دیگر میل طعام و شرب نکردم و در آن راه دیگر آوراندم مگر در کوچه
 خدرو و زنده غلامان همراه بودند بخلاف وضعی که در راه دشت نفل است که چون بان
 رسیدن آن بعضی از مردم سعا به و دیگر گویی امام موسی کاظم نزد وی کردند و گفتند که از طلبه
 اموال از جهت می آید آوردن چنانچه کالاسی بسی هزار وینار طلا خریده نموده بنابرین بان
 ... بشوید نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که دالی بصره بود فرساده و مدهنگسار
 او را حبس نمود و نگاه مارون شهب در باب فتنه کتابی بوالی بصره نوشت و از نیغنه ابا کرور
 گفت او خطای ندارد و امجال خود است و بهار و نرسیده اعلام نمود که کسی را بفرستد تا امام
 موسی کاظم را تسلیم وی کنم و اگر کسی را نفرستد او را خواهم گذاشت هر جا که خواهد خوابید
 مارون رسید چون کسایت وی دید بدین روشتی بنی یک ... تا امام موسی کاظم را تسلیم نمود
 و سفارش او کرده بود که با وی چیزی نکند بعد از آن هم در طعام وی کردند و بعضی برآمدند که هم
 و طلب کرده دادند بعد از آنکه روز وفات یافت مدت عمرش شصت و پنج سال بود و تسبیح
 آورده که مارون شهب علی رض را در خواب دید که در دست او حربه بود و گفت اگر کاظم را بفرستد
 باین حربه را خواهم کشت مارون فرج ناک از خواب خاست یکی را برخواست و در دست او
 هزار درم جهت وی فرستاد و گفت او را بفرستد اگر خواهد در اینجا مقام کند تا غنیمت دگر
 او کرده بشنم اگر خواهد بدین روز و چون امام موسی کاظم نزد مارون شهب آمد با وی گفت
 چیزی عجیب بودیدم سر نیغنه را با من بگو حضرت موسی کاظم فرمود بیامیزد در خواب دیدم
 این چند کلمه تعظیم کرد و هنوز از خواندن این کلمات فارغ نشده بود که خلاص شد و بعضی گفته اند
 که موسی بن همدی که لقب بهادی بود و در اول حال حضرت امام را محبوبان صاحب نگاه حضرت
 علی رض را در خواب دید که این آیت بر وی خواند فصل عسیتم ان تکلیتم ان تسبیحی کاذب
 و تقطعوا ارحامکم یعنی آیا امید توقع هست از شما اگر بخوید که بر امور مردمان یعنی حاکم خلق
 و آنکه فساد کند در زمین از روی تکبر و تعظیم و قطع رحم نماید بنابر تعبیر و ظلم آوی چون از
 خواب بیدار شد و دانست که مراد جفس امام موسی کاظم است پس او را را از خواب
 مارون شهب بیدار دید که نزد کعبه نشسته با او گفت که توئی که در میان مردم بهیبت میگیری گفت
 تو امام جعفری و من امام قلوبم و چون در مدینه مقابل وجه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم

تاریخ

جانب

هر دو حاضر شدند و بارون شهید با آواز بلند گفت پسر عم من کاظم رضی الله عنه گفت السلام
 علیک ای پدر من بارون از میخنی در میم شد و همین سبب او را بخود و بغداد برد و در آنجا
 محبوس ساخت و بیرون نیاورد تا وقتیکه وفات یافت در همان قید که بود و او را در قفا
 عزلی بغداد مدفون ساختند بدانکه ظاهر حکایت با یکدیگر منافات دارد مگر آنکه بر تقدیر
 حبس کنیز و اولاد و کور و اناث او و نفقت می یافت بود و از آنجا امام ابو الحسن علیه السلام
 اعلم و اکمل و اجل قدر بود از باقی اولاد و از نخبه بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال او بسیار
 نمود و او را دوست شایسته داشت و در سفر خود را و در نکاح وی آورده و در ملکات خود شریک ساخت
 و تفویض امر خلافت بوی کرد و چنانچه در سندهای ماستین بدست خود و چهارم نوشت که علی بن ابی
 ولی عهد بدست و شهادت جمعی کثیر بر آن نوشت لیکن قبل ازین مامون وفات یافت
 مامون تا سفت بسیار خور و از بیعتی نقل است که قبل از فوت خبر داد که انگور و انار زیر کلاه
 خوا مدخور و بهمان فوت شود و اینها خبر داد که مامون میخواست که او را و عقیق را و پسر
 و فتنه کشیده است آن بدست آخر از جمیع آنچه خبر داده بود آنجا نماند و معروف است که نمی
 است و سری سقطی است بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و قاهره را دین کرد که با مردم
 گفت ای بنده را منی شو با آنچه از او هدای است و مستند شود که از آن ناچار است و بعد از آنکه
 روزانم و وفات یافت ایضا حاکم روایت کرده از محمد بن علی بن ابی حنیف که گفت
 پیغمبر را در خواب دیدم و در منبر ای در مکه حجاج در آنجا میگردید و از آنگاه با آنحضرت سلام کردم
 طبعی دیدم که از بخیل ندیده ساخته بودند پیش آنحضرت نهاده خرامی میخانی بود و آنحضرت نهاده خرام
 از آن بمن داد و من آنرا تاویل کردم که بعد از این خرامانده خواهم ماند چون بدست روزگار
 حکایت گذشت ابو الحسن علیه السلام از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود و مردم
 میخاموش و در سلام وی می آمدند چون بخدمت وی رفتم دیدم که در همان موضع رسول الله
 علیه السلام را در خواب دیده بودم نشسته و آن طبق مذکور همان نوع از خرامانده وی نهاده
 چون سلام کردم و مستثنی از آن خرامانها که در میان قدر بود که رسول الله علیه
 و سلم در خواب بمن داده بود و گفتم زیاده کن امام علیه السلام گفت اگر رسول را یاده کرده
 بودی بمن نیز زیاده میگردم در تاریخ پیشاپوری آورده که حضرت امام علی بن موسی الرضا
 چون بدینها را جمع غلابی بربارت وی بیرون آمدند و امام جبهت در رفع آفتاب پرده

سجده

سرکنده بود و بچکس و پائینید و از جمله که بر علماء و مجتهدین بلفظ ابوذر می رازی محمد بن اسلم طوسی
 در آن شهر بودند با خلفی بی نهایت از طلبه علم و اهل حدیث بحضرت شتافته التماس نمودند که در
 مبارک خو و را بایشان نماید و حدیثی از آباء و اجداد خود جهت ایستادن بر وایت کند بعد از
 عصر بسیار امام قبول این معنی فرمود و استری که آن سوار بود و بلا و پشت و غلامان را امر فرمود
 تا پزده از روی مبارکش برداشتند و چشم فلانی را بر رویه گفت مبارک خو و رویش خست
 و نظر مردم چون بدو گسوی افتاد که بدید شهادت خود انداخته بود و بتفرس و تزاری در آمدند بعضی
 گریه فرمایند و می نمودند و بعضی خو و را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استریش را نوسه میدادند و
 عکما و فریاد بر آورده گفتند ای معاشر ناس ناسی ساکت باشند چون ساکت شدند شیخ ابوذر
 و محمد بن اسلم با زاناد التماس نمودند امام گفت خبر داد و مرا پدر خو و موسی الکاظم را از بعض
 الصادق از پدر خود محمد با و از پدر خو و زین العابدین بن حسین و او از پدر خو و علی ابن ابیطالب
 که رسول الله علیه السلام که گفت خبر داد مرا جبرائیل علیه السلام که گفت از رب العزت
 جل جلاله شنیدم که میگفت لا اله الا الله حیاتی من قبله داخل حصه و من دخل حصه
 ائین من عذاب لا اله الا الله کلمه توحید است بمنزه حصا بسنا از جانب من هر کس که این کلام را بگوید
 الله گفت در حصار من داخل شد و هر کس که در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد
 از آن امر فرمود تا پزده بروی انداختند و روان شد و قریب است که عند جمعی که قلم و وایت
 آورده این حدیث را نوشتند تا از بعضی نهی را شد و در روایتی آنکه حدیثی که در آن وقت روایت
 کرد این حدیث بود و الا همان معرفه بالقلوب اقرار باللسان و عمل بالادکان و احتمال دارد که
 واقع بوده باشد و از احمد بن منقول است که گفت اگر این حدیث را بر مجتهدی میخواندیم هر آنکه از
 مرض خلاص می شود در آن ساعت و بعضی از حفاظ حدیث روایت کرده اند که زنی در ایام
 منوکل عباسی غوسه کرد و در من سید ام منوکل گفت میخواهم که کسی تحقیق این را بگوید که
 نگاه که او را ولالت کرد و در ایام رضا رضی الله عنه چون ویرادر مجلس خلیفه حاضر گردید
 بر تخت نشاند پهلوی خود التماس نمود که از آن زن سوال کند امام فرمود و خدا بیگانه حرام
 ساخته است گوشت او را و حسین را بر سباج اگر رست مسکوبه ملاقات سبع کند چون این معنی
 آن زن عرض کرد و فی الحال بکذب خود اعتراف نمود و بعد از آن سچید روزی خلیفه
 گفتند که تجربه این امر باید نمود و خلیفه امر کرد تا سه سبع آورده در صحن فقر وی

در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره

را که روزی کسی طلب نام رضا فرستاد چون نام تشریف آورد آن قصر داخل شد دروازه
 قصر را بستند قبل از آمدن نام فریادی که میزدند گوش مردم را که ساخته بودند و چون نام
 نزدیک می رفتند و خود را آوردی مالیدند از آن بهره و فریاد که ساکت شدند و حضرت نام
 باستین خود ایشان را مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست سخن گفت و چون
 پایشان را بهیما نظری اول سبحان عمل نمود تا بیرون رفت و متوکل جایزه نیکو از بهشت می فرستاد
 انگاه بعضی از حضار مجلس را متوکل گفتند که همچنانکه این عمر از نسبت با این سبب بفعول او رویا
 تو نیز بفعول او روی متوکل این امر را است نمود و گفت که میگویند که مرا قبل از پید و ام کرده
 این را از را بکس گویند و مسجودی نقل کرده که صاحب این قصه بسیر علی رضا بود که علی شکر
 باشد و علماء قول او را صواب نهسته اند چرا که علی رضا در ایام خلافت مأمون محنت شده بود
 و زمان متوکل در نیافت پس مبارکش بجا و بجمال شد و پنج پسر و دختر از وی ماند و اصل او
 او صحر جواد بود و لیکن حیات و بطول پنجاهامید آورده اند بعد از یکسان از فوت پدرش در
 سن دسالی در بعضی از کوههای بغداد استاده بود و اطفال را می میکرد و در بین آنها را می
 خلیفه آن کوچه گذشت جمیع اطفال چون شوکت او دیدند گریختند و جواد در جای خود و استاده
 خدا شکیا محبت او در دل مأمون انداخته بوی نزدایک شد و گفت ای سیر باغش پذیر بود که
 همراه کوکان زلفی جواد فی الحال بجای نال گفت ای امیر المومنین راه رفتن شما نیک است بود که
 از راه بیرون روم تا کشته گرد و و گناهی نداشتم که ترسم و خود را بکناره کشم و فلان شما نیکو
 میداشتم که بگیناه کسی از هنری میسر اندامون از حسن کلام و حسن صورت او تعجب نمود و گفت
 نام تو چیست و نام پدر تو چیست گفت نام من محمد است و نام پدر من علی رضا مأمون گفت
 رحمت خدای بر پدرت باد و سپاس از شهر بیرون رفت و بازی چند از بیکار همراه او بود
 اتفاقا بازی برادرش انداخت و از نظر غایت شد چون از اندامهای کوچه که حیاتش لایق بود
 متقار و دست مأمون از دیدن اینی تعجب تمام کرد و باز گشتند چون بهمان موضعی از رسید
 کوکان بجمال خود دید که می بازند و محمد جواد از نو ایشان پسینا و چون مأمون را دیدند گریختند
 مگر جواد که بجای خود بود و مأمون نزد وی آمد گفت ای محمد این چیست که در دست من است
 ای امیر خدا شکیا در بحر قدرت خود و ما بیان کوچه که فریده که با آنها بود که خلفا متکبره شدند
 آن مصطفی را آن امتحان مینموده باشند مأمون گفت تو بسیر علی رضا حقا و یقینا و او را همراه

و کجای حضرت با او نشاندند

از میان کسان و

خود بخانه خود برد و در تعلیم و تکریم او بسیار نمود و با وجود منفعتی که هر روز میزد علم و فضل و کمال
 و عقل او بر مامون ظاهر میشد و در استفاق آنی افزون آنکه عزیمت که دختر خود را ام الفضل در
 نکاح وی در آورده و اینک عباسیان او را منع میکردند از آن ترس آنکه شاید که او را ولی عهد بخوانند
 باشد مامون هر چند میگفت که من او را باین واسطه اعتبار کردم که علم و حلم و معرفت از جمیع اهل
 فضائل زیاده تر است ایستاد قبول نمیکردند آخر مقرر برین شد که شخصی از علمای باو بجهت کند
 اسمان او نماید و عباسیان بچیزی بنی اکتفا پیدا کرده اموال بسیار نمودند که او را ملزم سازید
 از آن جمیع اکابر و اعیان و در مجلس حاضر شدند و خلیفه امر فرمود تا فرشتگان بنویسند از جهت محمد
 رضا ادا کنند و او را بعلیه نماند و در آغاز بخت بچیزی بنی اکتفا چند مسئله از جواب پرسیدند
 به سبانی بنی حبیه و این جمیع مسائل داد خلیفه از بختی بسی خوشحال شد گفت احسن است
 یا اباجعفر اگر تو نیز سوال از بچیزی کنی اگر یک مسئله باشد بپس خوب خواهد بود امام محمد جواب
 گفت ای بچیزی چه میگوی در حق مردی که نظر کرد و در وقت نامحرم در او را و از این بیان
 در وقت ارفع آفتاب بر کمال شود باز هنگام ظهر همان روز بروی حرام شود باز در وقت
 عصر حلال شود باز هنگام مغرب بروی حرام گردد و باز در محل غشاء بروی حرام گردد و باز در وقت
 شب حرام است و باز در وقت صبح حلال گردد و بروی بچیزی بنی اکتفا گفت منید انم الکاه محمد جواب
 گفت تصور آن مسئله چنان است که مردی بسبب نظر بکینه که کند بشهوت نظر بروی حرام است باز
 در وقت آفتاب در آخرید و در وقت ظهر او را آزاد کرد و تو نیز بچ با و نمود و در وقت عصر و در
 وقت مغرب ظهر کرد و با و در غشاء کفارت داد و در وقت شب او را طلاق بچ داد و باز در وقت
 صبح او را رجعت نمود و مامون خلیفه را ازین تقریر وی اعتقاد زیاده شد و عباسیان گفتند یا
 بنی اکتفا آنچه الکاه میگوید در همان مجلس دختر خود را ام الفضل را در نکاح وی آورد و هر دو را
 لیبه فرستاد و بعد از آنکه زوج وی خطی نزد پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواب که او پس بگذاشته
 بر سر من پدر من در جواب گفت که تو با وی از بره کن آن نکرده ام که حلال باشد و حرام باشد
 باید که دیگر امثال اینچنان نگویی از جواب در سنه هشتاد و هشتین یا نهمین ربیعیت و بیستم محرم در آن
 معتزم به بغداد آمد و از وی مطالبه نمود و در آخر ذی القعد در آنجا وفات یافت و در مقابل
 قریش عقب جد خود موسی کلثم مدفون گشت سن مبارک کن بیست و پنج سال بود یعنی گفته اند او را
 نوزده روزه اند و از وی دو پسر و دو دختر و اندو اهل اولاد وی بی عسکری بود که داریت علم

W. H. S.

مینے میگوئی و دلیل قول تو چیست گفت قال الله تعالی الخسبة انما خلقها کم عبثا و انکم
 العسل لا یجوزون ایامی غیبتی تبتما از فرط غفلت که آفریده ایم بازی بازی برای از بی گمان
 شما این بود که شوی بازگردید سجایای اعمال یعنی شما را از برای عبادت آفریده ایم و مکارا
 شما را مضر کردیم بپهل گفتم مرا بیدی ده حسن عسکری سے چند موعظ امیر خواند ما گوشه که
 ارماد رفتاد و بهوش شد چون بهوش باز آمد بپهل گفست تو در صغر سنی و سنوز گماهی از تو
 صادر شده باعث این بهوشی چیست گفت ای پهل دل ست از من بدار که مادر خود را دهم
 که آتش می افروخت بهرم بزرگ نیک افروخته نمیدگر بهرم کو حاکم من میر حکم از بهرم
 کو یک جهنم ماستم اصل است که سالی در سر من رای قحط افتاد بواسطه کم بارانی و معذبان متوکل
 که خلیفه بود امر کرد که مردم جهنم عاصی استسار بیرون روند آنها قاسم روز مساعی بیرون
 رفتند و راهی به همراه ایشان بود که چون بجای آب سمان دست برداشتی باران فرو رختی
 باز در روز دوم همین غل نمودن بارین سکه در دل بعضی جهل افتاد و بعضی از دین هز شد
 و این امر بر خلیفه و شوار شد و کشتی طلب حسن خالص فرستاد و گفت است جد خود را در آب
 بپس از آنکه پاک شوند حسن گفت استسار الله تعالی صلح بیرون خواهم رفت از آنکه این بتک از
 مردم خواب شد و خلیفه را گفت که اصحاب را از حبس بیرون آر و خلیفه تمام ایشان را از حبس
 کرد و از جهنم استسار بیرون رفت چون راهیب بهمان طریق بهبود بجای آب سمان برد
 اگر در آسمان دید آمد و درین اثنا حسن خالص را گفت تا دست راهیب بگیرند و آنچه در دست
 دارد و از وی سستی بیارند چون او را آوردند دیدند که استخوان آدمی است انگاه راهیب
 گفتند و خاکن چون سب بردستار از آسمان بر طرف نند و آفتاب طلوع شد مردم را باین
 حال تعجبی تمام دست واد خلیفه از حسن خالص پرسید که کیست این قصه چیست حسن فرمود
 استخوان پنهانبری است که بدست این راهیب افتاد و میفرست که هرگاه استخوان کسی از بنیان
 و زیر آسمان بدارند باران می بار چون استخوان کسی که زندیان شده که وی گسه بود
 سه مردم زاکل شد و حسن خالص از غرور و خشم سخا نه خود تسکین آورد و از آن تاریخ ملوا
 عطا ای خلیفه و بر همه وقت بوی میرسد از مانیک در همان شهر سر من سکه و فای یافت
 و در دهن و عملی نمی در فون گشت عمر بن سین و هشت سال بود و میفرزند شد و فای یافت
 و در دهن و عملی نمی در فون گشت عمر بن سین و هشت سال بود و میفرزند شد و فای یافت

۴ و دعای کرم بر زبان صاحب دینی را در این مقامی که در کتب کبریا و سر و کلاه رقتند

و او را قائم و نظیر میگویند بعضی گویند بواسطه آنکه در آن شهر غایت و کس نیست که کج
 و قول شیعیه که در میناب گفته اند که مهدیت و رد قول و افصح جواب آن مبسوط و آئینه
 و از دهم از آیات و اله بر فضا کل البیت مذکور ساختیم باید که رجوع بآنکه امری مهم ضروری
 است خاتمه و عتقا و سنت جماعت و نشان اصحاب و عنوان الله عنهم جمعین و در
 قتال معاویه با امیر المومنین حضرت علی بن ابی طالب و در حقیقت خلافت معاویه بعد از آنکه امام
 تقویین امر خلافت بوسی منوچه با وصل کرد و در میان اختلاف و کفر نیز در وقت
 در جواز لعن و در تائیدی که متعلق است بآن و ابتدای این کتاب و ختم این کتاب بپایان اصحاب
 رضی الله عنهم کردیم تا اشارت باشد بآنکه مقصود بالذات ازین الیف تنزیه و تبریه اصحابی
 مستقرانی که اهل علم و شقاوت که از دین بیرون رفته تابع طاعده شده اند بنا برین
 عذاب عظیم و نکال عقاب الیم گشته و باین فساد افتاده اند و اما تالله علی محمد و آل محمد
 و الا اصحاب جعفر نافی از مرتبه ۲ بین باریب العلمین بدانکه اجماع اهل سنت بنسبت که بر هر
 از اهل ملت واجب است که تزکیه جمیع صحابه کنند با صامیه عدالت ایشان و تناسی بر ایشان
 که خدا شکی در چند آیه از آیات کتاب خود گفته از آنجمله نیست قوله تعالی که انتم خیر امتی
 للناس که اثبات خیریت ایشان بر سایر گروه و دین آیه و هیچ چیز برابری بشهادت خدا
 تعالی نمیکند زیرا که او جل جلاله اعلم است بحال بندگان خود ایشان خیریت بخیر آن بلکه
 خدا تعالی گواهی داد بآنکه اصحاب کم بهترین امم اند بر هر کس واجب است که این اعتقاد نماید
 و ایمان بآن را و اگر این اعتقاد نکند و ایمان برین نیارد و تکذیب خدا شکی کرده است و از اخبار
 و هیچ شک نیست که هر کس که ریب کند و ریب از اخبار خدا شکی یا رسول و تکذیب ایشان نماید
 جمیع اهل اسلام کافر است از آنجمله نیست که قوله تعالی که انکم خیر الامم و وسطا
 لتکونوا شهداء علی الناس که صحابه و دین و آیه که قبل ازین گذشت مشافهه مخاطب شده اند
 بر لسان رسول الله صلی الله علیه و آله و ایشانرا عدل و خیار امت خواند تا بر لایق امم گواهی دهند
 روز قیامت و اگر عدل نبودندی چنانچه نعم و نعم است خذلهم الله و قهرهم الله تعالی که میگویند
 ایشان بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله میزدند غیر شش کس چگونه خدا شکی
 و بر روز قیامت ایشان را گواه میساخت بر باقی اهل علم و حکم عدالت و خیریت ایشان میفرمود
 از آنجمله نیست قوله تعالی که لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نودهم سبعین الیم

و در شتمال

میکنند بر تو ظاهر خواهد شد بعد و لکن اگر ترک عناد و تقصباتی و از راه انصاف و راستی و
 اصحاب پیغمبر خود را بنظر تعظیم و اجلال بنشیند چنانچه خداوند رسولی بآنان امر کرده اند از عفت
 و نکال که اهل معرفت و عدل آن را موعود اند نجات خواهی یافت جعلنا الله من خدام محیی
 الاصلی و تابعهم بفضل و منه وجوده و از جمله آیاتی که مشتمل بر ثناء اصحاب است
 قوله تعالی محمد رسول الله و الذین معه استاء علی الکفار و جماعه بینهم ترهیم و کما یحب
 یتبعون فضلا من الله و رضوانا سیما هم فی وجوههم من اشر السجود ذلک مثلهم فی
 التوریه و منهم فی الانجیل کذبح اخرج شطاه فاذرہ فاستغلظ فاستوی علی صوف
 یعجب الذراع لیغیظ بهم الکفار و عد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره
 و اجر اعظمها و درین آیه شامی عظیم است و الا بر رسول بقول محمد رسول الله که مسبق است با تو
 است و تاثیر بر اصحاب آنحضرت بقوله و الذین معه استاء علی الکفار و جماعه بینهم ترهیم و کما یحب
 سجد یتبعون فضلا من الله و رضوانا که ایشانرا وصف فرموده بشدت غلظت و غلظت بر
 و رحمت و نیکویی و مهربانی بر مومنان و خضوع و خضوع بایشان و بکثرت اعمال صالحه و وسعت
 رجا و در فضل و رحمت خدا شکی از جهت طلب فضل و رضوان و جل و علا باز بقول خود و سیما هم
 فی وجوههم من اشر السجود اظهار میفرماید که آثار خلاص و غیر آن از اعمال صالحه در روی ایشان
 ظاهر و لایح است چنانکه هر کس که نظر بایشان کرد و حسن سیرت و طریقت ایشانرا دست بخورد
 و یدین بی آنکه مجاز است و مصاحبتی بایشان کند و شخص عال ایشان نماید چنانچه امام باکاج
 گفت که با چنین سید زانیکه اصحاب او ده فتح شام کردند نصاری چون ایشانرا امید دیدند
 که و الله انما عتقه که ما بینم بهتر اند از حوارین عیسی ام در آنچه بارسید و تحقیق که سخن ایشان
 در مباحث است و درست است زیرا که همیشه نام اصحاب محمد رسول الله علیه و سلم در کتاب
 بلند بوده چنانچه خدا تعالی درین آیت میفرماید ذلک مثلهم فی التوریه یعنی این وصف که مذکور
 شد و صف ایشانست در کتاب عیسی ام یعنی همین صفت در تورات است و کورست مثلهم فی الانجیل
 و وصف ایشانست در کتاب عیسی ام یعنی در انجیل همین وصف مذکور اند کذبح اخرج
 یعنی در صف ایشان درین و کتاب همچون زراعتی است که شاخها بیرون کند فاذرہ پس
 قوی گرداند شاخ را فاستغلظ پس سطر و بلند شود فاستوی علی سقوف پس ایستاده شود
 الذراع لعجب آرد آن قوت و راستی و درستی و سطر می خست منظر آن زرعش مزارغان را

ما
 حیات
 سید

در کتاب

پس همین اصحاب محمد رسول الله علیه و سلم آنحضرت را تائید نصرت او و از ایشان
 رسول الله مثل شطاه بودند باز سر که اول دعوت اسلام مغیبت بود و هر چند بر آمد فوت گفت
 صبحی از و کتابی متبیل فرمود و لیخط بهم الکفار تا ختم گیرند اصحاب کافران و امام که در کربلا
 حکم کرده بخبر رافقتی که بعضی از حضرات صحابه و از نزدیکان آیت گرفته است و دلیل این نظیر آن گفته که
 هر کس که بغض صحابه دارد و صحابه عیض با و خواهند گرفت و او عیض بروی گیر و کافرست و این
 با خدایکوست و ظاهر آیت شاهد است و از اینجهت است که امام شافعی هم در کتبش موافق آن است
 رح شده و بکفر مغض و عیض اصحاب داشته و ایضا جامعنی از آنکه موافق اند با وی در مسئله ترحیم
 میگوید ظاهر آیه مشعرست بر آنکه هر کس که بر اصحاب خشم گیرد و کافرست نه آنکه اصحاب و دشمن
 گیرند که آنکه گوی خشم احدی با مستلزم خشم دیگر نیست و دیگر آنکه جمیع صحابه ایشان را و مذکور
 بمنصرت اجر عظیم قبول خود و همین آیت و عدالله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم
 مغفرة و اجر عظیم این در مشرب بیانیه است بمان خشن میکنند نه از بر سر بعضی و عذر خدا نیست
 حق و صدق است و از آن تخلف نمیکند که بعد از کلمه و هو السميع العليم و این آیه بیشتر
 در فضل صحابه منی اید و بسیار اند و معظم آن در اول این کتاب است و اگر دیم و همیشه و ایشان را
 کافی است که خدا بیجا تبار کرده است بر ایشان این آیت همچنانکه یاد کردیم و در تفسیر این آیت
 خشنود از ایشان علیه الرحمة و الرضوان العفوان پس جمیع آیات مذکوره در مقام و احادیث
 کثیره مشهوره که در مقدمه ایراد کردیم معلوم شد قطعاً تعدیل و ترکیب صحابه و هیچکس از ایشان
 نسبت بتعدیل یکی از مخلوقات با وجود تعدیل خدا بیجا و رسول می باشد اگر تعدیل کنیم که از
 خدا می و رسول عذر میز می وار و نشده باشد بر تعدیل ایشان دلالت کند از آنکه ایشان را
 بود از حیرت و جهل و نصرت اسلام عظیمی قتل آید و اولاد و مناصحت مدین و قوت و ایالت
 واجب میسازد و قطع و جرم بتعدیل ایشان و عفتا و منبر است با کبرگی ایشان افضل از
 از جمیع کسانی که از بعد ایشان آمدند و خواهند آمد و عفتا و عفتا و عفتا و عفتا و عفتا و عفتا
 و است اینست که بیان کردیم و اما کسیکه مخالف شد بتعدیل و منصف علیه و لغت علیه
 نیست امام عصر خود ابو ذرعه رازی که از اهل شیوخ مسلمانان است گفت اگر کسی را منی کفر
 یکی از اصحاب رسول الله علیه و سلم گوید بدانکه او نزدیک است زیرا که رسول حق است
 و آن حق است و الهیت رسول حقست و بغض الهیت دروغی است و نتیجه اینها میران ممان

عالم

سخن از حضرت

عالم

سخن از حضرت

کرده خست و تمام آنها از صحابه بار رسیده و غیر صحابه خاصه نیست سوختن کسی دیگر را که
 قرآن و حدیث نبوی پس اگر کسی جرح اهل بیت صحابه کند و حکم بعد از عدالت ایشان ننماید
 ابطال قرآن و حدیث کرده باشد و کسیکه ابطال قرآن و حدیث کند و جرح عدم عدالت
 ائمه و ائمه است و حکم بر بزرگوار و فضیلت و کبر و عظم و اقوم و احق است و این را جمیع
 گوید که جمیع صحابه از این بهشت قطعاً قال الله تعالی لیست منکم مساوی نیست از شما من
 من انفق قبل الفقه و قال کسیکه نفقه کرد پیش از فقه که و کارزار نمود و با کسیکه بعد از فقه که
 الفنا و کارزار کند اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد قالوا ان
 گروه منافق و مقاتل پیش از فقه که بزرگتر اند از رومی که مرتبه از آنان که نفقه و مقاتله بعد از فقه که و
 و خدا الله الحسنة و نفقه میکنند و قتال می نمایند پیش از فقه که و بعد و عذر کرده است خدا شایسته
 میرا به بهشت اما درجات ایشان متفاوت است و قال الله تعالی ان الذين سبقنا هم متساوون
 الحسنة اولئك هم اصحابنا بعد من بدرستیکه آن گروه پیش گرفته اند مر ایشان را از ما سابقه
 که سعادت و توفیق طاعت است بشارت بهشت آن گروه مخصوص این و فرخ و خوش گذرانند
 پس چون باشند و مخاطب جمیع اصحاب اند و حسنی که مر او از این بهشت است از برای این
 از ایشان خواهد بود و این دلیل ثابت است که جمیع اصحاب بهشتی خواهند بود و هیچ یکی ایشان بدو
 سخاوادر رفت و توهم نمیکند تقبیل افاق و قتال که درین است و تقبیل احسان که در است
 و الذين اتبعوهم باحسان است بیرون می بروی بعضی از اصحاب که متصف با این صفت نیستند
 از هیچکدام زیرا که میگویم که این قبوه و غالیست و ایشان پس مفهوم مخالفی ندارد که بعضی از
 تحت این حکم خارج باشند با العزم و کثرتی مخصوص ساخته است حکم بعد از عدالت یکسانیکه لازم
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده و نشان کسیکه یک روز بخیر است سید باشد یا از جهت غرضی
 آمده باشد معید اند اما این زعم او موافق قول جمهور نیست بلکه جمعی از فضلاء ای اعتراض کرده اند
 چنانچه شیخ الاسلام علامی گفته که این قول غریب است که بسیاری از مشهوری بصحبه و ائمه
 آنحضرت از حکم بعد از عدالت بیرون می بروند و مثل و ایل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن
 ابی العاص غیر ایشان که نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و اقامت کردند و در قلیل باز
 رفتند و جمیع آنها را تفریح کردند و اندر تقدیم و این قول معتبر است البته کلامه و از جمله آنچه در زعم
 آمده و در حدیث است که تعظیم صحابه اگر چه بخیر است آنحضرت را سید باشد امری مجرب و مقرر بود

در بیان حدیث

در بیان حدیث

در بیان حدیث

در بیان حدیث

در بیان فضیلت ائمه

در بیان فضیلت ائمه

در بیان فضیلت ائمه

در بیان فضیلت ائمه

نزد و خلفا را را شدین غیر ایشان چنانچه بجهت رسیدن از ابو سعید خدری می گوید که مردی در حضور
 معاویه را بست کرد و در آنوقت ابو سعید بجهت کرده بود و انگاه نشست گفت من ابو بکر
 عهده و مردی از اهل بویه در سفر در خانه فرو و آدمی در آنجا زنی حامله بود و آن مرد بوی
 زن گفت بشارت دهم ترا آن زن گفت بلی بدوی گفت اگر گوسفندی بمن بی سپری کند
 خدای متود و آن زن گویند بوی داد و آنرا فرج نموده بخت بخوردیم و ابو بکر معنی آمد
 در خوردن با شرک بود و اما ازین قصه خالی اندیشید که این قصه شنید بر خاست
 کرد و آنچه خورده بود و از معدود بیرون آورد و بعد از مدتی دیدم که همان مرد بوی از مرد
 آورد و در آنکه همچون انصار کرده عمر شریف گفت این بوی بجهت آنحضرت رسیده اند آنکه در آن
 صحبت به گفت شنید اگر نه او را این صحبت رسول الله بودی شرف و ضرر او را از شما کفایت
 میکردم پس نظر کن در توقفت عمر شریف از معاشرت آن صحابی خصوص آن معاشرت او
 ظاهر شود بر تو که این قصه لیل و نایح و ظاهر است بر آنکه نزد و خلفا را را شدین با ایشان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم هر چیز برابر می نمیکرد چنانچه در صحیح بخاری و مسلم ثابت است که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر کسی مثل کوه اخضر و سبب اتفاق کند در راه خدا شیعا بود
 آن غیر سید که یکی از اصحابی است ایضا بدی اتفاق کند و بتواتر رسیده است از آنحضرت
 که فرمود بهترین ناس اهل قرن من اند بعد از آن کسانی که نزد و کیا ایشان شدند و بجهت رسیده
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا شیعه اختیار کرد و اصحاب را بر تقلید سوا بیست و سه نفر
 و در روایتی آنکه فرمود تمام خوانید کرد شما هم افتاد است که شما بهترین ایشانید و گرامی ترین
 ایشان نزد و خدا شیعه و بدانکه خلافت واقع است میان علماء و فضیل صحابه و کسانی که بعد از ایشان
 آیند از صحابه این است ابو عمر بن عبد البر بن قتیبه است که یافته میشود بعد از اصحاب کباری آنست
 از بعضی صحابه باشند خود حجت ساخته است حدیث طویلی من دانی و من جوی طویلی
 هر که من بعد پیغمبر فی امن یعنی خوش لذت یا بخت با و هر کسی که مرادیده است و ایمان آورده
 پس من خوشی با و مفتاد و مرتبه هر کسی که مرادیده است و ایمان آورده است و بعد از او
 که عمر فرمود روایت کرد که نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست بودم آنحضرت فرمود یا سعید
 که امم یک از خلفا افضل اند از مردی ایمان گفت ملائکه اند آنحضرت فرمود افضلیت حق است
 مرا ایشان را ملائکه غیر ایشان مراد من است گفتیم انبیاء جواب همین داد بعد از آن فرمود افضل

خلایق از روی ایمان قومی باشند که در صلابت حال اند و ایمان بمن خواهند آورد پس ایشان افضل
 خلایق اند از روی ^{ایمان} یعنی بواسطه آنکه مرانندیده اند و ایمان بمن آورده اند و حدیثی دیگر فرمود
 امت من مثل مطهرست معلوم نیست که اول آن بهتر است یا آخر و همیشه دیگر فرمود و خود را
 یافت عیسی عم را قومی که مثل شما باشند یا بهتر است مرتبه و خوار نخواهد شد آنست که من اول آن
 باشم و مسیح آخر ایشان باشد و حدیثی دیگر فرمود می آیند روزی و عالمی که درین ایام آخر پنجاه
 کس یا بد گفتند یا رسول الله از ایشان از فرمود از شما و ابو عمر و ابن عبد البر ایضا حاجت خود
 ساخته است آنچه روایت از عمر بن عبد العزیز رضی که چون الی امر خلافت شد بسالم ابن عبد
 الله گفت ای نوشت که سیرت عمر رضی بنویس و از جهت من بفرست تا بآن عمل که ده چشم سالم کن
 نوشت که اگر تو سیرت عمر رضی چنانکه نوشته ام عمل کنی افضل از عمر رضی خواهی بود زیرا که زمان
 تو پیش از عمر رضیست مردم این زمان مثل مردم آن زمان نیست و بفقهای عصر جمیعاً نوشت و
 جواب مثل قول سالم بومی نوشتند ابو عمر گوید پس این احادیث یعنی احادیثی که آنستند
 با فضیلت عموم صحابه که در با مردم تو از طرق حسن مقتضی شو نیست میان اول این است
 و آخر آن فضیلت عمل الایمان بر و حدیثی و حدیث خیر الناس فی برعموم خود نیست زیرا که
 اگر برعموم حل کنیم شاید بی بر فضیلت منافقین و الی کما بر میشود و شاید بی بر فضیلت کسی
 اصحاب نیست و حدیث ثانی ضعیف است حجت نمیشود لیکن حدیثی نزد حاکم بصحت رسید و
 نزد غیر او بدرجه حدیث حسن رسید که اصحاب گفتند یا رسول الله آیا از کسی بهتر خواهد بود
 باسلام و راهم و خدمت تو و جهاد کردیم با تو آنحضرت فرمود قومی خواهند بود و بعد شما
 که ایمان آورند بمن و مرا نه بنیند و جواب از حدیث و از حدیث سیوم که حدیثی حسن است ظاهراً
 بسیار دارد که بدرجه صحت میرسد و از حدیث چهارم که آن نیز حسن است و از پنجم که ابو داود و
 ترمذی روایت کرده اند نیست که مفضل گاه است که حالتی و مغزینی در آن یافته میشود که
 در فاضل آن مرتبت نیست و ایضا ماجر و زیادتی آخر مستلزم فضیلت مطلق نیست ایضا
 صریح ایشان باعتبار برتریست که ممکن باشد که در هر دو طائفه جمع شود مثل عموم طاعات
 مشترک است میان جمیع مسلمانان و باین اعتبار در بر نیست که کسانی که بعد از اصحاب آیند
 بعضی از ایشان افضل از بعضی صحابه باشند اما آنچه مخصوص است بصحاب که از مشاهدۀ طلعت
 و رویت کثیر السیرت حضرت رسالت بنیاه ^{صلی الله علیه وسلم} بآن فائز شده اند از مرتبه ایشان

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

که عقل بکند آن نیز برسد و هیچکس نمی تواند که این مقدار عقل فصاحت کند که آن مرتبه خود را بشمارد و حدیث
 مثل ایشان شود و از این جهت بود که چون از عبد الله بن مسعود که جمالت کثرت علم او را
 علم مخفی نیست پرسیدند که معاویه افضل است یا عمر بن عبد العزیز عبد الله گفت عیسی که در دنیا
 است معاویه فیه است در خدمت رسول الله علیه سلم بهتر است از عمر عبد العزیز و بعد از آن
 باین لفظ اشارت است آن گروه که تفصیلت محبت رسول الله علیه سلم بهم چیزی با
 مقاومت و برابری نمیدانند که و بهین جواب معلوم شد جواب از شد لال الی عمر و تفصیلت عمر عبد
 العزیز زیرا که علماء از آن بدین رعیت و امثال آن و اما از رکن محبت آنحضرت و آنچه
 عمر فرمود بان تا آنکه گشته از حقائق قرب مرایای عقل و علم و دین که آنحضرت بان گوید او را
 وی عمر عبد العزیز و غیر او پس صواب تولی جمیع علماء کسلف خلفت بدلیل که بعد از آن
 آمد و معلوم شد از قول ابو عمر که اهل بدر و حدیث استغنی ساخته اند کلام او در غیر اکابر صحابه است
 از آن کسانی که بغیر روایت آنحضرت علیه السلام سیر کرده و دیگر فاسد گشته اند و مع ذلک
 کسانی که بعد از ایشان باشند هر چند که در عمل کوشش نمایند ممکن نیست که نزدیک باشند به این نسبت
 بکسی است که فاسد نشده است مگر بر رویت فقط پس فلن توجه خواهد بود و کسانی که فلن کرده اند
 و در زمان آنحضرت مقابل کرده باشند یا نقل چیزی از شریعت کسانی که بعد از آن حضرت بوده
 اند نموده باشند یا مال خود را بسبب آنحضرت انفاق کرده باشند پس درین هیچکس از اهل آن نیست
 کسانی که بعد از اصحاب اند هیچکس بر تریه اصحاب هر که که حقیقا و وقتا و می میان ایشان
 در کتاب مجید میفرماید کالاستقی منکم من انفق من قبل الفقه و قاتل اولئک اعظم درجه من
 الذین اتفقوا من بعد و قاتلوا چنانچه ترجمه این قبل ازین که گشت بدلیل قول جمیع علماء
 و خلفت که برین فقه اند که اصحاب پیغمبر علیه السلام بهترین خلفت اند و افضل ایشان
 بعد از انبیاء و خواص ملائک حادیثی که در فضل و فضائل و آثار اصحاب و مقدمه کتاب ابرار
 کردیم و دیگر حادیثی در میناس بسیار است از آنکه حدیث صحیحین که فرموده است
 فلو ان احدا انفق مثل احدی ما بلغ منک احد هم و الا یضیق و در یک روایت از بخاری سلم
 فان احدکم یکاف خطابا مع شده و در یک روایت از ترمذی لو انفق احدکم لانت و غیره
 بفتح نون لغتی است و در شصت و بر روایت دارمی ابن عدی مرویست که رسول الله علیه
 فرمود اصحابی کالجود باهم اقتدیتهم و از آنکه ایضا حدیثی که اتفاق برعت آن

نشد
 عباره از دراست می تواند کرد

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

کرده اند که فرموده خیر القرون و الناس اوسطی قری ثم الذین یلوهم ترجمه حدیث در
احادیث مکرر درین کتاب کور شد مع لفظ قرون این مانی واحد است که مستقار و مشترک
باشند در وصف مقصود و اطلاق بر زمانی مخصوص میکنند و اختلاف بسیار در قرن کرده اند
از ده سال تا صد بیت سال چنانچه در اول کتاب مذکور شد و اعدل اقوال صاحب علم
که گفته قدری متوسط است از اعمار این مانی و مراد بقرون پیغمبر و پیغمبر است صحابه آنحضرت اند
و سیکه آخر همه ایشان فوت شده علی الاطلاق با اختلاف ابوالطفیل عامر بن ابی لکثیفه بود و وفات و
در سن مائه بود از هجرت بقول صحیح و بعضی گفته اند در سبع و مائیه و بعضی در سن عشر و مائیه
گفته اند قریبی صحیح اینقول کرده بواسطه مقابل او با حدیث صحیح که مرویست از آنحضرت
که بکباه قبل از آنکه از عالم رحلت کند فرمود که بر سر صد سال دیگر از کسانیکه امروز بر روی زمین
اند هیچ احدی نخواهد ماند و دیگر روایت مسلم است که فرمود ادا یتکم لعلکم هذه فانه لیس
نفس منقوشه علیها مائیه سنه ازین شب که شامی بینید هیچ نفسی نخواهد بود که صد سال بگذرد
ازین عبارت مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله است که قرن متغیر خواهد شد بعد از صد سال از
وقت تکلم آنحضرت با حدیث و آنچه گفته اند که هکذاش بن حویش بعد از واقعه صلصال
راست صحیح نیست و بر تقدیر منزل شاید که معنی اینقول آن باشد که استکمال صد سال کرده است
بعد از واقعه جمل آنکه صد سال بعد از آن ماند چنانکه امیه گفته اند و اما جماعتی و رسان بن سید
و محمدرضا مغربی زعم کرده اند که حدیث امیه گفته اند هر سیکه عقل اندک دارد
قبول این نمیکنند و قبل ازین مذکور شد که افضلیت قرن آنحضرت برز و یکان باشد که تابعین شدند
نسبت بهر فرد فرودست مجموع بخلاف قول ابن عبدالبر و همچنین گفته اند در تابعین باز بزرگ
صحابه چند صنعت اند هاجر و انصار و خلفاء ایشان و کسانیکه در رفیع مکه مسلمان شده اند
و سیکه بعد از آن شده اند پس افضل علی سبیل الاجمال مهاجرین اند باز آنکه بعد از ایشان
ترتیب کوا علی سبیل التفصیل مهاجرین سابقان انصار افضل اند از جماعت متاخرین مهاجرین و سابقان
مهاجر افضل اند از سابقان انصار باز ایشان متفاوت اند و تفصیل این سیم متاخرین
مثل عمر که افضل اش از مقدم افضل مثل بلال رضی الله عنه و ابو منصور بغدادی که از امیه اکابر
گفت که اجمل اهل سنت و جماعت برین شده اند که افضل ابو بکر است رضی الله عنه باز عمر از عثمان
بزر علی عنوان الله علیهم اجمعین باز بقیه عشره نبیره باز اهل بدر باز باقی اهل بیعت الرضوا

روایت از آنحضرت
بر روی زمین اند
بعد صد سال نخواهد
بود

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶

حدیث بعد از آن بقیه صحابه بر من جمیعاً تمام شد کلام ابو مسعود لیکن قبل ازین اشارتی شد بآنکه
 اجماع جمیع اهل سنت نشده باین ترتیب که اول گفتند ده میان علی و عثمان اگر آنکه مراد اولیای
 اجماع اهل سنت باشد و برین تقدیر قرائن دروغ اجماع صحیح است و از جمله احادیث و اهل فطنان
 اصحاب حدیثی است که انصاری از انس در روایت کرده که رسول الله علیه و سلم فرمود
 ابوبکر من برادران خود را میبایم ابوبکر گفت با برادران شما میبایم رسول الله آنحضرت فرمود
 اصحاب من برادران من کسانی خواهند بود که مرا نه بینند و تقدیر من نمایند و دوست
 دارند مرا چنانکه دوست تراستم من نزد یکای ایشان از ولد و والد باز گفتند یا رسول الله
 شما ایم فرمود شما اصحاب منید آیا ابوبکر قومی که دوست دارند ترا بسبب
 آنکه من شما را دوست دارم پس دوست دار ایشانرا ما و امبیکه ترا بسبب دوستی من دوست دارند
 و یحیی روایت کرده که رسول الله علیه و سلم فرمود هر کس که خدا را دوست دارد دوست دارد
 قرآن را و هر کس که قرآن را دوست دارد دوست دارد خود و هر کس که دوست دارد و مرا دوست دارد
 اصحاب مرا و قرابت مرا دوست دارد و یحیی روایت کرده که رسول الله علیه و سلم فرمود یا ایها الناس
 محافظت کنید بر باب جناب و ابهار و اصحاب من و اصحاب مرا منطالمه نگیرید که خدا شما را بطاعت
 ایشان نگیرد و چرا که اگر ترک کنید منم که از ایشان شدید خدا تعالی شمار را نخواهد بخشید و از آن گناه
 بزرگتر نیست بلکه کفری باید که از آن در گذرید و مخلص فهمی روایت کرده که رسول الله علیه
 و سلم فرمود و بهر نیزید و بهر سید از خدا استیجا در باب منی ایشانرا بدین تیر طاعت سازید و نیز
 کسیکه ایشانرا بر جنازه مرار بخاند و هر کس که مرار بخاند پس خدا استیجا را رنجانید و دوست که او را
 عقاب خواهد کرد پس آنچه پیش ازین همیشه که بمنزله عصیت است که آنحضرت را در باب
 اصحاب خود فرموده بسبب تاکید و ترغیب و محبت ایشان و اجتناب از عداوت ایشان که کفر
 است بسبب حدیثی که فرمود من یومن احدکم حتی کون احب الیه من نفسه من یخول یوم
 یکی از شما تا وقتی که دوست دارد مرا از نفس خود و کمال قرب اصحابان حضرت منتر خود
 ساخته چنانکه ایشانرا بخود واقع گردانید و ایقنا و رنجید بشا استیست که محبت که رسول
 الله را دوست دارد مثل الی احباب حیرت من الله من نشان محبت رسول الله است همچنانکه
 محبت آنحضرت علامت محبت خدا تعالی است و چنین کسیکه عداوت و بغض ایشان را دوست
 ایشان میکند نشانی عداوت و بغض است آنحضرت علامت عداوت و بغض است خدا است

در کمالی
 خداوند باری

و هر کس که خدا را بخاند

یقیناً

چرا که دوست اورا دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد و چنانچه خدا بیضا میفرماید قوله
 تعالیٰ یقذفکم ما یمونون بالله والیوم الآخر ذلک من جاد الله ورسوله یعنی نیا
 قومی را که خلافت خدا و رسول او میکنند پس صحبت آن از دل و ذریت اصحاب آنحضرت علیه
 السلام علیهم السلام از جمله واجبات است و بغض و عداوت ایشان از جمله مملکات است و از جمله
 محبت ایشان است که توقیر و تعظیم ایشان کند و احسان و قیام بحقوق ایشان نماید اقتدا بایشان
 کنند و سنن و آداب اخلاق و اعمال و اقوال و در حمد و ثناء ایشان بگویند بر قصد تعظیم و تحمیل
 زیرا که حقیقت آنست که در بسیار از آیات قرآنی ایشان را ثنائی گفته واجب است بر هر کس که
 ثنائی ایشان گوید و از آنجمله استغفار از برکات ایشان چنانچه مرویست بروایت مسلم
 که عائشه رضی الله عنهما فرمود که ما مورثه اند باید که طلب مغفرت از برای اصحاب محمد رسول الله علیه
 علیه السلام با وجود آنکه فایده استغفار بیشتر با استغفار کننده میرسد و باز از ادق و ثواب بسیار است
 الله تستری گوید که مؤمن نیست که تصدیق رسول الله کرده است و کسیکه تعظیم و توقیر آن حضرت
 علیه السلام را از جمله چیزهای که واجب است آنست که زبان خود را بگهارد و از اختلافات
 و محاربات که میان اصحاب واقع و هراس کنند از اخبار و روایات اهل تواتر و خصوصاً از روایات
 جهال و گمراهان بر فتنه و شیعیه و مبتدعین که بدست اصحابی نمایند و قبح ایشان میکنند زیرا که
 رسول الله علیه السلام فرمود و اذا ذکرنا اصحابی فامسکوا هرگاه که یاد کرده میشوند اصحاب
 من باید که نگاه دارید خود را از آنکه چیزی که مناسبات اشرف ایشان نباشد زبان آرید
 بلکه واجب است که اگر چیزی را موهه ایشان بشنوند یا در کتابی بیند مجبور و بدین در کتاب بشنوند
 از شخص منسوب استخیر با اصحاب منی الله عنهم نکنند بلکه تقمیش و تحقیق آن نمایند و در آن صحبت کنند
 و بر تقدیری که مدعی برای ایشان ثابت شود واجب است که آنرا نیکوترین تاویلی کنند زیرا که
 ایشان اهل بیت و مستحقان آن دارند چنانچه در مناقب و مناقب ایشان معروف و مشهور است
 منازعات و محارباتی که میان ایشان واقع شده تا ویلای و احتمالات میدارد و واجب است
 در ایشان اگر مخالفت دلیل قطعی است مثل قذف علیه صلی الله علیه و آله یا انکار صحابیت یا روی
 صدیق کفر است و اگر مخالفت دلیل قطعی نیست فسق و بدعتی است و وعید شدیدی که در میان اهل
 بدعت وارد شده است و در اول کتاب مذکور ساختم و اما محارباتی و منازعاتی که میان اصحاب
 وجهه و معاویه و فتنه و اعتقاد است جماعت است که منازعه و معاویه با علم خود از آنجا

در این کتاب
 از حدیث
 در حدیث
 در حدیث

در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

خلافت نداشت زیرا که اجماع شد بر حقیقت خلافت علی کرم الله وجهه چنانچه قبل ازین بیان
کردیم که اینین سرزاعی نباشد بلکه همچنان بر فتنه و نزاع ازین بگذرند که معاویه و اتاع او طلب
تسلیم قاتلان عثمان نمیکرد زیرا که معاویه این عثماني بود و علی از تسلیم قاتلان انتقام
منور است باینکه او عاصی آنکه اگر فی الفور قاتلان با کثرت اقارب تسلیم معاویه نمیکند بلکه عسکرها
لشکر اسلام پیدا و واقع خواهد شد بوجه اختلاط و امتزاج ایشان عسکرها بر زمین میخیزد
و تزلزل در امر خلافت میشود و بلکه اسلام از انتظام می افتد و حفظ و تدبیر در دست امر خلافت
چنانچه استحكام نیافته پس ایستاد و کرم الله وجهه باین قرار گرفته که تا غیر تسلیم قال
عثمان بن نه بوارشان می کشود است تا امر خلافت ثابت قدم گردد و بعد از استتقلال او
تحقیق ممکن در امور اتفاق اهل اسلام در انتظام امر مسلمانان قاتل را فرادگر فتنه تسلیم ایشان
نماید و از بدو دلیل بر مقبول آنکه در روز و حرب چون علی رزم امر فرمود و تا مساندی کشد که نداد
عثمان بن نه از لشکر وی بیرون روند بعضی از ایشان غریمت نمودند که بر امیر المؤمنین خروج
کنند و با وی قتال نمایند و ایضا کسانی که غریمت در غیبت قتل عثمان نمودند و اتفاق
در آن امر کردند با غنای کثیر بود و چنانچه قبل ازین بقصه محاصره می بیان کردیم که اهل مصر
بودند و بعضی گفته اند هفتصد کس از اهل مصر بودند و بعضی گفته اند که هزار کس بودند و جمعی
از بصره و دیگران نیز از غیر این بلاد مذکور بودند که جمیعاً بمید آمدند فتنه ساختند چنانچه
سند که اجتماع با قوم و حمیره خود و قریب هزار کس از میان کثرت ایشان بود که تسلیم
ایشان بر علی رزم و شوار و متعذر شدند و احتمال دارد که علی بن نه اجتهاد کرده باشد که قاتلان
عثمان بن نه اهل یمنه اند که او علی فاسد ایشان را برین دهمشته که خون ویرانیاچ و سینه انداخت
میگفتند که مروان که ابن عم می بود و بیجا میر علی الله سلم ویران از مدینه اخراج کرده بود
عثمان و برابر ابریس آورده کاتب خود ساخت و دیگر اقارب خود بر ولایت نال گردان
بر دیگران تقدیم داد و دیگر قضیه فیه کبر مفصل سابقا بیان کرده ایم در بحث خلافت
و اینجاست بنا بر چهل و خطا کرد و مذکور است بواسطه امور قتل می مباح گشت لکن امام زمان
شدند و با عی زانیکه اطاعت امام عادی آن چنانچه حرب نکند و مواظبت نیست زیرا که از وی
کرده خواه خون باشد خواه مال چنانچه قول مرجع شافعی جماعتی دیگر است از علمای
اضمال اگر چه ممکن است لیکن قول اول باعتبار اولیست و آنچه کثیری از علماء برین رفته

نیست که قاتلان باغی نبودند بلکه اهل ظلم و فساد بودند زیرا که اعتمادی شبیه ایشان نبود
 دیگر آنکه اصرار کردند بر باطل بعد از آنکه کشف شبیه ایشان شد و حق بر ایشان ظاهر گشت
 و چنین نیست که هر کس شبیه تاویله سجود نسبت دهد آن شبیه تاویل فاسد مجتهد شود زیرا که
 شبیه عارض میشود بر آنکه قاصر اند از درجه اجتهاد و استیفاء منافی اند از ادب و تجربه و حال
 قتال نبود بلکه وی بنی کرده از قتال چنانچه اهل بر و ایت کرده از ابوهریره رضی که چون
 از او قتال عثمان رضی را گفت از روی حد میگوید ترا شمشیر از دست بپنداز ای ابوهریره
 تو نفس مرا میبخوای و حال آنکه من نفس خود را فدای مسلمانان میکنم و منیخوایم که کسی از ایشان
 کشته شود و ایضا اعتقاد اهل سنت و جماعت نیست که معاویه بایام خلافت امیر المومنین علی
 خلیفه نبود بلکه از جمله ملوک بود و غایت اجتهادش آن بود که یک جردشت با آنکه با نام زبان
 حضورت گرفت در آن اجتهاد و اقلی اند و او جبر بود یک جبر اجتهاد و او جبر دیگر آنکه اجتهاد
 صواب بود بلکه ده جبر دشت بدلیل حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذ اجتمعوا المجتهد فاصحاب
 فله عشره اجود یعنی هر گاه که مجتهد در چهار صواب کند مر او درست و ده مرد و علم را احتلا
 هست در امامت معاویه بعد از وفات علی بعضی گفته اند امام و خلیفه بود چرا که بعیت او تمام
 شد و بعضی گفته اند که امام بدلیل حدیثی که ابو داود و ترمذی و نسائی و غیر آنها روایت کرده
 الخ لا فتر بعد ثلاثون ثم یصیر مملکا... یعنی خلافت حق بعد از من سبیل
 هست باز مملکان انتقال خواهد یافت سی سال بعد از وفات و شهادت امیر المومنین علی کرم الله تعالی
 و اما قبل ازین مذکور ساختیم که سی سال تمام نشده بود که بشهادت رسید امیر المومنین علی بن ابی طالب
 این سخن نیست که شهادت علی رضی در ماه ربیع الثانی از هجرت بود و اکثر بر آنند که در بنهدیم
 آن ماه بود و وفات پیغامبر صلی الله علیه و سلم در دوازدهم ماه ربیع الاول آن ماه بود و پس ایشان
 نوزده سی سال بعد شش ماه... بود و مدت خلافت امام حسن بن علی سی سال تمام شد چون این
 معنی قرار یافت پس سر او نیست چنانچه بسیاری از تحقیقین گفته اند که حمل کنند قول کسیکه
 با امامت معاویه قائل است در وقت شهادت امیر المومنین علی بعد از نصف سال بعد از
 وفات وی در وقتیکه حسن خلافت بوی تسلیم کرد و اما جمعی که منع امامت معاویه میکنند که حسن
 امر خلافت را بوی تسلیم نکرد و مگر بنا بر ضرورت وقت بواسطه آنکه میندست که او امر خلافت را
 بحسب هم تسلیم نمیکند و قصد مقاتله و خونریزی کند جهت خلافت یا نارت چند روزه

ع قمر است در مذنب شافعی را که کسانیکه شکوک دارند در دین تاویل ضامن نمیشوند آنچه تلف کردند در حالت قتل مثل اهل نجی و بر آن قتل عثمان رضی

در حدیث
مستخرج
از کتب معتبره

اما حسن بن علی اعتبار و اعتدال در توبه التبتیم امر نمود زیرا که حسن بن علی ترک خلافت نکرد و گراز جهت فطرت
ایل اسلام و خون بر سر مسلمانان و در گذشتن او از خلافت اضطراری نبود بلکه اختیاری بود پس معاویه
بنابرین قول خلیفه بود و باشد و نیز امیر سعد که منع قول انجاعت کنی با این طریق که امام حسن
امام حق و حق با او و خلیفه صدق بود و شوکت و عدد و شکرت و ایمن قدر بود که با معاویه و یزید
کنند پس نزول از خلافت و تسلیم معاویه کردن از روی اضطرار نبود بلکه از روی اختیار
بود و چنانچه یمنی و دالت میکند فقط نزول از خلافت که قبل ازین و در باب خلافت امام
حسن بن بیان کردیم که شروط بسیار معاد و کثرت و جمیع آنرا الزام نمود و آن فاکر و که

ایضا قبل ازین از صحیح بخاری نقل کردیم که معاویه
طلب صلح از امام حسن بن و تسلیم امر خلافت کرد و با اختیار بود و بر یمنی و دالت میکند حدیث
بخاری که قبل ازین از ابو بکر و ابیه کردیم که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر بود و امام حسن بن
پهلوی آنحضرت نشست بود و آنحضرت یک نعل بوی نگاه کرد و فوتی کرد مردم میگفت که این
پسر من سببیت و امید است که خدا تیمک بسبب می میان و و لشکر عظیم از مسلمانان صلح
پس نظر کرد و ترفع و رجا ب آنحضرت مر این صلح بسبب حسن که اگر این صلح موافق حق بود
آنحضرت رجا بر آن نمیداشت و دلیل بر صحت نزول امام حسن از خلافت جهت معاویه دیگر
امام حسن بعد از نزول از خلافت بر آن امر باقی بود و آنحضرت جابر صلح نمیداشت و حسن
بآن صلح منیفر نمود چرا که جهت امر خلافت غیر اجماع رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلمانان
کی رو داشتند و ایضا اگر فائده شرعی که آن استقلال معاویه صحت خلافت و نفاذ و نفوذ
و وجوب طاعت و لیت بر کافه مسلمانان و قیام وی با مسلمانان بر این صلح منترت نیست
آنحضرت رجا بر آن نمیداشت بجز در ترک خلافت و حسن ب آنکه فائده بوده باشد پس درین رجا
صلح میان این و و لشکر عظیم از مسلمانان دالتی است بر صحت آنچه امام حسن بر آنکه
او درین امر محتاط بود بر آنکه این فائده که مذکور شد باین صلح منترت است پس حق است که خلافت
عاریتاً ثابت شد از آنوقت و بعد از آن خلیفه سخی و امام صدق بود و ضرر و عده و چگونگی
چنین نباشد و حال آنکه نزدی حدیث حسن از عبد الرحمن بن ابی عمر و صحابی روایت کرده اند
معاویه صلح و حق معاویه را که فرمود اللهم اجعله هادیا مهديا و امام احمد و مسند خود

شرعی
در حدیث
مستخرج
از کتب معتبره

از غرض بن ساریه که در حق معاویه روایت کرده که پیغامبر فرمود اللهم علم معاویه انکتاب
والحساب غیر العذاب بار خدا یا تعلیم کن معاویه را علم قرآن و علم دین تا یکن کتاب حساب نماید
اورا از غذا بنیابن ابی شیبہ در مصنف و الطبرانی و دیگر کتب اهل بیت روایت کرده که معاویه فرمود
که همیشه طمع و امرار خلافت نمیکشتم از آن روز که پیغامبر مرا گفت ای معاویه اذما ملک
فاحسن و قتیکه اذما مسلمنا انان کردی نکوی کن در طریق عدل انصاف مرغیدار
..... پس تامل کن در و
پیغامبر صلی الله علیه و سلم در حق او که خدا تعالی او را دایم مهدی گردانید باین صفت که مذکور شد
چنانچه دانستی در حدیث شاول که حدیث حسن است و مجتهدان فضل معاویه پیش و پسند
و ملامتی بسبب این منازعت و حروب بومی لاحق نمیکرد و چنانچه قبل ازین دانستی که مدو
این حروب از وی بوسیله اجتهاد بود و اگر چه از یک جزایزه نداشت زیرا که اگر مجتهد در
اجتهاد خطا کند مذمتی و ملامتی بسبب این خطا بدو عائد نمیشود بوسیله آنکه معذور است از خبیثه
است که یکابر و رانده اعمال مجتهد مخطی می نویسند ایضا حدیث دوم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
کتاب حساب و قایم غذا بستی می کرد و ولایت بر فضل وی میکنند و عوامی آنحضرت بلا شک
مستجاب پس معاویه عتایی ازین محاربه و منازعت سخاوت بود بلکه اورا از رکب راجه و اجرت
ست چنانچه مقرر است و دلیل بر بقای حرمت اسلام هر دو فرقه یعنی معاویه و فرقه امیرالمومنین
علی و آنکه ایشان از اسلام بیرون نیامده اند بحد و این است که پیغامبر صلی الله علیه و سلم شکر معبود
را در وصف اسلام بالشکر امیرالمومنین علیه مساوی ساخت در حدیثی که از صلح میان ایشان
و او چنانچه گذشت پس فتنی عفو و هیچ یک ازین دو فرقه لاحق نمیشود زیرا که هر یک ازین
را تا ویلی بود که اصحاب و بان نامعذور بودند ایضا تامل کن در حدیث ثالث که معاویه
از رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده که گفت چون مالک امر مردم شوی احسان کن تا بیانی که
در حدیث اشارتی است بعلمت خلافت وی حقیقت آن بعد از آنکه امام حسن نازل شد از خلافت
و تعلیم وی نمود و چرا که امر با احسان که مرتبت بر مالک لالت بر حقیقت مالک خلافت وی میکنند
و صحت تصرف وی نفوذ امر وی از حدیث صحت خلافت بود و نه از رکب و ثقل بر او که متغافل
است و فاسق مستحق آن نیست که او را بشارت دهند و امر با احسان کنند و چیزی که بر آن
گشته بلکه مستحق زجر و فوج و اخبار از افعال و احوال او اگر معاویه متغافل و بی رسول صلی الله علیه

فصل
در بیان
عقوبت
معاویه
و
نجات
امیرالمومنین

ازلی

عبد

در بیان این که

در بیان این که

و سلم اشارت با یمن میفرمود و انصریح بان میفرمود پس چون اشارتی کرد و گویید که دال بر
 حقیقت خلافت می بود بنابرین میدانم که بعد از آنکه حسن بنی الله عنه امر خلافت بوی
 کرد از آن روز خلیفه حق بود و امام صدق بود و کلام احمد منبل مشیر است با یمنی چنانچه
 بهیچ و این از ابراهیم سید ارمنی روایت کرده اند که گفت از احمد منبل سیدیم که خلافت حق
 کسان بوده اند گفت ایو بکر و عمر و عثمان علی و رضوان الله علیهم گفت پس معاویه خلیفه نبود
 در زمان فلک میچکس از علی حق خلافت نبود از میکلام مفهوم میشود که بعد از زمان امام الشیخ
 علی و نزول امام حسن میچکس از معاویه خلافت حق نبود و اما آنچه ابن البراد و ده ست ارباب
 شید و سنیان از سعید بن جهمان روایت کرده که گفت سفینه را گفتیم که بنی امیه زعم کرده که
 امر خلافت در میان ایشان است سفینه گفت که زیست بولند قابل هم ملوک من شیخ الملک الملک
 معاویه یعنی بنو امیه دروغ گفتند بدترین ملوک که معاویه است از میکلام تو هم آن نمیشود که معاویه
 خلیفه بنو زبیرا که معنی این سخن نیست که خلافت معاویه اگر چه بود لیکن مشابهت آن با آن
 شد چرا که در بسیاری از امور خلفاء الراشدین بیرون رفت پس از همیشه تفویض امر بوی
 جانب حسن و اجتماع اهل دل و عقد بروی آن خلافت حق میچم بود و ازین بهر که اجتهاد
 غیر مطابق واقع از و صادر شد بان آن نمیشود ولیکن موخر میدانم و او را در جات جها
 صحیح مطابق واقع یعنی خلفاء الراشدین و حسن پس هر کس که اطلاق ملکیت بر معاویه میکند از
 رگه در این اجتهادات مذکور است که در انشاء امارت از و صادر شد و هر کس که اطلاق خلافت
 بروی میکند از رگه تفویض امر است از جانب امام حسن و اجتماع اهل دل و عقد بران و این اجتهاد
 اطاعت و انقیاد و واجب و اگر گوید که بقیه بنو امیه نیز چون معاویه بود پس از
 ایشان صادر شد از اعمال قبیح از روی اجتهاد و خطا و اجتهاد ایشانرا آنم نمیدانم و از خلافت
 بیرون میرود گوئیم جمعی که بعد از معاویه بودند از بنی امیه ایشان از اهل اجتهاد و شیوه گفتند
 و عصاة بودند پس میچم نیست که ایشانرا از جمله خلفاء شمارند و در سلک ایشان در آید بلکه
 ملوک بودند بلکه ایشان بدترین ملوک بودند مگر عمر بن عبدالعزیز در میان بنی امیه که او حق
 سجده را را شدین و همچنین عبدالله بن زبیر و اما بعضی از متقدمه که سبب لعن معاویه میکنند
 میدانند قول ایشان معتد علیه و ملتفت الیه نیست زیرا که سبب لعن اکثر اصحاب و خلفاء
 میکنند مگر قوی احمدی جلیل که حقیقانه و تلک از ایشان نیز از و بری است و باک نمیدانند

ایشان در سر وادی که هلاک شود و خدایم السلام علیهم و آلهم و سلم و انما یتخذ لان و اقام علی و سیم من سیوف ال
 السنته و البعایه و حجهم المویة با و صح و ابران و یقهم عن الخوف من تنقیص و ملک الائمة الاعیان
 و کافیه است از برای شرف و صحت رسول علیه السلام علیه سلم آنکه عمر و عثمان رض و در اعلی خفته
 بر ولایت شام و بیان این سخن آنکه وقتی ابو بکر رض شکر بجانب شام فرستاد و معاویه با اتفاق
 بر او خود یزید بن سبیان بجانب رفت و چون برادرش یزید وفات یافت او را بر دمشق
 خلیفه ساخته بود و در ایام عمر امارت شهر چنانکه بود و روی مقصد داشت باز عثمان با بارت نیز در
 بر جمیع بلاد شام امیر ساخت و در آن بلاد ماند چنانچه مرویست که بابت سال در بلاد
 امارت کرد و بابت سال خلافت کرد از کعب الحبار منقولست که گفت هیچکس مالک از این ائمه
 نخواهد شد انیمقدار که معاویه مالک شود و قریبی گوید وفات کعب الحبار قبل از آنکه معاویه خلیفه
 شود و در اخبار از خلافت معاویه رض صادق بود زیرا که بابت خلافت کرد و هیچکس با وی
 در امر خلافت منازعت نمود و در کوز زمین بخلاف کسانیکه بعد از وی بودند چرا که ایشانرا
 مخالفت منازع بود جهت آنکه مبلغ بسیار جمع کردند و برای اسراف و غیر آن مشغول
 که همه کس نفس بر درست از نفس متقیان بیرون اند و آفتوم همه معلوم دارد و بعضی از مالک
 از تصرف ایشان بیرون رفت البته کلامه بذا آنکه در اخبار کعب از خلافت معاویه و بابت
 که خلافت او در بعضی کتب منفرکه بر ابنیا علیهم السلام منصوص علیه است زیرا که کعب اخبار از
 علماء اهل کتاب بود و احاطه و اطلاع که او بر احکام آن کتب داشته و دیگری از اخبار ایشان
 ندشت و این دلالت بر تقوی و تعظیم شان معاویه و حقیقت خلافت او میکند بعد از نزول
 رضا از خلافت و مستقر معاویه در آن و این در سیم الاخبار ایجاد می شود و اولی سینه اصدی و بعضی
 واقع شد و آن سال جماعت موسوم گشت بوسیله آنکه اجتماع امت بر یک خلیفه در آن سال
 باز بذا آنکه اهل سنت و جماعت اختلاف کرده اند و کفر یزید بن معاویه که و لم یعهد و بول و بعد
 طائفه برین رفته اند که او کافر شد بدلیل آنکه سبط ابن جوزی و غیر او گفته اند که روایت مشهور
 آنست که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام عینه نزد او آوردند در میان نهاد و اهل
 شام را جمع کرد و عصا از جوب خیزان کرد و در دست داشت بر دندان آن میکوفت و
 ابیات این زهری تا اخبار مشهوره بر خواند و دوبیت دیگر بر آن افزود و که شتمی بود
 صریح کفر و گفت این چو کرد که حکایت کرد از و پس او عجب بیت از کشتن این زیاد و امام حسین را

فصل فی

کتاب الفتن

کتاب الفتن

کتاب الفتن

نتوانستند که اقامت جمعه جماعت نمایند و در مسجد درآمد تا آنکه کجا می رسیدند و در آنجا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بول می شاسته کردند بنابر تصدیق حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و امیران لشکر افغانی دیگر آنکه معیت کنند بایزید باین طریق کما الکاف باشد اگر خواهد بفرود آمد
 خواهد از او کند و بپوشه از اهل مدینه گفتند که اجمعت میکنیم بکتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 گردن زد و جمیع این قبایح در واقع هر سه سابقه بوضع اینجا میداریم همان لشکر منوره و مشرف
 که شد بقتال عبداللہ بن الزبیر و همچنین بکعبه انداخته بودند مثل بطرکن که قباحت این
 بزرگتر چیز نیست که در زمان او واقع شد و از او صادر شد و این معصده و حدیث سابق است
 یعنی لایزال احرامی قائما بالقسط حتی یشتل لہ ... رجل من بنی امیہ یعال لہ
 یرید انما بدکر مردم در مابین یرسته فرقه از یکی او را دوست میدارند و فرقه دوم او را ست
 و لعن کنند و فرقه سیم میانه دارند و در میان او را دوست دارند و نه او را لعن میکنند بلکه او را
 از قبیل سایر ملوک و خلفاء و غیره خلفاء الراشدین میدانند و این فرقه مصائب و مذمت ایشان را
 است بحال آنکه کسانی که عارفند بسیرت سلف و عالم اند بشیرت مطهره جعلنا من اخیار
 اهل الامن تا اینجا کلام این سلاح لفظا باللفظ تمام شد و کلام او نفس است و آنچه ذکر و
 ایراد کردیم در انوار که یکبارگی از کتب متاخرین از کتب متاخریه آورده که این لغی فاسق و کاف
 نیستند لیکن جایز نیست لعن بیزید و کفر او زیرا که او از جمله مؤمنان است و امر او بکشتن خداست
 اگر میخواهد او را عذاب کند و اگر میخواهد عفو کند و این سخن از غزالی و متولی غیر ایشان هر دو
 ایضا بدانند و بن کتاب بیان حقی کردیم که واجبست از اعتقاد مثل علالت و فضیلت ایضا
 و برات و ماکلی ایشان از جمیع عیوب نقص سخاقت و آنچه واعظان باطلان میکنند که انخاب کاذب
 موضوعه روایت میکنند و بیان محاملات و تاویلات و بیان حقی که اعتقاد بآن واجبست
 کنند از بیخبت عوام الناس در مملکت فعل فلفظ صحاب بنی الله هم میدانند بدانکه انقطاع
 عمر بن الخطاب بکتاب و فعل او بود و دعا بپیش روی او مستجاب گشت زیرا که در وفیه معا و یزید
 و یعبد خود ساخت خطبه خواند و گفت با خدا یا اگر من بیزید را ولی خود ساختم بپسند فضل
 که من مشاهده کرده ام از وی پس او را بر ساس با میدانم که من از وی دارم ایمانی که من
 اگر محبتی که پدر با پسر میداد در این است که او را ولیعهد خود سازم و در حقیقت این ایشان را
 یریدند و میسوح او را قهر کن ایا میداد مال شود و آخر چنان شد که بدش و عای کرده

بود که در سن ستمین سحابت نشست و در سن اربع و ستین بمرد و لیکن از ولدی که اسم او سحابت
 بود ماند و او جوانی صالح و متقی و منفعت دینی داشت بود و در این زمان پدید و یعیهد خود ساخت
 همیشه مریض بود ملاقات مردم نمود و نماز خواند باو نشان یعنی امامت مردم در هر چه امر از امور
 دخل نمود و تا وقتیکه مرد در حدیث و عدت خلافت او چهل روز بود و بعضی گفته اند و ماه
 و بعضی گفته اند عمر او بیست یک سال بود و بعضی بیست نیز گفته اند و از جمله
 آن بود که چون علی امر خلافت شد بر منبر بر آمده گفت که امر خلافت عهدیست از جانب
 خدا و رسول و با اختیار احدی نیست مگر خدا است چرا که رالایق امر خلافت کرده است پس او
 خلیفه میشود نه نیست که اختیار مردمان بهر کس که میخواهند خلیفه نمایند و او را امام دین خوانند تا
 و نبوت بعد قدرت است هر که را خواهد فالجیت این امر بدوست چنانکه الهیت مهتر و او
 میخوانست که بعد از تو ای مردمان منم پیغمبر شود خداست که فرمود که ای مردمان نبوت و است
 اختیار من است نه بر تو و نه بر الهیت تو فرمود و مردمان تو خواهند رسید و دعوی بر یکدیگر خواهند
 کرد و آن مقدمه بر پسران خود و داری هر که در آن حکم کند نبوی است حکم حضرت سلیمان نمود
 و بدستیکه حدیث معاویه نزاع کرد درین امر با کسیکه از خدا و رسول خدا خلیفه دین و دنیا اتقوا
 بود از وی علی ابن ابیطالب مرکب امری چند شد که شما او را میدانید و قتیکه وفات یافت
 و در قبر رسن ذنوب گشت باز پدر رسن متقلد این امر گشت و یاقوت بر این نشست و با پسر و ختر
 رسول منازعه نمود پس شکست عمر خود را و قطع نمود او را و امر و زور قریب بود
 نکال گنایان خود گرفتار است بعد از آن گری بسیار کرد و گفت و اعظم امور عالم است که منم
 و دست منقلب بدستیکه قتل کرد عمرت رسول صلی الله علیه و سلم و اباحت مدینه نمود و کعبه خراب کرد
 و جلالت امارت حکومت برنجشید پس متقلد امارت منشیوم شما و امید علاج کار خود و کمینید
 و الله اگر دنیا خیر بود ما حظ از آن یافتیم آنچه بدیت سفیان رسید - ایشانرا کافیت الکاه
 در منزل خود میزد و میشد تا بعد از چهل روز وفات یافت چنانکه گذشت رحمت الله علیه
 انصار و حق ظاهر کرد و مستحق خلافت از جانب خدا و رسول او اهل آن دانسته همچنانکه عمر بن عبد
 العزیز و عمر و ان خلیفه گشت و اینچنین را دانست کمال عرفان و تقوی عدل پیش او و کسیکه نزد
 امیر المومنین گفته بود بیست تا از بانه بوی ز و چنانکه گذشت بنا بر عدل و اخلاق حمید و
 خصال حمیده و احوال جمیده او بود که سفیان ثوری گفت بروایت او و از وی رسن خود

حال صحابه و پیغمبر
 ۱۰۵

در این زمان
 ۱۰۵

که خافار الراشدین بنجس بود و ندابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عمر بن العبد العزیز رضوان الله
 علیهم اجمعین اگر گویند حسن بن عیسیٰ بن عبد الله بن زبیر از خلفاء شمر و با آنکه خلافت
 آن دو هستند که در شمار خلفاء باشند بلکه قبل ازین شد که امام حسن بن زبیر از خلفاء الراشدین بود
 بگویم بواسطه آنکه خلافت امام حسن بن علی بن ابی طالب بود و از او حکم ایشان با و در جمیع بلاد و اجتماع جمیع
 است برایشان تمام شد آنکه بر عمر بن عبد العزیز تمام شد و مرویست از سعید بن مسیب
 گفته که حسن بن ثابت که مفسر اندابو بکر و عمر و عمر بن قیس قبیس گوید ویرا گفته ابو بکر و عمر رضوان الله
 علیهم اجمعین گفت عمر و من که گفتی کیست گفتیم اگر زنده باشی از ما و ویرا خواهی دید اگر مردی او بعد از او
 خواهد بود و با آنکه سعید بن مسیب قبل از زمان عمر بن عبد العزیز وفات یافت ظاهر تر نیست
 که این خبر از بعضی اهل حق صحابه مثل ابو هریره و حذیفه که پیغامبر ایشان را از بسبب اخبار آینه
 خبر داده بود با بن مسیب سید باشد و همچنین است بشارتی که عمر بن عبد العزیز داده چنانچه
 خواهد آمد و در وی بنت عاصم بن عمر بن الخطاب و بشارت داده گفته است که مردی از
 اولاد من که در روی من چینی باشد روی زمین را پر از عدل سازد چنانچه تردستی در تاج من خواهد
 آورده که در روی عمر بن عبد العزیز زخمی بود که در حال طفولیت حیوانی زده بود و او را ویدر
 چون خون از روی وی پاک میکرد و میگفت اگر شیم بنی امیه تو باشی هرگز از اهل سعادت نخواهی
 بود و ظن بدر در حق او درست بود و بر وایت ابن سعد مرویست که عمر بن الخطاب گفت کاستی
 میبافتم که از اولاد من کس خواهد بود که در روی من علامتی باشد که روی زمین را از عدل مملو سازد
 چنانچه از ظلم مملو شده باشد و ایضا از... ابن عمر روایت کرده که گفت همیشه میگفتم که دنیا
 نیکوتر از آنیکه از آل عمر مردی پیدا شود که مثل عمل او مثل عمل عمر بنی السعدیه باشد و بولای ابن عمر
 بن عمر... که علامت در روی او اعتقاد کردند که موعود و دوست از آنیکه خداست و عمر بن عبد العزیز
 ظاهر ساخت فضل است از چند طریق اسناد که در امام خلافت بن عبد العزیز گرگ با گو سفند هر دو
 در یک چراگاه میرفتند و گرگ بر گو سفند تعدی نمیکرد و اگر در شمی که عمر بن عبد العزیز فوت شده
 بود و بهیچ و غیر او از چند طریق اسناد و از آن روایت کرده اند که گفت نماز نگذارم بعد از او
 صلی الله علیه و آله از عقب امامی که بهتر باشد با افضل باشد ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و قتیله
 انجانب ولید بن اسد الملک بر مدینه امیر بود زیرا که ولید چون به پدر پیش و الی امر شد از تاج
 ست و ثامن ثلث و تسعین امارت مدینه را عمر بن عبد العزیز تقویش نمود و این عساکر از ابیهم

بن ابی طلحه روایت کرده اند که گفت در روز عید نزد عمر بن العزیز رفتیم و مردم بروی سلام کردند و
 میگفتند یقبل الله منا ومنك یا امیر المؤمنین و او رد سلام میکرد و انکار برایشان نمود
 و بعضی از فقهای متأخرین گفته اند که این اصل نمیکوشت از برای تنبیه در عید و در هر ماه و
 سال انتهی کلامه قال الشیخ فی الاصل آنچه فقهای مذکور برین حقیقت امر جناب است که
 عمر بن عبد العزیز از او عیب علم و دین مبین و از جمله ائمه هدی و ساکنین راه یقین چنانچه میدان این
 مناقب جلیده و با اثر علیه احوال او را که سنیّه اند و بدستیکه تمام ذکر کرده شد بسیار جزو
 از آن ... ابو نعیم ابن عساکر و غیر ایشان روایت کرده اند اگر خوف اطالت نبودی در بعضی
 ازین عشر مستکثره نمیدیم لیکن در آنچه اشاره بان کردم کافیت باید که تا لیکن در هر استی باید
 که این کتاب را در حکایت جلیده نفیسه که در آن فوائد غریبه بدلیعه حاصل گردد و آن حکایت است
 که ابو نعیم بسند صحیح از راجح بن عبیده نقل کرده است که روزی عمر بن عبد العزیز جهت نماز
 بیرون آمد یعنی در وقت امارت مدینه و مروی پیر تکبیر کرده بود و بدست می باخود
 گفت که این پیر جان غلیظ القلب می آید بود و چون از نماز فارغ شد بمنزل خود و همراه او رفت
 و گفتم اصل اللامیر این مرد پیر که بدست تو شکیه کرده بود چه کس بود و عمر بن عبد العزیز گفت
 اسی راجح تو او را دیدی گفت بل گفت نمی بیند ارم ترا که آنکه مردی صالح باشی ایمر و
 پیر بر او خضر علیه السلام بود که نزد من آمده بود و مرا گفت که تو اولی الامر این امت خواهی شد
 و من ترا مساندت خواهم نمود و رآن امر حمده الله و رضی الله عنه و انا سال الله
 المنان الوهاب ان یحقق عبادی الصالحین و اولیاءه العارفين احبابه المقربين
 ان یمیت علی حببتهم و یحشر فی ذریتهم و ان یدعیهم لی خد متجناب ان نبیه و وصیه و من
 علی بر صلاه وجهه و یجعل من الطاهرين المهدیین ائمه اهل السنه و الجماعة العلماء
 الحكماء السادة القادة العالین انه اکرم کریم و ارحم رحیم دعویهم سبحانک اللهم
 و تحیتهم فیها اسلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العلمین سبحانک رب العزّة
 عما یصفون سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العلمین و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
 كنا له بتک لو لا ان هدانا الله و الحمد لله اوله و اخره اظاهرا و باطنا سدا و
 علنا کتبنا لک الحمد کما یغنی لجلال وجهک و عظم سلطانتک حمدا طیباً کثیراً
 مبارکاً فیه ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شیء بعد اهل

در عید

شماره

